تاریخ ... روز چهارشنبه بیست و دوم ... الثانیه ۱۲۹۱

تاریخ ... آقا جلیل ... ذی القعده ۱۲۷۹

وسیلة النجات

تاریخ ... روز چهارشنبه بیست و دوم ... الثانیه ۱۲۹۱

تاریخ ... آقا جلیل ... ذی القعده ۱۲۷۹

وسیلة النجات

بازدید شد

۸۷۱۲ - خ

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب وسیلة النجات

مؤلف نراقی (احمد بن محمد مهدی)

موضوع

شماره تحریر ۱۳۵۶۴

شرح در فوق صفحه اول خط نوشته

شماره ثبت کتاب ۷۹۰۲۸

۱۱۶۳۷

بازدید شد

بازدید شد ۷

خطی - فهرست شده ۱۳۵۶۴

بسم الله تعالی شأنه

این نسخه وسیلة النجاة بتصحیح و تبلید دو نفر از اهل وثوق و اعتبار رسید از ابتدای کتاب
تا آخر زکوة فطره و دو نفر مذکور سعی در تصحیح آن نموده و گفتند که غایت دقت
و اهتمام در تصحیح آن شده و حقیر را بقول آنها غایت وثوق و اعتماد است
حرره الحقیر احمد ابن محمد مهدی

هذا کتاب وسیلة النجاة

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی
خاتم النبیین وسید المرسلین محمد صلعم وعترته المعصومین اما بعد
چنین گوید خادم شرع انور و چاکر ائمه اثنی عشر احمد بن محمد مهدی النراقی ابن
ابی ذر حشرهم الله یوم العرض الاکبر بعرض برادران ایمانی میرساند که این کتابیست
مسمی بوسیلة النجاة مشتمل بر مسایل ضروریه و فروع مهمه عبادات
از طهارت و صلوة و صوم و زکوة و حج و جهاد که بجهة طالبین زاد معاد
و سالکین طریق رشاد و سداد برشته تحریر و تالیف کشیده شد و چون
این کتاب مستطاب حسب الاشاره لازم البشاره اعلیحضرت جمشید
عظمت سکندر شوکت سپهر رفعت سلیمان مسند عزت و جلال و
ذوالقرنین سریر ابهت و اقبال یوسف خورشید طلعت مهر جمال

ص

شهباز اوج شاهنشاهی همای همایون فال هوای تأیید الهی عادلی
که راعی عدالتش گرگ و میش را در یک آبشخور آب داد و باذلی
که گنجور دستش قفل در گنجینه کرم برکشاد و پادشاهی که حکم نافذش در
بسیط خاک نافذ و جاریست و ذوالاقتداری که قدرتش بر
ملوک ممالک ... بزرگ همتی که از کوچک دلی پیوسته با گوشه نشینان
خلوت معنی بساط مباسطت مبسوط میدارد و صاحب مرحمتی که از
اخلاق ملکی با سطوت ملکی بدست مرحمت دلهای شکسته کان را
مومیائی میگذارد و نفحات خلق کریمش دم روح القدس است
که نوید رحمت بجهانیان داده و آوای کوس عدل عمیمش صور اسرافیل است
که روان تازه بقالب صد نوشیروان دمیده و تیغ قاطعیت
بدرجه طالع اعدا رسیده و تیر سهم الموتیت که بجیب تقدیر محکمه
نکهت دشمن انجامیده جام خون آشامش نضارت بخش ریاض
خوابگاه غزای احمدی صلعم و تاب سنان آتش فشانش فروغ ملت
بیضای محمدی صلعم از یمن سعیش از اقطار و امصار کلمه حق ظاهر و
آشکار است و از برق تیغش در اطراف و اکناف نور ایمانی را

انتشار خاقان کشورکش و روشن رای ملک آرا پادشاه دادگر و شا
هنشاه معدلت گستر ظل ظلیل حضرت اله والمجاهد فی سبیل الله خدیو
دین دار و شهریار معدلت شعار سایه بلند پایه حضرت آفریدگار
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان السلطان فتحعلی شاه
قاجار خلد الله ملکه و اجری فی بحار الامان فلکه آفتاب دولتش دور
از آفت زوال و اختر عمرش محروس از هبوط و وبال دوحه ملکش
بازهار زاهره وجود ملک زادگان آزاده شکفته و تابان و روز جلالش
در افتتاح صباح اقبال روشن و فروزان باد بسمت تالیف پیرایه یافت
امید که ثواب آن بروزگار فرخنده آثار همایونش عاید گردد و بنای آن
بر دو مجلد گذارده شد مجلد اول در مسایل طهارت و نماز
مجلد دوم در مسایل روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و قبل از
شروع در مقصود افتتاح کلام به بیان مقدمه میشود و آن این
است که بر هر مکلف واجبست که مسایل عبادات خود را بداند و
باید که دانستن مسایل یا باجتهاد باشد یا بتقلید مجتهد زنده و تقلید
اموات جایز نیست یعنی کسیکه مجتهد نباشد نمی تواند عمل بفتاوی

و اقوال علمای اموات نماید و همچنین نمیتواند رجوع بکتب حدیث
و فقه کند و آنچه خود بفهمد عمل کند بلکه براو واجب است که رجوع بمجتهد حی کند
و مسایل دین خود را از او اخذ نماید و کسی که نه مجتهد باشد و نه مقلد عبادات
او صورتی ندارد اگرچه مسایل خود را از کتب علمای سلف دیده یا از غیر
مجتهد شنیده باشد و شناخته میشود مجتهد بگفتگوی با او در مسایل علمیه
و رجوع بتصنیفات و تالیفات و ترجیحات او و این نوع شناختن
مخصوص کسی است که خود رتبه تمیز مرتبه اجتهاد را داشته باشد و غیر او
می شناسد مجتهد را بشیوع و استفاضه اجتهاد او میان مردم خصوصا
علما و ارباب تمیز و ادراک و هرکه در میان علما و فضلا باجتهاد معروف
و در السنه و افواه متدینین از فقها باین صفت مذکور باشد تقلید او جایز
است و باید مجتهد بصفت عدالت موصوف باشد و لازم نیست که
هرکس خود مجتهد را ببیند و مسایل خود را از او مشافهه اخذ کند بلکه جایز
است قبول قول یک عادل در فتاوی مجتهد پس هرگاه واسطه عادل
جواز فتوای مجتهد زنده دهد میتوان بان عمل نمود و همچنین جایز است
رجوع بکتاب مجتهد زنده که تصحیح آن شده باشد و محفوظ از غلط و سهو

در ان نباشد و احتمال ضعیف در بودن غلط ضرر ندارد و غایت سعی در تصحیح
انها نباید ترک نمود چنانچه کسی مسئله را از مجتهدی اخذ نمود بی‌واسطه یا بواسطه یا از
کتاب او دید میتواند بان عمل نمود اگرچه بعد رای ان مجتهد تغیر یافته باشد مادامیکه
ان شخص اطلاع بر تغیر رای ان نیافته و لازم نیست که از مجتهد سؤال کند که ایا
رایش تبدیل یافته یا نه و هرگاه کسی در ولایتی باشد که در ان دسترس
بمجتهدی نباشد و کتاب ان هم در انجا موجود نباشد و واسطه عادلی که مطلع
از فتاوی مجتهد زنده باشد نبوده باشد مکلف در هر مسئله هر چه را که احتمال
بدهد که حکم الهی باشد میتواند عمل کند یعنی مخیر است در اختیار یکی از اموری که
احتمال حکم بودن را دارند و بسیاری از علما در ینصورت احتیاط را لازم دانسته
اند و شکی نیست که هرجا ممکن اولی است احتیاط و همچنین است حکم کسی که
بجهة تنگی وقت عبادت در ان وقت نتواند اخذ مسئله از مجتهد کند یا انکه در
اثناء نماز باشد و مسئله رو دهد و حکم انرا نداند و چون این مقدمه بیان شد بدانکه
مجلد اول مشتمل است بر دو کتاب **کتاب اول** در بیان طهارت و در ان
چهار بابست **باب اول** در احکام ابها **باب دوم** در بیان نجاسات
باب سیم در بیان مطهرات و کیفیت ازاله نجاسات و احکام پوستها

و ظرفها

و ظرفها **باب چهارم** در احکام وضو و غسلها و تیمم **باب اول** در اقسام
ابها و احکام هر یک بدانکه اب بر دو قسم است مطلق و مضاف و اب
مطلق ان است که در عرف محاورات انرا اب توان گفت بدون
احتیاج بقیدی یا اضافه کردن بچیزی و اب مضاف ان باشد که در
عرف انرا اب نتوان گفت بلکه موقوف باشد باضافه کردن بچیزی مثل
اب گل و اب انار و اب هندوانه و مثال انها اما **قسم اول** که اب مطلق
باشد بحسب احکام شرعیه بر چند نوع است اب جاری و اب راکد
یعنی ایستاده و اب چاه و ابی که در ازاله نجاسات یا رفع حدث استعمال
شده باشد و سؤر حیوانات و اب مشتبه و اب نجس و اب غصبی و احکام
این انواع در شش فصل بیان میشود **فصل اول** در اب جاری بدانکه
اب جاری خواه بقدر کر باشد یا نباشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمی‌شود
بلکه هرگاه رنگ یا طعم یا بوی ان از نجاست متغیر شود نجس میشود و هرگاه
بعضی اب جاری متغیر شود همان بعض نجس است و تتمه پاک است
مطلقا [illegible] و تغیر در غیر رنگ یا طعم یا بو باعث نجاست اب نمیشود
و همچنین تغیر از غیر نجاست اگرچه متنجس باشد و اگر در اب مانعی باشد

از ظهور تغیر که اگر نمی‌بود اب از نجاست متغیر می‌شد مثل انکه خونی داخل اب
سرخ رنگ شود باز ان اب نجس نمیشود مگر انکه در جنب نجاست مستهلک
شود بعد از انکه اب جاری نجس شد پاک شدن ان موقوفست به برطرف
شدن تغیر ان و ممزوج شدن ان باب جاری پاک یا اب باران یا در بی
یا اب کری که همه ان یکبار بر ان ریخته شود و اب باران متقاطر یعنی انکه
که پی در پی بیاید خواه بجوی برسد که از ناودان و مثل ان جاری شود یا نه در
حکم اب جاریست پس بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر بر زمین نجس
یا مثل ان که عین نجاست در ان باقی نباشد بیارد همه پاک میشود خواه بر ان
جاری شود یا نه و اگر عین نجاستی در ان باشد و اینقدر بیارد که ان عین را
ازاله کند باز پاک میشود و هرگاه بر اب نجس بیارد و باان ممزوج شود ان
اب را پاک میکند **فصل دوم** در حکم اب ایستاده بدانکه اب ایستاده
بر دو قسم است یکی انکه بقدر کر باشد دوم انکه کمتر از کر باشد و ان را اب
قلیل گویند و کر بدو نوع شناخته میشود یکی وزن و دیگری مساحت اما بحسب
وزن پس بمن تبریزی بسنگ هشت عباسی که ششصد و چهل مثقال
صیرفی باشد که حال در اکثر ولایات متعارفست یکصد و بیست و هشت من

تبریز است

تبریز است به بیست مثقال کم و اما بحسب مساحت پس جمعی از علما
گفته اند که کر ان است که مساحت مجموع طول و عرض و عمق ان چهل و دو
وجب و هفت ثمن یک وجب باشد و جمعی دیگر گفته اند که ان است که مجموع مساحت
ان بیست و هفت وجب باشد و شیخ محقق قایل باین است که ان است
که مجموع مساحت ان سی و شش وجب باشد و این قول از قراریکه
امتحان شد اظهر از دیگر است بوزنی که مذکور شد پس اگر اب ایستاده
بقدر کر بوده باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود بلکه نجس شدن
ان موقوفست بانکه رنگ یا طعم یا بوی ان از نجاست متغیر شود
بتفصیلی که در اب جاری گذشت و پاک شدن ان بنحو پاک شدن
اب جاریست و بمتصل شدن اب جاری یا کر بان بدون امتزاج پاک
نمیشود و ضرور نیست در نجس نشدن اب جاری یا کر بملاقات نجاست که اب هم
در یکجا بنحوی مجتمع باشد که پست و بلند نباشد بلکه بعد از انکه اجزاء یک
کر اب با هم متصل باشند کفایت میکند اگرچه بعضی اجزاء بلندتر و بعضی
پست‌تر باشد و اگر اب ایستاده کمتر از کر بوده باشد پس ان بمجرد
ملاقات نجاست نجس می‌شود مگر اینکه اب وارد بر نجاست شود

که درینصورت بنابر اقوی ان اب نجس نمیشود پس اگر اب قلیل بر
چیز نجسی ریخته شود و ان چیز شسته شود غساله ان پاک خواهد بود و همچنین
اگر اب پاکی بر پای نجسی مثلا بریزد و ترشح کند نجس نخواهد بود مگر اینکه متغیر به
نجاست شده باشد و هرگاه اب قلیلی بلند و پست باشد یعنی بعضی اجزای
ان بالای بعضی دیگر باشد بعضی از علما گفته اند که اگر نجاست بر اجزای اعلی بالا
وارد شود همه ان اب نجس می شود و اگر بر اجزای اسفل وارد شود همین
اجزاء اسفل نجس میشود و اجزاء بالا نجس نمیشود و حق ان است که باز همه ان
نجس میشود مگر اینکه اجزای بالا وارد بر اجزای اسفل باشد پس اگر ته افتابه
سوراخ باشد و سوراخ ان را مثل موم گرفته باشند و سوزن نجسی از ان
موم داخل افتابه شود همه اب نجس میشود اما هرگاه ان افتابه را بر جائی
گذارند که اب از سوراخ ان بچیز نجسی جاری شود مطلقا اب ان نجس نمیشود
و همچنین اگر اب ان افتابه بر جامه نجسی ریخته شود اب داخل افتابه نجس
نمی شود اگرچه همه اب ان متصل باشد و اگر اب قلیل نجس شود پاک
شدن ان موقوف باینکه اب جاری یا اب باران در حال تقاطر با ان
ممزوج شود یا اب کر یا یک مرتبه بر ان ریخته شود و با ان ممزوج شود بمجرد متصل

جاری و

شدن جا

شدن جاری یا کر با ان بدون امتزاج پاک نمیشود و همچنین پاک نمیشود بریختن
اینقدر اب باران که مجموع باهم بقدر کر شود و در اینمقام چند مسئله است که
باید بیان شود **مسئله اول** مذکور شد که ضرور نیست در اب کر که همه ان
بنحوی مجتمع باشد که هیچ بلند و پستی در اجزای ان نباشد پس حوضهای
کوچک که در خانه ها یا حمامها میباشد و کمتر از کر است هرگاه در فوق یا تحت
ان ماده باشد که متصل بان باشد و مجموع بقدر کر باشد هیچکدام بملاقات
نجاست نجس نمیشود و همچنین هم ضرور نیست که همه اب در یکجا مجتمع باشد
پس اگر یک کر اب در نهر باریکی باشد که بقدر هزار ذرع طول ان باشد و اب
ان متصل باشد باز بملاقات نجاست نجس نمی شود **مسئله دوم** همچنانکه
اشاره بان شد شرط است در تغیری که منشاء نجاست اب جاری یا کر
شود که ان تغیر محسوس باشد یعنی متغیر بودن رنگ یا بو یا طعم ان معلوم شود و
مشاهده شود پس اگر نجاستی که صفات ان زایل شده باشد مثل بولی
که رنگ و بوی ان برطرف شده باشد مخلوط باب کر یا جاری شود و ان
اب متغیر نشود ان اب پاک خواهد بود اگرچه ان بول بقدری باشد که
اگر بر رنگ یا بوی خود باقی میبود ان اب را متغیر میکرد و همچنین اگر خود اب

بد رنگ یا بد بو باشد و بان جهت رنگ یا بوی نجاست در ان محسوس نشود
باز نجس نمیشود و هم چنین نجس نمیشود بتغیر ان بواسطه متنجس یعنی چیزی که خود
نجس نباشد اما بواسطه ملاقات نجاستی نجس شده باشد پس اگر شیره
نجسی داخل اب کر شود بنحوی که ان اب شیرین شود نجس نخواهد بود مگر اینکه
از اب مطلق بودن خارج شود **مسئله سیم** هرگاه ابی متغیر شود و شک
کنیم که ان تغیر از نجاست است یا غیر نجاست شرعا ان اب پاک است
و هرگاه در اب شک کنیم که ایا بقدر کر است یا نه پس اگر ابتدا میدانستیم که
ان اب کر است و شک کنیم در اینکه ایا کمتر از کر شده یا نه حکم بکریت ان
میشود و اگر ابتدا میدانستیم کر نیست و شک نمائیم در اینکه که ایا بقدر کر
رسیده یا نه حکم بکر نبودن میشود و همچنین اگر ابتدای امر را ندانیم باز حکم بکر
نبودن میشود **مسئله چهارم** یخ و برف مثل اب قلیل نیستند که بمجرد ملاقات
نجاست تمام انها نجس شود بلکه همان موضع ملاقات نجس میشود و بس
مسئله پنجم هرگاه مگس یا زنبور یا مانند اینها بر نجاستی که تر باشد
بنشینند و از انجا برخیزند و بر اب قلیل یا جامه یا بدن یا چیز دیگر بنشینند پس تا
یقین نشود که نجاست بان مگس یا زنبور رسیده و پای ان نجس شده

ان چیزی

احکام ابها

ان چیزی که بران نشسته اند نجس نمیشود و اگر یقین شد که پای انها
نجس شد ان چیز نجس میشود اگرچه شک داشته باشیم که در وقتی که بران چیز
نشستند ایا رطوبت پای انها باقی مانده بود یا نه **مسئله ششم** چون دانستی
که اب قلیل اگر وارد بر نجاست شود نجس نمیشود پس بنابرین اگر
کسی خواهد باب جاری یا کر یا غیر از دست استنجا کند یعنی بدست اب
از انجا بردارد و بر خود بریزد و خود را متصل باب نکند پاک میشود خواه اب را
بنحوی بریزد که از بالا بمحل نجس برسد یا از تحت **مسئله هفتم** چون دانستی که
در پاک شدن اب نجس شرط است که باب جاری یا کر ممزوج شود و مجرد
اتصال کافی نیست پس هرگاه افتابه یا مانند ان که اب نجس در ان باشد
فرو برده شود در اب جاری یا کر پاک نمیشود بلکه موقوفست باینکه اب افتابه
با اب جاری یا کر مخلوط شود **فصل سیم** در حکم اب چاه بدانکه اقوی
ان است که اب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود خواه اب ان کر
باشد یا کمتر از کر باشد بلی هرگاه نجاستی بان بیفتد که رنگ یا طعم یا بوی
انرا متغیر کند نجس میشود و درینوقت طریق پاک ساختن ان اینست
که اینقدر اب از ان بکشند که تغیر ان را برطرف کند حاکر بدون اب کشیدن

تغیران رفع شود باز پاک نمیشود بلکه باید اینقدر کشید که علم حاصل شود که اگر
متغیر می بود تغیران رفع می شد و اگر این علم حاصل نشود باید همه اب را کشید
و چون مجرد ملاقات نجاست و وقوع ان در چاه منشاء نجاست ان نمی شود
پس انچه از احادیث رسیده که از برای هر یک از نجاست معینه فلان عدد
دلو باید کشید نه از جهت پاک ساختن چاه است و وجوب نیست بلکه سنت
است و اگر کسی نکشد حرجی بر او نیست و انچه سنت است که کشیده شود باین
نحو است که تمامی اب سنت است کشیده شود از برای مردن شتر بزرگ یا
کوچک نر یا ماده و گاو خواه نر یا ماده در چاه و از برای افتادن منی و خون حیض
و استحاضه و نفاس و شراب در ان و کشیدن یک کر اب است از برای مردن
اسب و استر و الاغ در ان و هفتاد دلو است از برای افتادن مرده ادمی که او را
غسل نداده باشند خواه مسلمان یا کافر مرد یا زن کوچک یا بزرگ و پنجاه دلو
یا چهل دلو است از برای افتادن غایط ادمی که تر باشد یا خشک باشد و از هم
پاشیده شده باشد و چهل دلو است از برای مردن سگ یا خوک یا گربه یا گوسفند
یا اهو یا خرگوش یا روباه یا هر حیوانی که در جثه شبیه یکی از اینها باشد و بول
مرد یا زن و از سی دلو تا چهل دلو است از برای خون بسیاری که غیر از سه خون

مذکور باشد

مذکور باشد و افضل پنجاه دلو است و سی دلو است از برای ابی که مخلوط
بول و غایط و فضله سگ شده باشد و ده دلو است از برای غایط
ادمی که خشک شده باشد و از هم پاشیده نشده باشد و مردن مرغ خانگی و مطلق
پرنده که از گنجشک بزرگتر باشد و از برای سگ که بچاه افتد و زنده بیرون اید
و سه دلو است از برای موش مرده که از هم پاشیده نشده باشد و از برای
مردن مار یا عقرب یا وزغه و بول پسری که غذا خور باشد و خون کم غیر از سه خون
مذکور باشد و افضل در خون کم ده دلو است و یک دلو است از برای مردن گنجشک و هرچه
مانند ان باشد و از برای بول پسر شیرخواره و بچه هر حیوانی مثل بزرگ انست
اگر در اسم شریک باشند و اقوی انست که در سایر نجاستی که حدیثی در حکم ان
نرسیده مستحب نیست کشیدن اب مطلقا و اگر چند نجاست در چاه بیفتد که
مقدار انها یعنی عدد دلوی که باید کشید از برای هر یک مساوی باشد عدد
یکی از انها کفایت میکند و اگر مقدار انها مساوی نباشد همان عدد بیشتر کفایت
از همه میکند و مستحب نیست کشیدن مقدار هر یک جداگانه و هر جائی که
کشیدن همه اب مستحب است و بجهت بسیاری اب چاه نتوان همه را
کشید چهار مرد یا بیشتر در یک روز از طلوع صبح تا غروب افتاب بنوبت

اب بکشند یعنی دو نفر اب بکشند و چون مانده شوند دو نفر دیگر اب بکشند
و چون ان دو نفر مانده شوند باز دو نفر اول بکشند و همچنین تا شام و باید در روز
کشیده شود فصل چهارم در حکم ابی که استعمال شده باشد و در حکم سئور
و ان اب قلیلی است که دهن حیوان بان رسیده باشد و از رسیدن
عضوی دیگر غیر از دهن سئور نمی شود و در ان چند مسئله است
مسئله اول ابی که در استنجاء از بول یا غایط استعمال شده باشد
پاک است و میتوان بان چیز نجس دیگر را شست و از ان وضو
و غسل نمود بشرط انکه متغیر بنجاست نباشد و نجاستی هم از خارج
داخل ان نشده باشد و اجزای نجاست در ان متمیز و ظاهر نباشد
مسئله دوم غیر اب استنجا ابهائی که در ازاله نجاست استعمال
می شود و انرا غساله میگویند اگر متغیر بنجاست شود نجس است
باتفاق علما و اگر متغیر بنجاست نشده باشد اقوی در نظر
حقیر ان است که پاک است مطلقا خواه غساله پاک
کننده باشد چون غساله اخر در چیزی که باید متعدد شست
یا غیر ان و میتوان دوباره بان ازاله نجاستی دیگر را نمود

و میتوان

احکام ابها

و میتوان دوباره ازاله نجاستی دیگر را نمود اما اقوی ان است که اگر ان
غساله اب قلیل غیر جاری باشد وضو و غسل از ان صحیح نیست
مسئله سیم اب کمتر از کر اگر استعمال در وضو و غسل غیر از غسل جنابت
شده باشد پاک و پاک کننده است و میتوان ثانیا از ان وضو و غسل
ساخت و اگر استعمال در غسل جنابت شده باشد پاک است و ازاله
نجاست را دوباره میکند اما وضو و غسل نمیتوان از ان ساخت
و اگر اب کر یا جاری باشد که در ان غسل جنابت شده باشد ثانیا
از ان وضو و غسل میتوان نمود مسئله چهارم غساله حمام یعنی ابی که استعمال
میشود و در زمین حمام باقی میماند یا در مانند حوضی جمع میشود مادامی که
یقین نباشد که نجاستی با ان ملاقات کرده پاک است و همچنین زمین
حمام و فرش ان و اگر جائی از ان علم نجاست ان هم رسیده بر نجس
اب بر ان اگرچه قلیل باشد پاک میشود مسئله پنجم بدانکه سئور هر
حیوانی در طهارت و نجاست تابع ان حیوان است که با ان
ملاقات کرده پس اگر ان حیوان پاک باشد سئور ان پاک است و اگر
ان حیوان نجس باشد نجس است و میتوان سئور حیوانات پاک را

استعمال نمود و وضو و غسل از ان ساختن بلی مکروه است اشامیدن و وضو
و غسل ساختن از سؤر اسب و استر و خر و مرغ خانگی و هر حیوانی
که حرام گوشت باشد بغیر از گربه که ان مکروه نیست و همچنین مکروه است
اشامیدن و وضو و غسل ساختن از اب قلیلی که مار یا عقرب یا وزغه
در ان افتاده باشد یا دهان زن حایض بان رسیده باشد مگر اینکه
زنی باشد که اطمینان بتقوی و طهارت ان باشد که اگر چنین باشد
حق ان است که وضو ساختن از سؤر ان حرام است و وضو صحیح نیست
اما غسل و سایر استعمالات حرام نیست بلکه همان مکروه است و همچنین مکروه
است اشامیدن و طهارت ساختن از سؤر کسی که خواطر جمعی بتقوی
و طهارت ان نباشد فصل پنجم در احکام اب نجس و مشتبه
و در ان چند مسئله است مسئله اول هر اب نجسی اشامیدن ان حرام است
مگر در صورتی که تشنگی بنوعی غلبه کند که خوف هلاکت باشد و اب
غیر نجس یافت نشود و وضو و غسل از اب نجس صحیح نیست مطلقا خواه اب
پاک یافت شود یا نه و ازاله نجاست از هیچ چیز نمیکند مسئله دوم هرگاه دو
ظرف باشند که یکی اب پاک داشته باشد و دیگری اب نجس و بیکدیگر مشتبه

اما کسی که اطمینان بتقوی و طهارت ان نباشد استعمال سؤر او مطلقا کراهتی ندارد

شوند واجب است

شوند واجب است اجتناب از هر دو و استعمال هیچیک جایز نیست و اگر ابی دیگر
یافت نشود باید تیمم نمود و اگر ممکن باشد که از یکی وضو ساخت و نماز
کرد و اعضا را شست و از دیگری وضو گرفت و نماز کرد واجب نیست
بلکه جایز هم نیست و باید البته تیمم کرد اما هرگاه یکی از انها با چیزی ملاقات
کند انرا نجس نمیکند بلی هرگاه هر دو ملاقات بان نمایند حکم بنجاست ان
میشود و اگر ظرف دیگر با یکی از اینها مشتبه شود یکی از انها را میتوان استعمال
نمود و وجوب بودن اجتناب در صورتیست که اشتباه میان دو ظرف
باشد پس اگر اشتباه در میان سه ظرف یا بیشتر شود اجتناب از همه
لازم نیست بلکه همین لازم است اجتناب از یکی شود و استعمال باقی جایز
است و همچنین اگر دو حوض که یکی اب نجس باشد و دیگری پاک و بیکدیگر
مشتبه شوند اجتناب از هر دو لازم نیست بلکه همین از یکی اجتناب میشود
مسئله سیم هرگاه ظرفی از اب پاک باشد و شک بهم رسد که ایا نجاستی داخل
ان شده یا نه یا شک شود که ایا انچه داخل ان شده نجس بوده یا نه ان
شک اعتبار ندارد و ان اب پاک است مسئله چهارم هرگاه دو اب که
یکی حلال باشد و دیگری مغصوب بیکدیگر مشتبه شوند اجتناب از هر دو

لازم نیست و میتوان یکی از انها را استعمال نمود مسئله پنجم هرگاه دو ظرف
که یکی اب مطلق و یکی اب مضاف داشته باشد و بیکدیگر مشتبه شوند واجب
است از هر دو وضو یا غسل بعمل اید اگر ابی دیگر نباشد مسئله ششم اگر ابی باشد
و ندانیم که اب مطلق است یا مضاف وضو و غسل از ان صحیح نیست و ازاله
نجاسات را نمیکند مگر اینکه ابی باشد که میدانستیم که اول اب مطلق
بود و شک بهم رسید که ایا مضاف شده یا نه در اینصورت حکم اب
مطلق دارد فصل ششم در بعضی مسایل متفرقه که متعلق به ابها است
و در ان چند مسئله است مسئله اول بدانکه استعمال اب غصبی جایز نیست
و غسل کردن و وضو ساختن از ان صحیح نیست اما ازاله نجاسترا میکند
اگرچه شستن چیزی با ان فعل حرام است و اگر اب غصبی باشد و کسی
نداند که ان اب غصبی است و از ان اب وضو یا غسل بعمل اورد وضو و غسل
ان صحیح است و همچنین اگر ابتدا علم بغصبیت داشته و بعد فراموش کرد تا
از وضو یا غسل فارغ شد باز غسل و وضوی ان صحیح است و باطل بودن
غسل و وضو در صورت علم بغصبیت است و احتمال غصبی بودن یا مظنه
غصبی بودن کفایت نمیکند پس اگر در جائی ابی به بینیم و یکی بگوید غصبی است

اگرچه عادل

اگرچه عادل باشد یا چند نفر غیر عادل بگویند غسل و وضو از ان ضرر ندارد
مگر اینکه از قول انها علم حاصل شود و اگر اب غصبی و مباح مخلوط بیکدیگر شوند
باز نمیتوان از ان وضو و غسل بعمل اورد و مخفی نماند که غصبی بودن اب
بچند طریق میتواند شد طریق اول اینکه کسی ابی را از نهری برداشته باشد
و در ظرف خود کرده باشد که مالک ان شده باشد و دیگری بجبر ان را
از او بگیرد طریق دوم انکه کسی در ملک غیر بدون رضای او چاهی حفر کند
اب ان چاه غصبی خواهد بود طریق سیم انکه شخصی نهر ابی را مالک باشد
و دیگری بدون اذن او متصل بنهر او نهری دیگر شق کند و قدری از اب
نهر او را بنهر خود جاری سازد طریق چهارم اینکه قناة یا چشمه ابی که مال
شخصی باشد یا وقف باشد و جابری انرا از روی جور و عدوان ضبط کند
و صاحبانش را از تصرف مجری و اب ممنوع کند و اگر قدری از ان را
غصب کند و قدری دیگر در تصرف صاحبانش باشد پس اگر قدر
مغصوب از غیر مغصوب ممتاز باشد باین معنی که معلوم باشد که
اب مغصوب در فلان روز معین است و غیر مغصوب در فلان
روز است و این قسمت را صاحبان اب کرده باشند نه اینکه بعد

از غصب غاصب یا شرکا قرار داده باشد استعمال ان در روزی که مغصوب
است جایز نیست و در روزی که مغصوب نیست جایز است بشرطی که
اب مغصوب در مجری نمانده باشد و اگر مغصوب از غیر مغصوب ممتاز
نباشد در این صورت استعمال ان مطلقا جایز نیست اگرچه غاصب یا
شرکا سهام خود را امتیاز کنند و بعضی توهم کرده اند که در قناة یا چشمه
که همه ان یا بعضی از ان مغصوب باشد وضو و غسل از سر چشمه صحیح است
و از جائی که غاصب اب را می برد بزرع یا خانه خود صحیح نیست و این سخن در
وقتی صحیح است که پیش از ان جا که اب را می برد مغصوب نباشد یعنی
مالک ان هر تصرف که خواهد تواند کرد مثل اینکه قناة سر چشمه ان در قریه باشد
و اب ان در قریه دیگر بزرع رود و غاصبی در قریه دوم ان را تصرف کرده به
زرع خود کند و تسلط بقریه اول نداشته باشد و مالک اگر خواهد همان
اب را در قریه اول بگرداند و نگذارد بقریه دوم رود تواند و غاصب مانع
ان نتواند شد اما هرگاه مالک بالمره از ان مغصوب ممنوع باشد
و از سر چشمه نتواند تصرف کند همه ان قناة مغصوب خواهد بود و از
هیچ موضع ان استعمال صحیح نخواهد بود مسئله دوم مکروه است وضو و غسل

[illegible]

[illegible]

در احکام ابها

وشستن بدن و خمیر کردن با ابی که بواسطه آفتاب گرم شده باشد خواه در
ظرف یا در حوض و نهر باشد و خواه اب کم باشد یا زیاد و خواه آفتاب
بر ان تابیده باشد یا از نزدیکی آفتاب گرم شده باشد و خواه گرمی
ان باقی باشد یا بعد از گرمی سرد شده باشد و کراهتی نیست در استعمال
ابی که در اتش گرم شده باشد مگر در غسل میت که استعمال ان مکروه
است مگر هرگاه سرمای شدیدی باشد مسئله سیم کراهتی نیست در استعمال
ابهای گرم که از چشمها می جوشد ولی استعمال انها بقصد استشفا کراهت
دارد مسئله چهارم هرگاه کسی محتاج بطهارت باشد و اب نداشته باشد
اما یخ یا برف داشته باشد و تواند که ان را اب کند واجب است
که اب کند و از ان تطهیر نماید قسم دوم اب مضاف است و در ان
چند مسئله است مسئله اول هر ابی مضاف بمجرد ملاقات نجاست نجس
میشود اگرچه بقدر کر یا زیادتر از ان باشد مگر اینکه بعضی از اجزای ان بلند و
بعضی پست باشد و بر پستی جاری شود در این صورت اجزای بالائی
نجس نمیشود و وضو و غسل از ان صحیح نیست اگرچه پاک باشد و ازاله خبث
از ان نمیشود مسئله دوم هرگاه اب مضاف پاک با اب مطلق ممزوج

شود اگر بعد از مزج مجموع را در عرف اب مطلق توان گفت حکم اب مطلق
دارد و اگر نتوان گفت بلکه اضافه بجری شود اب مضاف خواهد بود
مسئله سیم هرگاه کسی محتاج بوضو یا غسل شود و انقدر اب مطلق نداشته
باشد که کفایت ان را کند اما قدری باشد که اگر قدری اب مضاف پاک
ممزوج کند و از اب مطلق بودن بیرون نرود کفایت او را بکند در این صورت
واجب است که چنان کند باب دوم در بیان نجاسات و احکام انها و در ان
دو فصل است فصل اول در اقسام نجاسات بدانکه نجاسات بنابر
اقوی یازده چیز است اول و دوم بول و غایط از هر حیوان حرام گوشتی که
خون جهنده داشته باشد بغیر از پرندگان و مرغان اما بول و سرگین حیوان
حلال گوشت مثل اسب و استر و الاغ و گوسفند و گاو و شتر و اهو و گوزن پاک
است و همچنین هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد مثل مگس و زنبور
و شپش و کیک و زالو و وزغ و عقرب و امثال اینها بول و فضله ان پاک
است و همچنین پاک است بول و فضله هر مرغی خواه حلال گوشت
باشد چون مرغ خانگی و کبوتر و کبک و کوان یا حرام گوشت چون پرستوک
و طاوس و غیر انها و بهتر اجتناب است از بول و فضله شبکور از پرندگان

و هر حیوانی

در نجاسات

و هر حیوانی که بالذات حلال گوشت باشد و بالعرض گوشت ان حرام شود
چون [illegible] و غیر اینها که [illegible] بول و فضله ان نجس
است و دانهائی که با فضلات حیوان حرام گوشت بیرون می اید چون عدس
و جو و گندم و امثال اینها بعد از انکه ظاهر انها شسته شود پاک است مگر اینکه
بنوعی مضمحل شده باشد که انها را در عرف غایط و فضله گویند و هرگاه بول
یا فضله مشتبه شود که ایا از حیوانی است که بول و فضله ان نجس است
یا پاک حکم بپاکی ان میشود سیم منی است از هر حیوانی که خون جهنده داشته
باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و مذی پاک است و ان
اب چسبنده ایست که بعد از شهوت بیرون می اید و ودی نیز پاک است و ان
اب غلیظ لزجی است که بعد از بول بیرون می اید چهارم خون است از هر
حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت
مگر خونی که بعد از ذبح حیوان حلال گوشت در اعضای او باقی میماند که ان
خون پاک است خواه در شکم او باقی مانده باشد یا در میان گوشت بشرط
انکه بعد از ذبح شرعی قدر متعارف از خون بیرون امده باشد و سر ان در
مکان بلندتر از جای بدن نباشد که بجهة نفس کشیدن هم خون نمانده باشد

که اگر در مکان منحدری باشد که سر ان در محل مرتفعی باشد و باین جهة خونی
که باید بیرون اید نیامده باشد یا بجهت نفس کشیدن خون را بباطن خود جذب
کرده باشد ان خون پاک خواهد بود و خونی که در سپرز مستور است حرام
و نجس است و همچنین خون بسته که از نطفه حیوانات بهم میرسد و انرا
علقه گویند نجس است و خونی که در تخم مرغ حاصل میشود نیز نجس است و
در نجس شدن تخم بملاقات ان اشکال است و بهتر اجتناب است و
هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد خون ان پاک است و هر خونی که شک
بهم رسد که ایا از خونهای پاک است یا خونهای نجس حکم بطهارت ان میشود
پنجم مرده هر حیوانی که خون جهنده داشته باشد حتی انسان و جمیع اجزای ان نجس
است حتی پوست ان مگر اجزائی که حیوة نداشته باشد و ان پشم است و مو
و کرک و استخوان و شاخ و سم و دندان و پر و ناخن و چنگال بشرطیکه
از حیوان نجس العین نباشد پس هر یک ازین اجزا که از سگ یا خوک یا کافر
بوده باشد نجس است و اگر پشم یا مو یا کرک از حیوان مرده کنده شود
شستن ان لازم است و همچنین اگر ازان قطع شود و مایه بره و بزغاله
و شتر بچه مرده حلال و پاک است و بملاقات پوستی که ظرف ان است نجس

نمیشود اگرچه خود ان پوست نجس است و همچنین تخمی که در شکم مرغ مرده
باشد پاک و حلال است خواه پوست بالا را پوشیده باشد یا نه و ظاهر ان
بملاقات شکم مرغ نجس نمیشود و احتیاج بشستن ندارد و شیری که در
پستان حیوان مرده مانده باشد نیز پاک و حلال است و هر جزئی از حیوان
که حس داشته باشد هرگاه از زنده ان حیوان بریده یا کنده شود نجس
است و ازان جمله است مشیمه یعنی بچه دان مگر اجزای بسیار کوچک
از قبیل بثورات و ثالول و پوستهای نازک که از لب و غیر ان جدا میشود
که انها پاک است خواه از انسان و غیر انسان و هرگاه جزئی از انسان یا حیوان
بجهة مرضی یا افتی بی حس شود بنحویکه مرده شود و متصل باشد به بدن ان
پاک است و مرده هر حیوانی خواه ادمی یا غیر ادمی اگر برطوبت با چیزی ملاقات
کند ان چیز نجس میشود و اگر با خشکی ملاقات کند نجس نمیکند اما اقوی
ان است که اگر دست بر بدن میت ادمی برسد اگرچه با خشکی باشد به
شستن دست واجب است اما چیزی دیگر غیر از دست چنین نیست
و ان دست هرگاه برطوبت با چیزی دیگر ملاقات کند انرا نجس نمی کند
و حق ان است که نجاست بدن مرده ادمی موقوف بسرد شدن نیست

بلکه همینکه مرد نجس میشود اگرچه هنوز سرد نشده باشد ولیکن وجوب غسل
مس میت بعد از سرد شدن است ولیکن نجاست مرده ادمی تا وقتی است
که انرا غسل میت نداده اند و بعد از تمام شدن سه غسل میت پاک است
ششم و هفتم از نجاسات سگ و خوک است اگرچه سگ صید باشد
که انرا تازی گویند و جمیع اجزای انها اگرچه حس نداشته باشد نجس است
مگر سگ و خوک ابی که انها پاکند هشتم و نهم شراب و فقاع است و فقاع
شرابیست که انرا از شیره جو میگیرند و هر مست کننده که روان باشد نجس
است دهم کافر است خواه حربی باشد یا ذمی از اهل کتاب باشد یا نه
پس هنود و مجوس و یهود و نصاری همگی نجسند و همچنین غلاة که علی را
خدا میدانند و خوارج و نواصب که دشمن اهل بیتند نجس هستند و اطفال
کفار که بحد بلوغ نرسیده اند نیز نجسند مگر انکه ممیز باشند و اظهار اسلام بنمایند
و از دین پدران خود تبری نمایند که درینصورت بنابر اقوی پاکند و اگر
مسلمانی کافری را اسیر کند اگر ان اسیر اظهار کفر کند و بر دین خود باقی باشد
نجس است و اگر اظهار اسلام کند پاک خواهد بود و هر که غیر از طوایف مذکوره
باشد که از فرق مسلمین محسوب شود پاک است بنابر اصح اگرچه بجهة

انکار یکی از ضروریات دین حکم بکفر او میشود مانند مجبره که جمیع افعال خیر و شر را
نسبت بخدا میدهند و مجسمه که خدا را جسم میدانند و همچنین طوایف
اهل سنت که ناصبی نباشند پاکند و جایز است ملاقات کفار برطوبت
در حال تقیه و با ان حال نماز کردن و بعد از رفع تقیه تطهیر واجب است اگر
ممکن باشد و دران حرج و مشقتی نباشد اما قضاء ان نماز لازم نیست
و اقوی انست که اجزائی که حیات دران حلول نکرده از کفار چون مو و ناخن
پاک است یازدهم عرق شتر نجاست خوار که ان نیز بنابر اقوی نجس است
و درینموضع دو مسئله است که باید بیان شود مسئله اول غیر ازین یازده چیز
که مذکور شد دیگر هیچ چیز بنابر اقوی نجس نیست و طاهر است پس حق ان است
که پاک است شیره انگور و مویز و خرما که بجوش امده باشد اگرچه هنوز دو
ثلث ان کم نشده باشد و همچنین پاک است عرق جنب از حرام ولی اجتناب
ازان سنت است و پاک است ولد الزنا و شیر دختر و قی و موش و خرگوش
و روباه و حیوانات مسوخ و اهن و اعتباری بمخالفت بعضی از علما در بعضی
از امور مذکوره نیست مسئله دوم هرگاه جامه با خشکی بسگ یا خوک زنده
یا مرده ملاقات کند واجب است بنابر اقوی که اب بران جامه پاشیده

شود و این نه بجهة ان است که ان جامه نجس شده باشد بلکه این امریست که
تعبدا واجب است و سنت است پاشیدن اب بران اگر با خشک بان ملاقات
کند با بدن کافر بلکه با هر نجاست خشکی یا موش و وزغه و همچنین سنت است
اب پاشیدن بجامه که شک در نجاست ان باشد یا شک بهم رسد که بول
اسب یا استر یا الاغ بان رسیده یا نه و بجامه که مذی بان رسیده باشد یا عرق
جنب دران باشد خواه از حلال یا از حرام و سنت است مالیدن دست
بخاک هرگاه با خشک ملاقات کنند با سگ یا خوک یا کافر بلکه هر نجاست خشکی
و با موش و خرگوش و روباه **فصل دوم** در احکام نجاسات و دران
چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه حرام است خوردن و آشامیدن چیز نجس
و واجبست ازاله نجاسات از جامه و بدن از برای نماز و اجب و طواف واجب
و نماز با نجاست باطل است خواه نماز سنتی باشد یا واجبی مگر انچه استثنا شده
همچنانکه در مبحث لباس مصلی خواهد امد و همچنین واجب است ازاله انها
از ظروفی که دران اکل و شرب میشود و از ان وضو ساخته می شود و از موضع
که بران سجده میشود در نماز **مسئله دوم** حرام است داخل نمودن نجاست در
مسجد اگر ان نجاست بنوعی باشد که بزمین مسجد تعدی کند و انرا ملوث

سازد

سازد و اما نجاستی که متعدی نباشد داخل کردن ان در مسجد حرام نیست
بنابر اقوی پس اگر کسی موضعی از بدن یا جامه ان نجس باشد که سرایت بمسجد
نکند جایز است از برای او که داخل مسجد شود و انچه حرام است داخل کردن
نجاستی است که زمین مسجد را ملوث کند اما ادخال نجاستی که بزمین مسجد
نرسد اما بفرش یا سقف یا دیوار یا بعضی از الاتی که در مسجد است سرایت
کند حرام نیست اما احوط اجتناب است از داخل کردن نجاستی که سطح
دیوار مسجد را که در داخل مسجد است نجس کند و همچنین حرام نیست داخل کردن
نجاستی که زمین انرا ملوث نسازد اگرچه با زمین ان ملاقات کند مثل
گذاردن دستمال نجسی که خشک باشد بر روی زمین مسجد و اگر کسی نجاستی
داخل مسجد کند و بزمین ان سرایت کند یا دیگری داخل کرده باشد و ان
به بیند یا مطلع شود واجب است بران ازاله ان نجاست فورا و اگر ازاله
نکند معصیت کرده اما حق ان است که اگر ازاله نکند و مشغول نماز واجبی
یا مستحبی شود نماز او صحیح است اگرچه وقت ان نماز موسع باشد **مسئله
سیم** هرگاه چیزی با نجاستی ملاقات کند اما هر دو خشک باشند ان چیز
نجس نمیشود بشرطیکه رطوبت بقدری باشد که از ملاقات اثری از ان

چیز نجس بان چیز دیگر برسد پس اگر نجس اندک نمی داشته باشد و جامه بان بخورد
که اصلا اثری از ان چیز نجس بان جامه نرسد نجس نخواهد شد **مسئله چهارم**
تاثیر نجس در چیز دیگر وقتی است که در ظواهر بدن باشد اما هرگاه نجاستی در
بواطن باشد باطن را نجس نمیکند پس هرگاه دهان خون شود و بظاهر لب
نرسد داخل دهان نجس نمیشود و همینکه ازاله عین خون شود از دهان پاک است
و احتیاج بشستن نیست بلکه اگر نجاست خارجی هم داخل بواطن شود در
نجس شدن باطن اشکال است و هرگاه دهان مثلا خونین باشد و چیزی از
خارج مثل انگشت یا چیز دیگر داخل دهان کنی مادامیکه ان در داخل دهان است
نجس نمیشود اگرچه با خون ملاقات کند و اگر در همان داخل دهان ازاله
عین خون از ان بشود پاک است بلی اگر خون الوده بیرون اید نجس
خواهد بود و همچنین است حکم در جمیع بواطن **مسئله پنجم** هرگاه دو چیز تر با
یکدیگر ملاقی باشند و بعد از ملاقات یکی از انها نجس شود نجاست ان
سرایت در دیگری نمیکند مگر اینکه یکی از انها چیز مایع یعنی روان باشد
مسئله ششم هر چیزی را که اول بدانی که پاک بوده مادامی که یقین
بنجاست ان نکنی حکم نمیشود بنجاست ان و بمجرد احتمال نجاست

بلکه ظن

دا نجاست

بلکه ظن بنجاست هم نمیتوان حکم بنجاست ان کرد و اگر یک شاهد عادل بلکه
دو عادل هم خبر از نجاست ان دهند مادامیکه علم بنجاست ان هم نرسد
اجتناب از ان لازم نیست مگر هرگاه مالک چیزی خبر از نجاست
ان بدهد قبول قول او لازم است اگرچه عادل نباشد مگر اینکه بعد از
استعمال ان چیز و تلف ان خبر دهد از نجاست در اینصورت قبول قول
او لازم نیست و همچنین اگر بعد از نماز کردن در جامه مالک ان خبر از
نجاست ان دهد اعاده نماز لازم نیست و اگر پیش از نماز کردن
خبر میداد نمیتوانست با ان نماز کرد **مسئله هفتم** هرگاه نجاست چیزی
یقین شد حکم بنجاست ان میشود تا یقین برفع نجاست ان شود و
بمجرد احتمال پاکی یا ظن پاک شدن نمیتوان اکتفا نمود اگرچه بشهادت
دو نفر عادل باشد که علم از قول انها حاصل نشود و اگرچه اخبار کسی
باشد که مباشر شستن ان بوده مگر اینکه صاحب ان چیز خبر از پاک
شدن ان بدهد در اینصورت قبول قول او لازم است و بنابراین
جامهائی که علم بنجاست انها هم برسد نمیتوان بمجرد گفتن زنانی
که در خانه هستند یا کنیزان یا سایرین حکم بطهارت انها کرد مگر اینکه

کسی تعین بصدق انها داشته باشد واگر کسی جامه نجسی داشته باشد وخواهد
حیله شرعی کند از ایمان شخص که مباشر شستن جامه ان است به بخشد
یا بفروشد وبعد از شستن وخریدن از یا که ایمان شخص مباشر باز باو
منتقل نماید باب سیم در بیان مطهرات وکیفیت تطهیر بانها بدانکه
مطهرات نه چیز است اب وافتاب وزمین واستحاله وانقلاب
وانتقال واسلام ومسح بطاهر وزوال عین پس درین باب چند فصل
است فصل اول در تطهیر باب ودران چند مسئله هست مسئله اول
بدانکه در پاک ساختن چیزی که نجس شده باشد باب کمتر از کر شرط است
که اب وارد بران چیز شود پس اگر ان چیز نجس را باب قلیل بگذارند ان اب
نجس میشود وان چیز پاک نمیشود مسئله دوم هرگاه بدن کسی نجس شود پس
اگر در اب جاری یا کر شسته شود پس اگر ببول ادمی غیر پسر شیرخواره
نجس شده باید دو بار انرا شست واگر بغیر بول نجس شده باشد
یکبار شستن کافی است واگر در اب غیر جاری شسته شود خواه کر باشد
یا قلیل در بول غیر پسر شیرخواره دو بار ودر غیر ان یکبار باید شست و
هرچیزی که غیر از جامه وبدن باشد هرگاه ... نجس شود یکبار شستن کافی است

بر ظاهر ان

بشرط ازاله عین خواه ببول نجس شده باشد یا غیر بول مگر در ظروف که
حکم انها خواهد امد مسئله سیم هرچیزی که اب در او نفوذ میکند مانند جامه و
پرده ودستمال ونحو اینها وفشردن ان صعوبتی نداشته باشد هرگاه نجس
شود بیکی از نجاسات هرگاه باب کر یا جاری شسته شود فشردن
ان لازم نیست پس اگر چیزی باشد که یکبار باید شست شسته می شود
وبعد از ان فشرده می شود واگر چیزی باشد که دو بار باید شست چه
که فشردن را بعد از شستن اول بعمل اورد یا شستن دوم وچیزی که فشردن
ان صعوبتی دارد مانند فرش ولحاف وتشک وپوست ونحو
انها فشردن ان لازم است ولازم نیست نیز کوبیدن انها ودست مالیدن
مگر انکه ازاله عین نجاست موقوف بران باشد بلکه بمجرد اب ریختن بر ظاهر ان
انها پاک میشود پس اگر نجاست بجوف انها نفوذ نکرده باشد همه انها پاک است واگر نجاست دران نفوذ کرده باشد
است واگر خواهی جوف انرا نیز پاک کنی باید اب بران ریخت تا از
طرف دیگر اب بیرون رود مسئله چهارم در بول پسر شیرخواره فشردن در
هیچ چیز لازم نیست بلکه همان مجرد یکمرتبه اب ریختن بران کافی است
اگرچه اب جریان نکند خواه جامه باشد یا غیر ان بشرطیکه ان طفل بخواهش

وارادهٔ غیر از شیر چیزی نخورد واگرچه بندرت باشد اما بی خواهش خوردن مثل
دوا ضرر ندارد وهمچنین است بول دختری که انرا شیر پسر دهند اما بول دختری
که شیر پسر نخورد حکم سایر بولها دارد مسئله پنجم جامه که بچیز نجس رنگ شده باشد
اگر ان چیز نجس عینی داشته باشد باید انقدر شست که ازاله عین نجاست
از ان بشود وباقی بودن رنگ ضرر ندارد واگر عینی نداشته باشد بمجرد شستن
پاک میشود خواه ان جامه در رنگ ان خشک شده باشد یا تر باشد وخواه
در اب قلیل شسته شود یا غیر قلیل مسئله ششم هرگاه زمینی نجس شود
پاک میشود ظاهران بجاری ساختن اب قلیل بران تا ازاله عین نجاست
از ان بشود وغساله ان نیز پاک است مسئله هفتم حق ان است که غیر از اب از
چیزهای روان هرگاه نجس شود مانند شیره وروغن چراغ وهر روغن مایعی وگلاب
وامثال اینها قابل پاک شدن نیستند وهمچنین گلی که از اب نجس ساخته شده
باشد وخمیری که از اب نجس خمیر شده باشد ونحو اینها نیز قابل تطهیر نیستند
وهمچنین قابل تطهیر نیست مثل صابون ونان خشک که در اب نجس یا چیز
نجس روان خیسیده باشد وهمچنین مثل گندم وجو وبرنج ونحو اینها که در چیز
نجس مایعی خیسیده باشند باطن انها قابل پاک شدن نیست اگرچه

انها را خشک

انها را خشک کنند وثانیا در اب جاری یا کر نجسانند واما ظاهر انها پاک
میشود ومثل مس وطلا ونقره که انها را بگدازند هرگاه در حالتی که گداخته شده
وروان هستند نجاستی بانها برسد دیگر باطن انها قابل پاک شدن نیست
بلی بعد از بسته شدن اگر ظاهر انها شسته شود پاک میشود مسئله هشتم گوشت
نجس باب قلیل وکثیر پاک میشود خواه پخته باشد یا نه واگر نجاست در باطن
ان نفوذ کرده باشد باید اب بباطن ان رسیده شود وهرگاه روغن یا شیره
بسته شده باشد ونجاستی در انحال بان برسد همان موضع نجس را برمیدارند
وتتمه پاک است مسئله نهم لازم در ازاله نجاسات زوال عین ان
نجاست است وباقی ماندن رنگ نجاست یا بو یا طعم یا اثری دیگر ضرر
ندارد ودر باقی ماندن طعم یا چربی یا لزوجت ان نجاست اشکال است وظاهر ان
است که تا انها رفع نشود حکم بطهارت نمیتوان کرد مسئله دهم هرگاه ظرفی
اب قلیل داشته باشد وسگ از ان اب بیاشامد ان ظرف نجس میشود
وطریق پاک ساختن ان این است که اول ان ظرف را خاک مال کنند
واحتیاط ان است که خاک پاک باشد وبعد از ان دو نوبت باب بشویند
وهمچنین اگر ان ابی که سگ از ان اشامیده بظرفی دیگر برسد باز باید

ساختن آن ظرف بهمین نوع است و اگر از مایعی دیگر غیر از آب بیاشامد احتیاط
آن است که آن ظرف را بعد از خاک مالیدن سه نوبت با آب بشویند و اگر
عضوی دیگر غیر از دهان سگ با آب برسد این حکم را ندارد بلکه مثل سایر
نجاسات است و همچنین اگر ظرف را بلیسد و دو نوبت شستن در روئی آ
که در آب قلیل شسته شود و اگر در آب کر یا جاری شسته شود یکنوبت
کافیست و اگر چند سگ در یک ظرف ولوغ کنند یا یک سگ چند دفعه ولوغ
کند از برای جمیع یکمرتبه خاک مالیدن و دو نوبت شستن کافی است و هر گاه
موش صحرائی و بزرگ در ظرفی بمیرد باید هفت مرتبه شست و سایر موشها
حکم سایر نجاسات را دارد و از برای سایر نجاسات که ظرفی بآنها نجس شود
آن ظرف را سه دفعه باید شست مگر هر گاه در آب جاری شسته شود که یک
نوبت کافی است و آب کثیر هم در غیر ولوغ سگ حکم آب قلیل دارد
و اگر چند نجاست در ظرفی واقع شود سه نوبت شستن از برای همه کافی
است مگر اینکه یکی از آنها وقوع موش بزرگ باشد در اینصورت هفت
مرتبه باید شست و در این احکام که مذکور شد فرقی میان انواع ظروف
نیست خواه از مس و چینی و کاشی باشد یا از چوب و خزف و کدو

یا غیر آنها و طریق شستن ظرف با آب قلیل آن است که آب در آن ریزند بنحوی که
آب بهمه آن برسد پس آن آب را بریزند و هم چنین تا سه نوبت یا هفت
نوبت و اگر ظرف نجس از ظروفی باشد که در زمین محکم کرده باشند چون
دیگ و خم و امثال آنها طریق تطهیر آن باز بهمین نحو است که آنرا پر کنند و
بشویند تا سه نوبت یا هفت نوبت یا آنکه ظرف را آب کنند و از بالا گرفته
تا بپائین یا بر عکس و عکس بهتر است و آب بریزند که آب بهمه مواضع
آن برسد پس آنرا خالی کنند و نوبت دیگر چنین کنند **فصل دوم** در تطهیر
بآفتاب و آن پاک میکند زمین و بوریا و حصیر و هر چیز را که منقول نباشد از
بناها و درها و میخهائی که در کار باشد و پنجرها و چوبهائی که داخل بنا باشد و کیهها
و درختها و میوهائی که در درخت باشد و دانهائی که در بار باشد از هر نجاستی
که جرمی نداشته باشد یا داشته و جرمش زایل شده باشد و رطوبتش باقی مانده
باشد و همچنین پاک میکند از نجاسات مذکوره سنگ و کلوخ و خاک
و آجر و ریگ و سنگریزه و امثال اینها را و شرط است در پاک شدن اینها از
آفتاب آنکه خشک شوند و رطوبت آنها برطرف شود و باید خشک شدن
از تابیدن اصل آفتاب بر آنها باشد پس اگر از گرمی آفتاب خشک شوند

و رطوبت آنها برطرف بشود پاک نخواهد شد و اگر محل نجس با آفتاب و غیر آفتاب
هر دو خشک شود پس اگر هر دو شریک در خشک کردن باشند مثل اینکه آفتاب
بر چیزی بتابد و در آنوقت هم باد بر آن بوزد و آن چیز از هر دو خشک شود
در اینصورت پاک میشود و اگر آفتاب رطوبت آنرا کم کند اما در سایه خشک
گردد مثل اینکه روز رطوبت آن کم شود و شب بالمره خشک گردد مثل اینکه
پاک نخواهد شد و اگر بر عکس باشد پاک خواهد شد خلاصه آنکه بعد از آنکه رفع
رطوبت بالمره در آفتاب باشد پاک میشود و اگر در سایه باشد پاک نمی شود پس
حکم تابع آخرین است و اگر در سایه و آفتاب هر دو خشک شود ولیکن ندانیم که
رفع رطوبت از کدام شده باز حکم را تابع آخری میکنیم پس اگر آخر اوقاتی که
در آن خشک شده سایه باشد پاک نخواهد بود و اگر آخر اوقات آفتاب باشد
پاک خواهد بود و هر گاه یک چیز ظاهر و باطن آن نجس باشد و نجاست از ظاهر
بباطن متصل باشد مثل دیواری که از گل نجس بنا شده باشد یا خشتی
که از گل نجس مالیده شده باشد و آفتاب بر یک طرف آن بتابد و همه آنرا
خشک کند مجموع آن پاک میشود بشرطیکه نجاست ظاهر و باطن و هر دو روی
آن متصل باشد پس اگر انفصالی باشد مثل اینکه در میان دیوار خشت

همان روئی که آفتاب بر آن تابیده با آنچه باطن متصل است از نجس پاک
میشود و آنچه منفصل است پاک نمی شود و اگر دو چیز نجس بر روی یکدیگر باشند
مثل دو خشت نجس که بر روی هم بگذارند از تابیدن آفتاب بیکی از آنها
و خشک شدن آن پاک نمیشود و اگر زمین نجسی یا مثل آن از غیر آفتاب دیگری
خشک شده باشد و بر آن آب بریزند و آفتاب آنرا خشک کند پاک
میشود و بنا بر اقوی **فصل سیم** در تطهیر زمین بدانکه زمین پاک میکند
زیر کفش و چکمه و نعلین و ته پا را بلکه ته هر چیز را که بآن قدم بر میدارند مثل
ته گیوه و جوراب و غیر اینها بعد از ازاله عین نجاست از آنها بواسطه زمین
خواه براه رفتن بر زمین ازاله نجاست بشود یا بمالیدن آنها بر زمین و در پاک
شدن بهر دو شق خاک مالیدن آن بر آنها یا براه رفتن بر آجر یا حصیر یا گیاه
زمین یا چوب احتمالی است و احوط عدم اکتفاء بآن است و بعضی گفته اند
که اگر پای شخصی قطع شده باشد و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشند
ته آن چوب نیز هر گاه نجس میشود از راه رفتن پاک میشود و اظهر آن است
که پاک نشود و همچنین پاک نمیشود ته عصا و نیزه و سم چارپایان براه
رفتن و شرط نیست در پاک شدن آنچه مذکور شد که آن نجاستی که در آنها

هست جرمی یا اثر محسوسی داشته باشد پس اگر یکی از انها بول نجس شود
براه رفتن یا مالیدن تا رطوبت ان برطرف شود پاک میشود و اگر بول خشک
شده باشد باندک راه رفتن یا مالیدن بر زمین پاک خواهد شد و همچنین
شرط نیست که ان زمین پاک باشد و ان چیز نجس پیش از راه رفتن یا
مالیدن خشک شده باشد بلی شرط است بنابر اقوی که ان زمینی که
بران راه میروند یا بران می مالند خشک باشد پس راه رفتن بر زمین تر یا گل
باعث طهارت نمی شود **فصل چهارم** در تطهیر باستحاله و انقلاب و انتقال
اما استحاله عبارتست از متبدل شدن حقیقت چیزی بچیزی دیگر عرفا باین
معنی که اسم اول از ان برود و اسمی دیگر برای ان هم رسد و بگویند که این
ان چیز اول نیست پس هر چیز نجسی که بالذات نجس باشد چون غایط و فضله
حیوانات غیر ماکول اللحم و نحو اینها هرگاه باتش سوخته شود دود و خاکستر
و زغال انها پاک است و اما چیزهائی که بالذات نجس نیستند و نجاست
عارض ان شود که انرا متنجس گویند هرگاه سوخته شود دود انها پاک است
اما حق ان است که خاکستر و زغال انها پاک نیست و بخاری که از چیزهای
نجس بر میخیزد پاک است و بهر چه میرسد انرا نجس نمیکند و هرگاه گل

نجس را به پزند تا اجر یا سفال شود پاک نمیشود بلکه هیچ چیز نجسی از پختن
پاک نمیشود و کرمی که از چیزهای نجس حاصل می شود پاک است و همچنین غایط
اگر خاک شود یا انکه باب افتد و در ان جزو شود پاک میشود و نطفه نجس
چون حیوان پاک شود یا بول نجس بول یا شیر یا عرق یا لعاب حیوانی
شود که اینها از ان پاک است پاک میشود و هر چه باستحاله پاک شد انچه
بملاقات ان برطوبت نجس شده بود پاک نمیشود پس هرگاه غایط در زمینی
باشد و ان را نجس کند و بعد ان غایط خاک شود ان زمین پاک نمیشود
و اما مراد از انقلاب ان است که شراب سرکه شود خواه بخودی خود منقلب جاجم
منقلب گردد یا چیزی داخل ان کنند که انرا منقلب کند بسرکه و گفته اند
که بپاک شدن بانقلاب ظرفی که شراب در ان بوده نیز پاک میشود و این
بر حقیر معلوم نیست بلکه ظاهر ان است که بر نجاست خود باقی باشد اگر چه
سرکه را نجس نکند مثل شیر در پستان مرده و مراد از انتقال ان است که
خون نجسی منتقل شود بشکم حیوانی که خون ان پاک است چون خون
انسان بشکم پشه و شپش و کیک و زالو و غیر اینها که بعد از داخل شدن
خون بشکم اینها ان خون پاک است اگر چه زمانی نگذشته باشد و به بینیم

که ان خون را از بدن انسان کشید **فصل پنجم** در پاک شدن باسلام و مسح
بطاهر و زوال عین اما اسلام و ان ذکر کلمه شهادتین است که پاک
می سازد کافر را از نجاست کفر و هم در پاک شدن ان اطفال غیر بالغ او نیز پاک
میشوند و اما مسح بطاهر عبارتست از چیزهائی غیر از اب که بان استنجا از غایط
می شود و مخرج را پاک میکند چنانچه خواهد امد و اما زوال عین یعنی برطرف شدن
عین نجاست پس بواسطه ان حکم بطهارت انسان میشود یعنی هرگاه عضوی
از شخصی نجس شود و ان شخص مطلع از نجس بودن عضو خود شود و قابلیت
اینکه خود را پاک کند داشته باشد و اینقدر پنهان شود از نظر که احتمال تطهیر
در ان برود و چون حاضر شود عین نجاست در عضو او باقی نباشد حکم بپاکی او
میشود اما هرگاه ان شخص مطلع از نجاست نباشد یا قابلیت پاک کردن نداشته
باشد چون اطفال غیر ممیز حکم بپاکی نمیشود تا علم بتطهیر حاصل نشود و جمعی از
علما این حکم را در هر حیوانی دیگر غیر از انسان نیز جاری ساخته اند چون گربه
و امثال ان و اقوی عدم جریان است و هرگاه علم بنجاست عضوی از انها
هم رسد تا علم بپاک شدن حاصل نشود بر نجاست باقی خواهد بود و بعضی
دیگر از علما از جمله مطهرات شمرده اند نقص را و مراد از ان ان است که شیره انگور

بعد از جوشیدن نجس میشود و چون دو ثلث ان نقص میکند پاک میشود و ما چون
اصل انرا نجس نمیدانیم نقص در نزد ما از جمله مطهرات نخواهد بود و جمعی دیگر
نیز از جمله مطهرات شمرده اند تبعیت را و مرادشان این است که بعد از
کم شدن دو ثلث دیگ و سایر الات پختن و دست و بدن پزنده و سایر
مباشرین ان پاک میشود و مخفی نماند که اگر قایل بنجاست انها شویم هیچ دلیلی
براین تبعیت و پاکی نیست و همچنین از تبعیت دانسته اند پاک شدن
طفل کافری را که مسلمی اسیر کند و تحقیق ان گذشت **فصل ششم** در احکام پوستها
و بقیه احکام ظروف و در اینجا سه مسئله است **مسئله اول** پوست مرده نجس
است و بدباغی پاک نمیشود و هر حیوانی که تذکیه و ذبح شرعی بران واقع نمی شود
نیز پوست ان نجس است اگر چه ذبح شود و هر چه ذبح شرعی بران واقع می شود
پوست ان بعد از تذکیه و ذبح پاک است و حیواناتی که قابل ذبح نیستند انسان
است و سگ غرابی و خوک و موش و خرگوش و میمون و سوسمار و فیل و خرس
و گرگ و حشرات الارض و هر حیوان حلال گوشتی قابل تذکیه هست و هم
چنین سباع یعنی حیوانات درنده غیر از گرگ که پوست انها بعد از ذبح پاک
است و هر حیوانی که قابل تذکیه باشد بعد از انکه ذبح شرعی شد استعمال پوست

ان در هر امری جایز است ولیکن پیش از دباغی کردن خالی از کراهتی نیست مگر
اینکه حیوان حرام گوشت باشد که استعمال پوست ان در نماز جایز نیست مطلقا
مگر انچه استثنا شده چنانچه در کتاب صلوة بیاید و هر پوستی که معلوم
باشد از مرده است گرفتن و خرید و فروش و استعمال ان حرام است خواه در
دست کافر باشد یا مسلمان و اگر معلوم باشد که از حیوانیست که ذبح شرعی
۱۴
شده گرفتن و استعمال ان جایز است اگرچه در دست کافر باشد و اگر معلوم
نباشد که ایا پوست حیوانیست که تذکیه شده یا نه پس اگر در دست انکه هست
بگوید که این پوست مرده است باز استعمال ان جایز نیست مطلقا و اگر ان کسی
که ان را دارد نگوید که از مرده است پس اگر ان شخص شیعه اثنی عشری باشد
مطلقا میتوان انرا از او گرفت و استعمال ان جایز است و اگرچه بدانیم که از دست
کافری گرفته و هم چنین اگر ان شخص مسلمان غیر شیعه باشد باز می توان از او
گرفت و استعمال کرد مگر اینکه در ان بلد کافری باشد که ان نوع پوست را اورده باشد
در ینصورت اگر ان مسلمان غیر شیعه بگوید ان پوست ذبح شرعی شده باز
میتوان گرفت و اگر هیچ نگوید یا بگوید نمیدانم حق ان است که از و نمیتوان
گرفت و استعمال کرد و اگر ان کسی که پوست در دست او هست ندانیم مسلمان

است یا کافر پس اگر بگوید این پوست تذکیه شده می توان از و گرفت و استعمال ان
حلال است و همچنین اگر ان شخص در ولایت مسلمانان باشد یا در ولایتی باشد
که غالب اهل ان مسلمان باشند باز میتوان از و گرفت و الا نمیتوان
گرفت و اگر پوست در دست یکی از طوایف کفار باشد نمی توان از او
گرفت و استعمال ان جایز نیست مگر اینکه علم داشته باشی که انرا از دست
مسلمانی گرفته که در ینصورت گرفتن ان جایز و استعمال ان مباح است
و انچه مذکور شد در جمیع پوستهائی که قابل تذکیه هستند جاری است
پس جایز است استعمال پوست بلغار و قراقو و بخارائی و امثال انها
مگر اینکه از دست کافری گرفته شود که ندانیم او از مسلمان خریده یا در ولایت
کفار از دست مجهول الحال گرفته شود یا مالک ان بگوید که تذکیه بر ان
واقع نشده مسئله دوم ظروف کفار پاک است و استعمال انها جایز است
مگر اینکه علم حاصل شود که ایشان با رطوبت با انها ملاقات کرده اند و هم
چنین است حکم انچه در دست ایشان باشد حتی چیزهای روان که تا علم
بملاقات انها با رطوبت حاصل نشود حکم بطهارت ان میشود مگر پوست
و گوشت چنانکه گذشت و جامه که کافر انرا بافته باشد هرگاه علم

قطعی بملاقات ان با رطوبت باشد استعمال ان پیش از شستن ان جایز
نیست و الا جایز است مسئله سیم حرامست باتفاق جمیع علما بر مرد و زن
اکل و شرب از ظروف طلا و نقره بلکه بنا بر اقوی مطلق نگاه داشتن انها
حرام است اگرچه بجهت زینت یا ذخیره باشد و همچنین حرام است وضو
ساختن از ظرف طلا و نقره اما اگر کسی از ان وضو بسازد وضوی ان باطل
نیست مگر اینکه قدرت بر ظرف و اب دیگر نداشته باشد و هر که از ظرف طلا
یا نقره چیزی بخورد یا بردارد چیزی از ان ظرف و بدهان گذاردن و فرو بردن
همه فعل حرام است اما هرگاه از انجا بیرون بیاورد بقصد اینکه بجائی دیگر
بگذارد و بعد از ان بردارد و بخورد که عرفا نگویند از ظرف طلا و نقره میخورد
همان بیرون اوردن حرام است مگر اینکه غرض او از بیرون اوردن منتفع
شدن از ان چیز نباشد در انوقت بلکه خالی کردن ظرف طلا و نقره
و استخلاص ان باشد ظاهر ان است که حرام نباشد و پس چون مطلق
استعمال ظرف طلا و نقره حرامست پس هر چیزی نوع استعمالی که دارد
حرام خواهد بود پس حرام است استشمام از ظرف غالیه و روشن کردن
چراغ طلا و نقره بلکه در روشنائی ان نشستن هرگاه ان شخص امر بروشن

کردن ان کرده باشد و در لگن نقره یا طلا دست شستن که اب دست
شوی داخل ان شود و مراد از ظرفی که استعمال ان حرام است اگر طلا یا
نقره باشد هر چیزیست که انرا در عرف اناء و ظرف گویند خواه کوچک
باشد چون سرمه دان و غالیه دان و چراغ دان یا بزرگ چون پیاله و
کاسه و افتابه و طشت یا لگن و ظرف مشبک ظاهر ان است که ظرف نباشد
و قلیان طلا و نقره استعمال ان حرام نیست و بهتر اجتناب است از میانه کرنائی
نقره یا طلا و همچنین سر قلیان که همه ان طلا یا نقره باشد اما طلا یا نقره بودن
چنبره ان ضرر ندارد و هم چنین ضرر ندارد قلیانی که نعلبکی ان نقره یا طلا باشد
و هرگاه ظرفی مرصع بطلا یا نقره باشد یعنی بعضی اجزاء ان یکی ازین دو باشد
یا بعضی مواضع انرا طلاکوب یا نقره کوب کرده باشند استعمال ان حرام نیست
ولیکن واجبست که اگر از ان چیزی بیاشامند دهان را بر موضع طلا یا نقره
نگذارند و از انجا دور کنند باب چهارم در اداب بیت الخلا و بیان وضو و
غسلها و تیمم و در ان چند مقصد است مقصد اول در اداب
بیت الخلا و در ان چند مسئله است مسئله اول هر که به بیت الخلا رود از جهت
قضاء حاجت واجب است در انحال بلکه در سایر احوال که عورت خود را

از نامحرم بپوشاند و پوشانیدن زن عورت خود را از زنان نیز واجب است
اگرچه از قبیل مادر و دختر و خواهر باشد و همچنین واجب است پوشانیدن
عورت با وجود علم یا مظنه باینکه نامحرمی عمدا یا سهوا نگاه خواهد کرد و اگرچه
بالفعل نگاه کننده نباشد بلکه با احتمال نگاه کردن نامحرم نیز پوشانیدن واجب
است **مسئله دوم** حرامست در حالت بول کردن و غایط کردن رو بقبله
و پشت بقبله نشستن خواه در صحرا یا بنا و هرگاه بدن رو بقبله یا پشت بقبله
باشد و عورت تنها را از قبله بگردانی رفع حرمت نمی شود اما هرگاه بدن رو
یا پشت بقبله نباشد و عورت را بقبله بگرداند حرام نیست و اگر در جهت قبله را
نداند واجب تفحص و سعی در معلوم کردن ان اگر ممکن باشد و اگر بتفحص هم
معلوم نشود و بهر جهتی خواهد میتواند بنشیند و اگر مضطر باشد بنشستن رو یا
پشت بقبله حرمت تمام می شود و اگر باید یا رو بقبله یا پشت بان بنشیند
مخیر است که هر کدام را خواهد اختیار کند **مسئله سیم** واجب است شستن مخرج
بول باب و مالیدن سنگ یا کلوخ کافی نیست و اگر اب قلیل بران ریخته
شود واجب است دو نوبت شسته شود و یکنوبت شستن کافی نیست
اما اگر مخرج را داخل اب جاری یا اب کر کنی و در ان بشوئی یکنوبت
شستن کافیست

غایط از نوم

شستن کافیست **مسئله چهارم** هرگاه مخرج امر تعدی فاحش کند یعنی بسیار
حواشی و بر جای و زکند و حوالی اثر اآلوده کند واجبست که مجموع ان باب
شسته شود و غیر از اب کافی نیست و همچنین هرگاه با غایط نجاست دیگر
مانند خون بیرون اید باز باید مخرج را باب بشست و هرگاه غایط مخلوط
بنجاستی دیگر نباشد و از حوالی مخرج هم بسیار تعدی نکرده باشد در ینصورت
مخیر است میانه شستن باب و ازاله کردن ان بمالیدن سنگ یا کلوخ یا لته
یا پنبه یا خاک یا سفال یا غیر از اینها از هر جسمی که پاک باشد خواه تر باشد
یا خشک مگر سرگین و استخوان و خوردنیها هر چه باشد و هر چیزی که انرا
احترامی باشد مانند کاغذی که بران علوم دینیه نوشته شده باشد
یا تربت حضار که که باینها استنجا کند فعل حرام کرده و محل پاک نمیشود و هرگاه موضع را
باب بشوید تعدد در اینجا لازم نیست بلکه یکبار شستن با ازاله
عین کافیست و همچنین هرگاه استنجا بغیر سنگ کند بار تعدد ان بنا
بر اقوی لازم نیست پس یک کلوخ یا یک لته کفایت میکند اما اگر
بسنگ استنجا کند واجبست که سه سنگ باشد خواه هر سه را بهمه موضع
مسح کند یا هر کدام را بگوشه از ان که هر سه بهمه برسد و اگر بسه سنگ

ازاله تمام عین نشود باید زیادتر استعمال کند و یک سنگ که سه طرف داشته
باشد کافی نیست و همچنین کافی نیست یک سنگ را سه بار در یکوقت
که هر دفعه بشوید باز استعمال کند اما یک سنگ را در دو وقت یا دو نفر
در یکوقت میتوانند استعمال کنند بعد از شستن و حد پاک شدن موضع
خواه باب باشد یا غیر ان انست که عین نجاست زایل شود یعنی جرم
غایط و اعتباری برنگ و بو نیست پس اگر بعد از ازاله عین و حاصل
شدن پاکی رنگی یا بوئی باقی مانده باشد مانعی ندارد و واجب شستن ظاهر
مخرج است و شستن باطن و ازاله نجاست از ان واجب نیست بلکه از
وسواس شیطانی است و مخفی نماند که استنجا کردن باب افضل است از
سنگ و کلوخ و امثال اینها و جمع کردن میان هر دو که ابتدا بغیر اب استنجا
کند و بعد باب بهتر است **مسئله پنجم** سنت است که در وقت قضای
حاجت بجهت غایط بموضعی رود که همه بدن او از مردم پنهان باشد
و کسی او را نه بیند باین نحو که در پناهی یا گودالی یا پشت دیواری یا موضعی
که از مردم دور باشد بنشیند و همچنین سنت است پوشانیدن سر
در وقت قضای حاجت و اینکه از برای بول کردن موضع مناسبی
اختیار کند

اختیار کند که بول ترشح نکند مثل مکان بلندی یا زمینی که خاک بسیار داشته باشد
و در وقت داخل شدن به بیت الخلا پای چپ را مقدم دارد و در وقت
بیرون امدن پای راست و کشف عورت نکند تا بزمین نزدیک شود
و در وقت کشف عورت بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و دعاهائی که در
وقت اراده دخول بیت الخلا و وقت دخول و کشف عورت و نشستن و
حدث کردن و نظر بغایط کردن و استنجا کردن و فارغ شدن و بیرون
امدن و دست بشکم مالیدن وارد شده بخواند و ان دعاها در کتب ادعیه
مذکور است و چون در کتابهای دعا و احادیث در بعضی از فقرات
دعاها اختلاف هست مخیر است در خواندن بهر یک از نسخها **مسئله ششم**
از جمله مستحبات قضای حاجت بول از برای مردان استبرا کردن است
باین نحو که سه دفعه از بیخ ذکر تا سر ان بقوت دست بکشد یا انکه سه نوبت
از اصل مقعده تا بیخ ذکر را دست بکشد و احتیاط ان است که هر دو نوع را
بعمل اورد پس اول سه نوبت از اصل مقعده تا بیخ ذکر و بعد سه نوبت
از بیخ ذکر تا سر ذکر را دست بکشد و غایت احتیاط ان است که بعد از
اینها سه نوبت اسم سر ذکر را بیفشارد و سنت است که استبرا بدست

دخول

صحیح

چپ باشد و اگر بعد از استبرا کردن ابی به بیند که یقین نداشته باشد بول ا
پاکست و وضورا نمی شکند و اگر بعد از بول استبرا نکرده باشد و اب مشتبهی
به بیند نجس است و وضو را می شکند اما اگر مشتبه نباشد و بداند بول
نیست مطلقا نجس نیست و وضو را نمی شکند خواه استبرا کرده باشد یا نه
و اگر اصل ان رطوبت را بداند بول نیست اما مشتبه باشد که ایا چیزی
از بول با ان بیرون امده یا نه باز پاک است و ناقض وضو نیست اگرچه استبرا
نکرده باشد **مسئله هفتم** مکروه است قضاء حاجت کردن خواه ببول یا
غایط در سر راهها و جادها و بر قبرها و میان قبرستان و در خانهای مردم
که ملک ایشان نباشد و اگر ملک ایشان باشد حرام است مگر با رضای مالک
و فضاهای مسجد که مسجد نباشد و الا حرامست و در مواضعی که قافله و فرود ین
فرود می ایند و در کنار ابگاهها که مردم اب بر میدارند مثل کنار نهرها و سر
چاهها و در زیر درختهای میوه دار اگرچه بالفعل میوه نداشته باشد
و همچنین مکروه است بول کردن در اب خواه ایستاده باشد یا جاری
اگرچه از ابهائی باشد که در اصل بیت الخلا جاری باشد چنانکه در شام متعارف
است و کراهت در اب ایستاده بیشتر است و در شب بول کردن

در اب

در اب مکروه تراست از روز و اگر حالت ضرورت باشد مثل اینکه
در کشتی نشسته باشد یا ناخوشی داشته باشد که موقوف باشد دفع بول
بدخول اب کراهت برطرف میشود و مکروه است بول کردن در زمین
صلب بلکه در هر موضعی که خوف ترشح بول باشد و در سوراخ حشرات
چون مار و عقرب و مور و موش و امثال اینها در حمام یعنی هر جا که عرفا
داخل حمام است نه همین خصوص محل غسل چنانکه بعضی گفته اند و ایستاده
بول کردن و بر لب بلندی بسیاری چون بام و کوه و چاه و هر جا که زیاده تر
از قدری که بجهت اطمینان از ترشح بلندی ان مطلوبست بلند
باشد در وقتی که در هوا بول کرده منقطع شود اما اگر بر زمینی که مثلا بر لب
بام است بول کند و از ناودان و نحو ان بر هوا جاری شود و مکروه نیست
و بکر و به رو بماه یا خورشید یا باد نشستن و در حالت بول کردن یا غایط کردن و
همچنین پشت باینها نشستن در حالت غایط کردن نیز مکروه است
و مکروه است در حال قضای حاجت سخن گفتن بهر چیزی که بوده باشد
خواه حرف دنیا باشد یا غیر ان مگر دعاهائی که در ان حالت وارد شده و
ایه الکرسی و الحمد لله گفتن و حکایت اذان و هر سخنی که گفتن ان واجب

باشد چون جواب سلام و صلوات بر پیغمبر صلعم اگر نام مبارک او را بشنود
یا چیزی که باعث فوت امر ضروری باشد و مکروه است در دست داشتن
انگشتری که در ان اسم خدا یا چیزی از قران نقش باشد در وقتی که در بیت
الخلا داخل میشود اما اگر در دست نباشد یا در غیر بیت الخلا قضاء حاجت کند
مکروه نیست و مکروه است بسیار نشستن در موضع قضاء حاجت از غایط
و تعجیل در برخواستن کردن و مسواک کردن و اکل و شرب نمودن و استنجا بدست
راست کردن و دستی که بان استنجا میشود ان دستی است که بموضع مالیده میشود
نه انکه اب میریزد و در جائی که احتیاج بدست مالیدن نیست چون مخرج بول
استنجا از دستی میشود که اب میریزد پس در شستن مخرج بول سنت است
که از دست چپ اب ریخته شود **مقصد دوم** در وضو و احکام ان و در ان
چند فصل است **فصل اول** در چیزهائی که باعث شکستن وضو میشود
و ان شش چیز است اول و دوم و سیم بول و غایط و بادی که از موضع
معتاد بیرون اید چهارم خوابی که بر چشم و گوش غلبه کند بنحوی که نه بیند
و نشنود پنجم هر حالتی که عقل را زایل کند چون دیوانگی و بیهوشی و مستی
ششم بعضی از افراد استحاضه هم رسد چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد

و شکستن

و شکسته شدن وضو بهر یک از اینها در وقتی است که یقین بحصول ان داشته
باشد پس مظنه حصول اینها یا شک در ان باعث شکسته شدن وضو نمی شود
و هیچ چیز غیر از انچه مذکور شد وضو را نمی شکند که بعد از ان وضو گرفتن
واجب شود بلی بعد از چند امر مستحب است از سر گرفتن وضو و ان امور بیرون
امدن مذی است و بوسیدن زن بشهوت و دست مالیدن بفرج غیر از زن
روی شهوت و خنده قهقهه است در نماز از روی عمد و خون امدن از بینی
و قی کردن و خلال کردن بنحوی که خون بیرون اید و بعد از استنجا کردن اگر پیش
از ان وضو ساخته باشد و بعد از بیرون امدن اب مشتبهی از مخرج بول بعد
از استبرا و بعد از ظلم کردن و دروغ گفتن و زیاده از چهار شعر باطل خواندن
و غیبت کردن و غضبناک شدن **فصل دوم** در اقسام وضو بدانکه وضو بر
دو قسم است واجب و سنت اما وضوی واجب پس از برای نمازهای
واجبی است غیر از نماز میت و طواف واجبی و دست و سایر اعضا بنوشته
قران مالیدن هرگاه واجب شده باشد و گاه هست وضو بنذر یا عهد یا قسم
واجب میشود اما وضوی سنتی پس مستحب است از برای نماز و طواف سنتی
و نماز میت و دست بنوشته قران مالیدن اگر واجب نباشد و خواندن

جماع کردن بعض

قران خواه از حفظ یا از روی قران و بجهت نوشتن قران و اوخیتن و بجود بردا شتن
ان و داخل شدن مساجد بلکه هر مکان شریفی چون روضات متبرکه و غیر انها
و بجهة باوضو بودن یعنی هر وقت وضوی او شکسته شود سنت است
که وضو باز دکه دایم باوضو باشد و بجهت مهیا شدن از برای نماز واجبی
پیش از دخول وقت ان تا نماز را در اول وقت دریابد و بجهت بی
مطلبی رفتن در زیارت قبور مؤمنین کردن و خوابیدن و غسل میت دادن
اگر غاسل جنب باشد و میت را در قبر گذاشتن و کفن کردن انها پیش از
غسل و بجهة داخل شدن عروس و داماد بر یکدیگر در شب زفاف و از برای
نشستن قاضی در مجلس حکم و پیش از هر غسل سنتی و بجهة وارد شدن معاشر
بجانه خود و پیش از چیزی خوردن و بعد از ان و تجدید کردن از برای هر نمازی
یعنی اگر کسی وضو از برای نمازی یا کاری دیگر ساخته باشد و ان وضو را
داشته باشد و خواهد نمازی دیگر کند سنت است وضوی دیگر بسازد و مخفی نماند که
وجوب بودن وضو ساختن از برای انچه مذکور شد که واجب است و سنت
بودن ان در مواضعی که مذکور شد که سنت است بغیر از وضوی تجدیدی
در صورتیست که وضو نداشته باشد اما اگر وضو داشته باشد دیگر وضو سنت

نیست اگر

در وضو

نیست اگرچه ان وضو که دارد وضوی سنتی باشد و خواهد نماز واجبی کند
و از بنجا معلوم میشود که یک وضو از برای جمیع انچه مذکور شد کافیست اگرچه ابتدا
قصد همه را نکرده باشد **فصل سیم** در افعالی که در وضو واجب است و سایر
واجبات وضو و ان چند امر است **اول** نیت کردن و قدر واجب ان قصد
فعل است از برای خدا و همین قدر در نیت وضو کافی است و قصد وجوب
یا استحباب یا مباح بودن نماز یا رفع حدث لازم نیست و باید قصد او
این باشد که این عمل از برای اطاعت خداست پس اگر بدون شعور و قصد
اعضای وضو را بشوید وضو نخواهد بود و همچنین اگر بقصد وضو بشوید اما
نیت قربت نداشته باشد مثل انکه برای وضو بسازد وضوی او باطل خواهد
بود و همچنین اگر قصد قربت و ریا هر دو را داشته باشد باز وضوی او باطل خواهد
بود اگرچه در بعضی از افعال واجبه وضو باشد بلکه در اوصاف لازمه وضو
مثل اب را بر بالا ریختن یا خوب اب بتمام اعضا رسانیدن یا تخلیل لازم کردن
اما قصد ریا در اوصاف خارجه مثل رو بقبله نشستن یا از اب سرد وضو ساختن
یا در مستحبات ان مثل مضمضه و استنشاق وضو باطل نمی شود اگرچه فعل حرامی
کرده و اگر با قصد قربة قصد امری دیگر غیر از ریا ضم شود مثل قصد خنک شدن

یا گرم شدن یا از چرک لت بیرون امدن یا پاک ساختن روا از گرد و غبار یا تعلیم
غیر و مثال انها پس اگر این قصد مستقل باشد یعنی مقصود بالذات یکی از اینها
باشد و وضو ساختن بالتبع باشد وضو باطلست و اگر بر عکس باشد صحیح است
و اگر اصل وضو از برای خدا باشد لیکن در بعضی از حالات ان قصد دیگر
داشته باشد مثل انکه از اب گرم بجهة گرم شدن وضو بسازد وضو باطل نیست
دوم انکه بر حکم نیت باقی باشد تا وضو تمام شود یعنی نیتی که منافی نیت وضو
باشد نکند مثل انکه بعد از شستن رو قصد قطع وضو کند و ابتدای وقت
نیت وقت شروع در افعال مستحبه ان است مثل شستن دستها که مستحب است
بلکه اگر در ابتدای مقدمات وضو مثل برخواستن از برای وضو یا اب برداشتن
قصد وضو کند که موی ابرو و موی ریش بر ان احاطه کرده بنوعی که عرفا بگویند انجا
زیر موی است اب بانجا رسانیدن واجب نیست اگرچه بعضی اوقات دیده
شود اما هر گاه موضع قلیل موئی داشته باشد اما نه بنوعی که بگویند در زیر مو واقع
شده و مو بان احاطه نموده است البته بان رسانیدن واجب است و هم چنین
موضعی را که شک داشته باشد که ایا انجا را عرفا میگویند زیر موی واقع است
یا نه باز باید شست و همچنین موهای مژه و ابرو و ریش که در حد رو واقع است

بعضی از او

یعنی در حد طول از رنج تجاوز نکرده و در عرض از میان دو انگشت ابهام
و میانی بیرون نیفتد شستن ان نیز واجب است خواه موئی باشد
که باید زیر ان اهم شست یا نه واجب شستن ظاهر روی است و انچه از باطن
محسوب میشود مثل سوراخ بینی و چشم و دهان شستن انها واجب
نیست و از جمله بواطن است مواضعی را که بعضی از زنان میکنند و بنیل
و مثل ان پر میکنند پس اب بزیر ان رسانیدن واجب نیست و سنت است
که رو را بدست راست بشوید ولیکن این واجب نیست پس بدست
چپ یا هر دو دست نیز جایز است شستن رو **سیم** شستن دستهاست
و واجب است که ابتدا از مرفق کند و اصل مرفق را نیز داخل کند و از انجا
بشوید تا سر انگشتان و در شستن دست جایز است که انرا باب فرو برد
بنحویکه اب بهمه ان برسد بشرطیکه در فرو بردن ابتدا از مرفق شود و همین که
اب برسد کافی است و احتیاج بدست مالیدن نیست و باید همه اجزای
دست از مرفق تا سر انگشتان شسته شود حتی سوراخهائی که در دست باشد
که از ظواهر محسوب شود و موها و زیر موها اگرچه بسیار باشد و ناخنها اگرچه از سر
انگشتان تجاوز کرده باشد اما زیر ناخنها اگر از بواطن محسوب شود مثل

پوست نازکی که از سر انگشتان بجا و زنگ ده اب بان رسانیدن واجب نیست
واگر از ظواهر محبوب شود واجبست واگر انگشتری در دست باشد باید یقین
حاصل شود که اب بزیران رسیده و کسی که دست او قطع شده باشد
اگر از پائین مرفق قطع شده باشد واجبست باقی مانده دست را تا کف
بشوید و اگر کسی دست زایدی داشته باشد باید انرا نیز بشوید و اگر عضو زایدی
زایدی باشد مثل انگشت زیادی یا سلعه یا پاره گوشتی اگر در مرفق یا پائین
تر باشد شستن ان واجب است والا واجب نیست و در شستن رود
دستها قدر واجب ان است که مسمای شستن بعمل اید یعنی در عرف انرا
شستن گویند و ان وقتی بعمل می اید که جریان اب بعمل اید در هر جزئی از اجزا
رو و دست در همه احوال خواه حال ضرورت یا غیر ضرورت و اقل جریان
کافی است و ان متحقق میشود باینکه هر جزئی از اب از محلی بمحلی دیگر نقل شود
یعنی بکمک اب بدو جزو بدن جاری شود **چهارم** مسح پیش سر است یعنی
موی پیش سر یا جای مو اگر مو نباشد و اگر موی غیر پیش سر به پیش سر امده
باشد مسح بران جایز نیست و همچنین جایز نیست مسح بر انچه از موی پیش
سر که بلند شده باشد بحدی که اگر کشیده شود از پیش سر بگذرد و در پیش

یا رو افتد و مسمای مسح کافیست اگرچه به بعضی از یک انگشت باشد و
مستحب است که بقدر جای سه انگشت در طول و عرض مسح کشیده شود
پنجم مسح پاهاست و حد ان در طول از سر انگشتان است تا مفصل یعنی
ابتدای ساق و در عرض بقدر مسمی است اگرچه بیک انگشت یا کمتر باشد
و سنت است که بهمه کف دست مسح پاها کشیده شود در حالتی که انگشتان
دست از هم گشاده باشد و باید پا را محکم کند و دست بران بکشد نه انکه
پشت پا را بر کف دست بکشد و اگر پشت پا بسیار مو داشته باشد مسح بر مو
جایز نیست اما موی کم که متعارفست ضرر ندارد و جایز نیست در هیچیک
از مسح سر و پاها که بر روی حایلی باشد چون عمامه و جرم حنا و مقنعه و جوراب
و چکمه و اگر بر روی اینها مسح شود وضو باطل است مگر اینکه در حالت ضرورت
باشد مثل حالت تقیه یا خوف سرما یا تشویش باز ماندن از قافله یا رسیدن
دشمنی که در مثل این صورت مسح بر جوراب یا چکمه یا نحو اینها جایز است
و وضو صحیح است و بعد از رفع عذر هم بان وضو اگر باقی باشد نماز
میتوان کرد و واجب نیست در مسح سر که دست از بالا بپائین کشیده
شود و نه از مسح پاها که ابتدا از سر انگشتان شود و بساق منتهی شود

بلکه عکس هم جایز است و باید این هر دو مسح بباطن دست باشد پس مسح
به پشت انگشتان کردن جایز نیست و واجب است که این دو مسح به بقیه تری
وضو باشد بلکه باید از رطوبتی باشد که در کف دست از اب وضو باقیمانده
پس جایز نیست مسح کشیدن برطوبت غیر کف دست اگرچه از مواضع وضو باشد
پس اگر کسی بعد از وضو دست بصورت خود یا ریش خود بکشد و از ان اب
مسح کند وضوی او صحیح نیست مگر اینکه رطوبت کف دست خشک شده
باشد که در اینصورت جایز است دست را از سایر مواضع وضو تر کند از
غیر انها و انچه از ریش که شستن ان واجب نیست داخل موضع وضو نیست
و اگر در سایر مواضع وضو رطوبت باقی نمانده باشد باید وضو را از سر گیرد
و نمیتواند از اب تازه مسح بکشد مگر اینکه بجهة باد شدید یا حرارت هوا یا
امری دیگر متعذر باشد باقیماندن رطوبت وضو که در اینصورت مسح از
اب تازه جایز است و باید موضع مسح از سر و پاها خشک باشد پس اگر تر باشد
اگرچه بورق باشد یا تری کمی باشد مسح باطل میشود مگر اینکه موضع اندک نمی
داشته باشد که ان ضرر ندارد پس اگر در زیر باران مسح کشیده شود باید
احتیاط کرد که اب باران بدستها و موضع مسح نرسد اما اصل وضو

مسح کشیده شود باید احتیاط کرد که اب باران بدستها و موضع مسح
نرسد اما اصل وضو ساختن در زیر باران ضرر ندارد و هرگاه دست
بسیار تر باشد که اب بر موضع مسح جاری شود باز مسح صحیح است
و واجب نیست کم کردن رطوبت ان و اگر بعضی از کف پاها قطع شده
باشد واجبست مسح باقیمانده و اگر همه قطع شده باشد مسح ان ساقط
میشود و سنت است که مسح سر و پای راست بدست راست کشیده
شود و مسح پای چپ بدست چپ و واجب نیست چنین باشد
ششم از واجبات وضو ترتیب است باین نحو که اول رو را بشوید و
بعد از ان دست راست و بعد از ان دست چپ و بعد از ان مسح سر
و بعد از ان مسح پاها و میان مسح پاها ترتیبی نیست بلکه میتواند هر کدام را
خواهد مقدم دارد یا هر دو را با هم مسح کشد و اگر سهوا یا از روی جهالت
مخالفت ترتیب کند اگر همه اعضای سابقه خشک شده باشد باید وضو را
از سر گیرد و اگر همه خشک نشده باشد باید از جائی که مخالفت ترتیب شده
بشوید **هفتم** موالاتست و مراد از موالات بنا بر اقوی ان است
که شستن هر عضوی را اینقدر تاخیر نفرماید که جمیع اعضائی که پیش از ان است

خشک شود پس اگر اینقدر تاخیر بیندازد وضوی او باطل است اگرچه از راه
اضطرار یا فراموشی یا جهل بمسئله باشد و اما تاخیر انداختن شستن عضوی نه
بقدری که جمیع اعضای سابقه بران خشک شود یا خشک شدن جمیع اعضای
سابقه نه بجهت تاخیر بلکه بجهة باد شدید یا حرارت مفرط یا نحوان باشد باعث بطلان
وضو نمی شود هشتم انکه خود افعال واجبه وضو را بجا اورد و دیگری انرا بعمل
نیاورد پس اگر دیگری رو یا دستهای او را بشوید یا مسح او را بکشد وضوی
او باطل خواهد بود و این در حالت قدرت است اما اگر مضطر باشد و خود نتواند
افعال وضو را بجا اورد اگرچه بفرو بردن عضو باب باشد یا براو نهایت صعوبة
داشته باشد میتواند بدیگری امر کند که هر قدر را که خود نمیتواند بجا اورد و انچه
مذکور شد در اصل شستن و مسح کشیدن است پس اگر دیگری اب
بکف دست او ریزد و ان خود اعضا را بشوید ضرر ندارد اگرچه مکروه است
بلکه اگر دیگری اب برو یا دستهای او بریزد باز جایز است بشرطیکه خود بهمه
اجزا دست بکشد و اب را بهر جزئی خود جاری سازد نهم انکه اب وضو
اب مطلق باشد پس وضو باب مضاف یا نجس جایز نیست دهم
انکه اب وضو غصبی نباشد پس وضو باب غصبی باطل است و بیان اب

و پاک ...

غصبی مذکور

غصبی مذکور شد یازدهم انکه مکانی که در ان وضو می سازد غصبی نباشد
چه وضو در مکان غصبی باطل است و اگر اصل مکان غصبی نباشد اما فرش
غصبی باشد و بر روی ان وضو بسازد یا اجر الخ یا کفشی که در پا دارد غصبی باشد
وضو صحیح است و خلاصه انکه اگر ان مکان یا هوای تابع ان که احاطه بان شخص
دارد غصبی باشد وضو باطل است و مشهور میان علما ان است که باید اعضای
وضو پیش از وضو ساختن پاک باشد که اگر نجس باشد و اب وضو بران
ریخته شود وضو صحیح نیست اگرچه انموضع پاک شود هرگاه عین نجاست زایل
شود و اب بران جاری شود و یکبار شستن ان کافی باشد و اگر چرکی باشد
که باید دو بار شست یکبار انرا کفایت میکند و باید یکبار دیگر شست مگر اینکه
بجهة وضو دو بار اب ریخته شود و حق ان است که این واجب نیست و اگر
موضع وضو نجس باشد و اب بران ریخته شود بجهت وضو هم وضو بعمل می اید
و هم موضع پاک میشود اگر نجاستی باشد که یکبار شستن ان کافی باشد اگر دو بار
اب ریخته شود پاک میشود و وضو هم درست است اگر نجاستی باشد که باید
دو بار شست ولیکن احتیاط ان است که موضع وضو را پیش از وضو از
نجاست پاک کند اگر نجس باشد فصل چهارم در بیان مستحبات و

[illegible]

ومکروهات وضو اما مستحبات ان چند چیز است اول مسواک کردن پیش از
مشغول شدن بوضو اگرچه بانگشت باشد و اگر فراموش کند مستحب است که بعد
از وضو مسواک کند دوم انکه ظرف سرگشاده مثل کاسه و طاس و امثال ان
وضو بگیرد انرا بطرف راست خود گذارد و اب از دست راست بردارد
سیم انکه پیش از وضو هر دو دست را تا بند دستها دو بار بشوید اگر وضو بعد از
غایط باشد یکبار بشوید اگر بعد از بول کردن یا خواب کردن باشد و بعد از بادی
که جدا شده باشد یا در وضوی تجدیدی اصلا شستن انها مستحب نیست
چهارم انکه در وقت وضو ساختن رو بقبله بنشیند و از موضعی که مظنه نجاست
است احتراز کند پنجم انکه پیش از رسانیدن دست باب و در وقت دست
باب گذاردن و وقت اب بر رو ریختن بسم الله بگوید ششم اینکه سه نوبة
مضمضه و سه نوبت استنشاق کند و سنت است که مضمضه مقدم بر استنشاق
باشد و بدست راست مضمضه و استنشاق بعمل اورد و یکمرتبه نیز در هر یک کافی
است کو سه دفعه افضل و به یک مشت اب می تواند همه را بعمل اورد هفتم
دعاهائی که وارد شده از برای بعد از مضمضه و استنشاق و وقت شستن
و مسح کردن و بعد از وضو بخواند و در هرجائی که احادیث دعاها مختلف باشد

مختار است

مختار است که بهر یک از طریقی که وارد شده بخواند هشتم انکه مردان در شستن
دستها ابتدا بظاهر دست کنند یعنی اول ظاهر ذراع را بشویند و بعد از ان باطن
انرا و اگر دستها را دو بار بشویند در شستن اول چنین کنند و در شستن دوم
برعکس کنند و اما زنان مطلقا ابتدا بباطن ذراع کنند و بعد از ان ظاهر انرا
بشویند نهم انکه مواضع شستن را خوب سیراب کنند دهم انکه هر یک از
رو و دستها را دو بار بشویند و سه بار شستن بجهة وضو حرام است اگرچه بمجرد
اب ریختن بدون دست کشیدن باشد اما پیش از نیت کردن هرچه رو را
بشوید ضرر ندارد و تعدد در مسح نمیباشد بلکه اگر موضعی را دو بار مسح کند بقصد
مشروعیت فعل حرام کرده اما وضو باطل نمیشود اما مکروهات وضو نیز چند امر است
اول انکه دیگری اب بر دست او ریزد بدون اضطرار و عذر دوم خشک کردن
اب وضو بدستمال اما خشک کردن بدامن و استین و نحو انها کراهت ندارد
سیم افشاندن اب وضو است بعد از وضو چهارم وضو ساختن از
ظرفی که در ان صورت حیوانی نقش باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدث
بول و غایط و مراد از مسجد موضعی است که از برای نماز کردن مهیا شده پس
در صحن مسجد و حوضهائی که در انجا از برای وضو ساخته اند کراهت ندارد

و جایز است بعضی را دو بار
و بعضی را یکبار بشویند

فصل پنجم در سایر احکام مسائلی که متعلق بوضوست و دران چند مسئله است **مسئله اول** هرگاه عضوی از کسی شکسته باشد یا زخم شده باشد یا قرحه دران باشد اگرچه موضع فصد یا حجامت باشد یا از قبیل ترکیدنها اگرچه خورد باشد پس ان یا در موضع مسح کردن خواه در بعضی از عضو یا تمام ان پس اگر در موضع شستن باشد یا جبیره یعنی خرقه یا لته یا چوبی یا دوائی بران هست یا نه پس اگر ممکن باشد یا ممکن است شستن زیر ان به برداشتن ان یا نه پس اگر ممکن باشد باید برداشت و زیر انرا شست و اگر برداشتن ممکن نباشد یا ممکن است مگر اب ان بریزند یا انرا میان اب بگذارند تا اب بزیران برسد یا نه پس اگر ممکن باشد باید چنان کرد و اگر ممکن نباشد اطراف انرا که جبیره ندارد باید شست و روی جبیره را مسح نمود بدست تر و اگر در جائی باشد که باید ابتدا از انجا شست باید اول انرا مسح کرد و بعد بقیه را شست و اگر جبیره بران نباشد و اب بان ضرر رساند اگرچه اب گرم باشد حق ان است که مخیر است میان اینکه چیزی بر روی ان بگذارد مانند جبیره و اطراف انرا بشوید و انرا مسح کند بدست تر و میان اینکه همین اکتفا بشستن اطراف و سایر مواضع که ناخوشی ندارد بکند و میان اینکه تیمم کند و دست تر بر همان موضع بدون

جبره کشیدن

یا در موضع شستن ان

جبیره کشیدن صحیح نیست و اگر ان علت در موضع مسح باشد و بران جبیره باشد اگر توان برداشت باید بردارد و موضع را مسح کند و اگر نتوان برداشت و توان اب مکرر بران ریخت یا میان اب گذارد تا زیران تر شود مخیر است میان هر یک از انها و میان مسح بر روی جبیره و اگر نتوان اب بزیران رسانید البته باید بر روی ان بدست تر از اب وضو مسح کرد و اگر جبیره بران موضع نباشد البته باید تیمم نمود و انچه مذکور شد در حکم جبیره همه در صورتیست که روی جبیره یا انموضع که خالی از جبیره هست و اطراف ان پاک باشد بلکه حکم چنین است بنابر انچه ما اختیار کردیم از شرط نبودن پاکی موضع وضو در صحت وضو اگر نجس باشد بنجاستی که جرمی نداشته باشد که مانع وصول رطوبت بر روی جبیره یا موضع یا اطراف ان باشد اما اگر قایل بشرط بودن پاکی موضع وضو بشویم یا از برای نجاست جرمی باشد و ازاله ان ممکن نباشد پس اگر نجاست تعدی باطراف جبیره یا موضع هم کرده باشد باید تیمم کند و اگر تعدی نکرده باشد احتیاط انست که چیزی بر روی جبیره بنحوی باشد که اب بران جاری شود یا جاری نشود بلکه باید دست کشیده شود خواه بواسطه ان اب جاری شود یا نه

لکن بگذارد و بر روی ان مسح کند و واجب نیست که در دست کشیدن بر روی جبیره

و همچنین واجب نیست که دست مجموع روی جبیره را فرو گیرد که هیچ جزوی از ان بیرون نرود اگرچه احتیاط درین است و واجب نیست که اگر از برای جبیره خلل و فرجی باشد انها نیز مسح شود و نه اینکه اگر تارک کردن ان ممکن باشد تارک کرده شود مگر اینکه چیزی بدون ضرورت و حاجت بر روی ان گذارده باشد که برداشتن ان لازم است و اگر جبیره که بر موضع هست زیادتر از موضع جراحت باشد یعنی اطراف انقدر از موضع صحیح را هم فرو گرفته باشد همچنانکه غالب این است اگر توان زیر انرا شست واجب است شسته شود و الا ان نیز مثل جبیره در موضع علت است و اگر در عضو هیچ ناخوشی نباشد اما چیزی بران چسبیده باشد که مانع وصول اب بزیر ان باشد و ازاله ان هم ممکن نباشد مخیر است میان اینکه بر روی ان مسح کند چنانکه بر روی جبیره ~~ان مسح کند~~ جبیره و اگر نجس باشد چیزی بران بگذارد و بر روی ان مسح کند و میان اینکه تیمم کند و همچنین است حکم در جائی که جبیره باشد بر روی علتی غیر از شکستگی و جراحت مثل ورمی یا دردی یا نحو انها و اگر در چنین جائی جبیره بر روی موضع نباشد و اب ضرر بموضع رساند البته باید تیمم نمود و کسیکه با وضوی جبیره نماز کرد دیگر اعاده نماز لازم

بس ۱۳ ام

دروضو

نیست اگرچه عذر پیش از خروج وقت نماز رفع شود بلکه هر گاه بعد از وضوی جبیره و پیش از نماز هم عذر رفع شود وضو ساختن دوباره در کار نیست و جمیع احکام جبیره در وضو در جبیره در غسل نیز جاریست **مسئله دوم** کسیکه صاحب سلس البول باشد یعنی نتواند بول خود را نگاه دارد پس اگر امدن بول او شدت و ضعف داشته باشد و بعضی اوقات او را فرصتی بهم رسد که تواند با طهارت نماز کند یا احتمال بدهد که این قدر فرصت از برای او بشود باید نماز را تاخیر بیندازد تا وقت فرصت و اگر وقت ان معین نباشد تا اخر وقت تاخیر بیندازد و اگر درین صورت اتفاق افتاد که بولی دفع شد وضو می سازد و بهر جای از نماز که رسیده بود از همانجا گرفته نماز را تمام میکند و اگر احتمال فرصت دهد بول بقدر وضو و تمام نماز ندهد اما امدن بول او مستمر نباشد بلکه بقدری که وضو بسازد و بعضی از نماز را بکند بول بایستد درین صورت نیز باید وضو گرفته نماز کند و در هر موضعی از نماز که باشد و بول دفع شود وضو بسازد و نماز را از همانجائی که مانده میگیرد و تمام میکند و باید در وقت وضو فعلی که منافی نماز است مثل حرف زدن و از قبله گشتن و حدثی دیگر کردن عمدا بجا نیاورد و اگر بول او مستمر باشد و اینقدر که وضو و چیزی از نماز را بکند مهلت ندهد

صح

درینصورت از برای هر نمازی یکوضوی سازد و نماز میکند و باید بعد از وضو بی فاصله
مبادرت بنماز کند و با وجود مبادرت هر بولی که بعد از وضو تا فارغ شدن از نماز
بیاید معفو است و هر زمان نخواه پیش از دخول نماز بیاید یا در اثنای ان اما باید
بقدر امکان سعی کند که ان بول تعدی بجامه و موضع دیگر از بدن او نکند باین نحو که
عضو خود را در کیسه گذارد که غلظتی داشته باشد و مثل صورت استمرار است بسیار
واقع شدن حدث بحدی که اعاده وضو و بنا گذاردن نماز باعث حرج و مشقت باشد
و مثل صاحب سلس البول است صاحب بطن یعنی کسیکه مبتلا بازار شکم
باشد که خود را از غایط یا باد می فطت نتواند کرد و اگر کسی تواند حفظ بول یا غایط
یا باد بکند اما از حبس ان متضرر شود نباید حبس کند بلکه او را بحال خود وا
میگذارد تا دفع شود و حکم او بنوعی که مذکور شد بجا می اورد مسئله سیم اگر کسی
یقین داشته باشد که وضو گرفته و شک داشته باشد که ایا بعد از ان حدثی از او
سرزده یا نه حکم ببقاء وضوی او میشود و بهمان وضوی اول نماز میتواند کرد
و اگر بر عکس باشد یعنی یقین بحدث داشته باشد و شک داشته باشد
که ایا بعد از ان وضو ساخته یا نه لازم است بر او که وضو بسازد و همچنین اگر
یقین داشته باشد که هم وضو ساخته و هم حدث از او سرزده اما نداند که

کدام یک

که کدام یک بیشتر بوده بر او نیز لازم است که وضو بسازد و اگر کسی یقین کند که
عضوی را در وضو فراموش کرده اگر همه اعضای سابقه بران خشک شده
باشد باید وضو را از سر بگیرد و اگر همه خشک نشده باشد همان عضو فراموش
شده را با انچه بعد از ان هست می شوید یا مسح میکند مسئله چهارم اگر کسی شک
کند که ایا عضوی را شسته یا نه اگر ان شخص کسی باشد که بسیار شک کند که
او را در عرف بسیار تشکیک کننده گویند شک او اعتباری ندارد و بنا بر
شستن میگذارد و میگذرد و اگر چنین نباشد پس اگر بعد از فارغ شدن از وضو
باشد باز التفات بان شک نمیکند و بنا را بر کردن میگذارد و فارغ از شدن
وضو عبارتست از تمام کردن مسح پاها اگر شک در غیر ان باشد و اگر شک
در مسح پاها باشد فارغ شدن از وضو با عراض از ان و از ان رو کردن ایندن
متحقق می شود و اگر در اثناء وضو شک کند که عضوی را شسته است یا نه
واجبست که ان عضو را بشوید و اعضائی که بعد از ان عضو است نیز بشوید
و اگر چه انها را شسته باشد مسئله پنجم اگر کسی دو وضو یا بیشتر ساخته باشد
و نماز هم کرده باشد و بعد متذکر شود که یکی از ان وضوها معیوب بوده و نداند
که کدام یک بوده نماز او صحیح است بلکه اگر بعد از هر یک ازین وضوها هم نماز کرده

باشد همه ان نمازها بنا بر اقوی صحیح است و اگر یقین کند که بعد از یکی از ان وضوها
حدثی از ان سرزده اگر یقین نداشته باشد که نماز بعد از حدث بوده همه نمازها
صحیح است و اگر بداند که نماز بعد از حدث بوده همه نمازها را باید اعاده کند
مسئله ششم حرام است بر کسی که مکلف باشد و وضو نداشته که جزئی از بدن
خود را اگر چه ناخن باشد بنوشته قران برساند اگر چه بعضی از ایه ان بلکه حرفی
یا مدی باشد که در قران باشد یا از ان منفصل شده باشد و همچنین اگر
لفظی از قران در جائی دیگر نوشته شده باشد بشرطیکه احتمال غیر قران نداشته
باشد و این در وقتی است که نوشته متعارف باشد پس در خطوط غیر
متعارف مثل خطی که بر مهرها میکنند وارکونه یا در انگشتری میکنند بلکه اگر چه
وارکونه هم نباشد دست بان مالیدن حرام نیست بلکه تشکیک است در
حرمت مس مهر بعد از زدن ان بکاغذ اگر ایه در ان نقش باشد و احتیاط
کردن بهتر است و بر اطفال غیر مکلف حرام نیست پس بر ولی انها منع انها
واجب نیست مقصد سیم در غسل جنابت و احکام ان و در ان چند فصل است
فصل اول در بیان سبب جنابت و ان یکی از دو چیز است اول بیرون
امدن منی خود از مخرج در بیداری یا در خواب از مرد یا زن با لذت یا بدون

ان

یا بدون ان و اگر ابی بیرون اید و مشتبه باشد که منی است یا نه پس اگر صاحب
ان مریض نباشد تشخیص ان بجستن و لذت و سستی بدن میشود یعنی اگر
این هر سه را با هم داشته باشد حکم بمنی بودن ان میشود و اگر هر سه را نداشته باشد
حکم بمنی بودن ان نمیشود و اگر هر سه را نداشته باشد حکم بمنی بودن نمیشود و اگر
مریض باشد جستن معتبر نیست بلکه همین که لذت و سستی با ان باشد حکم می شود
که منی است دوم جماع کردن بنحویکه غیبوبت حشفه بشود یعنی ختنه گاه پنهان
شود در فرج زن اگر چه انزال نشود همچنانکه غسل درینصورت بر شخص فاعل
واجب میشود بر مفعول هم نیز واجب میشود و مشهور انست که پنهان شدن
ختنه گاه در دبر زن یا پسر هم بدون انزال موجب غسل میشود و اقوی عدم
وجوبست و همچنین در فرج حیوانات و تا علم بوقوع سبب جنابت حاصل
نشود غسل واجب نمی شود و اگر کسی غسلی کرده باشد و سبب جنابتی هم
از برای او حاصل شده باشد و نداند که کدام یک پیش بوده اگر زمان
غسل بر او معین باشد که چه وقت بوده باید دوباره غسل کند و اگر معین
نباشد غسل بر او واجب نیست و اگر جامه دو نفر بنوبت پوشیده باشند
یا بر روی نهالی بنوبت خوابیده باشند و در ان منی بیابند و ندانند از کدام است

هر یک که نوبت احتمال منی از او بوده باید غسل کند و اگر هر دو بیکبار مجتمع شده باشند مثل اینکه بر روی یک نهالی خوابیده باشند و در ان منی یافت شود و معلوم نباشد از کدام یک است بر هیچ یک غسل واجب نیست و حکم بجنابت هیچ کدام نمیشود و یکی از ایشان بدیگری میتواند اقتدا کند و اگر کسی منی در جامه مخصوص خود به بیند و یقین کند که از خود او ست اما نداند چه وقت از او بیرون امده از اخر وقتی که احتمال جنابت او میرود یعنی از خوابی که کرده حکم بجنابت او میشود و نمازهائی که بعد از ان کرده باید قضا کند و اگر کسی احساس کند در نزد غلبه شهوت که منی میخواهد بیرون اید و خود را نگاه دارد که منی بیرون نیاید غسل بر او واجب نمیشود و اگر بعد از ان بیرون اید باید غسل کند خواه با ان شهوت باشد یا نه و خواه پیش غسل کرده باشد یا نه و اگر کسی در خواب به بیند که محتلم شده و چون بیدار شود اثری از منی در بدن و جامه خود نه بیند غسل بر او واجب نیست **فصل دوم** در احکام جنب و انچه سبب وجوب غسل جنابت یا استحباب ان میشود بدانکه بر جنب چند امر حرام است **اول** نماز کردن است خواه واجب و خواه سنت سوای نماز میت که کردن ان از برای جنب جایز است و **دوم** طواف کردن **سیم** خواندن ایه سجده و جب خواندن

سوره سجدهای واجب بلکه خواندن بعضی از ان سورها بقصد تمام کردن سوره اما بدون قصد اتمام بنابر اقوی حرام نیست **چهارم** مالیدن جزئی از بدن بنوشته قران بتفصیلی که در وضو گذشت و غیر انها بنوشته قران از اسماء الله و اسماء ائمه این حکم ندارد **پنجم** داخل شدن در مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول در مدینه **ششم** درنگ کردن در سایر مسجدها اگرچه خرابه باشد اما گذشتن از انها باینکه از یکدر داخل شود و از دری دیگر بیرون رود اگرچه در بین عبور منحرف شود یا از راه دورتر در رود ضرر ندارد و کسیکه مضطر باشد در درنگ کردن در مسجدی با جنابت واجبست تیمم کند **هفتم** چیزی در مسجد گذاشتن اگرچه داخل نشود اما چیزی انداختن در ان یا بر داشتن از ان حرام نیست و مواضعی که در مساجد است نه از برای نماز کردن چون دالان و لب حوضها و باغچه مسجد و فضای مسجد انجا که از برای نماز قرار نشده ظاهر ان است که حکم مسجد نداشته باشد و اما انچه مکروه است **اول** خواب کردن مگر بعد از وضو **دوم** خضاب کردن **سیم** روغن بر بدن مالیدن **چهارم** جماع کردن اگر جنابت اول از احتلام باشد **پنجم** خوردن چیزی و اشامیدن مگر بعد از وضو و اگر وضو نسازد اما

دستها را تا بند دست بشوید و مضمضه و استنشاق کند کراهت کم میشود و هرگاه مکرر چیزی بخورد که در میان خوردنها فاصله بشود که عرفا بگویند بار دیگر چیزی خورد وضو یا شستن دستها مکرر میشود **ششم** خواندن غیر از سورهای سجده واجب از قران خواه از قران یا از حفظ و خواه هفت ایه یا مکرر **هفتم** رسانیدن جزئی از بدن بغیر نوشته قران از اجزای ان چون ورق و جلد ان **هشتم** بردا شتن و بخود داد نگاهداشتن قران اما انچه سبب وجوب غسل جنابت میشود یعنی غسل از جهت ان واجب میشود و نماز واجبی است و اجزاء فراموش شده ان که باید قضا کرد و سجده سهو و سجده که بجهت ایه سجده واجب کرده میشود و طواف واجب و روزه رمضان هرگاه بطلوع صبح اینقدر مانده باشد و اما انچه سبب استحباب غسل جنابت میشود نماز سنتی و طواف سنتی و خواب و قران خواندن و داخل مسجد شدن و بر طهارت بودن و مهیای نماز واجب شدن پیش از وقت **فصل سیم** در واجبات غسل و مستحبات او اما واجبات پس بدانکه در غسل چند امر واجب است **اول** نیت کردن و در نیت همین قدر کافی است که قصد کند که غسل میکنم قربة الی الله و اگر قصد غسل جنابت کند بهتر است و دیگر حاجت بقصد وجوب یا استحباب نیست و اول وقت

[illegible]

نیت شروع در مقدمات غسل است و اخر ان که نباید از ان تاخیر کند اول افعال واجبه غسل است در غسل ترتیبی ابتدای شستن سر و گردن باشد و در ارتماسی ابتدای فرو رفتن بآب و باید در حکم نیت باقی باشد تا از غسل فارغ شود یعنی نیت منافی نکند و اگر ابتداء مقدمات قصد غسل کند و در ان اثناء عملی کند که احتمال غسل و غیر غسل داشته باشد باید قصد غسل را در وقت ان عمل هم بکند پس اگر بقصد غسل روانه حمام شود باید در وقت باب فرو رفتن هم قصد غسل را بکند و اگر غافل بآب فرو رود و بر اید غسل فوت میشود **دوم** شستن تمام بدن است بنحویکه عرفا انرا شستن گویند و قابل ان چنانکه در وضو گذشت این است که یکجزء اب بدو جزء بدن برسد و باید بجمیع اجزاء بدن برسد اگرچه از اجزاء زایده باشد مثل انگشت زیاد یا سلعه و امثال انها بشرطیکه از ظاهر بدن باشد حتی ناخن و زیر موها اگرچه مو بسیار درهم باشد و زیر بغل و پنجهای گوش و میان انگشتان و شکن شکم و زیر پستان زنان و ناف و شستن مو واجب نیست مگر بقدری که از برای شستن زیر ان ضرور است و واجب نیست گشودن موئی که بافته باشد و همچنین شستن انچه در باطن است و از ظاهر بدن نیست واجب نیست مثل داخل دهان و بینی

و چشم و گوش و فرج و اگر گوش یا بینی را چنانچه گوشواره یا حلقه سوراخ کنند انچه از سوراخ که دیده می شود باید شست و انچه دیده نمی شود واجب نیست شستن ان و همچنین موضعی از بدن را که میکنند و به نیل یا دوائی دیگر پر میکنند هرگاه خالی کردن ان مشکل باشد شستن داخل ان واجب نیست و همچنین واجب نیست اب رسانیدن بسوراخهائی که بجهت داغ در بدن میباشد مگر اینکه پوست بر انها بر دیده از ظاهر بدن محسوب شود و همچنین است شقی که در دست یا عضوی دیگر هم میرسد سیم ترتیب باین نحو است که اول سر و گردن را بشوید و بعد از ان سایر بدن را و مشهور انست که در سایر بدن هم ترتیب لازم است باین نحو که اول طرف راست را بشوید و بعد از ان طرف چپ را و احتیاط در این است اگرچه وجوب ان بر حقیر معلوم نیست و بهتر ان است که گردن را هم با سر بشوید و هم با سایر بدن و ناف و عورتین را هم با طرف راست بشوید و هم با طرف چپ اگرچه ظاهر ان است که با یکطرف شستن هم کافی باشد اگرچه قایل شویم باینکه باید ترتیب میان طرف راست و چپ را عمل اورد در ترتیبی میان بالا و پائین نیست پس میتواند بعد از انکه سر را شست از پا گرفته بشوید تا بدوش منتهی شود و اگر کسی اخلال بترتیب کند و سایر بدن را

پیش از سر بشوید اگرچه بجزئی از سر باشد غسل او باطل است و این در غسل ترتیبی است و درین غسل باید اب بر بدن ریخته شود و فرو بردن عضو در اب صحیح نیست و نوعی دیگر از غسل انست که انرا غسل ارتماسی گویند و ان باین نحو است که ادمی نیت کند و بیکدفعه باب فرو رود بنحوی که در اثنای فرو رفتن تامل و تانی نکند و در زیر اب دست بر پیش و سایر مواضعی که احتیاج بتخلیل دارد بمالد و لازم نیست در غسل ارتماسی که تمام بدن از اب بیرون باشد بلکه همین قدر که سر و گردن بیرون باشد کافیست و بهتر ان است که قدری دیگر از بدن هم بیرون باشد و کسی که بعضی از ان در اب باشد و باب فرو رود باید کف پا را حرکت دهد که اب غسل بزیر ان برسد و اگر همه سر و بدن او در زیر اب باشد و نیت کند و در زیر اب بسمتی دیگر رود و ظاهر ان است که غسل صحیح نباشد و مخفی نماند که در نوع اول که غسل ترتیبی باشد چنانچه مذکور شد باید هر عضوی را اب بران ریخت و اگر عضوی در اب باشد باید بیرون اورد و شست و در نوع دویم که ارتماسی باشد باید همه بدن را بیکدفعه باب فرو برد و قسمی دیگر غیر ازین دو قسم صحیح نیست و بعضی از متاخرین قسمی دیگر هم ذکر کرده اند و ان را ترتیبی ارتماسی گویند باین نحو که سر و گردن را

بشوید پس طرف راست را باب فرو برد پس طرف چپ را و این نوع غسل در نظر حقیر صورتی ندارد **چهارم** انکه خود افعال غسل را بجا اورد مگر در صورت عجز بتفصیلی که در وضو گذشت **پنجم** اینکه اب غسل اب مطلق باشد و پاک باشد و غصبی نباشد و در اب مضاف یا نجس یا غصبی غسل صحیح نیست و جمعی از علما گفته اند که باید مکانی که در ان غسل میشود نیز غصبی نباشد که اگر غصبی باشد غسل باطل است و حق ان است که اگر ان مکانی باشد که هوا تابع ان باشد و هوا غصبی باشد غسل باطل میشود والا اگر هوا تابع ان نباشد مثل طیان حمام و اجر غصبی که در حمام جائی فرش کرده باشد یا گچ یا اهک غصبی بر پا مالیده باشد و اصل زمین غصبی نباشد غسل باطل نیست و جمعی دیگر از فقها واجب دانسته اند که هر عضوی پیش از غسل پاک باشد و حق ان است که این شرط نیست و به یک اب هم ازاله نجاست و هم غسل محقق میشود بتفصیلی که در وضو گذشت و اما مستحبات غسل پس ان نیز چند امر است **اول** اینکه هر جائی که اب بران جاری شد دست هم بمالد **دوم** انکه در غسل ترتیبی موالات یعنی پی در پی بودن را مراعات کند و مکث طویل در اثنای غسل نکند و این واجب نیست پس جایز است سر و گردن را صبح بشوید و سایر بدن را ظهر **سیم** انکه پیش از غسل

بلکه پیش از شستن عورت سه مرتبه هر دو دست را تا مرفق بشوید **چهارم** انکه پیش از غسل بلکه پیش از عورت سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق کند **پنجم** انکه در رسانیدن اب بهر عضوی سعی کند و مبالغه نماید **ششم** اینکه در غسل ترتیبی هر عضوی را سه مرتبه بشوید **هفتم** اینکه دعائی که در حین غسل وارد شده بخواند **هشتم** انکه پیش از غسل بول کند اگر میسر باشد و اکثر علمای متقدمین بول کردن را واجب دانسته اند با امکان و این اقوی است و لیکن اگر با امکان بول نکند ضرر بغسل او نمیرسد و اگر ممکن نباشد مستحب است که استبرا کند بدست همچنانکه بعد از بول

فصل چهارم در مسایلی چند که تعلق بغسل دارد **مسئله اول** دانستی که در غسل ترتیبی اگر کسی در میان اب باشد باید هر عضوی را از اب بیرون اورد و اب بران بریزد و در میان اب حرکت دادن بقصد غسل یا بیرون اوردن و بقصد غسل یا باز فرو بردن صحیح نیست **مسئله دوم** هرگاه بعد از تمام شدن غسل معلوم شود که بجزئی از بدن اب نرسیده اگر غسل ترتیبی باشد و ان موضع در سر یا گردن باشد باید انرا بشوید با سایر بدن و اگر در بدن باشد همان موضع را به تنهائی می شوید و احتیاط ان است که اگر در طرف راست باشد بعد از ان تمام طرف

جب را نیز بشوید و اگر غسل ارتماسی باشد حق ان است که باز انکشاف بشستن همان موضع میکند و احتیاج باعاده غسل نیست اگرچه بسیار از زمان غسل گذشته باشد مسئله سیم جایز است در زیر باران غسل کردن پس اگر باران بسیار تند باشد غسل در زیر بهمان ارتماسی خواهد بود و میتواند ترتیبی هم قرار دهد و اگر باران کمی باشد البته ترتیبی قرار میدهد و ناودان و ابشار هم حکم باران دارد مسئله چهارم کسی که روزه واجب داشته باشد یا در احرام باشد سر باب فرو بردن بران حرام است پس اگر عمدا غسل ارتماسی کند غسل او باطل است اگرچه روزه او صحیح است و اگر بر سبیل فراموشی غسل ارتماسی کند غسل او صحیح خواهد بود و اگر روزه سنت داشته باشد غسل او نیز صحیح است اگرچه عمدا باشد مسئله پنجم اگر در اثنای غسل ترتیبی حدث اصغر سر زند یعنی بول یا غایط یا باد جدا شود حق ان است که اگر غسل جنابت باشد باید غسل را اعاده کند و اگر غیر غسل جنابت باشد غسل را اتمام میکند و بعد از برای نماز وضوی سازد و اگر در غسل ارتماسی سر زند باز غسل را اتمام میکند و بعد وضوی سازد و اگر در غسل ارتماسی دوباره غسل کند و انرا بشکند و وضو بسازد احوط است مسئله ششم اگر کسی بعد از غسل جنابت رطوبتی به بیند که از مخرج بول بیرون اید

اگر بداند که ان بول است یا منی بحکم ان عمل میکند و اگر مشتبه باشد و نداند که منی است یا نه پس اگر بول و استبرا هر دو را کرده باشد یا بول کردن ممکن نبوده و باین جهت بول و استبرا نکرده هیچ چیز بر او نیست و بهمان غسل نماز میتواند کرد و اگر بول میتوانست بکند و ترک کرده باشد باید دوباره غسل کند و اگر بول کرده باشد اما استبرا نکرده باشد باید وضو بگیرد و اینهمه در مرد است اما اگر زن رطوبتی به بیند بعد از غسل و مشتبه باشد هیچ چیز بر او نیست و مخفی نماند که در صورتیکه باید دوباره غسل کند یا وضو بگیرد عبادتی که پیش از دیدن ان رطوبت مشتبه کرده صحیح است و اعاده انرا نباید بکند و این غسل دوباره هم حکم غسل جنابت دارد و احتیاج بوضو ندارد و اگر انرا بشکند و وضو بسازد احوط است و اگر اب بیرون اید که نداند منی یا بول نیست اما تشکیک داشته باشد که ایا چیزی از منی یا بول همراه او بیرون امده یا نه هیچ چیز بر او لازم نیست اگرچه پیش از بول و استبرا باشد مسئله هفتم وضو با غسل جنابت لازم نیست بلکه سنت هم نیست و حرام است و با سایر غسلهای وجبی و سنتی وضو لازم است اگر اراده نماز داشته باشد یعنی باید پیش از غسل یا بعد از ان وضو بسازد و سنت است که وضو را مقدم بر غسل دارد

مسئله هشتم هرگاه غسلهای متعدد جمع شود یک غسل به نیت قربت از برای همه کافی است خواه همه وجبی باشد یا سنتی یا بعضی وجبی باشند و بعضی سنتی و خواه همه را نیت کند یا نه بلکه اگر نیت نمودن بعضی را هم بکند از ان بعض کفایت میکند مسئله نهم انچه در کیفیت غسل مذکور شد فرقی میان غسل جنابت و غیران نیست بلکه سایر غسلهای وجبی و سنتی نیز باین طریقند مسئله دهم هرگاه عضوی از کسی شکسته باشد یا مجروح باشد باید غسل جبیره کند و تفصیل ان بنحوی است که در وضو مذکور شد بعینه مقصد چهارم در غسل حیض و در ان چند فصل است فصل اول در علامات خون حیض و شناختن ان بدانکه خون حیض در اغلب خونیست گرم و سرخ و تیره رنگ که بسیاهی میزند و غلیظ و بیرون میشود و با اندک سوزشی و پیش از تمام شدن نه سال از سن نمیباشد پس هر خونیکه زن پیش از سن نه سالگی می بیند حیض نیست اگر سن او معلوم باشد و بعد از سن یاس هم حیض نمیباشد و سن یاس در زنانیکه از سادات نیستند پنجاه سال است و در زنانی که پدر ایشان یا در انها سید باشد شرعا شصت سال است و اگر ازاله بکارت دختری شود و خونی هم از و دفع شود و مشتبه باشد که خون حیض

است یا خون بکارت باید پنبه بخود بردارد و اندکی صبر کند پس بتانی انرا بیرون اورد و ملاحظه کند اگر خون روی پنبه را گرفته و سرخ کرده حیض است و اگر مثل طوق بر دور پنبه حلقه بسته خون بکارت است و اگر خونی بیرون اید و مشتبه باشد که ایا خون حیض است یا خون جراحتی است که در اندرون بهم رسیده باید پنبه بردارد و بعد از بیرون اوردن ملاحظه کند اگر از طرف چپ بیرون می اید جراحتی است و اقل ایام حیض سه شبانه روز است که پی در پی باشد که لااقل در اول روز اول و اخر روز اخر و یکجزئی از روز میان خون را به بیند اگرچه کم باشد پس هر خونی که کمتر از سه روز باشد حیض نیست و اکثر ان ده شبانه روز است و ازین بیشتر نمیباشد و هرچه زیادتر باشد ان زیادتی حیض نیست و اقل طهر یعنی کمترایام پاکی نیز ده شبانه روز است و ازین کمتر نمیباشد و اکثر ان حدی ندارد و حق ان است که خون حیض با ابستنی جمع میشود و هر خونی را که زن ابستن به بیند که صفات خون حیض در ان باشد و در ایام عادت باشد خون حیض است اگر ان زن ذات عادت باشد و اگر ذات عادت نباشد همین که بصفات حیض باشد حکم بحیض بودن ان میشود و خونی دیگر یعنی خونیکه بصفت حیض نباشد در ابستنی

خون حیض نیست **فصل دوم** در اقسام زنان بحسب حیض بدانکه زنان
بحسب ملاحظه حیض بر سه صنفند **اول** مبتدئه وان زنیست که عادتی از برای او
در حیض قرار نگرفته باشد خواه اول خون دیدن او باشد یا پیشتر خون دیده
باشد اما در وقت و عدد مختلف بوده و بحسب یکبیک عادت بهم نرسانیده
باشد مثل اینکه در اول ماهی سه روز خون به بیند و در وسط ماه دویم پنج روز
و در اخر ماه سیم هفت روز **دوم** زنی که صاحب عادت باشد وان
بر سه قسم است یکی صاحب عادت وقتی و عددی وان زنیست که دو مرتبه
خون حیض را در وقت و عدد موافق و مساوی به بیند مثل اینکه در اول
ماهی هفت روز خون به بیند و منقطع شود در اول ماه دویم نیز هفت روز
خون به بیند و همینکه دو مرتبه خون را در وقت و عدد مساوی دید ان زن
صاحب عادت وقتی و عددی میشود اگرچه هنوز طهر دویم را تمام ندیده باشد
قسم دیگر صاحب عادت عددی تنها نه وقتی وان زنیست که دو مرتبه
خون را در عدد موافق و مساوی به بیند نه در وقت مثل اینکه در اول ماهی
هفت روز خون به بیند و بعد از ان در اخر همان ماه یا وسط ماه دویم هفت
روز خون به بیند و این قسم در وقت مضطربه خواهد بود قسم سیم صاحب

عادت وقتی

در فصل حیض

عادت وقتی تنهانه عددی وان زنیست که دو مرتبه خون را در وقت مساوی
و موافق به بیند نه در عدد مثل اینکه در اول ماهی هفت روز خون به بیند
و در اول ماه دیگر پنج روز خون به بیند و این قسم در عدد مضطربه خواهد بود
و صنف سیم ناسیه وانرا مضطربه نیز گویند وان نیز بر سه قسم است **اول** مضطربه
بحسب وقت و عدد وان زنیست که ابتدا عادت مستقره داشته است
و بعد از ان عدد و وقت هر دو را فراموش کرده ~~عدد~~ **دوم** مضطربه
بحسب وقت نه عدد وان زنیست که وقت تنها را فراموش کرده و عدد را
داند **سیم** مضطربه بحسب عدد نه وقت وان زنیست که عدد را فراموش
کرده اما اول وقت حیض یا وسط یا اخر ان یا وقت را فی الجمله داند **فصل**
سیم در تعیین اوقات حیض سه صنف مذکور و در ان چند مسئله است
مسئله اول چونکه دانستی که ایام حیض کمتر از سه روز پی در پی و بیشتر از ده
روز نمیباشد و ایام پاکی که فاصله میان دو حیض است کمتر از ده روز نمیباشد
لهذا هر خونیکه زن به بیند و سه روز پی در پی نباشد ان حیض نیست مثل اینکه
دو روز به بیند و منقطع شود و دیگر هیچ نه بیند تا روز چهارم و یا پنجم با زیاد
تر باز به بیند و همچنین هر خونی که زیاده از ده روز باشد ان زیادتی حیض نیست

و همچنین هر خونی که پیش از گذشتن ده روز از حیض به بیند حیض نیست مسئله دوم

هر زنی که از صنف اول باشد از صنفهای مذکوره یعنی مبتدئه باشد خواه باین

معنی که نوبت اول خون دیدن او باشد یا آنکه بیشتر خون دیده باشد اما از برای

او عادتی الکلام استقرار نیافته باشد هر گاه خون به بیند اگر خون او متصف بصفات

حیض باشد بمجرد خون دیدن انرا حیض قرار میدهد و عمل حایض میکند و انرا مستمر

میدارد مگر انکه پیش از سه روز خون او منقطع شود در ینصورت معلوم میشود

که حیض نبوده و عبادتی که ترک کرده قضا میکند و اگر بصفت حیض نباشد عمل

حایض نمیکند تا سه روز اگر پیش از سه روز خون او منقطع گردید فبها و اگر سه

روز گذشت انوقت انرا حیض قرار میدهد و بر هر دو تقدیر که سه روز خون

دید عمل حایض میکند مادامیکه خون به بیند و از ده روز نگذشته اگرچه بعضی اوقات

در اثناء ان خون او بصفات حیض نباشد بلکه اگر در اثناء آن ده روز بعضی اوقات

خون نه بیند و بعد از ان به بیند بشرطیکه از ده روز تجاوز نکرده باشد ان وقتی

هم که خون ندیده باز حیض است و اگر بعد از سه روز یا بیشتر خون او قطع شود

و هیچ خون نه بیند تا ده روز از اول حیض او بگذرد همان قدری که ابتدا

خون دیده حیض قرار میدهد و در تتمه پاکست و ان خونی که دوباره دیده اگر

بعضی از کلیتی

پیش از گذشتن ده روز از روز قطع خون دیده البته حیض نیست و اگر بعد از

ده روز دیده اگر بصفت حیض بوده انرا حیض دیگر قرار میدهد و اگر بصفت

حیض نباشد تا سه روز صبر میکند اگر سه روز مستمر شد باز حیض تازه قرار میدهد

و همچنین اگر در اول که قرار حیض داد خون او منقطع نشد تا از ده روز گذشت

و باز خون می بیند اگر در خون صاحب تمیز باشد یعنی خون او مختلف باشد

و بعضی شبیه بحیض باشد و بعضی نباشد بشرطیکه مذکور خواهد شد رجوع

بتمیز میکند و هر خونی که بصفت حیض باشد انرا حیض قرار میدهد و پس و

بمجرد دیدن ان خون نماز و روزه را ترک میکند و هر خونی که بصفت حیض نباشد

انرا حیض قرار نمیدهد و اگر پیش از تجاوز از ده روز که نمیدانست از ده

روز خواهد گذشت ابتدا انرا حیض قرار داده بود و حال انکه بصفت حیض

نبود حال نماز و روزه انرا قضا میکند و اگر صاحب تمیز نباشد یعنی خون

او همیشه بیکطریق باشد یعنی یا بصفت متصف بجمیع صفات حیض باشد

اگرچه بعضی ایام ان صفات شدة و ضعف هم رسانیده یا بصفت استحاضه

یا متصف بصفت هیچکدام نباشد یا متصف ببعض از صفات یک کدام

باشد رجوع میکند بایام عادت زنانی که از اقوام و خویشان و بعد از جانب

بدر یا مادر چون عمه و خواهر و خاله و دختران ایشان و دختران خالو و عمو خواه مرده
باشند یا زنده و خواه اهل یک شهر باشند یا نه و خواه هم سن باشند یا نه و ایام
عادت ایشان را عادت خود قرار میدهد بشرطیکه بعد از فحص معلوم او باشد
که همه در عادت متفق هستند یا هر که از ایشان را که میتواند از حال ایشان مطلع
شود بداند که متفقند و حال انها را که نمیتواند بفهمد بر او معلوم نباشد که ایا متفق
اند با اینها یا نه و اگر خویش نداشته باشد و بعضی از انها اگرچه بکمتر انها باشد در
ایام عادت مختلف باشند هفت روز اول را حیض قرار میدهد و بعد از ان بیست
و سه روز را پاک خود قرار میدهد و نماز و روزه را میکند و باز هفت روز را حیض
قرار میدهد و همچنین تا خون او منقطع شود و مخفی نماند که در تحقق تمیز چند امر شرط
است یکی اختلاف خون یعنی بعضی از ان شبیه حیض باشد و بعضی نباشد
چنانکه مذکور شد دویم انکه خون شبیه حیض از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر
نباشد سیم انکه ان خونی که بصفت حیض نیست به تنهائی یا با ایام پاکی
که در میان ان هم رسد از ده روز کمتر نباشد مسئله سیم هر زنی که از صنف نسخه
دویم باشد یعنی صاحب عادت باشد پس اگر از قسم اول باشد
یعنی صاحب عادت وقتی و عددی هرگاه در وقت عادت یا اندکی پیش

بران

در غسل حیض

بران یا در اثناء ایام عادت خون به بیند بمجرد دیدن انرا حیض قرار میدهد و
عبادات را ترک میکند خواه خون بصفت خون حیض باشد یا نه و اگر در ایام
عادت نه بیند و بعد از ان به بیند اگر بصفت حیض باشد انرا حیض قرار میدهد
و اگر بصفت حیض نباشد حیض قرار نمیدهد تا سه روز پی در پی به بیند اگر سه
روز مستمر دید انرا حیض قرار میدهد و بر هر تقدیر بعد از انکه خون را حیض قرار داد
عمل حایض میکند پس اگر خون او پیش از سه روز قطع شد معلوم میشود
که حیض نبوده و اگر پیش از سه روز منقطع نشد و مستمر ماند پس اگر خون
او از ایام عادت تجاوز نکند مجموع ان حیض است خواه بقدر عادت باشد
یا کمتر و خواه بعد از سه روز اول خون را در سایر متصل دیده باشد یا در اثناء
لیام
گاهی پاکی بهم رسیده باشد چه ان پاکی نیز حکم حیض دارد و اگر خون از ایام عادت
ده روز بوده باشد زیاده از ده روز استحاضه خواهد بود و چیزی دیگر بر او نیست
پس اگر عادتش
و اگر عادتش کمتر از ده روز باشد بعد از ایام عادت غسل میکند و عمل
استحاضه بجا می اورد تا روز دهم پس اگر خون از ده تجاوز نمود هیچ چیز
اوز
بر او نیست و باز باستحاضه عمل میکند و اگر از ده روز تجاوز نکرد جمیع ایام خون را
چه ایام عادت و چه بعد از ان را حیض قرار میدهد و اگر بعد از ایام عادت روزه

گرفته باشد دوباره قضا میکند و اینقدر واجب است ولیکن در صورتیکه ایام عادتش
کمتر از ده روز باشد و خون از ایام عادتش تجاوز کند سنت است از برای او که
بعد از ایام عادت استظهار کند بترک عبادت و عمل حایض کردن اگرچه خون
بصفت حیض نباشد باین معنی که اگر عادتش نه روز باشد یکروز دیگر ترک
عبادت کند و عمل حایض کند و اگر هشت روز باشد یکروز یا دو روز یا همه
نه دو روز را بر سبیل تخییر یعنی مختار بودن هر کدام را خواهد بگیرد و اگر هفت روز باشد
یکروز یا دو روز یا سه روز مخیر است و اگر شش روز یا کمتر باشد یکروز یا دو روز یا سه
روز یا بقدری که تا ده روز تمام شود استظهار بترک عبادت میکند و بعد از
ایام استظهار اگر خون منقطع نشد عمل استحاضه میکند و عبادت را بجا می آورد
تا روز دهم عمل استحاضه میکند پس اگر خون او باوجود استظهار از ده روز تجاوز
نکرد و بر ده روز یا قبل از آن منقطع شد حکم میشود بحیض بودن ایام استظهار و ما
بعد آن تا ده روز و مجموع خونی که از ده روز دیده حیض خواهد بود و اگر ایام روزه
واجب باشد بر او واجب خواهد بود که روزه ده روز را قضا کند اگرچه بعد از
استظهار روزه گرفته باشد و اگر خون از ده روز تجاوز کند حق آنست
که ایام استظهار را حیض قرار میدهد و ما بعد آنرا اگرچه قبل از ده روز باشد

استحاضه قرار

استحاضه قرار میدهد و روزه که در ما بعد آن گرفته صحیح است و قضا نمیخواهد اگرچه
خون در این زمان بعد از استظهار بصفت حیض باشد و در ما قبل آن
بصفت حیض نباشد و اگرچه توان هر دو را حیض قرار داد که دو حیض بوده
باشد یعنی اقل طهر که ده روز باشد فاصله شده باشد بلی اگر خون او پیش
از عادت منقطع شود و بعد از آن و پیش از ده روز باز عود کند در زمانی
که توان استظهار کرد هم استظهار کند و از ده روز تجاوز کند در اینصورت ایام
استظهار نیز حیض نخواهد بود بلکه از روز انقطاع خون باستحاضه بودن میشود
و اگر آن صاحب عادت وقتی و عددی پیش از وقت خون به بیند و از ده روز
تجاوز کند در آخر وقت عادت منقطع شود مثل اینکه عادت او هفت روز
اول هر ماه باشد و در روز بیست و پنجم ماهی خون به بیند و بر هفتم
ماه بعد قطع شود پنج روز اول را استحاضه قرار میدهد و حیض را از وقت
عادت میگیرد و اگر بر هفتم نیز قطع نشد و تجاوز کرد همان هفت روز
اول ماه را حیض قرار میدهد و قبل و بعد آنرا استحاضه و اگر پیش دید و از
ده روز تجاوز کرد و در اثناء عادت قطع شد مثل اینکه همان زن در
بیست و سیم ماه خون به بیند و بر چهارم ماه بعد قطع شود چهار روز وقت

حیض قرار میدهد و تتمه را استحاضه و اگر از قسم دویم باشد همان عادت را از
اول زمانی که حیض شده تمام میکند و در بقیه عمل استحاضه میکند و اگر از قسم سیم
باشد در عدد تنها رجوع بتمیز میکند اگر ممکن باشد پس وقت عادت را
حیض قرار میدهد و بقدر تمیز عمل حایض میکند و اگر صاحب تمیز نباشد پس قسم
اول هر ماهی هفت روز را حیض قرار میدهد و از اول زمانی که حایض شده میگیرد
و هر ماهی بموافق این عمل میکند و قسم سیم هر قدری از عدد را که یقین دارد
حیض قرار میدهد و این قدر با آن ضم میکند که هفت روز تمام شود مسئله
پنجم بسیار اتفاق می افتد که عادت زنان مختلف میشود بحسب وقت
یا عدد یا هر دو مثل اینکه گاه هست زنی عادت او چنان باشد که در اول هر ماهی
هفت روز حیض به بیند یعنی روز اول عادت او روز اول ماه باشد و در
ماهی دیگر عادت او بگردد و در اول ماه پنج روز خون به بیند پس اگر در ماه دویم
عود به خویش کند عادت او همان عادت سابق خواهد بود و اگر عود بعادت
سابق نکند بلکه باز بطریق ماه پیشین به بیند که تغیر یافته بود در اینصورت عادت
او گردیده و عادت تازه از برای او هم رسیده و باید آن عادت تازه را
اعتبار کند و در وقت تجاوز کردن خون از ده روز رجوع بآن علامت

کند نه عادت

کند نه عادت کهنه و همچنین اگر این عادت نیز بگردد و عادتی دیگر تازه
بهم رسد باید رجوع بآن کند و گاه است نوعی از عادت میگردد و نوعی دیگر میشود
مثل اینکه صاحب عادت وقتی و عددی صاحب عادت وقتی تنها یا عددی
تنها میشود یا بر عکس و معیار در حاصل شدن هر عادت تازه آن است
که در دو ماه بیک نحو به بیند **فصل چهارم** در بیان احکام حایض و در آن چند
مسئله است **مسئله اول** هرگاه حایض خون او بحسب ظاهر قطع شود و کمتر از ده
روز واجب است که استبرا کند باین نحو که بایستد و شکم خود را بدیواری بچسباند
و بهتر آن است که یک پای خود را راست کند و پنبه داخل کند و اندک صبر کند
و بیرون آورد و اگر خون آلوده نباشد پاک است و واجبست غسل کند خواه
صاحب عادت باشد یا نه اگرچه باز مظنه عود داشته باشد عادت او
این باشد که خون او در اثناء عادت قطع شود و عود کند و اگر بعد از غسل
باز پیش از ده روز گذشتن از اول حیض خون به بیند آن پاکی و خون هر دو
حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند حکم آن گذشت **مسئله دوم** واجبست
بر حایض قضای روزه ماه رمضان که در وقت حیض از او فوت شده
باشد و در وجوب قضاء نذر معین که در وقت حیض اتفاق افتد خلاف است

عادت یا تا سه روز قبل از ان حیض قرار میدهد و انچه مقدم بر انهاست استحاضه
و اگر خون او هیچ داخل وقت عادت نشود مثل اینکه در اخر ماه قطع شود
عدد عادت را حیض قرار میدهد و اعتنائی بوقت نمیکند و اما قسم
دویم از این صنف و ان زنیست که صاحب عادت عددی تنها باشد
و در ابتدای حیض مثل مبتدئه است یعنی هر وقت که خون دید اگر بصفت
حیض باشد انرا حیض قرار میدهد و اگر بصفت حیض نباشد حیض قرار
نمیدهد تا سه روز اگر خون را تا سه روز هر روز دید حیض قرار میدهد و در قدر
حیض اگر از عدد عادت تجاوز نکرد همان حیض است و اگر تجاوز کرد عدد عادت را
حیض قرار میدهد و زیادتی را استحاضه اگرچه عدد ایام عادت بصفت حیض
نباشد ما زاید هم بصفت حیض باشد و سنت است از برای او استظهار
مانند صاحب عادت وقتی و عددی پس اگر خون او از ده روز تجاوز
نکرد همه را حیض قرار میدهد و اگر تجاوز کرد همان عدد را با ایام استظهار حیض
قرار میدهد و تتمه را استحاضه و اگر خون او استمراری داشته باشد تا مدتی
بعد از گذشتن حیض اول و فاصله ده روز طهر هر وقت خون او بصفت
حیض شود حیض قرار میدهد و ما بقی را استحاضه و اما قسم سیم و ان

اینست

زنیست که صاحب عادت وقتی تنها باشد پس ان نمیباشد مگر در زنی
که عدد عادت را فراموش کرده باشد و حکم او خواهد امد چه اگر فراموش
نکرده باشد همان قدر اقل عدد که مشترک میان دو وقت است بنا بر اقوی
عادت او خواهد بود مسئله چهارم هر زنی که از صنف سیم باشد یعنی ناسیه باشد
که عادت خود را فراموش کرده باشد پس اگر از قسم اول باشد یعنی عدد
و وقت هر دو را فراموش کرده باشد در ابتدای حیض مثل مبتدئه است
که هر وقت خون بصفت حیض به بیند انرا حیض قرار میدهد و اگر خون را
بصفت حیض نه بیند تا سه روز پی در پی خون نه بیند انرا حیض قرار نمیدهد
و اگر از قسم سیم باشد که عدد تنها را فراموش کرده باشد و وقت را داند
در ابتدای حیض قرار دادن مثل صاحب عادت وقتی و عددی است و
جمیع این سه قسم بعد از انکه خون خود را حیض قرار دادند پس جمیع این اقسام
اگر جمیع ایامی که خون می بینند از ده روز تجاوز نکند همه را حیض میگیرند و از
برای قسم دویم بعد از تجاوز از ایام عادت استظهار بنحو مذکور سنت است
و اگر خون در این سه قسم از ده روز تجاوز نمود پس یا صاحب تمیز هستند
یا نه و معنی تمیز مذکور شد پس اگر صاحب تمیز باشد قسم اول ایام تمیز را

(حاشیه: و صاحب عادت وقتی و عددی است)
(حاشیه: یا از قسم دوم باشد که وقت را فراموش کرده باشد)

و همچنین قضای انست و قضای نمازهائی که در ایام حیض فوت شده باشد واجب
نیست خواه نماز یومیه باشد یا غیر ان و اگر پاک باشد که وقت نماز داخل شود پس
اگر اینقدر پاک بود که تواند یکنماز تمام در نهایت خفت بکند بلکه همین قدر که تواند
بیشتر از نصف یکنماز را بکند و پیش از نماز حایض شود باید ان نماز را قضا کند
و لازم نیست که ان وقت بقدری باشد که تواند غسل و وضو بکند بلکه همین قدر
نماز مخففی یا بیشتر از ان کافی است در وجوب قضا و اگر پیش از انکه مقدار مذکور
بگذرد حایض شود قضا بر او لازم نیست و هر گاه زنی حایض باشد و در اخر
وقت پاک شود و اینقدر از وقت نماز باقی باشد که غسل کند و هر دو نماز را
بکند باید هر دو نماز را بکند و اگر اینقدر باقی باشد که یکنماز را بکند باید انرا بکند و همچنین
اگر اینقدر از وقت را دریابد که تمام نماز اول و یک رکعت نماز دویم را تواند بکند
باز باید هر دو را بکند و اگر همین بقدر یک رکعت نماز دویم را تواند بکند باز باید
هر دو را بکند و اگر همین بقدر یک رکعت نماز دویم را دریابد همان نماز را بکند
و در جمیع این صورتها اگر اخلال کند بان نماز باید قضای ان را بکند
مسئله سیم زنی که حایض است اگر ایه سجده واجب را بخواند یا بشنود
بر او واجب است که سجده کند مسئله چهارم بر حایض حرام است نماز کردن

(حاشیه: عمل کنند)

و طواف کردن

(حاشیه: در غسل حیض)

و طواف کردن و روزه گرفتن و دست بنوشته قران مالیدن و داخل مسجد
الحرام یا مسجد حضرت رسول صلعم شدن و مکث کردن و در سایر مساجد و چیزی
گذاردن در انها و خواندن سورهای سجده واجب بتفصیلی که در جنب گذشت
مسئله پنجم حرام است جماع کردن با زن حایض خواه زن دائمی باشد یا متعه یا کنیز
در قبل او یعنی در طرف پیش و اما وطی در دبر او پس حرام نیست بلکه مکروه
است بکراهت شدیده و حرام بودن در وقتی است که علم بحایض بودن
زن باشد پس اگر جاهل باشد باینکه زن حایض است جماعت جایز است
اگرچه احتمال حایض بودن را بدهد بلکه اگر مظنه امر داشته باشد نیز تا علم
هم نرسانیده میتواند جماع کند مگر اینکه زن خبر از حیض خود دهد که قول او در حیض
و پاکی مقبول است و باید قبول کرد مگر اینکه یقین بکذب او باشد و ایام
استظهار نیز مانند ایام حیض است و مجامعت در ان حرام است اما انچه میان
ایام استظهار و ده روز واقع میشود حرام نیست و همچنین هرگاه زنی پاک
شود اما هنوز غسل نکرده باشد میتوان با او جماع کرد بعد از انکه فرج خود را
بشوید اگرچه مکروه است و همچنانکه بر مرد مجامعت با زن حایض حرام است هم
چنین بر زن حرام است تمکین دادن مرد را از جماع در حال حیض اگر

(حاشیه: گذاشتن و همچنین بدن بنوشته قران مجید)

تواند تمکین ندهد بشرط انکه مرد عالم بحیض بودن باو کفته باشد اما هرکاه مرد نداند
که زن حایض است و زن هم باو نکوید و تمکین بدهد هیچکدام بنابر اقوی فعل حرامی
نکرده اند و اکر مردی که بداند زن حایض است و عمدا با او جماع کند باید او را
بیست و پنج تازیانه حد زد و باید کفاره بدهد و کفاره ان در ثلث اول ایام
حیض یکمثقال شرعی طلای سکه دار است که چهار دانک و نیم مثقال صیرفی و در
ثلث دوم نصف مثقال شرعی است و در ثلث اخر چهار یک مثقال شرعی
اکر زنی که با او جماع شده ازاد باشد و اکر کنیز باشد کفاره واجب نیست
بلکه سنت است که بقدر سه مد از طعام تصدق کند و در کفاره که در زن ازاد
میدهد باید خود همان طلای سکه دار را بدهد و قیمت ان کافی نیست اکرچه در
نصف و چهار یک باشد پس اکر بان قدر از طلای سکه دار نباشد همان
بشتری که سکه دار میدهد با فقیر در زیادتی ان شریک میشود و اکر یکبار جماع
کرده باشد و کفاره داده باشد و دوباره جماع کند باید دو کفاره بدهد و
اکر پیش از کفاره دادن دوباره جماع کند یک کفاره از هر دو کافی است
مسئله ششم سنت است از برای زن حایض که در هر وقت نماز یومیه داخل
وضو بسازد و رو بقبله بنشیند بمقدار نمازی که بان معتاد بود و ذکر خدا و

کنند بکار

بکند سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله و نحو اینها مسئله هفتم مکروه است از
برای زن حایض کذشتن از مساجد غیر از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول
و کذشتن از انها حرام است و خواندن غیر از سوره های سجده واجبه از قران
اکرچه کمتر از هفت ایه باشد و برداشتن قران و دست مالیدن بحاشیه
ان و میان سطرهای ان و خضاب کردن دست و پا و موها بحنا و وسمه
مسئله هشتم جایز است از برای زن حایض غسلهای سنتی بلکه سنت
است که انها را بجا اورد چون غسل جمعه و غسل زیارت و غسل توبه و نحو
اینها مقصد پنجم در غسل استحاضه و احکام ان و در ان چند فصل است
فصل اول ~~در غسل استحاضه و احکام ان و در ان چند فصل است~~
در بیان انکه کدام خون استحاضه است بدانکه خون استحاضه در اغلب اوقات
مایل بزردی است و چندان کرم نیست و نازک است و در وقت امدن سوزش
چندان ندارد پس هر خونی که بجنس باشد و ندانی که از جراحتی یا زخم درامده
روان است یا خون بکارت و دلیلی هم بر انکه استحاضه نیست نباشد
حکم می شود باینکه خون استحاضه است و جمیع احکام استحاضه از برای ان ثابت
خواهد بود و همچنین هر خونی را که زن حایض یا صاحب نفاس بعد از ده

روز از حیض ~~یا نفاس~~ به بیند استحاضه است تا زمانی که دوباره حایض شود و هر
خونی که بعد از ده روز پاک شدن پیش از کذشتن ده روز پاکی می بیند باز
استحاضه است و هر خونی که زن مبتدئه زاید بر ایام تمیز یا بر عادت خویشان اکر تمیز
نداشته باشد یا زاید بر هفت روز اکر خویشان او متفق نباشد یا خویش نداشته
باشد که می بیند استحاضه است و هر خونی که ناسیه زاید بر ایام حیضش چنانکه کذشت
می بیند متصل با ایام حیض یا منفصل بشرط انکه پیش از ده روز پاک بوده باشد
باز استحاضه است و هر خونی که غیر از اینها باشد و بصفت استحاضه هم نباشد مثل
خونی که زن در کمتر از سه روز به بیند یا بعد از ده روز یا عادت در ایام استظهار به بیند
و ده روز پاکی کذشته باشد و حکم بحیض بودن ان نشود یا پیش از بلوغ یا بعد از
سن یاس به بیند در حکم باستحاضه بودن ان اشکال است و اظهر ان است که حکم
باستحاضه بودن نمیشود و احکام استحاضه از برای ان ثابت نمی شود فصل دوم
در اقسام استحاضه و احکام انها و در ان چند مسئله است مسئله اول بدانکه زنان
مستحاضه را عادت چنانست که پنبه کو بر میدارند و بر روی ان لته می بندند که ان
پنبه نیفتد و باعتبار کمی خون و زیادتی ان بر سه قسمند زیرا که خون استحاضه
یا همین باطن ان پنبه را بقدری باشد که متعارف اکثر زنان است که بان

قدر بر میدارند

قدر بر میدارند الوده میکند و بظاهر ان نمیرسد کو قدری در پنبه فرو بردن این را
استحاضه قلیله کویند یا خون پنبه را سوراخ میکند و بظاهر ان میرسد و سرایت
بجائی دیکر نمیکند یعنی بلته یا بخوان نمیرسد و این را استحاضه متوسطه کویند یا از پنبه
میکذرد و بجای دیکر میکند و اینرا استحاضه کثیره کویند و اکر زن پنبه بر نداشته
باشد و خونی را به بیند اکر بداند که هرکاه پنبه میداشت چه نوع می بود و از کدام قسم
میبود همان قسم قرار میدهد و اکر نداند و نتواند بفهمد که از کدام قسم است بنا را
بر کمتر میکذارد و استحاضه قلیله قرار میدهد و اکر بداند که قلیله نیست و نداند متوسطه
است یا کثیره متوسطه قرار میدهد مسئله دوم هر زنی که صاحب استحاضه قلیله
باشد واجبست که ظاهر فرجش را بشوید اکر الوده باین خون شده باشد
و بقدر درهم بغلی رسیده باشد و از برای هر نمازی اکرچه سنتی باشد
یک وضو بسازد و اکر بداند که بعد از وضوی پیش باز پنبه خون الوده شده بخون
تازه و اکر نداند و احتمال دهد که بعد از وضوی اول خونی نیامده باشد همان وضوی
اول او را کافی نیست و در این قسم هیچ غسلی بر او لازم نیست مسئله سیم
هر زنی که صاحب استحاضه متوسطه باشد باید انچه از برای استحاضه قلیله
مذکور شد بجا اورد و علاوه بر ان در یکشبانه روزی یک غسل از برای نماز صبح

شستن ظهر و عصر و یکی از برای نماز شام و خفتن و یکی از برای نماز صبح

بکند مادامی که خون او باین نحو می اید مسئله چهارم هر زنی که صاحب استحاضه کثیره
باشد در وقت اراده نماز شستن فرج لازم است و باید در هر شبانروزی
سه غسل کند یکی از برای نماز ظهر و عصر و یکی دیگر از برای نماز شام و خفتن و یکی
دیگر از برای نماز صبح و بجهة خون استحاضه هیچ وضوئی براو واجب نمیشود بلی هرگاه
حدثی از و سر زند که موجب شکستن وضو باشد باید وضو بسازد و باید بعد
از نماز ظهر بلا فاصله قرار بدهد و تفریق کند ولیکن درینوقت یکغسل از برای
نماز عصر و یکی از برای خفتن باید بکند که مجموع پنج غسل باشد مسئله پنجم باید
وضوئی که صاحب استحاضه قلیله یا متوسطه که از برای نماز یومیه می سازد و
غسلهائی که صاحب استحاضه متوسطه و کثیره میکند بعد از دخول وقت نماز باشد
پس اگر پیشتر بکند صحیح نخواهد بود و همچنین باید غسل مقارن نماز باشد یعنی
بعد از غسل بلا فاصله نماز کند و هیچ تاخیر نیندازد مگر بقدری که مشغول مقدمات
نماز باشد از پوشانیدن عورت و تحصیل قبله و اذان و اقامه و اما وضوی
استحاضه کثیره و متوسطه بنابر اقوی لازم نیست مقارن باشد و همچنین
واجبست بر صاحب استحاضه که بقدر امکان سعی کند در وقت نماز که خون
به بدن و جامه او تعدی نکند باین نحو که پنبه بگذارد و انرا محکم به بندد مسئله ششم

وضو و غسل

وضو و غسلی که بر صاحب استحاضه واجب میشود در صورتیست که بعد از
وضوی سابق یا غسل سابق بسبب ان باز هم رسد اگر چه متصل بوقت نماز بعد نباشد
پس واجب بودن سه غسل در کثیره در وقتی است که در بین دو نماز خون بقدر
کثیره به بیند یعنی بعد از غسل صبح تا شام خون کثیره را مستمر به بیند یا لحظه بعد از
غسل صبح و لحظه بعد از غسل ظهر به بیند و اگر بعد از غسل صبح خون کثیره به بیند
و بعد از غسل ظهر هیچ خون نه بیند یا خون قلیله یا متوسطه به بیند همان یک
غسل صبح براو واجب خواهد بود و بس مسئله هفتم اگر میان دو نمازی هر سه قسم را به بیند
مثل اینکه بعد از نماز صبح خون قلیله به بیند و بعد از زمانی متوسطه شود و بعد
از ان پیش از نماز ظهر کثیره شود باید حکم هر سه قسم را بجا اورد یعنی از برای هر یک
از نماز ظهر و عصر وضو بسازد و از برای هر دو یکغسل کند و از برای نماز صبح اینده
هم یکغسل بجهة استحاضه متوسطه بکند مسئله هشتم هر وقت که یکی از اقسام
استحاضه حاصل شد حکم ان واجب میشود از برای نمازی که عقب ان می اید
اگر چه متصل بان نباشد پس اگر پیش از انکه حکم ان بعمل اید از برای نمازی
که در عقب ان است قطع شد همان حکم ان از برای ان نماز واجب است
و از برای نماز بعد از ان لازم نیست پس مثلا اگر پیش از نماز صبح استحاضه

با غسل سابق

[illegible] و دو غسل براو واجب خواهد بود و اگر بعد از غسل صبح هیچ نه بیند یا قلیله و یا متوسطه به بیند صبح

و احتیاط اانست که از برای نماز ظهر و عصر و شام و خفتن و صبح از [illegible]

قلیله هم رسد و پیش از وضو منقطع شد از برای نماز صبح وضوئی سازد و
از برای نماز ظهر بخصوص خون استحاضه وضو واجب نمیشود و اگر بعد از وضوی
نماز صبح منقطع شد از برای صبح و ظهر وضوئی سازد و از برای عصر
بخصوص استحاضه وضوئی لازم نیست و همچنین اگر متوسطه پیش از صبح حاصل
شد غسل از برای نماز صبح میکند و اگر پیش از ان غسل منقطع شود از
برای نماز ظهر هیچ چیز لازم نیست و اگر بعد از غسل صبح قطع شود باید
از برای هر یک از نماز ظهر و عصر وضو بسازد و از برای صبح بعد هم یکغسل
بکند و اگر کثیره پیش از صبح هم رسد یکغسل از برای صبح میکند پس اگر پیش
از غسل صبح خون منقطع شد دیگر غسلی براو واجب نیست اگر چه احوط ان است
که دو غسل دیگر را هم بجا اورد و اگر پیش از صبح خون منقطع نشود یکغسل
دیگر از برای ظهر و عصر واجبست پس اگر پیش از ان خون قطع شود از
برای شام و خفتن غسل واجب نیست و احتیاط در غسل کردن است
و همچنین مسئله نهم هرگاه صاحب استحاضه وضو یا غسل از برای نمازی
بعمل اورد و بعد از ان پیش از ان نماز خون به بیند وضو یا غسل او شکسته
نمیشود بنابر اقوی و نباید دوباره تجدید کند مسئله دهم همچنانکه اشاره

بان شد

در غسل الاستحاضة

بان شد صاحب استحاضه قلیله یا متوسطه از برای نماز واجبی و سنتی بیک وضو
نمیتواند اکتفا کند بلکه از برای نماز سنتی هم وضوی علیحده باید بسازد و اگر چه
از نوافل یومیه نباشد و در اوقات نماز واجبی هم نباشد و صاحب متوسطه
میتواند میان نماز شب و صبح به یک غسل جمع کند و غسل را پیش از صبح بجا
اورد و اگر فاصله میان ان و نماز صبح ضرر ندارد و میتواند هم از برای نماز شب
بوضوی تنها اکتفا نماید و غسل را تاخیر کند تا صبح و صاحب کثیره جمع میکند
میان نماز شب و صبح بیکغسل و همچنین هر نماز واجبی با نافله انرا اگر چه
مقدم بر فریضه باشد به یک غسل جمع می نماید و نمازهای قضا را بی غسل
مجددی میکند در غیر وقت نماز واجبی یا در اوقات نماز واجبی بعد از نماز
واجبی بلکه وضو هم نمیخواهد مگر هرگاه حدثی که سبب شکستن وضو بشود از و
صادر شده باشد فصل سیم در سایر احکام مستحاضه و در ان چند مسئلة است
مسئله اول اقوی انست که جایز است از برای زن مستحاضه خواه با استحاضه
قلیله یا متوسطه یا کثیره خواندن سورهای سجده واجب و دست بنوشته
قران مالیدن و درنگ کردن در مساجد و عبور از مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
اگر چه هیچیک از وضو و غسل را بجا نیاورده باشد و همچنین جایز است مجامعت

سنتی دیگر را و نمازهای

کردن با ان بدون توقف بر وضو یا غسل یا شستن فرج مسئله دوم روزه زن
مستحاضه قلیله بر هیچ چیز موقوف نیست و صحیح است و همچنین روزه صاحب
استحاضه متوسطه و کثیره موقوف بر غیر غسل نیست و مشهور میان علماء
انست که صحت روزه انها موقوفست بر غسل و جماعتی از علما دران توقف
دارند و تامل ایشان بجاست و احتیاط ان است که غسل را ترک نکند
و ظاهر ان است که صاحب کثیره همین که یکی از اغسال ثلثه را بجا اورد روزه
او صحیح باشد و حکم بفساد روزه او نشود مگر انکه جمیع غسلهای روز و شب
گذشته و اینده را ترک نماید مسئله سیم صاحب استحاضه هرگاه بعد از وضو
یا غسل از برای نمازی دیگر هیچ خون نه بیند و بالمره استحاضه او قطع شود
دیگر عملی برا او لازم نیست و اگر وضو را بشکند باید از برای نماز دیگر وضو بسازد
مثل کسی که پاک باشد مسئله چهارم غسل استحاضه در کیفیت مثل غسل
جنابت و حیض است و وضو دران لازم است مقصد ششم در غسل نفاس
و دران چند مسئله است مسئله اول خون نفاس خونیست که بسبب
زائیدن بیرون می اید پس هر خونیکه بعد از بیرون امدن تمام طفل بیرون
اید نفاس است و همچنین هر خونی که با طفل بیرون می اید و خلاصه انکه

همینکه

همینکه جزئی از طفل بیرون اید هر خونی که با ان و بعد از ان بیرون می اید خون
نفاس است و اما خونی که در وقت درد زائیدن بیرون می اید قبل از بیرون
امدن جزئی از طفل نفاس نیست بلکه اگر شرایطی که از برای حیض بودن
خون زن ابستن هست چنانکه گذشت داشته باشد و ده روز پاکی
میان ان خون و اول نفاس فاصله شود حیض خواهد بود و الا حیض نخواهد
بود بلکه اگر انچه شرط حکم باستحاضه بودن است دران باشد استحاضه خواهد
بود و الا نه استحاضه نخواهد بود و چون نفاس مخصوص است بخونی که در اید
با انچه انرا طفل گویند اگرچه سقط شده باشد و اما خونی که با مضغه و علقه و
نطفه که سقط شده باشد دفع میشود نفاس نیست بنابر اقوی مسئله دوم
اقل زمان نفاس حدی ندارد بلکه میتواند شد که یک لحظه باشد بلکه میتواند شد
که هیچ خون نه بیند و درینوقت هیچ نفاس از برای او نخواهد بود و در اکثر
نفاس خلاف است و حق ان است که ده روز است باین معنی که بیش
از ده روز نمی شود بلکه اگر زن در حیض صاحب عادت نباشد و خون
به بیند تا ده روز را نفاس قرار میدهد و بعد از ان را استحاضه و درینجا رجوع
به تمیز یا عادت خویشان نمیکند بلی اگر خون او تا ماه دویم متصل باشد در ماه

دویم بطریقی که در حیض گذشت از رجوع به تمیز یا عادت خویشان یا گرفتن هفت
روز از هر ماه عمل میکند و اگر زن در حیض صاحب عادت باشد پس اگر خون
او بر عادت یا کمتر از عادت قطع شد همان نفاس او خواهد بود و الا بر سبیل
استحباب استظهار میکند بطریقی که در حیض گذشت و بعد از ایام استظهار را
استحاضه قرار میدهد مسئله سیم صاحب نفاس بودن زن در ایام عادت
یا در ده روز در غیر صاحب عادت در وقتی است که در همه این مدت خون
به بیند و اگر در یکطرف خون به بیند همان نفاس او خواهد بود و اگر هیچ خون
نه بیند تا ده روز از زائیدن بگذرد ان خون از نفاس نخواهد بود و همچنین اگر
صاحب عادت خون نه بیند تا بعد از زمان عادت باز نفاس نخواهد بود اگرچه
پیش از ده روز باشد و اگر زنی بعد از انقضای ایام نفاس باز خون به بیند
خواه متصل با خون نفاس یا منفصل از ان پس اگر ده روز میان اخر نفاس و ان
خون فاصله شده باشد مثل خونی خواهد بود که ان زن در حال غیر نفاس
می بیند پس اگر مطابق ایام عادت باشد یا بصفت حیض باشد حیض
خواهد بود و الا فلا و اگر ده روز فاصله نشده باشد استحاضه خواهد بود
اگرچه مطابق ایام عادت حیض باشد یا بصفت حیض بوده باشد مسئله چهارم

هرچه بر حایض

هرچه بر حایض حرام است بر صاحب نفاس نیز حرام است و هرچه بر ان مکروه است
نیز بر این مکروه است و هرچه از برای ان واجب یا سنت بود از برای ان
نیز چنین است و غسل نفاس و احکام ان بعینه مثل غسل حیض است
مقصد هفتم در غسل مس میت و دران چند مسئله است مسئله اول هرکه بدن
او به بدن میت ادمی برسد بعد از سرد شدن میت و پیش از غسل میت
اگرچه میت شهیدی باشد که غسل نداشته باشد یا بجهة تعذر غسل او را تیمم
داده باشند باید غسل کند و اگر میت کافر باشد مس او بعد از غسل
دادن او هم باعث وجوب غسل مس میت میشود و کسیکه بجهت نبودن
کافور یا سدر او را باب خالص غسل دهند یا کسی که پیش از موت غسل
میت کرده باشد چنانکه خواهد امد حکم میتی دارد که او را غسل داده باشند
و اگر بعضی از اعضای میت سه غسل ان تمام شده باشد اما هنوز سه غسل
همه اعضا تمام نشده باشد باز غسل مس بدست مالیدن بان واجب
میشود و همچنین شستن دست هم لازم است مسئله دوم هرگاه قطعه از
انسان زنده یا مرده جدا شده باشد اگر ان قطعه استخوان داشته باشد غسل
واجب میشود بمس ان و اگر استخوان نداشته باشد غسل واجب نمیشود

و همچنین غسل واجب نمیشود بمس استخوان خالی یا دندان یا ناخن که جدا
شده باشد از زنده یا میت اما اگر یکی از اینها متصل بمیت باشد مس
ان باعث وجوب غسل میشود و ملاقات موی میت باعث وجوب
غسل مس میت نمیشود و اگر مو بسیار کوتاه باشد یا موضعی از انرا که نزدیک به
پوست بدن است ملاقات کند احتیاط ان است که غسل کرده شود
و رسانیدن ناخن یا دندان ببدن میت نیز باعث وجوب غسل میشود
همچنین موی بسیار کوتاه بنابر احتیاط **مسئله سیم** ملاقات بدن میت
باعث شکستن وضو نمیشود بنابر اقوی پس اگر پیشتر وضوئی داشته دیگر احتیاج
بوضوی تازه ندارد و کسیکه مس میت نمود و غسل بر او واجب شد پیش
پیش از غسل همه عبادات را بغیر از نماز میتواند بکند اما نماز را پیش از غسل
نمیتواند بکند و باید از برای نماز غسل کند **مقصد هشتم** در غسل میت و سایر
انچه متعلق بمحتضر و میت است بسوای نماز میت که در مبحث نماز مذکور خواهد
شد و دران چند فصل است **فصل اول** در احکام حالت احتضار و مابعد
ان تا وقت غسل و دران چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه در حال احتضار
واجبست که محتضر خواه بالغ باشد یا طفل شیعه یا غیر شیعه از مسلمین رو بقبله

بحالت نزع

بخوابانند باین نحو که بر پشت خوابانیده شود و کف پاهای او رو بقبله باشد
بنوعی که اگر برخیزد و بنشیند رو بقبله نشسته باشد و باید چنین باشد تا قبض
روح او بشود و او را از ان موضع بردارند بلکه احتیاط ان است که حتی الامکان
تا وقت دفن در غیر وقت نماز هر وقت او را میگذارند چنین بگذارند و اگر در جائی
قبله معلوم نباشد واجب نخواهد بود **مسئله دوم** سنت است که در ان وقت
او را تلقین کنند بشهادتین و اقرار بائمه اثنی عشر هر یک باسما و معدود
ایشان و کلمات فرج و سزاوار ان است که محتضر هم بزبان و دل اینها را
بگوید و اگر زبان او بسته باشد بدل بگوید و مکرر کنند تا کلام او طی شود و اخر سخن
او کلمه طیبه لا اله الا الله باشد و سنت است که خود محتضر سوره قل یا ایها الکافرون
را بخواند و دعائی که وارد شده نیز بخواند و سنت است که در نزد او پیش از بیرون
رفتن روح او سوره مبارکه والصافات خوانده شود و نیز پیش از خروج
روح و بعد از ان مطلق قران و خصوص سوره مبارکه یس و ایة الکرسی و ایه
سخره و سه ایه اخر سوره بقره و سوره احزاب خواندن سنت است و سنت
است که او را امر کنند بحسن ظن بخدا و بشارت دهند او را بملاقات حضرت
پروردگار و اگر بدشواری جان بسپارد او را نقل کنند بمصلای که اغلب اوقات

در انجا نماز میگذارد یا بر روی سجاده که بیشتر اوقات بران نماز میکرد و سنت
است که بعد از قبض روح او چشم و دهان او را بهم اورند و چانه او را ببندند که
دهان او گشوده نشود و دو دست او را به پهلوی او بکشند و ساقهای او را
نیز بکشند و او را بمثل چادر شبی بپوشانند و اگر در شب بمیرد یا در روز بمیرد و تا شب
باقی بماند چراغی نزد او تا صبح روشن کنند و مؤمنین را از مردن او خبردار کنند
و در برداشتن و دفن او تعجیل نمایند مگر اینکه یقین بمردن او نباشد و بسببی
مردن او مشتبه باشد و از جمله اسباب اشتباه این است که غرق شده باشد
یا خانه بر سر او فرود امده باشد یا دود او را ابتحال کرده باشد یا زهر باو خورانیده
باشند یا بیهوش شده باشد یا درد دل شدیدی باو رسیده باشد یا خوف
شدیدی یا شادی شدیدی یا غم [illegible] بسیاری باو رسیده باشد و
غیر اینها که در صورت اشتباه باید صبر کرد تا مردن او یقین شود بظهور علامات
مرگ و دران که از ان جمله متعفن شدن اوست و بعضی علامات دیگر هم
ذکر کرده اند که اگر از همه انها یقین بمرگ نشود از اجتماع یا چند فقره ان علم
بمرگ حاصل میشود و اگر از این علامات علم حاصل نشود یا این علامات یافت
نشود باید صبر کرد تا سه شبانروز بگذرد و اگر اثر حیات دراو ظاهر شد معلوم

بشود ادم میت

میشود که مرده است **مسئله سیم** مکروه است که تا قبض روح محتضر نشده جنب
یا حایض در پیش او حاضر شوند و همچنین مکروه است تنها گذاردن او **مسئله**
چهارم جمیع انچه مذکور شد و انچه خواهد امد از احکام میت چه وجبی و چه سنتی
تخصیص بولی ندارد بلکه واجب است یا سنت است بر هر کسی که مطلع شود
و چون یکنفر بجا اورد از دیگران ساقط میشود بشرطیکه علم هم رسد که دیگری کرده
اگرچه بواسطه قراین باشد و ظن ان کافی نیست و همچنین محتاج باذن
ولی نیست بلی بهتران است که ولی یا کسی را که او اذن دهد مباشران شود
مگر تلقین اخر که بهتر ان است غیر ولی مباشر گردد **فصل دوم** در اداب برداشتن
میت بدانکه سنت مؤکد است که مؤمنان در برداشتن جنازه حاضر شوند و
تشییع جنازه کنند و فضل ان است که انکه تشییع میکند پیاده باشد و تا نماز بران
نکنند مراجعت نکنند و بهتر ان است که تا دفن کردن همراهی کنند و در وقت
تشییع جنازه از عقب ان راه روند یا یکی از دو طرف ان و در پیش جنازه
رفتن مکروه است و باید تفکر در عاقبت خود کنند و بخشوع باشند و بند کردن
و سنت است که جنازه چهار مرد بگیرند تا هر کدام چهار طرف را بدوش گرفته
باشند تا تربیع بعمل اید و بهمین قدر تربیع مستحب بعمل می اید و افضل در طریقه

تربیع ان است که ابتدا شود به پیش رو از جانب راست جنازه یعنی جائی
که دست راست میت بران است و برابر دست چپ کسی است که از عقب
جنازه راه میرود و ان طرف را بدوش راست خود بگیرد بعد از ان بیاید بجانب
عقب جنازه و پای راست جنازه را بدوش راست بگیرد و بعد از ان پای
چپ انرا بدوش چپ بگیرد بعد از ان دست راست را بدوش چپ بگیرد
و ختم کند و سنت است که جنازه را بتعجیل ببرند و مکروه است برگشتن کسیکه
تشییع جنازه میکند پیش از دفن مگر اینکه ولی میت اورا اذن برگشتن دهد
و خندیدن و بیرون امدن زنان با جنازه و همراهی کردن ایشان فصل سیم
در غسل میت و دران چند مسئله است مسئله اول انچنانکه مذکور شد بهتر ان است
که مباشر غسل میت ولی او یعنی کسیکه اولی بمیراث اوست بشود یا کسیکه
از جانب او ماذون باشد ولیکن این لازم نیست و شوهر اولی است بزن
خود از جمیع خویشان او مسئله دوم واجب است که مرد را مرد غسل دهد و زن را
زن مگر در چند موضع که تجویز شده که هر یک از مرد و زن دیگری را غسل دهد
اول زن و شوهر خواه زن دائمی باشد یا متعه که دخول باو واقع شده
باشد یا نه و همچنین است کنیز و اقا که هر یک می توانند دیگری را غسل دهند

خواه در حالت اختیار باشد یا اضطرار بلی ظاهر ان است که باید از عقب
جامه باشد و نتوانند هیچیک دیگری را برهنه غسل دهند دوم کسانیکه با یکدیگر
محرم باشند خواه بواسطه خویشی نسبی باشد یا سببی یا بجهة شیر خوردن که هر زن
محرمی تواند هر مردی را که بان محرم است غسل دهد و هر مردی میتواند زنی را
که بان محرم است غسل دهد خواه در حالت اختیار باشد یعنی مثل همسر
یا نه و باید غسل دادن هر یک نیز از عقب جامه باشد نه برهنه سیم پسری که
کمتر از سه سال باشد چه میتواند زن اورا غسل دهد و دختری که کمتر از سه سال باشد
مردی تواند اورا غسل داد اگرچه در حالت اختیار باشد و برهنه باشد
مسئله سیم هرگاه کسی فوت شود و محرمی نباشد و مثل او هم نباشد که اورا | یعنی اگر زن بمیرد زنی نباشد
غسل دهد اگر مثلا از اهل ذمه حاضر باشد باید غسل کند و اورا غسل دهد اگر ان نیز | و اگر مرد باشد مردی نباشد
نباشد غسل از میت ساقط میشود و سنت است که همین مواضعی که در وضو
شسته میشود [2] مسئله چهارم باید غسل دهنده بالغ باشد پس غسل دادن غیر بالغ اگر | و مسح میشود شسته شود
چه ممیز باشد صحیح نیست مسئله پنجم واجبست غسل دادن هر مسلمانی اگرچه شیعه
اثنی عشری نباشد و هم واجب است غسل دادن اطفال مسلمین و دیوانهای
ایشان و طفلی که سقط شود بشرطیکه چهار ماه او تمام باشد و کفن کردن و دفن

کردن سقطی که چهار ماه داشته باشد نیز واجب است اگر چهار ماه نداشته باشد
غسل ندارد بلکه باید با خونی که دارد در کهنه بپیچند و خاک کنند و طفلی که در شکم
میت باشد و ان طفل هم مرده باشد غسل او لازم نیست و غسل دادن
مادر کافیست بلی اگر ان طفل مرده بیرون اید غسل او واجبست خواه مادر او
زنده باشد یا مرده و اگرچه بعد از غسل دادن مادر بیرون اید و اگرچه پاره پاره
باشد مسئله ششم کسی که شهید باشد اورا غسل نمیدهند و کفن نمیکنند بلکه با
جامهائی که پوشیده بر او نماز میکنند و دفن میکنند ولیکن ظاهر ان است که
این حکم مختص است بشهیدی که در خدمت امام معصوم یا کسی را که او بخصوص
نصب فرموده باشد کشته شود و در سایر شهدا جاری نیست مسئله هفتم
هرگاه عضوی از میتی یافت شود پس اگر استخوان داشته باشد یا همه استخوانها
باشد اگرچه هیچ گوشت نداشته باشد واجبست غسل دادن او و دفن
کردن و کفن کردن واجب نیست مگر اینکه عضوی باشد که مشتمل بر سینه
باشد که در اینصورت علاوه بر غسل باید انرا کفن هم نمود و اگر قطعه از زنده
جدا شود اگر دران سینه باشد غسل ان واجب است والا واجب نیست
و احتیاط ان است که اگر استخوان داشته باشد انرا غسل دهند مسئله هشتم

جایز نیست غسل دادن کافر خواه حربی باشد یا ذمی یا انکار ضروری دین را
کرده باشد و همچنین جایز نیست کفن کردن و نماز گذاردن بران و دفن کردن
ان و اگر میتی را ندانند مسلمانست یا کافر پس اگر انرا در ولایت مسلمین یافته
باشند غسل میدهند و کفن میکنند و نماز بران میگذارند و اگر در ولایت کفار
انرا بیابند بعضی گفته اند حکم کافر دارد و ظاهر انست که ان نیز حکم انرا دارد که
در ولایت مسلمین بیابند و اگر مردگان مسلمین و کفار بیکدیگر مخلوط شوند
و مشتبه شوند باید همه را غسل داد مسئله نهم کسی که بران رجم یا قصاص
تعلق گیرد جایز است که پیش از کشته شدن بگغسل کند و سه غسل سدر
و کافور و اب خالص احوط است و حنوط نماید و کفن بپوشد و بعد از
کشته شدن دیگر غسل بر او واجب نیست بشرطیکه یا رجم کنند اورا یا قصاص
نه سایر کشتنها و جایز است که غسل اورا تا خر اندازند تا بعد از کشتن مسئله
دهم بدانکه واجب است در غسل میت که ابتدا هر نجاستی را که پیش از
غسل عارض بدن میت شده ازاله کنند و بشویند و همچنین در هر یک از سه
غسل میت هر نجاستی را که پیش از ان غسل عارض شده باید شست و بعد
از ان متوجه ان غسل شد اما نجاستی که در اثنای هر غسلی عارض میشود صحت

آن غسل موقوف بر ازالهٔ آن نیست بلکه آب آن غسل از برای آن غسل
و ازالهٔ آن نجاست کافی است خصوصا نجاستی که غالب آن است که حاصل می‌شود
مثل نجاستی که از دست غسل دهنده یا جامهٔ میت ببدن او سرایت میکند
مسئلهٔ یازدهم واجب است در غسل میت نیت قربة کردن باین نحو که در دل بگذراند
که این میت را غسل میدهم واجب قربة الی الله یعنی از برای خدا و باید غسل
دادن او هم بمحض قربت و اطاعت خدا باشد و اگر مزد گرفتن یا چیزی
دیگر باعث متوجه شدن غسل باشد چنانکه در بسیاری از ولایات متعارف
است آن غسل فاسد و بیصورت است و میت بیچاره بی غسل دفن خواهد
شد و در اینصورت در امثال این ولایات دین داری اگر مطلع بر فوت
کسی شود چون وقتی وجوب غسل دادن از او ساقط میشود که علم هم رساند
که دیگری غسل صحیح داده بغسل دادن غسالها از او ساقط نمی‌شود و باید چون
مطلع بر موت کسی شود از مرد یا زن بقدر قوه سعی در غسل صحیح او بکند و از
برای هر سه غسل یک نیت کافی است و اگر از برای هر یک نیت جدا کند
بد نیست و اگر غسل دهنده یکنفر باشد همان نیت میکند و اگر متعدد باشند
و همه در آب ریختن و گردانیدن میت شریک باشند باید همه نیت کنند

واگر یکی

واگر یکی آب ریزد و دیگری میت را بگرداند پس اگر از ریختن اولین آب بهمه
اعضای میت برسد نیت کردن او کافی است و اگر رسیدن آب بهمهٔ اعضای
میت بعمل هر دو باشد باید هر دو نیت کنند و اگر یکی آب ریزد و دیگری دست بمالد
بنحوی که شستن همه اعضا از همه عمل او حاصل شود باید او نیت کند مسئلهٔ دوازدهم
واجب است که میت را سه غسل بدهند اول باب سدر باین نحو که سدر را بکوبند
یا بآب بیندد و داخل آب کنند و غسل دهند دویم باب کافور سیم باب خالص
و این ترتیب واجب است هر یک از این سه غسل ترتیب میان اعضای
میت را مراعات نمود پس اول سر و گردن او را بشست و بعد از آن طرف
راست و بعد از آن طرف چپ و در شستن هر عضوی قدری از عضو مجاور
آنرا از بابت مقدمه بشوید و سدر و کافور غسل قدر و وزن معینی ندارد بلکه
باید اینقدر باشد که آب را عرفا آب سدر یا کافور توان گفت و از آب مطلق
بودن بیرون نرود و مسمای سدر و کافور کافی نیست تا بقدری نباشد
که آب سدر و کافور تواند گفته شود و در غسل آب خالص شرط است که از سدر
و کافور خالی باشد اما خالی بودن از چیزهای دیگر لازم نیست مگر اینکه چیزی
باشد که آنرا مضاف کند که خالی بودن از آن واجب است مسئلهٔ سیزدهم

واجب است که آب غسل پاک باشد و غصبی نباشد و آب مطلق باشد و مکان
غسل مباح باشد و غصبی نباشد و همچنین سدر و کافور و آلاتی که بآن غسل
میدهند مسئلهٔ چهاردهم واجب است که در وقت غسل عورت میت پوشانیده شود
اگر چه غسل دهنده محرم باشد یا مثل میت باشد یا میت طفل باشد که سه ساله باشد یا بیشتر و واجب است
که غسل دهنده در وقت شستن عورت لفافه بدست خود بپیچد مسئلهٔ پانزدهم
هرگاه سدر و کافور یافت نشود یکبار غسل دادن باب خالص کافی است و
سه مرتبه لازم نیست بنابر اقوی و اگر یک کدام یافت نشود دو غسل باید داد یکی
بآنکه یافت میشود و دیگری باب خالص و اگر بعد از دفن یافت شود اعاده واجب
نیست و اگر بعد از غسل و پیش از دفن یافت شود احتیاط در اعاده است
و اگر آب یافت نشود یا پاک نباشد یا نتوان میت را غسل داد باب اگر چه بجهت ترس
از هم ریختن او باشد باید او را یک تیمم بعوض سه غسل داد و اگر آب بجهة یک
غسل یافت شود غسل سدر را مقدم میدارند و اگر بجهة دو غسل یافت شود سدر
و کافور را مقدم میدارند مسئلهٔ شانزدهم اگر میت جنب باشد یا حایض باشد
یا صاحب نفاس باشد غسل میت کفایت همه را میکند و غسل دیگر واجب
نیست و دور نیست که سایر غسلها سنت باشد مسئلهٔ هفدهم هرگاه کسی

در احرام باشد

در غسل میت

در احرام باشد و بمیرد غسل کافور از او ساقط است و بدو غسل دیگر اکتفا می‌شود
مسئلهٔ هجدهم هرگاه نجاستی از میت بیرون آید در اثناء غسل یا بعد از غسل و پیش
از لحد گذاردن باید آنرا شست و همچنین اگر بعد از گذاردن در لحد بیرون آید و
ممکن باشد شستن و در هر صورت غسل صحیح است مسئلهٔ نوزدهم سنت است صحیح
در غسل میت که میت را بر روی چیزی مرتفع بخوابانند که جانب پاهای او
سرازیر باشد و او را بنحوی بخوابانند که کف پاهای او رو بقبله باشد
و در زیر سقف او را غسل دهند و بغیر از عورت او سایر اعضای او برهنه باشد
و عورت او را به پیراهن او بپوشانند باین نحو که پیراهن را از بالا و پایین بر
عورت جمع کنند و بعد از غسل آنرا شکافته از زیر پا بکشند و ابتدا انگشتان
و مفاصل آنرا نرم کنند پس دو دست میت را از سر انگشتان تا نصف ذراع
سه مرتبه باب سدر بشویند پس عورتین آنرا سه مرتبه باب اشنان بشویند
اگر چه علم بنجاست آن نباشد پس آنرا وضو دهند بآبی که در آن سدر
باشد و سر او را بکف سدر پیش از غسل بشویند و پیش از غسل کافور
نیز دستها و عورتین آنرا بنحو مذکور از آب کافور بشویند و در غسل باب خالص
نیز بنحو مذکور ازآب خالص بشویند و در وقت شستن هر یک از دو طرف

قدری از سر را بان طرف بشویند و هر یک از سر و هر دو جانب را در هر غسل
سه بار بشویند و پیش از دو غسل اول بملایمت دست بشکم میت کشد مگر انکه
میت زن ابستن باشد و پنبه داخل دبر میت کنند و همچنین قبل او و پنبه
بر روی انها نیز بگذارند و بعد از فراغ از غسل او را بجامه خشک کنند و غسل
دهنده در حین غسل در طرف راست میت بایستد و بعد از هر یک
از غسل سدر و کافور دستهای خود را تا مرفق بشوید و دعائی که وارد شده
بخواند مسئله بیستم مکروه است که غسل دهنده میت را میان دو پای خود
بگیرد و او را بنشاند و ناخن او را بگیرد اگرچه بلند باشد و موی او را اصلاح
کند یا بکند یا بتراشد و زیر ناخنهای او را از چرک بخلال پاک کنند و ابی که
باتش گرم شده باشد او را غسل دهد مگر انکه بشدت سرما باشد و
حرامست که میت را ختنه کنند اگر ختنه نکرده باشد فصل چهارم در کفن
کردن میت و در ان چند مسئله است مسئله اول بدانکه بعد از فارغ شدن
از غسل میت واجبست که او را کفن کنند و قدر واجب از کفن سه قطعه است
و حق انست که ان سه قطعه یا سه سرتاسری است که همه بدن را بپوشاند
یا دو سرتاسری و یک پیراهنی که تقریبا تا نصف ساق برسد و خیر است

میان هر یک از دو نوع و از برای میت مرد دو پارچه دیگر سنت است
یکی عمامه که بر سر او بپیچند دوم ران پیچ و افضل ان است که عرض ان یکوجب
و نیم و طولش سه زرع و نیم باشد و از برای میت زن سه پارچه مستحب
است یکی مقنعه که بجای عمامه مرد است دوم ران پیچ سیم پستان بند
و ان کرباسی بهتر است که بر سینه زن بندند که پستانهای او را بگیرد و دو
طرف او را بر پشتش گره زنند و کیفیت کفن کردن ان است که ابتدا
ران پیچ کنند و بعد از انکه پنبه بسیاری بر عورتین میت گذارند بر ان
کرباس را شق کنند بقدری که دو جانب شق را بر کمر میت توان بست
پس بطریق کمربند ان دو طرف شق را بر کمر میت بندند پس سر دیگر ان کرباس را
از عقب از میان دو پای او بیرون آورند و از زیر انچه بر کمر وی بسته شده
بیرون کنند و محکم کنند که عورت و پنبه را که بران گذاشته اند فرو گیرد و پاها را
بهم او زنند و ران‌ها را بان کرباس یکدیگر ببندند و بپیچند تا بهر جا که منتهی شود
پس سرش را در انچه پیچیده اند فرو برند پس پیراهن در او پوشانند پس
او را بیک لفافه بپیچند پس او را بلفافه دوم بپیچند و از برای دو طرف
او تحت الحنک قرار بدهند و دو طرف ان ازار زیر حنک بیرون اورند

وزیادتی او را بر سینه او افکنند طرف راست را بچپ و چپ را براست
مسئله دوم واجبست که ان کسی که کفن میکند نیت کند و واجبست که کفن
خواه از مرد یا از زن حریر محض نباشد بلکه ممزوج با ابریشم هم نباشد مگر انکه
ابریشم ان کمتر از غیر ابریشم باشد و باید غصبی نباشد و نجس نباشد و اگر
بیکی از انها کفن کرده شود کفن کردن او باطل است و مستحب است که کفن
از ریسمان پنبه خالص باشد و سفید و تازه و خوش قماش و پر قیمت باشد
و سنت است که از جمله کفن جامه باشد که میت در حال حیات در ان نماز
میکرده و ریسمانی را که بان کفن را میدوزند از نخ کفن باشد و در لفافه کفن بنویسند
که فلان بن فلان یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و همچنین شهادت
به نبوت پیغمبر و امامت هر یک از ائمه اثنی عشر را بنویسند و نوشتن جوشن
کبیر نیز سنت است اما نوشتن قران بران دلیلی ندارد و سنت است
که انچه را می نویسند بتربت مبارکه حضرت امام حسین نویسند و اگر حاضر نباشد
باب و هر خاکی دیگر که باشد و نیز سنت است که غسل دهنده پیش از
کفن کردن دو دست خود را تا مرفق سه بار بشوید و از برای کفن کردن غسل
کند و مکروه است کفن کردن بپارچه که سیاه باشد بلکه در هر پارچه

رنگینی و در کتان و تر کردن ریسمانی که کفن را بان میدوزند از اب دهان و
استین از برای پیراهن کفن قرار دادن مگر پیراهنی باشد که پوشیده باشد
و نوشتن چیزی بسیاهی در ان و بریدن ان باهن مسئله سیم کفن واجب
میت را و سدر و کافور از مال او بر میدارند مقدم بر قرض و وصیت و اما قدر
مستحب ان پس با وجود وصیت از ثلث مال اخراج میشود و بدون وصیت
برداشتن ان از ترکه موقوف بر اذن و اجازه همه ورثه است بعد از قرض
و اگر بعضی از ورثه صغیر باشند پارچهای مستحب را بقدر الحصه از سهم او
محسوب نمیتوان داشت بلکه قدر واجب را هم باید بپارچه سبکی اکتفا کرد
و اگر میت ترکه نداشته باشد از وجه زکوة باید او را کفن کرد و اگر زکوة یافت
نشود ظاهر ان است که بر مسلمین واجب باشد کفن کردن او و اگر بغیر از
پارچه حریر یا غصبی یافت نشود برهنه او را دفن میکنند اما اگر بغیر از پارچه نجس
هم نرسد در ان نجس او را باید کفن نمود و دو میت را نمیتوان در یک
کفن کفن نمود و کفن واجب زن بر شوهر است و اگر چیزی داشته باشد
هر چند زن مالدار باشد خواه زن دائمی باشد یا متعه مسئله چهارم اگر
از میت چیزی جدا شود مثل مو یا ناخن یا قطعه گوشت یا غیر انها واجبست

که انرا در کفن او بگذارند و شستن و غسل دادن ان واجب نیست و اگر بعد
از کفن کردن نجاستی از میت بیرون اید و کفن را نجس کند پس اگر هنوز میت را
بقبر نگذاشته باشند باید انرا شست و اگر بعد از قبر گذاردن باشد باید انرا مقراض
کرد اگرچه توان شست مسئله پنجم کفن کردن کسی که در راه حرام باشد
بعینه مثل کفن کردن دیگران است حتی در پوشانیدن سر در و مسئله ششم
سنت موکد است که با هر میتی اگرچه طفل یا دیوانه باشد دو جریده تازه بگذارند
از چوب درخت خرما و اگر نباشد از چوب سدر و اگر یافت نشود از هر درخت
تری و باید تر باشد و از درخت تازه ببرند و چوب خشک هرچند از اماکن
مشرفه باشد فایده ندارد و فضل ان است که بقدر استخوان ذراع باشد و بلند
تر و کوتاه تر هم جایز است و سنت است که یکی را از طرف راست گذارند میان
پیراهن و پوست بدن و دیگری را از طرف چپ میان پیراهن و لفافه بنحوی که
سر هر یک نزدیک چنبر گردن باشد و اگر فراموش شود یا جای تقیه باشد
هر نوع ممکن باشد باید گذاشت اگرچه میان قبر باشد و سنت است که بر
هر یک از ان دو جریده نوشته شود که فلان یشهد ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله و ان علیا و الحسن و الحسین تا اخر ائمه اثنی عشر اولیاء الله

خلفاء رسول الله

و خلفاء رسول الله مسئله هفتم سنت است که هر کس در حال حیات خود صحیفه
مهیا کند و جماعتی را از مومنین حاضر کند در حضور ایشان بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة اتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث
من فی القبور پس رو بان جماعت کند و بگوید ای فلان و فلان که اسم
شما درین صحیفه هست این شهادت را از برای من ثبت کنید در نزد
خود تا ملاقات کنید مرا باین شهادت در نزد حوض کوثر پس این صحیفه را
بپیچد و سر انرا مهر کند و مهر خود و مهر شهود را بران بزنند و چون بمیرد همان صحیفه را
در جانب راست میت با جریده بگذارند و اما انچه حال متعارف است که بعد
از مردن صحیفه درست میکنند و چهل نفر شهادت خود را دران می
نویسند حدیثی ندارد و فقیهی نگفته بلی مستحب است که چهل مرد بعد از مردن
او شهادت بدهند باین نحو که بگویند انا لا نعلم منه الا خیرا یعنی ما بغیر از خوبی
ازین نمیدانیم اما نوشتن این شهادت دلیلی ندارد فصل پنجم
در بیان حنوط کردن میت و ان واجبست از برای میتی که در احرام نباشد پیش
از کفن کردن یا بعد از ان و کیفیت ان باین نحو است که بر جرهای از هفت موضع

سجده قدری کافور بمالند اگرچه اندک باشد و همین قدر واجب است و سنت
است که قدری بر سر بینی و سینه و دستها و سر و گردن و ریش و کف پاها و
جمیع مفاصل نیز بمالند و بهتر انست که کافور حنوط یک درهم که نصف مثقال
صیرفی و ربع عشر ان است کمتر نباشد و از ان بهتر یک مثقال شرعی است و از ان
افضل یک مثقال و نیم است و از ان اکمل چهار درهم است و از ان نیکوتر چهار
مثقال شرعی است و از ان افضل سیزده درهم و نیم است و این سوای کافور
غسل است و در حق کسیکه وصیت نکرده باشد و وارث اجازه نکند یا اهل اجازه
نباشد باید بقدر اقل که مسمای کافور باشد اکتفا نمود و سنت است که کافور را
در کف دست نرم سازند و ابتدا به پیشانی کنند و انچه از کافور که از حنوط کردن
مواضع مذکوره زاید باشد بر سینه میت بریزند فصل ششم در انچه متعلق به
دفن میت است و دران چند مسئله است مسئله اول واجبست که دفن شود
میت در گودالی که در زمین کنده شود اگرچه بنحو سرداب باشد و وسعت ان
بقدری باشد که جثه میت را توان دران رو بقبله خوابانید و عمق ان بقدر
باشد که بوی بدان بمردم نرسد و جسد او از درندگان ایمن باشد و جایز
نیست بدون ضرورت انرا در بنائی که بر روی زمین باشد بگذارند اگرچه

در تابوت

در دفن میت

در تابوت یا صندوقی نهند اما جایز است در تابوتی گذاردن و در زیر زمین
نهادن و واجب است که زمین قبر زمینی باشد که تصرف دران جایز باشد
و در غیر چنین زمینی دفن نمیتوان کرد مثل زمین غصبی یا وقفی یا قبری دیگر
که نبش ان حرام باشد یا ملک خود میت که وارث اجازه نکند و سنت است
که عمق قبر بقدر قامت معتدلی یا تا چنبر گردن و همچنین سنت است که در طرف
قبله قبر لحدی از برای ان قرار دهند که عمق ان بقدری باشد که کسی تواند دران
نشست و عرض و طول ان بقدر باشد که میت را توان دران رو بقبله
خوابانید و بعد از انکه میت را در لحد گذارند بخشت خام و گل انرا محکم کنند بنحوی که
خاک داخل ان نشود و در خشت چیدن ابتدا از سر کنند و بعد از پر کردن قبر روی
انرا بهم کنند و قبر را بقدر چهار انگشت گشاده یا بهم آمده از زمین بلند کنند
و سنگی یا چوبی که نام میت بران باشد در بالای ان بگذارند و سنگ ریزه بر روی
قبر بریزند مسئله دوم مکروه است فرش کردن قبر بتخته و خوابانیدن مگر بجهت ضرورتی و
خاک غیر ان قبر را داخل کردن و جوف قبر را گچ مالیدن و عمارت بر سر قبر ساختن بجهت
و تازه کردن ان بعد از مندرس شدن مگر در قبور پیغمبران و ائمه و نیکان از
اولاد و امجاد ایشان که عمارت بر انها ساختن و تجدید کردن جایز بلکه مستحب است

و همچنین مکروه است بر روی قبر نشستن و قبر را در خانه قرار دادن و بهتر است
که میت را در جائی دفن کنند که قبرستان مسلمین باشد خصوصا اگر بعضی از
صلحاء در آن مدفون باشند و سنت است که خویشان و اقارب در یک مقبره
باشند و کراهت دارد دو میت را در یک قبر گذاشتن (گذاردن) بی ضرورت و نقل میت را
از ولایتی که فوت شده بولایتی دیگر نقل کردن مگر بمشاهد مشرفه پیغمبر و ائمه
معصومین و اولاد مقربین ایشان که نقل کردن بانجا مستحب است البته و اگر چه
بعد از دفن کردن باشد و وصیت هم نکرده باشد و اگر چه تشویش از هم ریختن
بدن میت باشد و اگر وصیت کرده باشد واجب است نقل بانجا و اگر با وصیت
در جای دیگر دفن کنند باید نبش قبر کرد و بان موضع که وصیت کرده نقل کرد مسئله
سیم حرام است دفن کفار و اولاد ایشان مگر زن کافره که از مسلمان حامله شده باشد
در قبرستان مسلمین و دفن کردن مسلمین در قبرستان کفار و همچنین حرام
است نبش قبر مگر اینکه میت خاک شده باشد یا ضرورتی داعی باشد
مسئله چهارم واجب است که میت را در قبر بر جانب راست رو بقبله
بخوابانند مگر اینکه قبله مشتبه باشد نتوان میت را رو بقبله گردانید
و سنت است که چون جنازه بنزدیک قبر رسد اگر مرد باشد آن را نزد

پای قبر

پای قبر گذارند بنحویکه سر میت بطرف پای قبر باشد و اگر زن باشد آن را در برابر
قبله قبر گذارند از عرض و چون میت را گذارند اندکی صبر کنند پس مرد را سر
او را پیش کنند از طرف پاها او را سرا شیب داخل کنند و زن را از سمت
قبله قبر بعرض یکمرتبه داخل کنند و یکی از محارم زن بقبر او رود و او را بقبر گذارد
و سنت است کسی که داخل میشود با وضو باشد و سر و پای او برهنه باشد
و بندهای قبا را بگشاید و دعائی که وارد شده بخواند و چون میت را بقبر گذارد
گرههای کفن را از جانب پا و سر بگشاید و روی میت را باز کند و طرف
راست روی او را بر خاک گذارد و زیر سر او را از خاک بلند کند و کلوخی
بر پشتش گذارد که بر پشت نیفتد و قدری از تربت مطهره امام حسین ع
با او بگذارد و در وقت دفن کردن زن قبر را بجای در شبی بپوشانند و ولی میت (اولی)
بعد از استعاذه صلوات و سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله و آیة
الکرسی در قبر بخواند و چون روی او را بخاک گذارد پیش از پوشیدن
لحد ولی یا کسی که از و ماذون باشد دهان خود را نزدیک گوش میت
نهد و دست چپ خود را بر دوش راست میت و دست راست
خود را زیر دوش راست او گذارد و او را حرکت دهد پس تلقین کند

بعقاید حقه و بهتر آن است که در اکثر روایات وارد شده بخواند و از آن بهتر آنکه
علاوه بر آن بهر زبانی که میت داشت نیز تلقین کند پس آنکه داخل قبر شده
بود از طرف پای قبر بیرون آید مسئله پنجم سنت است که بعد از دفن حاضران
که هستند غیر از ذوی الارحام سه مرتبه به پشت کف هر دو دست با هم خاک
بر قبر ریزند و دعائی که وارد شده بخوانند و بعد از تسویه قبر آب بر قبر ریزند باین
طریق که آب ریزنده رو بقبله بایستد و از سمت سر گرفته متصلا آب بریزد
دوری تا باز بجانب سر آید و باقیمانده آب را بمیان قبر بریزد و بعد از آن حضار
رو بقبله بنشینند و دو دست خود را با انگشتان گشاده بر قبر گذارند بنوعی
که اثر انگشتان در قبر ظاهر شود و دعائی که رسیده بخوانند پس ولی میت
یا کسی که از جانب او ماذون باشد دهن خود را مقابل سر میت گذارده
بعد از آنکه مردم مراجعت کرده باشند بصدای بسیار بلند میت را اگر چه
غیر مکلف باشد تلقین کند بنحویکه وارد شده مسئله ششم سنت است از
برای مسلمانان که اهل مصیبت را که شیعه اثنی عشری باشد تعزیه کنند
و ایشان را تسلی دهند و اقل تعزیه آن است که بروند و صاحب مصیبت را
ببینند و تعزیه کردن غیر شیعه حرام است و مستحب است که تا سه روز

دیگران

دیگران خصوصا همسایگان برای صاحبان عزا طعام بفرستند ~~و مکروه است~~
~~چیزی خوردن در نزد اهل مصیبت اگر چه طعام بفرستند~~ و مکروه است چیزی
خوردن در نزد اهل مصیبت اگر چه از آنچه باشد که دیگران آورده اند مگر در
صورتیکه چاره از آن نباشد مسئله هفتم هرگاه طفلی در شکم بمیرد و مادر آن
زنده باشد پس اگر ساقط کردن ~~طفل~~ درست ممکن باشد باید چنان کرد
و اگر ساقط کردن ممکن نباشد و بیرون آوردن آن درست ممکن نباشد
باید چنان کرد و اگر آن نیز ممکن نباشد طفل را باید پاره پاره کرد و بیرون آورد
و اگر زن حامله بمیرد و فرزند در شکم او زنده باشد پس اگر بدون شکافتن
شکم بیرون آوردن طفل ممکن باشد باید بیرون آورد و الا از طرف چپ
شکم او را باید شکافت و طفل را بیرون آورد و بعد از آن سنت است
موضع شکافته را بدوزند و اگر شک باشد که آیا طفل زنده است یا مرده
باز شکافتن شکم و بیرون آوردن طفل واجب است مسئله هشتم اگر کسی (سر)
از بدن جدا شده باشد در هر غسلی اول سر را می شویند و بعد از آن بدن را
پس سینه بر بالای گردن میگذارند و سر را بر روی گردن می نهند و در میان
کفن میگذارند و در وقت دفن سر را با بدن میگذرند و در لحد می نهند و سر

درویش را بجانب قبله میکند مسئله نهم سنت است از برای مردان و زنان
زیارت قبور مؤمنین خصوصا پدر و مادر و خویشان در هر وقتی و در عصر روز
پنجشنبه تاکید دران بیشتر است و کسی که بزیارت قبور میرود داگر قبر مخصوصی را
زیارت کند هفت مرتبه سوره مبارکه انا انزلناه بخواند داگر بران زیاد کند
سوره حمد و معوذتین و توحید را هر یک سه مرتبه و ایة الکرسی بسیار بهتر است
و سنت است که در انوقت رو بقبله بنشیند و دو دست بر روی قبر گذارد
داگر اهل قبور را زیارت کند عموما یازده مرتبه سوره مبارکه قل هو الله احد را بخواند
یا ایة الکرسی یا یکی از دعاهائی که در زیارت قبور مؤمنین وارد شده یا همه انها را
مقصد نهم در غسلهای سنتی و انها بسیارند و افضل غسلهای سنتی غسل
جمعه است و اول وقت ان طلوع صبح روز جمعه است و اخر وقتش ظهر
همان روز است و هر چه بظهر نزدیکتر میشود فضیلت ان بیشتر است و کسیکه
بترسد روز جمعه اب بدست او نیاید جایز است روز پنجشنبه بنیت
تقدیم غسل جمعه را بکند داگر در روز جمعه اب هم رسید دوباره سنت نیست
غسل جمعه کردن و کسیکه در روز جمعه غسل نکند اگرچه عمدا باشد
سنت است که تا اخر روز شنبه انرا قضا کند بلکه احتمال میرود که بعد از ان

هم تواند

هم تواند قضا کند و کسیکه غسلی دیگر در روز جمعه بکند مثل غسل جنابت یا حیض
کفایت از غسل جمعه او میکند و سایر اغسال مستحبه در کتابهای ادعیه
مذکور است و من همه انها را در کتاب مستند الشیعه و کتاب هدایة الشیعه
ذکر کرده‌ام مقصد دهم در تیمم و احکام ان و دران چند فصل است فصل اول
در بیان اموری که سبب جواز تیمم می‌شود و ان چند امر است اول یافت نشدن
اب و بیان ان اینست که اگر کسی در جائی اب نداشته باشد و علم هم
نداشته باشد که تا وقت نماز باقی است اب بدست او می اید اگرچه تفحص هم
بکند در ینوقت تیمم باید بکند و طلب اب کردن ضرور نیست داگر اب
نداشته باشد اما بداند که در فلان موضع اب هست که تا وقت باقیست
بان میرسد باید برود و اب را تحصیل کند اگرچه تا پیش اب مسافت بسیار
باشد مگر اینکه تشویش داشته باشد یا باعث مشقت بسیار باشد
داگر اب نداشته باشد و یقین هم باب در جائی نداشته باشد اما احتمال
بدهد که اگر تفحص کند اب بدست او بیاید در ینصورت واجب است
که در طلب اب براید و بقدر یک تیر پرتاب در زمین ناهموار اب را طلب
کند از جمیع اطراف بشرط عدم تشویش پس اگر اب یافت فبها و الا تیمم

میکند داگر خود نتواند در طلب اب برود کسی را نایب میگیرد داگر طلب نکرده تیمم
کند و نماز کند نماز او باطل است مگر اینکه وقت تنگ باشد که فرصت تفحص نداشته
باشد داگر تواند در بعضی از اطراف تفحص کند و در بعضی دیگر نتواند بجهت ضیق
وقت یا تشویش یا عذری دیگر باید در ان اطراف که میتواند تفحص می‌کند و بدون
ان تیمم جایز نیست داگر کسی اب داشته باشد و عمدا انرا تلف کند یا باب برسد
و عمدا وضو نسازد یا غسل نکند اگرچه بداند که در وقت ضرورت اب نخواهد
یافت باید در وقت احتیاج تیمم کند و تیمم او صحیح است اگرچه در صورت
عمد و علم به نیافتن اب معصیت کرده خواهد بود داگر قدری اب داشته باشد
اما اینقدر نباشد که کفایت وضو یا غسل را بکند مثل این است که هیچ اب
نداشته باشد داگر وضو و غسل هر دو بر کسی لازم باشد و قدری آب داشته
باشد اگر اینقدر باشد که وضو بسازد و بس باید البته وضو بسازد و بعوض
غسل تیمم کند داگر اینقدر باشد که غسل کند مخیر است میانه وضو ساختن
و غسل کردن داگر از برای هیچکدام نباید باید یک تیمم کند بدل هر دو و دو تیمم واجب
نیست دوم دور بودن اب بقدری که اگر برود اشتن اب برود وقت
نماز خارج شود و بقدر یکرکعت از وقت را درنیابد خواه عمدا تحصیل اب را

تا اینوقت

تا اینوقت تاخیر انداخته باشد یا باضطرار باشد اما هرگاه آب موجود باشد و
لیکن وقت اینقدر وسعت نداشته باشد که از ان وضو یا غسل بگیرد درین
صورت تیمم جایز نیست بلکه واجبست وضو یا غسل را بجا آورد و نماز را قضا
کند مگر اینکه تا پیش اب مسافتی باشد که اگر انجا برود بجهت دوری راه
افتاب طالع شود سیم نتوانستن برداشتن اب اگرچه موجود و نزدیک باشد
بجهت اینکه زمین گیر باشد و نتواند خود را نزد آب برساند یا آب در چاه باشد
و دلو و ریسمانی نداشته باشد یا آب صاحبی داشته باشد و انرا نفروشد یا نفروشد
بقیمتی که قدرت بران نداشته باشد یا قدرت داشته باشد ولیکن اگر انرا
بدهد بهلاکت برسد یا بفقر و مسکنت مبتلا شود اما اگر بقیمتی بفروشد که دادن
ان قیمت باعث هلاکت او نشود و موجب فقر و احتیاج نگردد باید بدهد
و اب را بخرد اگرچه اضعاف قیمت اب باشد بلکه اگرچه زیاده از هزار مثقال
طلا باشد داگر کسی آب را باو ببخشد واجبست قبول کند و همچنین قیمة
انرا بنابر اقوی داگر بداند کسی آب دارد و احتمال بدهد که به بخشد واجب است
از و طلب کند چهارم تشویش داشتن از تحصیل اب و بطلب ان رفتن
خواه خوف هلاکت یا مجروح شدن یا مضروب شدن یا مالی که باعث ضرر باشد

یا غرض از خود یا غیر خود و اگر چه خوف او بجهت جبن بسیاری باشد **پنجم** خوف
داشتن از استعمال اب که اگر انرا استعمال کند خوف داشته باشد که مرضی حاصل
شود یا مرضی یا جراحت یا زخمی که دارد شدید شود یا زیاد شود یا دیرتر خوب
شود یا علاجش مشکل شود خواه یقین داشته باشد یا مظنه انهارا و خلاصه
اینکه همین که یقین یا ظن داشته باشد که بجهة استعمال اب اذیتی باو میرسد
که تحمل ان دشوار باشد باید تیمم کند مگر دریکصورت و ان وقتی است که عمدا جنب
شده باشد یعنی با وجود دانستن تضرر بغسل کردن باو عمدا جنب شود
درینصورت واجبست غسل کند اگر چه خوف ضرر داشته باشد مگر اینکه خوف
مردن باشد که درینصورت تیمم جایز است و خوف شق و ترکیدن دستها یا
زیاد شدن ترکیدن یا دیر به شدن ان هم باعث تیمم میشود **ششم** مشقت شدید
در استعمال اب اگر چه خوف ضرر نباشد باین معنی که اگر اب را استعمال کند
الم بسیاری باو برسد از سرمای بسیار شدید یا حرارت خارج از حد تحمل یا
سوزش جراحت و امثال ان **هفتم** خوف تشنگی مهلک یا تشنگی
که نتوان متحمل ان شد بر خود یا مسلمی دیگر یا جارپائی که محتاج بان است یا
تلف ان موجب تضرر او میشود **فصل دوم** در بیان چیزهائی که بان تیمم میتوان

کرد بدانکه

کرد بدانکه تیمم میتوان نمود بخاک اگر چه تر باشد بهر رنگی که بوده باشد خواه
سفید خواه زرد خواه سرخ خواه اجزاء ان بهم متصل باشد چون زمین
سخت یا نه و همچنین جایز است تیمم بر زمین گچ و اهک و بر زمین شوره و کویر
و کلوخ و خشت و ریگ و بغیر از انها در حالت اختیار جایز نیست
پس نمیتوان تیمم کرد بسنگ و خاکستر و سفال و اجر و معدنیات و اگر خاک
یافت نشود و توان جامه را افشاند و از غبار ان خاک جمع نمود و تیمم نمود واجب
است که چنان شود و همچنین اگر توان گل را خشک کرد و بان تیمم کرد باید کرد
و اگر اینها نیز ممکن نشود میتوان تیمم نمود بسنگ اگر چه غبار داشته باشد چون
جامه و نمد زین و پالان و فرش و یال اسب و تکانیدن انها تا غبار پیدا
شود لازم نیست و اگر سنگ و چیز غبار دار نیز یافت نشود بگل باید تیمم
کرد و اگر بغیر برف چیزی یافت نشود و نتوان ابی از برف تحصیل نمود نمی
توان به برف تیمم کرد یا انرا بر بدن مالید بعوض اب وضو و غسل و باید خاکی
که بان تیمم می شود غصبی نباشد و در مکان غصبی هم نباشد و نجس نباشد
و اگر با خاک چیزی دیگر که بان تیمم نمیتوان کرد مخلوط باشد اگر ان چیز در جنب
خاک مستهلک باشد ضرر ندارد و الا تیمم درست نیست و اگر اندکی

مثل کاه یا مو یا دانه گندم یا جو با خاک ممزوج باشد ضرر ندارد و مستحب است
تیمم کردن بجاهای مرتفع از زمین و مکروه است تیمم نمودن بر زمین شوره زار
و بر ریگ **فصل سیم** در بیان چیزهائی که تیمم از برای انها میتوان کرد بدانکه در
صورتیکه متعذر باشد استعمال اب تیمم میتوان نمود از برای هر نمازی که بوده
باشد خواه نماز ادائی یا قضائی از نمازهای یومیه یا غیر انها واجبی یا سنتی و سنتی
هم خواه نوافل یومیه باشد یا غیر انها و همچنین میتوان تیمم کرد از برای هر چیزی که
وضو یا غسل از برای ان واجب است یعنی هر چیزی که باید از برای ان وضو
ساخت یا غسل کرد اگر نتوان وضو یا غسل بجا اورد بجهت یکی از عذرهائی که
مذکور شد باید تیمم کرد و بعد از تیمم ان چیز مباح میشود و همچنین مستحب است
تیمم کردن از برای هر چیزی که وضو یا غسل از برای ان سنت است وقتی
که وضو و غسل متعذر باشد حتی غسلهای سنتی چون غسل جمعه و غسل
زیارت و توبه و غیر انها و حتی وضو از برای قران خواندن و داخل
منزل شدن و جمیع انواع وضو و غسل سنتی و دو موضع است که جایز
است تیمم کردن اگر چه اب باشد و توان استعمال کرد یکی از برای
نماز میت که سنت است که از برای ان تیمم کرده شود و یکی دیگر از برای خوابیدن

در صورتیکه

در صورتیکه کسی فراموش کرده باشد وضو را و داخل جامه خواب شود و بعضی
مطلقا تجویز تیمم را کرده اند و اقوی انست که مخصوص است بصورت فراموشی
وضو **فصل چهارم** در بیان کیفیت تیمم بدانکه در تیمم چند امر واجب است
اول نیت کردن در وقتی که دستها را بر زمین میزند باین نحو که تیمم میکنم قربة
الی الله **دوم** زدن هر دو کف دست بر زمین و باید زدن باشد و مجرد گذاشتن
کافی نیست و اگر کف دستها را نتوان بر زمین زد پشت دستها را میزند و هر دو
دستها را یکبار با هم بر زمین زند و لازم است که چیزی از خاک یا غبار بدست
بچسبد که بان مسح کند و یکمرتبه دست بر زمین زدن کافیست خواه تیمم بدل وضو
یا بدل غسل بلی دو مرتبه زدن سنت است و واجب است که حایلی میان
دست و زمین نباشد مگر حایل اندک چون انگشتر و زنگیر که بودن انها ضرر
ندارد و احتیاط ان است که مثل ان نیز حایل نباشد و سنت است
که در وقت دست بر زمین زدن انگشتها از هم جدا باشد و بعد از دست
بر زمین زدن دستها را بتکاند **سیم** مسح کردن تمام پیشانی ابتدا از
رستنگاه مو تا طرف بالای بینی و مسح زیادتر از پیشانی واجب نیست
و اگر هر دو جبین و ابروها را نیز مسح کند بهتر است و باید مسح کردن ان بکف

هر دو دست باهم باشد و همین قدر که بگویند همه پیشانی را بهر دو کف دست
مسح کرد کافی است و لازم نیست که بهمه اجزاء هر دو کف مسح بعمل اید چهارم
مسح کردن پشت دستها بباطن دستها باین نحو که ابتدا پشت دست راست را بباطن
دست چپ مسح کند و بعد از ان پشت دست چپ را بباطن دست
راست و قدر واجب مسح کردن پشت دست است از بند دست تا سر
انگشتان و باید ابتدا از بند دست کند و بسر انگشتان تمام کند و باید مسح
دست راست را مقدم دارد و باید تمام پشت دست مسح شود بنحویکه عرفا بگویند
همه پشت دست را مسح کرد و مسح کردن میان انگشتها و زیر ناخنها واجب نیست
بلکه مسح کردن زیر انگشتر یا انگشت زیاده هم وجوبی ندارد اگرچه احتیاط ان است
که انگشت زاید و زیر انگشتر هم مسح شود و اگر بعضی از دست کسی قطع شده
باشد باقیمانده را باید مسح کند و اگر تا بند دست همه قطع شده باشد مسح ان
دست ساقط می شود و اگر کسی یکدست داشته باشد پشت همان دست را
بزمین میمالد پنجم ترتیب بنحویکه مذکور شد یعنی اول دستها را بر زمین زند
بعد از ان پیشانی را مسح کند بعد از ان پشت دست راست و بعد از ان
پشت دست چپ را ششم انکه افعال تیمم را خود بجا اورد مگر انکه خود نتواند

نتواند بجا

در تیمم

... تیمم دهد باین نحو که ان شخص نایب مسح

بجا اورد و درینوقت جایز است دیگری را نایب کنند که دست منوب عنه را
بر زمین زند و ان را بر پیشانی و دستهای ان بمالد و اگر نتواند دست
ان را بزند نایب دستهای خود را بر زمین میزند و مسح پیشانی و دستهای
ان شخص را میکند و اگر کسی هر دو دست را نداشته باشد باید پیشانی خود را
بر خاک بمالد هفتم موالات یعنی افعال تیمم را بجا اورد که عرفا بگویند انها را (اقوی)
پی در پی بعمل اورد و فاصله و تاخیر میان انها واقع نشود هشتم پاک بودن موضع
مسح پیشانی و پشت دستها و همچنین کف دستها و این شرط را جمعی از
فقها کرده اند و اقوی در نظر حقیر ان است که پاک بودن هیچ یک
شرط نیست و با وجود نجس بودن این مواضع تیمم صحیح است اگرچه
نجاست انها بغبار تیمم سرایت کند فصل پنجم در سایر احکام تیمم
و در ان چند مسئله است مسئله اول پیش از داخل شدن وقت نماز
تیمم از برای نماز ان وقت جایز نیست اگرچه بداند که عذر تا وقت باقی خواهد
بود و همچنین بنابر اقوی صحیح نیست تیمم بعد از داخل شدن وقت از
برای ان نماز مادامیکه وقت وسعت دارد خواه امید زوال عذر را
داشته باشد یا نه بلکه واجب است تاخیر نمودن تیمم را تا اخر وقت یعنی

زمانی که احتمال دهد که اگر دیگر تاخیر نماید از وقت نماز فوت شود و اگر وقتی
همچنین دانست یا احتمال داد که وقت تنگ است و تیمم کرد و نماز را بجا اورد
و بعد معلوم شد که وقت باقی است تیمم و نماز او صحیح است و محتاج باعاده (بازهم)
نیست و انچه مذکور شد که باید تیمم و نماز را تاخیر انداخت تا اخر وقت در صورتی
است که در اول وقت تیمم سابق را نداشته باشد اما اگر داشته باشد
اول وقت میتواند نماز کند مثل اینکه در اخر وقت نماز ظهر و عصر تیمم کرد و نماز را
بجا اورد و تیمم را داشت که غروب افتاب شد درینصورت میتواند نماز
مغرب و عشا را بهمان تیمم در اول وقت بجا اورد و اگر در اخر وقت نماز
شب تیمم کند و با تیمم باشد که صبح طالع شود بهمان تیمم نماز صبح را در
اول وقت میکند اگرچه مظنه داشته باشد که تا اخر وقت عذر او رفع خواهد
شد و این که مذکور شد از وجوب تاخیر تیمم تا اخر وقت در نمازهای ادائی
است و نمازهائی که وقت مخصوصی مقرر دارند اما نمازهای قضائی و دیگر
نمازهائی که وقت مخصوصی ندارند مثل نماز نذری و نمازهای سنتی غیر
از نوافل یومیه هر وقت که خواهد انها را بکند میتواند تیمم کند بلکه از
برای انها تیمم میتواند کرد اگرچه قصد کردنش را هم در ان حین نداشته

باشد

در تیمم

باشد و هر وقت که از برای یکی از اینها تیمم کند میتواند با ان تیمم نماز واجبی
یومیه را در اول وقت بجا اورد خواه ان فعلی را که بجهت ان تیمم کرده بجا
اورده باشد یا نه و باین سبب رفع میشود انچه را بعضی گفته اند که بنابر
وجوب تاخیر تیمم تا اخر وقت عسر و حرج لازم می اید خصوص در نماز
عشا مسئله دوم کسی که از برای او استعمال اب متعذر باشد جایز است از
برای او که خود را جنب کند و همچنین اگر غسل نتواند بکند اما وضو تواند
بگیرد باز میتواند جنب شود مسئله سیم کسی که نه اب بیابد و نه چیزی که با ان
تیمم جایز باشد نماز از او ساقط میشود و بعد از حصول اب یا خاک باید
نماز را قضا کند مسئله چهارم اگر کسی اب نیابد و تیمم کند و پیش از شروع در
نماز اب بهم رسد تیمم او شکسته میشود و باید وضو بگیرد و نماز کند خواه نماز
سنتی باشد یا واجبی و اگر بعد از نماز اب بیابد نماز او صحیح است و اعاده ندارد
و اگر در اثنای نماز اب بیابد اگر برکوع رکعت اول رفته باشد باید نماز را
تمام کند و نماز او صحیح است و اگر هنوز برکوع نرفته باشد که اب یافت شود باید
نماز را برهم زند و وضو بگیرد و نماز کند مسئله پنجم اگر کسی تیمم بدل غسل
کند و بعد از تیمم حدثی که باعث شکستن وضو میشود از او سر زند دوباره تیمم میکند و

تیمم آن ثانیا نیز بدل غسل است نه وضو مسئله ششم هرچه وضو و غسل را می شکند
تیمم را نیز می شکند و علاوه بر اینها هم رسیدن آب و تمکن از استعمال
آن تیممی را که بجهة نبودن آب کرده باشند می شکند و اگر جماعتی که همه تیمم
کرده باشند اینقدر آب بیابند که یک کدام را کفایت کند اما هر یک متمکن از
استعمال آن باشند تیمم همه شکسته می شود مسئله هفتم اگر بر بعضی از اعضای
تیمم یا همان جبیره باشد یا حایلی دیگر که نتوان آنرا رفع نمود مسح بر روی همان
جبیره یا حایل باید کرد مسئله هشتم هر جا که تیمم باید کرد جایز نیست استعمال آب پس
کسی که مثلا تشویش مضرت از وضو یا غسل داشته باشد و وضو بسازد
یا غسل کند وضو و غسل او باطلست و خلاصه آنکه هر جائی که تیمم مشروع
است غیر آن صحیح نیست مگر در جائی که در مسئله جبیره مذکور شد که مخیرست
میان وضو و تیمم و همچنین در جائی که مشروعیت تیمم بجهت دشواری
تحصیل آب باشد و شخصی متحمل آن دشواری بشود و آب را تحصیل کند
بعد از آن باید وضو بسازد یا غسل کند اما اگر خود وضو یا غسل ساختن
باعث مرض یا عسر و مشقت شود اگر کسی متحمل شود و وضو یا غسل بعمل
آورد باطلست کتاب دوم در مسایل و احکام نماز و در آن چند بابست

باب اول

باب اول در مقدمات نماز و آن پنج است یکی طهارت دوم وقت و قبله و
لباس و مکان و آنچه متعلق باول بود مذکور شد و چهار دیگر باقی ماند و احکام
آن چهار را با احکام اذان و اقامه در پنج مقصد ذکر میکنیم مقصد اول در بیان
اوقات نماز و احکام آنها و در آن دو فصل است فصل اول در تعیین اوقات
و در آن چند مسئله است مسئله اول اول وقت نماز ظهر زوال آفتابست
از وسط السماء و آن وقتی است که سایه هر چیزی شروع کند بزیاد شدن
بعد از آنکه بنهایت کمی رسیده باشد همچنانکه در اکثر ولایات یا بالکلیه حادث
شود بعد از آنکه بالکلیه برطرف شده باشد هم چنانکه در بعضی از مواضع چون
مکه و صنعا بعضی اوقات اتفاق می افتد و اول وقت نماز عصر وقتی است که
از نماز ظهر فارغ شود خواه آنرا تمام بکند یا قصر یا تعجیل بجا آورد یا بتانی شرایط
آن را پیش از وقت بجا آورده باشد یا نه و آخر وقت نماز ظهر وقتی است
که بقدر نماز عصر بغروب آفتاب مانده باشد و آخر نماز عصر غروب آفتابست وقت
که عبارت از پنهان شدن خورشید در زیر افق و آن شناخته میشود به
برطرف شدن آفتاب از جمیع مواضع مرتفعه که در آن سرزمین هست
دار و هر قدر مکان مرتفعی که ممکن است در آن سرزمین باشد بقدر ارتفاع

که بودن این عادت امکان داشته باشد و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب
است و جمعی از فقها اول وقت آن را برطرف شدن سرخی از جانب مشرق
میدانند و حق آن است که بغروب وقت نماز مغرب داخل میشود و آخر وقت
نماز مغرب از برای کسی که مسافر نباشد و هیچ عذری هم نداشته باشد
برطرف شدن روشنائی سرخی از جانب مغرب دار برای مسافر و کسیکه
عذری داشته باشد مثل امر مهمی و حاجت عظیمه که نتواند آنرا تاخیر اندازد
یا مشغول تحصیل مقدمات نماز باشد که پیشتر تحصیل آنها ممکن نبوده و نحو اینها
وقت آن میکشد تا بقدر چهار رکعت بنصف شب مانده و از برای کسی که
آنرا خواب ببرد یا نماز را فراموش کند یا زنی که حایض باشد وقت آن
میکشد تا چهار رکعت بطلوع صبح مانده و اول وقت نماز خفتن وقتی است
که از نماز شام فارغ شود و بهتر آن است که بعد از نماز مغرب و نافله آن آنرا بجا
بیاورد و تاخیر آن تا برطرف شدن روشنائی سرخی طرف مغرب سنت نیست
و آخر وقت آن از برای کسی که مضطر نباشد و نتواند بجا بیاورد تا طلوع صبح
میکشد و اول وقت نماز صبح طلوع صبح صادق است و آخر وقت آن
طلوع آفتاب است و کردن آن در ابتدای طلوع صبح بهتر است و تاخیر صبح

خوب روشن شود نیست مسئله دوم اول وقت نافله ظهر زوال آفتاب
است و اول وقت نافله عصر بعد از فارغ شدن از نماز ظهر است و حق آن
است که میتوان نافله ظهر و عصر را پیش از زوال هم بجا آورد یا بعضی را پیش از
زوال و بعضی را بعد از آن خواه خوف داشته باشد که نافله بعد از زوال
فوت شود یا نه و اول وقت نافله مغرب بعد از فراغ از نماز مغربست و اول
وقت نافله عشا که دو رکعت وتیره است بعد از نماز عشا است و اول
وقت دو رکعت نافله صبح بعد از نماز شب و وتر است اگرچه آنها را در اول
شب کرده باشد و کسی که نماز شب نکند میتواند نافله صبح را در هر وقت
شب که خواهد بکند اگرچه اول شب باشد و بهتر آن است که چنین کسی
تاخیر بکند از آنرا تا طلوع صبح کاذب و دوباره آنرا بکند و آخر وقت همه
نافلهائی که مذکور شد بغیر از نافله صبح میکشد تا وقتی که وقت فریضه
آن است مادامیکه فریضه از دست نرود پس وقت نافله ظهر میکشد تا هشت
رکعت بغروب آفتاب مانده و وقت نافله عصر میکشد تا چهار رکعت بغروب
مانده و وقت نافله مغرب میکشد از برای مختار تا غروب شفق مغربی
و از برای صاحبان عذر تا بقدری که چهار رکعت از وقت نماز عشا باقی

و اگر پیشتر کرده باشد سنت است که
طلوع صبح کاذب

مانده باشد و وقت وتیره می کشد از برای مختار تا نصف شب و از برای
مضطر تا طلوع صبح و اما اخر وقت نافله صبح وقتیست که سرخی از جانب مشرق
طلوع کند و همه اطراف افق روشن شود و بهتران است که نافله ظهر را
پیش از انکه سایه هر چیزی بقدر دو سبع شاخص زیاده شود بجا آورد و نافله
عصر را پیش از انکه سایه چهار سبع شاخص زیاد شود بجا آورد و نافله عصر را پیش
از انکه سایه چهار سبع شاخص زیاد شود بجا آورد و اگر اول را تا زیادتی دو سبع
و دویم را تا زیادتی چهار سبع نکرده باشد بهتران است که نافله را ترک کند و
فریضه را بجا اورد و بعد از فریضه اگر خواهد نافله را قضا کند بلی اگر پیش از دو
سبع و چهار سبع بقدر یکرکعت نافله را کرده باشد درینصورت بهتران است
که همه نافله را تمام کند و بعد فریضه را بجا اورد و اما باید نافله را در نهایت تعجیل و
خفت بکند **مسئله بیستم** اول وقت نماز شب و وتر نصف شب است
و هر چه بصبح نزدیکتر است ثواب ان بیشتر است و جایز است کردن ان پیش
از نصف شب بعد از نماز خفتن از برای کسی که علیل باشد یا مریض
باشد یا خوف بیدار نشدن داشته باشد یا خوف سرما داشته باشد
یا ترسد جنب شود یا شغل از برای او هم رسد که نتواند بکند اما ترک ان

پیش از نصف

پیش از نصف شب و قضا کردن در صورتیکه بعد از نصف شب بکند افضل
است و اخر وقت نماز شب وقتی است که اگر مشغول ان شود نماز صبح قضا
میشود پس وقت ان میکشد تا دو رکعت بطلوع افتاب مانده اما افضل
ان است که کسی که پیش از طلوع صبح انرا نکرده باشد تا صبح طالع شود ابتدا
نماز صبح را بکند مگر اینکه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد که صبح طالع
شود درینصورت بهتران است که نماز شب را تمام کند و بعد از ان نماز
صبح را بکند و اگر کسی وقتی بیدار شود که نتواند چهار رکعت را پیش
از صبح دریابد و تواند کمتر را دریابد بهتران است که هیچ از ان را بجا نیاورد
تا صبح طالع شود و نماز صبح را بکند و اگر تا اخر وقت نماز شب اینقدر مانده باشد
که بعضی از انرا بکند ظاهران است که نتواند ان بعض را بجا اورد بلکه همه را
قضا میکند و همچنین ظاهران است که نمی توان عمدا بعضی از نماز شب را
کرد و بعضی دیگر را نکرد یا قضا کرد بلکه سایر نافلها که عدد معینی دارد نیز چنین
است که نمیتوان عمدا اکتفا به بعض انها کرد و اگر وقت بقدری باشد که وسعت
نماز وتر و نافله صبح را داشته باشد و بس بهتران است که اینها کرده شوند و نماز
شب تاخیر انداخته شود و پس اگر بعد از نماز وتر معلوم شود که وقت وسعت

نماز شب را هم دارد بعد از وتر نماز شب را میکند اگر در اثناء وتر باشد میتواند
انرا از نماز شب محسوب کرده تمام کند و تتمه نماز شب را بجا اورد و بعد وتر را
بکند و اگر بعد از نافله صبح معلوم شود که وقت باقیست انها را از نماز شب حساب
میکند و نافله صبح را دوباره بجا می اورد و مکروه است که بعد از تمام شدن نماز
شب و پیش از صبح کسی بخوابد **فصل دوم** در احکامیکه متعلق باوقات است و
دران چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه هر نمازی که وقتی معین از برای ان
هست در غیر وقت ان نمی توان ان نماز را بجا اورد و باید علم بدخول وقت
حاصل شود اگر تحصیل علم ممکن باشد پس از برای کسیکه متمکن از تحصیل علم
باشد تا علم هم نرسد که وقت داخل شده جایز نیست کردن ان نماز و ظاهر
ان است که هرگاه موذن عادل وقت شناسی باشد و متمکن از تحصیل علم
باشد توان باذان او اکتفا نمود و همچنین ظاهران است که اگر دو نفر عادل
وقت شناس بلکه یکنفر عادل هم خبر از دخول وقت بدهند در صورتی که
توانند علم بوقت هم رسانند می توانند بقول انها اعتماد کرده مشغول نماز
شد اگر چه ادمی خود تواند تحصیل یقین کند و اگر کسی خود متمکن از یقین
بوقت نباشد و کسی هم که عادل وقت شناس باشد نباشد یا باشد

اما ان هم

اما ان هم نتواند علم هم رساند مثل اینکه ابر تمام اطراف را فرو گرفته باشد درین
صورت باید صبر کرد تا علم بدخول وقت حاصل شود و اگر بصبر کردن هم تحصیل
علم ممکن نباشد درینصورت همین که مظنه بدخول وقت حاصل شد
میتوان بان اکتفا کرد و نماز بجا اورد **مسئله دوم** هرگاه کسی چنین داند که
وقت داخل شده و نماز کند بعد معلوم شود که هنوز وقت نبوده پس
اگر همه ان نماز پیش از وقت واقع شده باشد باید دوباره نماز کند
و همچنین اگر در بین نماز باشد و معلوم او شود که هنوز وقت داخل نشده
اگر چه بداند که پیش از تمام شدن نماز وقت داخل خواهد شد و اگر بعضی از
نماز او بعضی پیش از وقت واقع شده باشد و وقتی مطلع شود که نماز تمام
شده باشد یا در اثناء نماز باشد و وقت داخل شده باشد نماز او صحیح
است و اعاده ان لازم نیست **مسئله سیم** اگر کسی عمدا پیش از وقت
نماز کند یا با شک در وقت مشغول نماز شود یا از راه خطای در مسئله وقت
مثل اینکه همچنین تصور کند که بعد از صبح کاذب میتوان نماز فریضه صبح را کرده
از راه فراموشی مثل اینکه نماز ظهر را فراموش کند و در ابتدای زوال که
مخصوص ظهر است نماز عصر را بجا اورد و در همه این صور نماز او باطل است

و باید در وقت اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد قضا کند و اگر کسی چنین داند هنوز
که وقت نشده و نماز کند یا با وجود شک در وقت نماز کند یا بمجرد مظنه بوقت
با وجود تمکن از علم نماز کند و بعد یقین شود که همه نماز او در وقت واقع شده باز
نماز او باطل است و باید اعاده یا قضا کند و اگر کسی نمازی را در وقتی بکند
که میان مجتهدین در وقت بودن ان خلافست مثل اینکه نماز ظهر و عصر را با وجود
اختیار در اخر روز بکند یا نماز شام را پیش از زوال حمره مشرقیه بکند یا بعد
از طرف شدن روشنائی مغرب یا نماز صبح را در آخر وقت پس اگر بتقلید
مجتهد زنده کرده باشد نماز او صحیح است و اگر بدون تقلید کرده باشد و از
کسانی باشد که بگوش او اختلاف علما در اوقات رسیده باشد نماز او
باطل است اگرچه بعضی از علماء زنده یا همه انها قایل بودن بوقت ان وقت باشند
مسئله چهارم جایز است بجا اوردن هر نماز واجبی چون نماز کسوف و خسوف
و طواف و نماز میت و قضاهای نماز یومیه در هر وقتی اگرچه وقت نماز فریضه
داخل شده باشد مادامیکه وقت فریضه حاضره تنگ نشود و همچنین جایز است
بجا اوردن نوافل یومیه و قضاء انها و نوافل غیر یومیه مطلق یعنی هر نماز
سنتی وسعت در وقت نماز فریضه و جایز است کردن نماز سنتی از برای

کسی که قضای نماز واجبی بر ذمه او باشد بنابر اقوی مسئله پنجم مکروه است
بجا اوردن نماز سنتی که غیر از نوافل یومیه باشد در چند وقت یکی بعد از نماز صبح
بلکه بعد از طلوع صبح تا طلوع افتاب دویم از وقت طلوع افتاب تا بلند شدن
افتاب سیم در نزدیک ظهر تا وقتی که ظهر داخل شود چهارم بعد از نماز عصر بلکه بعد
از دخول وقت عصر تا غروب افتاب پنجم از وقت غروب افتاب تا
فارغ شدن از نماز مغرب و معنی مکروه بودن نماز درین اوقات ان است
که ثواب ان کمتر است از کردن ان در وقتی دیگر نه اینکه نکردن ان بهتر باشد
مسئله ششم هر چه از نافله شب فوت شده باشد در روز و در شب میتوان قضا
کرد لیکن بهتر ان است که قضای نوافل شب در شب و قضای نوافل روز در روز
کرده شود مگر در سفر که مطلق قضای در شب افضل است مسئله هفتم هر نمازی
که وقتی از برای ان هست که وسعت دارد افضل ان است که در اول وقت
کرده شود و ثواب ان در اول وقت بسیار بیشتر است از تاخیر بلکه تاخیر ان
تا اخر وقت نهایت کراهت دارد مگر در چند موضع یکی در جائی که تاخیر کردن
باعث دریافتن صفت کمالی و فضیلتی باشد مثل تاخیر بجهت ادراک فضیلت
جماعت یا بیشتر شدن حضور قلب یا رفتن بمسجد و مثل اینها دویم تاخیر

و هر چه از نافله روز و شب فوت شده باشد باز در روز و در شب میتوان قضا نمود صح

اندختن کسی که صاحب عذری باشد که با ان عذر نماز ناقصی باید بکند چون نماز
نشسته یا باشاره یا با تیمم یا امثال اینها و تا اخر وقت امید زوال عذر را داشته
باشد پس نماز را با خر وقت می اندازد تا بر وجه کامل دریابد سیم تاخیر کردن نماز
ظهر و عصر از برای نافله گذاردن تا از نافلهای انها فارغ شود مسئله … تاخیر
کردن کسی که بول یا غایط داشته باشد تا از قضای حاجت فارغ شود و جمعی گفته اند
که افضل تاخیر نماز ظهر است تا سایه هر چیزی بقدر دو سبع ان زیاد شود و تاخیر نماز عصر
تا سایه هر چیزی بقدر چهار سبع ان زیاد شود و دلیلی تام از برای فضیلت این
تاخیر نیست بلکه در اول وقت کردن بهتر است مگر کسیکه نافله کند که تاخیر بقدر
نافله افضل است و همچنین انچه را بعضی گفته اند که افضل است تاخیر ظهر در روز
گرم تا شدت حرارت کم شود و تاخیر عصر از نماز ظهر بقدری که تفریق میان انها
حاصل میشود اگرچه نافله نکند و تعقیب نخواند و تاخیر نماز مغرب تا حمره مشرقیه
بر طرف شود دلیلی تام ندارد مسئله هشتم هرگاه کسی گمان کند که نماز ظهر را
بجا آورده و مشغول نماز عصر شود اگر پیش از فارغ شدن از نماز بخاطرش اید که
نماز ظهر را نکرده است باید عدول بنماز ظهر کند یعنی در دل نیت کند که این نماز
ظهر است و چون چنین کند ان نماز از ظهر محسوب میشود و صحیح خواهد بود اگرچه

انچه را پیش از نیت عدول بجا اورده در وقت مختص بظهر واقع شده باشد
و اگر بعد از فارغ شدن از نماز بخاطرش اید که نماز ظهر را نکرده پس اگر مجموع
نماز عصر را در وقت مختص بظهر کرده باشد ان نماز باطل است و باید ظهر و عصر را
هر دو را بجا اورد و اگر مجموع نماز عصر یا بعضی از ان در وقت مشترک واقع شده
باشد مشهور ان است که ان نماز صحیح است و از عصر محسوب میشود و باید نماز
ظهر را بکند و بعضی احتمال داده اند که باید ان نمازی را که کرده از ظهر حساب
نماید و عصر را بکند و احتیاط ان است که دوباره هر دو نماز را بکند و اگر
کسی گمان کند که نماز مغرب را کرده و مشغول عشا شود اگر وقتی بخاطرش
اید که از نماز فارغ شده باشد نماز خفتن او صحیح است و نماز شام را
میکند و اگر وقتی متذکر شود که داخل رکوع رکعت چهارم شده باشد
و هنوز فارغ نشده باشد در ان اشکال است و احتیاط ان است
که انرا به نیت عشا تمام کند و بعد نماز مغرب را کند و دوباره عشا را نیز
بجا اورد مقصد دوم در احکام قبله و در ان دو فصل است فصل
اول در شناختن قبله و انچه مراعات قبله در ان ضرور است و در ان
چند مسئله است مسئله اول بدانکه قبله هر کس خواه نزدیک و خواه دور

همان خانه کعبه است یعنی فضائی که مشغول به بنای خانه است تا قعر زمین و فراز
اسمان و هر کسی باید رو بان بایستد بحیثیتی که عرفا بگویند فلان کس رو بسمت
کعبه ایستاده است و متوجه ان شده است خواه فی الحقیقه محاذی عین کعبه
باشد یا نه و ادمی هر چند از کعبه دور می شود سمت محاذات ان وسیع تر میگردد
و حق ان است که حجر اسماعیل داخل کعبه نیست و این بخصوص مردمیکه دور
تر از مکه اند تفاوتی نمیکند بجهت وسعت سمت محاذات بلی از برای کسی
که در مسجد الحرام باشد تفاوت میکند و نماز سنتی را در داخل خانه کعبه میتوان
کرد خواه باختیار و خواه باضطرار اما واجبی را نمی توان کرد مگر در صورت
اضطرار که ادمی جای دیگر نیابد و کسیکه داخل خانه کعبه نماز کند بهر سمتی میخواهد
می ایستد و نماز او صحیح است مسئله دوم واجبست از برای کسیکه متمکن از تحصیل
علم بقبله باشد که یقین هم رساند که محاذی بسمت کعبه است ایستاده است
و با وجود امکان تحصیل علم اکتفا بظن نمیتوان کرد و کسیکه متمکن از تحصیل علم
نباشد مثل کسانی که در مکه معظمه نیستند و در سایر بلاد اند واجب است
بر او که سعی کند در تحصیل ظن باینکه رو بسمت کعبه ایستاده است و تحصیل ظن
بان راه از طریق بسیار میتوان کرد و یکی از ان طرق دایره هندیه است

وکیفیت ان

وکیفیت ان مشهور است دویم انکه ملاحظه کند تا روزی که خورشید داخل سیم
درجه هشتم از برج جوزا یا بیست و دوم از سرطان میشود پس طول مکه را و
طول موضعی که میخواهد قبله انرا مشخص کند ملاحظه کند و تفاوت ما بین الطولین
را بگیرد و هر پانزده درجه را یک ساعت دهد و هر درجه را چهار دقیقه و هم حساب کند
انچه جمع شد نگاه دارد پس اگر ان موضع شرقی مکه باشد یعنی طول ان
زیادتر از طول مکه باشد چون همان قدر از ساعات و دقایق که نگاه داشته
از ظهر بگذرد سایه شخصی که نصب کرده باشد بر خلاف جهت قبله است
یعنی چون بر روی ان سایه بایستد رو شخص رو بقبله ایستاده خواهد بود
و اگر ان موضع غربی مکه باشد یعنی طول ان کمتر از طول مکه باشد چون همان
قدر بظهر مانده باشد سایه شخص بر خلاف جهت قبله باشد سیم ان که
ستاره جدی را ملاحظه کند و قبله را بان بشناسد و طریقه شناختن قبله
از ان این است که در هر ولایتی چون رو بقبله بایستی ستاره جدی مقابل
جزئی از بدن آدمی افتد پس در ان ولایت چون جدی را مقابل ان جزء
از بدن نگاه داری رو بقبله ایستاده خواهی بود چنانکه در ولایت موصل
و ارزن الروم و انچه نزدیک بانها باشد هرگاه جدی را میان دو کتف قرار

قرار دهی و بایستی رو بقبله خواهی بود و در نجف و کربلا و حله و بغداد و حوالی کتف
انها اندکی از میان دو کتف باید بسمت راست میل کرد یعنی انرا مقابل
اوایل پشت کتف راست قرار داد و در اصفهان و کاشان و قم
و کلپایگان و ری و امل و استراباد و سمنان و دامغان و بسطام و حوالی
انها بر مقابل میان پشت کتف راست گذارد و در اکثر ولایات هندوستان انرا
بر اخر پشت کتف راست که متصل ببازو هست قرار داد مسئله چهارم اینکه
ستاره که انرا نیر فلکی گویند و ان ستاره روشنی است از چند ستاره که انها
کاسه درویشان خوانند و انرا در ایروان و بارفروش و شوشتر و کاشان
و قم و ری و استراباد و سمنان و دامغان و بسطام و حوالی انها نزد غروب
ان مقابل دست راست قرار دهد و ستاره که انرا نسر طایر خوانند در سر من رای
و بغداد و خوی و ارومیه و موغان و حوالی انها در نزد غروب ان مقابل دست
راست دارد و عیوق را در هرات و قاین و بلخ و بدخشان و نزدیکی انها
در وقت غروب ان مقابل ان دست راست کرد و ستاره که انرا سماک
رامح خوانند در همدان و قزوین و سلطانیه و قومس و حوالی انها در همان
وقت مقابل دست راست نهند و در لاهیجان قلب العقرب را

مقابل دست

مقابل دست چپ وقت طلوع ان گذارند مسئله پنجم از طرقی که قبله را
بان اعتبار می توان کرد خبر دادن دو نفر عادل بلکه یک عادل کافی است از قبله
بلکه خبر دادن جمعی که غیر عادل هم باشند کفایت میکند و همچنین کفایت میکند
قول اهل خانه از قبله ان خانه مسئله ششم محرابهای مساجد ولایت مسلمین
و قبرهای ایشان که ملاحظه قبله انها در شناختن قبله معتبر است مگر اینکه خطاء
در اینها مظنون شود بجهت مخالفت بعضی از قواعد مسئله هفتم هرگاه ظنی بقبله
داشته باشد مسئله هشتم هرگاه کسی ظنی بقبله داشته باشد و متمکن از این باشد که سعی
کند و خواطر جمع تر شود و ظن خود را قوی تر سازد بایست البته چنان کند و نباید
بهمان قدر ظنی که دارد اکتفا کند مسئله نهم کسیکه کور باشد یا سر رشته از قواعد تحصیل
قبله نداشته یا در شهر غریب باشد و نتواند قبله را از ان بشناسد بجهت تنگی و
تنگی وقت یا عذری دیگر قول شخصی دیگر در شناختن قبله از برای او کافی است
و کسیکه بهیچ نوع نتواند قبله را بشناسد واجب است که بچهار طرف
نماز کند و همچنین و اگر خصوص سمت قبله را نداند و لیکن داند که از فلان
نصف دوایر افق بیرون نیست باز باید چهار نماز کند بچهار سمت در ان
نصف و اگر داند که قبله از دو موضع معین بیرون نیست و نتواند مشخص

کند که کدام موضع است دو نماز میکند بان دو سمت و همچنین در سه موضع سه نماز
میکند **مسئله دوم** بعد از انکه قبله را معین کرد خواه بطریق علم یا ظن باید رو بان نماز
کند و مطلقا ازان انحراف نورزد و بدست چپ یا راست میل نکند و
بعضی گفته اند که از برای اهل عراق سنت است که اندکی میل بدست چپ
کنند و این قول اعتباری ندارد و نزد جمهور صحیح نیست **مسئله سیوم**
واجبست رو بقبله ایستادن در همه نمازهای واجبی خواه نمازهای یومیه باشد
یا غیر انها بشرط قدرت و اما نمازهای سنتی پس اگر کسی سواره یا در حال راه
رفتن بکند رو بقبله بودن در انها واجب نیست چنانکه مذکور خواهد شد
و اگر در حالت استقرار در موضعی کسی نماز سنتی بکند مشهور ان است که باید
رو بقبله بایستد و این احوط است اگرچه ظاهر ان است که درین وقت نیز بهر طرف
خواهد میتواند نماز کرد **فصل دوم** در سایر احکامیکه متعلق بقبله است و دران
سه مسئله است **مسئله اول** هرگاه کسی عمدا در نماز منحرف از قبله شود اگرچه اندکی
باشد نماز او باطلست و اعاده ان در وقت و قضاء ان در خارج وقت
لازم است و اگر انحراف او از قبله بجهت این باشد که خطا کرده باشد
در فهمیدن سمت قبله یا از راه سهو یا فراموشی سمت قبله انحراف کرده باشد

یا ازان غافل شده باشد پس اگر اینقدر از قبله نگشته باشد که متجاوز دست راست
یا چپ قبله رسیده باشد یعنی بقدر ربع دور فلک منحرف نشده باشد نماز او
صحیح است و هیچ چیز از اعاده یا قضا بر او نیست و اگر بیکی از دو طرف رسیده باشد
اگر وقت نماز باقی باشد باید نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد
چیزی بر او نیست و قضا لازم نیست خواه از مقابل طرف راست یا چپ
نگذشته باشد یا گذشته باشد و اگر فراموش کرده باشد که در نماز رو
بقبله ایستادن واجبست و باین جهت انحراف کرده باشد درینصورت
تا وقت باقی است باید نماز را اعاده کند خواه بطرف راست یا چپ رسیده
باشد یا نه و اگر وقت گذشته باشد قضا بر او لازم نیست و هرگاه کسی
در اثناء نماز مطلع شود که از قبله منحرف است پس اگر از طرف راست یا چپ
قبله تجاوز نکرده باشد انچه از نماز که کرده صحیح است و از همانجا رو بقبله
میکند و نماز را تمام میکند و اگر از طرف راست یا چپ تجاوز نموده باشد
واجبست نماز را قطع کند و از سر بگیرد و اگرچه وقت نماز باقی نباشد
مسئله دوم هرگاه کسی سعی در تحصیل قبله کند و انرا معین کند در هر نمازی
بان اکتفا میکند و هر نمازی سعی علاحده نمیخواهد مگر هرگاه شک از برای او

هم رسد و اگر سعی کرد و قبله بدست اورد و بعد از نماز شک کرد که ایا سعی او
درست بود یا نه نماز او صحیح است و تا یقین بخطا نکند چیزی بر او نیست و اگر
کسی باعتماد بقول یکنفر یا بیشتر نماز کند رو بسمتی و بعضی دیگر بخلاف ان
بگویند اگر بعد از نماز باشد نماز او صحیح است اگرچه از قول ان بعض اهل ظن
اقوی هم رسد مگر انکه علم بخطای اول هم رسد درینصورت در وقت باید
اعاده کند و در خارج وقت قضا ندارد و اگر در بین نماز باشد انچه کرده صحیح است
و در باقی بقول هر کدام اعتماد بیشتر است عمل میکند و اگر هر دو مساوی باشند
ان نماز را بسمتی که ایستاده تمام میکند و یکنماز دیگر رو بسمت دیگر میکند
مسئله سیم هرگاه دو نفر سعی در شناختن قبله کنند و هر یک نوعی بفهمد غیر
از دیگری هر یک نمی توانند بدیگری اقتدا کنند و باید هر یک رو بقبله که خود تعیین
کرده است بایستند **مقصد سیم** در احکام لباس و ستر عورت مصلی و دران چند
فصل است **فصل اول** در بیان انچه باید در نماز پوشانید و احکام ستر انچه
متعلق بان است و دران چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه واجب است
بر مرد که در حالت نماز عورتین خود را بپوشاند خواه کسی باشد که نظر کند یا نه
بلکه اگرچه در شب تاریک در موضع تنهائی باشد و عورتین عبارتست از ذکر

و خصیتین و حلقه دبر و پوشانیدن غیر از اینها واجب نیست بلکه در سنت
بودن ان هم تامل است و واجب است بر زن که در حالت نماز جمیع جسد
خود را حتی موهای سر را یعنی موئی که بر سر هست بپوشاند مگر رو و دستها از
بند دست تا سر انگشتان و قدمها را خواه پشت پا و خواه روی پا و کم پوشیدن
انها واجب نیست و همچنین اقوی انست که انچه از موی سر او که از سر پایین
امده و اویخته تا بر رو افتاده پوشانیدن انها واجب نیست و قدر واجب
پوشانیدن مو نیست که بر سر است بلکه در وجوب پوشانیدن گوش
و گردن نیز تامل است اما احتیاط ان است که گردن و گوش را بپوشاند
و این در وقتی است که زن ازاد باشد اما کنیز بر او پوشانیدن سر واجب
نیست **مسئله دوم** هرگاه کسی در نماز انچه را که مذکور شد که باید بپوشانید
نپوشاند با وجود ممکن بودن و نماز کند نماز او باطلست خواه نماز واجبی باشد
یا سنتی مگر نماز میت که برهنه کردن ان جایز است و این درصورتیست
که بداند که عورت او یا بدن او اگر زن باشد مکشوفست اما اگر جاهل مکشوف
باشد و او نداند یا فراموش کرده باشد که انرا بپوشاند نماز او صحیح است
و کسیکه نداند که مکشوف العورت نماز درست نیست و مکشوف نماز کند

یا زن از راه جهل بمسئله عضوی را که باید بپوشاند نپوشانیده نماز کند نماز او باطل است
مگر اینکه احتمال خلاف آن بخواطرش خطور نکند که در اینصورت نماز او صحیح است
و اگر در اثنای نماز کسی موضعی را که باید بپوشاند عمداً مکشوف کند باز نماز او
باطل است و اگر بی اختیار مکشوف شود باید دفعتاً بپوشاند و اگر نتواند
و ممکن نباشد تتمه نماز را بطریق نماز کسی که ساتری نداشته باشد بجا آورد
و کسی که هیچ ساتری نیابد اگر مرد باشد پس اگر کسی که حرام است نگاه کردن
او حاضر نباشد واجبست که برهنه ایستاده نماز کند و از برای رکوع و سجود
بسر اشاره کند و از برای اشاره سجود مخیر است که ایستاده اشاره کند یا نشسته
و در حالت تشهد و سلام بنشیند و اگر کسی که نگاه کردن او حرام است حاضر باشد
نشسته نماز میکند و باز از برای رکوع و سجود اشاره بسر میکند و اگر زن باشد
در هر حال ایستاده نماز میکند خواه کسی باشد یا نه و در حال رکوع و سجود بسر
اشاره میکند و اگر هیچ ساتری بغیر از حریر نیابد مخیر است که حریر را بپوشد
و درست نماز کند یا برهنه نماز کند بطریق مذکور و اگر کسی اینقدر ساتر بیابد که
که بعضی از جاهائی که واجبست پوشانیدن آن بپوشد واجب است که آن را
بپوشاند و نماز را با برهنگی ادا کند **مسئله سیم** باید پوشانیدن بطریقی باشد

که در عرف

که در عرف بگویند عورت خود را [illegible] خود را پوشانیده است پس اگر
بطریق متعارف بپوشاند نماز صحیح است اگرچه در سمت فوق یا تحت توان
آنرا دید مثل اینکه مردی پیراهنی بلند بپوشد بنوعی که تا ساقهای او بیاید
نماز او صحیح است اگرچه هرگاه کسی خم شود که او از زیر پیراهن هرگاه نگاه
کند تواند عورت او را به بیند یا از چاک گریبان او نظر کند عورت او را ملاحظه
کند و همچنین هرگاه زیر جامه فراخی پوشیده باشد که اگر کسی از زیر نظر کند
به بیند نماز صحیح است و همچنین اگر در راست یا چپ جامه فرجه تنگی باشد
که اگر کسی متوجه بشود و بدقت از آنجا نظر کند تواند به بیند باز ضرر ندارد
مسئله چهارم واجب از پوشانیدن آن است که حایلی بر روی بدن باشد
که رنگ بدن را بپوشاند که نتوان تشخیص رنگ آنرا داد و همچنین باید اصل
بدن را نیز بپوشاند که اگر کسی نگاه کند اصل بشره را یا موی آنرا نه بیند و حایل را به بیند
اما اگر حجم بر خود بشره یا مو افتد نماز باطل است اگرچه رنگ تشخیص داده
نشود مثل اینکه جامه نازکی بپوشد که از عقب آن حجم بدن را یا مو را به بیند
اگرچه نتواند تشخیص دهد که بدن چه رنگست همچنانکه در هوای تاریکی که اندک تاریک
باشد ممکن است آدمی بدن کسی را به بیند و حایل را به بیند ضرر ندارد

بنوعی که
و نتوانند رنگ آنرا تشخیص دهد و اگر اصل بشره را نه بیند و اصل

اگرچه حجم بدن معلوم باشد مثل اینکه کرباسی بدور خصیتین خود به پیچد
که حجم آن معلوم باشد اما بغیر از کرباس چیز دیگر دیده نشود **مسئله پنجم** جایز است
پوشانیدن بهرچه ساتر باشد اگرچه بگل یا برگ درخت یا گیاه باشد اگرچه پوشانیدن
بجامه میسر باشد **فصل دوم** در شرایط جامه مصلی و بیان آنچه با آن نماز میتوان
کرد و آنچه نمی توان با آن نماز کرد بدانکه در جامه که با آن نماز میشود چند امر شرط است
شرط اول آنکه پاک باشد و این شرط در بدن نیز هست یعنی واجب است
بدن نیز پاک باشد پس اگر کسی عمداً با نجاست بدن یا جامه نماز کند نماز او باطل است
و اعاده آن در وقت و قضا در خارج وقت لازم است و در اینجا چند مسئله است
که باید بیان شود **مسئله اول** هرگاه بدن یا جامه کسی نجس باشد و بداند که نجس
است اما در وقت نماز کردن فراموش کند و با آن نماز کند و بعد از نماز متذکر شود
اگر وقت نماز باقی باشد باید آنرا اعاده کند و اگر وقت باقی نباشد اگرچه حکم
بوجوب قضا نمی شود اما احتیاط آن است که آنرا قضا کند و اگر بدن یا جامه
کسی نجس شده باشد و بر آن مطلع نشود تا از نماز فارغ شود پس اگر ابتدا
هیچ گمان نجاست هم در آن نداشت یا گمان داشت اما تفحص کرد و چیزی نیافت
در اینصورت نماز او صحیح است و هیچیک از اعاده و قضا بر او لازم نیست اما

و نداند

اگر مظنه

اگر مظنه یا احتمال نجاستی میداد و بدون اینکه تفحص کند نماز کند و بعد معلوم
شود که بدن یا جامه او نجس بوده ظاهر آن است که اعاده در وقت
و قضا در خارج وقت بر او لازم باشد و اگر بعد از نماز نجاستی در بدن
یا جامه خود بیابد و احتمال بدهد که بعد از نماز هم رسیده باشد نماز او صحیح است
و چیزی بر او نیست و اگر در اثنای نماز بنجاستی در بدن یا جامه خود مطلع شود
پس اگر یقین داند که آن نجاست پیش از دخول نماز حاصل شده باید
نماز را قطع کند و دوباره از سر بگیرد خواه تواند در میان نماز بدون فعل منافی
نماز آنرا تطهیر کند یا نه و خواه پیش از نماز بآن نجاست مطلع شده و فراموش
کرده یا نه و خواه وقت باقی باشد که بعد از قطع نماز تمام نماز را یا بقدر یک
رکعت از آن را در وقت دریابد یا نه و اگر یقین نداشته باشد که آن نجاست
پیش از نماز به بدن یا جامه او رسیده و احتمال بدهد که در اثنای نماز عارض شده
باشد پس اگر تطهیر آن در میان نماز ممکن باشد و احتیاج بفعل منافی
نماز نداشته باشد آنرا تطهیر میکند و نماز را از همان موضع که هست تمام
میکند و اگر تطهیر آن بدون فعل منافی ممکن نباشد نماز را بر هم میزند و از سر
میگیرد **مسئله دوم** هرگاه کسی دو جامه داشته باشد که یکی از آنها نجس باشد

و یکی پاک و بیکدیگر مشتبه شده باشند و ممکن نباشد شستن هر دو یا یکی
از انها واجب است هر نمازی را با هر یک از ان جامها بکند که هر نمازی را دو
بار بجا اورده باشد و هرگاه از دو جامه بیشتر باشد مثل اینکه سه جامه یا چهار
جامه باشد که یکی یا بیشتر از انها نجس باشد و بقیه پاک و مشتبه شده باشد
این حکم را ندارد بلکه به هر یک از ان جامها میخواهد نماز میکند و اگر جامها منحصر
باشد در یک جامه نجس پس اگر مضطر باشد به پوشیدن ان و نتواند
انرا بیرون کند در همان جامه نماز میکند و نماز او صحیح است و بعد از تطهیر اعادهٔ
نماز
ان لازم نیست و اگر مضطر نباشد و تواند برهنه شود مخیر است میان اینکه
در ان جامه نجس نماز کند یا برهنه نماز کند بطریقی که در نماز برهنگان گذشت
و اگر بدن کسی نجس شود و پاک کردن ان ممکن نباشد با همان نجاست
نماز میکند و اگر جامه و بدن هر دو نجس باشند و همین شستن یک کدام
میسر باشد مخیر است میان شستن بدن یا جامه و اگر نجاستی در بدن یا جامه
یا هر دو باشد و شستن همان نجاست ممکن نباشد اما کم کردن و بعضی را
شستن ممکن باشد واجب است که هر قدر را که میتواند تطهیر کند و نجاست را
کم کند و اگر نجاستی باشد که باید متعدد شست و بقدر یکمرتبه شستن ممکن

باشد

باشد باید هر قدر که ممکن است شست و اگر عین نجاستی باشد و شستن
ان نجاست و پاک کردن ممکن نباشد اما عین انرا توان برداشت احتیاط ان
ان است که برداشته شود مسئله سیم هر چیزی که به تنهائی عورت مرد انرا
نتواند بپوشاند چون کفش و جوراب و چکمه و کلاه و عرقچین و قدبند و بند
زیر جامه و امثال اینها نجس بودن انها در حالت نماز ضرر بنماز نمیرساند
و پاک کردن انها واجب نیست خواه انها را پوشیده باشد مثل اینکه کلاه
در سر باشد و فرقی نیست در اینکه ان چیز قابلیت ستر عورت را اصلا   یا مثل اینکه کلاه در دست باشد
نداشته باشد مثل عرقچین یا اینکه بهیئتی که خود ان جامه دارد قابلیت نداشته
باشد اما اگر ان هیئت را بر هم زنی و نوعی دیگر ان را بدوزی بقدری
باشد که عورت را بپوشاند مثل کلاه بزرگ چنانچه کلاه هست عورت را
نمی پوشاند اما اگر ان را بر هم زنی و استر و رویه و دو مه انرا بهم بدوزی کاه هست
بقدری شود که هر دو عورت را تواند پوشانید در همینصورت هم تا کلاه
هست نجاست ان ضرر بنماز نمیرساند اما هیئتی که از خود جامه نیست و در حال
پوشیدن عارض میشود مثل عمامه اعتبار ندارد پس اگر عمامه بزرگی
باشد که در وقت پیچیدن ان پس یعنی با ان هیئتی که در سر است عورتین را

نپوشاند اما اگر ان را پهن کنی ساتر عورت باشد نجاست ان موجب
بطلان نماز میشود و اگر چیزی بقدری باشد که عورتین را فرو گیرد اما موقوف باشد
بپوشانیدن عورت بانکه دست بان نگاه داری یا چیزی بان به بندی که بدون
ان قرار نگیرد ظاهر ان است که نجاست ان هم ضرر بنماز نرساند و خلاصه انکه
ان چیزی که طهارت ان شرطست جامه ایست که وسعت ان بقدری باشد
بدون   که عورتین را فرو گیرد و خود ان بجامه احتیاج بجز دیگر تواند در ان نماز کرد
بپوشیدن ان یا گره زدن یا پیچیدن ان و اگر دستمال نجسی یا حقه که چیز
نجسی در ان باشد همراه کسی باشد نماز صحیح است و اگر لحاف یا چادر شبی
یا خوان بخود به پیچد که بعضی از ان بر روی زمین باشد و موضعی از ان که بر
روی زمین است نجس باشد نماز درست نیست اگر چه تتمه ان پاک
باشد مسئله چهارم هرگاه خونی در زیر پوست جمع شده باشد که چیزی
از ان در ظاهر نباشد ضرر بنماز نمیرساند و همچنین خوردن چیز نجس
یا حرام که در معده باشد نماز را باطل نمیکند و قی کردن ان واجب نیست بلکه مستحب است
مسئله پنجم هرگاه زخمی یا جراحتی یا دملی یا کخوانها در بدن کسی باشد
و خون ان به بدن یا جامه برسد ضرر بنماز نمیرساند و نماز با ان خون صحیح است

اگر چه بسیار باشد و تا ان جراحت باقیست شستن خون ان از برای
نماز واجب نیست بشرطیکه از جراحاتی باشد که فی الجمله دوامی داشته باشد
نه از جراحاتی که در قلیل زمانی رفع میشود مثل فصد و حجامت و خونی
که از رفتن خاری بپا یا عضوی دیگر بیرون می اید که خون انها معفو نیست
مگر هرگاه ان فصد یا حجامت یا زخم خار از حد متعارف تعدی کند
و جراحت شود که در اینصورت خون ان معفو خواهد بود و در خون قروح
و جروح که در نماز معفو است هرگاه ممکن باشد کم کردن ان واجب
نیست و همچنین واجب نیست بستن موضع جراحت یا بدل کردن
جامه اگر چه اینها ممکن باشند و هرگاه خون از محل جراحت و محاذی
ان و موضعی که چاره از رسیدن خون با نها نیست تعدی کند و بموضعی
دیگر از بدن یا جامه برسد اگر خون خود تعدی کرده باشد باز ضرر ندارد
و معفو است و اگر بواسطه چیز دیگر تعدی نموده باشد مثل اینکه دست
بان گذارده باشد مسئله ششم هر خونی که مساحت ان کمتر از مساحت
یکدرهم واقع که بعضی ان را درهم بغلی گویند باشد و در جامه
یا بدن بوده باشد نماز با ان ضرر ندارد و صحیح است مگر اینکه ان خون

[illegible]

خون حیض باشد که باکمتر از درهم ان نیز نماز صحیح نیست و بعضی خون نفاس
و استحاضه و خون کافر و خون خوک و سگ را نیز استثنا کرده اند و این
احوط است و مساحت درهم بقدر بند بالای انگشت بزرگ دست یا
گودی کف دست است و هرگاه خونی که از درهم کمتر باشد در جامه یا بدن
باشد و عین ان ازاله شود اما موضع ان شسته نشود ضرر ندارد و با نماز
صحیح است اگر چیز دیگر با ان ملاقات کند مثل عرق یا اب و بجامه یا بدن
برسد و جنبت شستن و نماز با ان صحیح نیست اگرچه ان خون و ان
چیز و ان بر روی هم از یکدیگر درهم کمتر باشد و اگر خون بجامه برسد و نشر کند
بطرف دیگر جامه که دو طرف با هم بقدر درهم یا زیاد تر برسند ضرر ندارد و یکطرف
ان معتبر است اگرچه ان جامه غلیظ باشد مگر انکه دو جامه باشد بر روی
هم مثل ابره و استر که هرگاه خون از ابره به استر یا بعکس در میان انها
سرایت کند دو خون اعتبار میشود بنابر اقوی و اگر مساحت خون
بقدر درهم نباشد اما خون بر روی هم بسته باشد و خشک شده
باشد که اگر پهن کنند بقدر درهم یا زیاد تر برسد احتیاط
ان است که شسته شود و ازاله ان بشود و اگر خون بسیاری در بدن

یا جامه متفرق باشند که مجموع انها از قدر درهم تجاوز کند اما هر موضع موضع
بقدر درهم نرسد جمعی از علما انرا معفو دانسته اند و ازاله انرا واجب ندانسته اند
و جمعی دیگر واجب دانسته اند و اول اظهر و دویم احوط است **شرط دوم**
از جامه مصلی ان است که از پوست میته نباشد بلکه در هیچ جزئی
از اجزاء میته که حلول نموده باشد نماز درست نیست خواه جامه باشد که — حیات دران
ساتر عورتین باشد یا نه بلکه همراه داشتن اجزاء میته که حیات دران حلول
کرده باعث بطلان نماز است اما جزئی که حیات دران حلول نمیکند
چون مو و پشم و کرک و امثال ان چنانکه گذشت نماز دران ضرر ندارد
و فرقی نیست میان مرده که خون جهنده داشته باشد یا نه مگر اینکه از قبیل — ذ زنده
شپش و پشه و کیک و مگس و زنبور و مثال اینها باشد که اگر مرده
انها در جامه باشد ضرر ندارد **شرط سیم** انکه جامه مصلی از پوست حیوان
حرام گوشت نباشد اگرچه انرا ذبح شرعی نموده باشند و همچنین باید
از پشم و مو و کرک و پر بلکه هیچ جزئی از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد
که اگر جامه یکی از اجزاء ان باشد اگرچه از اجزائی باشد که حیات دران
حلول نکرده نماز باطل است حتی انیکه اگر هر یک مو یا یکقطره عرق ان بجامه یک

برسد و دران باشد با ان نماز نمیتوان کرد اما اگر همراه باشد و بجامه نچسبیده
باشد ضرر ندارد و همچنین چاقوئی که دسته ان صدف یا عاج یا شیر ماهی
یا کشف باشد اگر در غلاف باشد یا به دستمال پیچیده شده باشد و در جیب
باشد ضرر ندارد اما اگر بی غلاف باشد ضرر دارد و همچنین است ظرف
ساعت اگر از کشف باشد و فرقی نیست میان اینکه جامه بقدری باشد
که ساتر عورت باشد یا نه و همچنین فرقی نیست در حیوان حرام گوشت که
خون جهنده داشته باشد یا نه مگر مثل شپش و پشه و کیک و مگس و زنبور باشد که
فضلات انها ضرر ندارد پس ریختن خون شپش یا پشه یا فضله مگس
یا موم زنبور بجامه مطلقا ضرر ندارد و همچنین ضرر ندارد بردا شتن حیوان حرام
گوشت در حالت نماز و همچنین ضرر ندارد گذاردن جزئی از اجزاء در دهان
مثل اینکه از استخوان ان یا از صدف دندانی ساخته شود و بعوض دندان
افتاده گذارده شود و اگر عرق یا شیر یا اب دهان حیوان حرام گوشتی که پاک باشد
باشد بجامه برسد احتیاج بشستن ان نیست بلکه همینکه خشک
شد کافی است و اگر عینی از ان باقی باشد همینکه به تر اشیدن و بهم
مالیدن و تکانیدن ازاله بشود کفایت میکند و اگر در پوست یا پشم

یا جزئی دیگر شک شود که ایا از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت
با ان نماز میتوان کرد و ضرر ندارد و مخفی نماند که صدف نیز از جمله حیوانات
حرام گوشت است همچنانکه از اخبار مستفاد میشود و بدانکه چند چیز از حیوانات
از جمله حیوانات حرام گوشت که مستثنی است و نماز با ان ضرر ندارد
اول انکه با فضلات پاک ان مثل عرق و اب دهان و اشک
و موی ها ان نماز میتوان کرد و ضرر ندارد خواه از خود ان شخص نماز کن باشد
یا از دیگری بجامه ان رسیده باشد و همچنین ضرر ندارد نماز کردن زنان
با گیسوان عملی که بسر می نهند ولی اگر از موی ان ان جامه بافته باشند یا
مثل کلاه یا عرقچین بافته باشند احتیاط کردن از ان بهتر است
دوم خز است که نماز در پوست ان میتوان کرد و انچه از اخبار مستفاد — با کورک و مو
میشود ان است که خز بر دو قسم است حرام گوشت و حلال گوشت
و بنابرین تخصیص نخواهد داشت جواز نماز بکرک و پوست ان بلکه
با هر جزئی از ان میتوان نماز کرد حتی دعائی که در پوست خز میباشد
و استخوانی دارند نماز با انها ضرر ندارد ولی اگر پوست جزئی معین و معلوم
باشد که از خز ان حرام گوشت است در غیر کرک و پوست ان نماز

نمیتوان کرد اما ممکن نیست در امثال این ولایات معلوم شدن این دور
شناختن خز همین قدر که مشهور بخز باشد یا تجار بگویند خز است کافی
است و همچنین است سایر پوستها از سمور و سنجاب و قاقم
و غیر اینها و یکنوع پوستی است که درین زمان انرا قراکوچن نامند و مشهور
ان است که نوعی از خز است پس نماز با ان ضرر ندارد بلکه اگر مشتبه هم
باشد با ان نماز میتوان کرد سیم سنجاب است و نماز در پوست و موی ان
جایز است بنابر اقوی و احوط بلکه خالی از کراهتی نیست چهارم مروارید است
که با وجود اینکه از جوف صدف بیرون می اید و دانستی که ان از جمله حیوانات
حرام گوشت است نماز با ان جایز است و بخصوص قاقم در عبارات
فقها بحکمی برنخورده ام ولیکن در بعضی احادیث ذکر ان وارد شده در حدیثی
حکم بحرمت ان شده و در حدیثی دیگر حکم بجواز نماز در ان شده ولیکن چون
ظاهر از کلام بعضی از اهل لغت و مستفاد از عبارت بعضی از کتب طب
ان است که قاقم حرام گوشت است پس اجتناب از ان بهتر و احوط
است و جایز نیست نماز در پوست و کرک و موی سمور و همچنین از روباه
و شغال و خرگوش و گربه و امثال اینها اما پوشیدن انها بعد از ذبح

شرعی

شرعی یا گرفتن از دست مسلمان ضرر ندارد و اگر مویی از اینها بجامه چسبیده
باشد باید در وقت نماز دفع کرد و الا نماز باطل است شرط چهارم انکه جامه
که با ان مرد نماز میکند حریر محض نباشد که نماز مردان با جامه که حریر محض باشد
باطل است و همچنانکه نماز با ان جایز نیست هم چنین مطلق پوشیدن اگرچه
در حال نماز نباشد بر مردان حرام است اما از برای زنان پوشیدن و نماز
کردن در ان جایز است و ضرر ندارد و همچنین از برای پسران نابالغ پوشیدن
ان جایز است و نماز تمرینی که در ان کنند صحیح است و بر ولی انها واجب نیست
منع انها و همچنانکه مذکور شد حرمت پوشیدن و نماز کردن در صورتیست
که حریر محض باشد پس اگر ابریشم با غیر ابریشم مثل ریسمان پنبه یا
پشم یا مو یا نخ نقره مخلوط باشد نماز با ان درست است اگرچه ان غیر ابریشم
بسیار کمتر از ابریشم باشد بلکه اگر ده دو یا ده یک ان هم باشد کافی است
مادامیکه در جنب ابریشم مستهلک نباشد و از اینجا معلوم میشود
که با وجود اینکه بهمین قدر چاره حرمت را میتوان کرد کسانی که چاره نمیکنند
و لباس حریر می پوشند که حرمت ان اجماعی علمای شیعه است بسیار
کم اعتقاد باحکام خدا و مواخذه روز جزا هستند و ظاهر ان است که اگر

ابریشم و نخ طلا با هم ممزوج باشند و جامه از این دو بافته شده باشد بشرطیکه
هیچیک مستهلک در جنب دیگری نباشد نماز با آن درست باشد و پوشیدن
آن جایز باشد اما احتیاط کردن از آن بهتر است و آنچه مذکور شد که هرگاه
جامه از ابریشم و غیر ابریشم باشد پوشیدن و نماز کردن با آن جایز است
در وقتی است که ابریشم و غیر ابریشم با هم ممزوج و مخلوط باشند در تار یا پود
یا هر دو اما اگر آنها را با هم وصل کرده باشند یا با هم دوخته باشند مثل آستر
و رویه یا نصف جامه ابریشم و غیر ابریشم باشد فایده ندارد و پوشیدن
آن جایز نیست و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول حق آن است
که حرمت پوشیدن و بطلان نماز کردن در حریر در صورتیست که آن جامه از
جزئهایی باشد که به تنهائی در آن توان نماز کرد یعنی ساتر عورتین باشد پس
چیزی که چنین نباشد چون کلاه و عرقچین و قدبند و جوراب و بند زیر جامه
و همچنین قیطور و آستر جلکه و امثال اینها اگر حریر محض باشد پوشیدن آنها و نماز
کردن جایز است مسئله دوم جایز است بر فرش و زین پوش حریر
نشستن و ایستادن و خوابیدن و بر متکای حریر تکیه کردن و لحاف حریر بر خود
افکندن بلکه ظاهر آن است که بستن عمامه حریر بسر و داشتن حریر بکمر و پارچه

ازار

از حریر را اگر چه پیچیدن بدون پوشیدن در غیر حال نماز ضرر نداشته باشد
و جایز باشد اما احتیاط کردن بهتر است مسئله سیم جایز است که سجاف
جامه از حریر باشد بشرطیکه در زیادتی بحدی نباشد که در عرف و عادت
از سجاف بودن بیرون رود و احتیاط آنست که از چهار انگشت بهم
چسبیده بیشتر نباشد مسئله چهارم جایز است همراه داشتن حریر پس با
دستمال حریر که در جیب باشد نماز ضرر ندارد و اگر بدست یا گردن یا کمر بسته
شود باز عیب ندارد اما اگر بقدری باشد که به تنهائی ساتر عورتین باشد
احتیاط در نبستن آن در حال نماز لازم است مسئله پنجم جایز است حریر
بودن جیب و بندهای قبا و بالاپوش و تکمه و قیطون اگر چه بسیار پهن
باشد و اگر جزئی از جامه حریر باشد مثل بعضی آنجاها که قدری از آنها حریر است (که به تنهائی ساتر عورتین باشد)
پس اگر آن قدر حریر بقدری باشد که به تنهائی ساتر عورتین باشد پوشیدن
و نماز کردن در آن جایز نیست و الا ضرر ندارد و اگر پارچه که حریر نباشد
آنرا حریردوزی کرده باشند مثل چکن پس اگر احاطه کرده باشد ابریشم
همه آنرا مثل نقش دو تائی نماز کردن در آن درست نیست و پوشیدن
آن حرام است و اگر بعضی مواضع آنرا ابریشم دوزی کرده باشند ضرر

ندارد مسئله ششم جایز است که ابریشم بافته در جامه باشد مثل اینکه بعوض
پنبه ابریشم یا کج در جامه گذارده باشند و جامه گجینه هم حکم حریر دارد مسئله
هفتم جایز است پوشیدن حریر در حالت اضطرار مثل اینکه هیچ جامه نباشد
و برهنه نتوانند ماند یا سلطان جامه حریری خلعت دهد و در نپوشیدن ان
هم خوف ضرر باشد یا انکه در حالت حرب باشد و اگر کسی هیچ جامه بغیر
از حریر نداشته باشد پس اگر جهة نماز تواند انرا بیرون کند و برهنه نماز کند
باید چنان کند و الا با همان جامه نماز میکند شرط پنجم انکه جامه که با ان مردان
نماز میکنند طلا نباشد پس در جامه طلا نماز مردان صحیح نیست بلکه مطلق
پوشیدن ان از برای ایشان حرامست و دور نیست که اگر طلای محض
نباشد ضرر نداشته باشد اما احتیاط بهتر است مگر اینکه طلای ان بسیار
کم باشد که درینصورت ضرر ندارد اگرچه بهتر و قیطون بسیار بهتر باشد
و همچنین ضرر ندارد در جامه که طلادوز باشد مگر اینکه طلا همه روی
جامه را فرو گرفته باشد و اگر اغلب انرا فرو گرفته باشد باز احتیاط
کردن بهتر است و حرامست بر مردان انگشتری طلا بدست کردن و نماز
با ان درست نیست اما بستن بازوبند طلا یا بند شمشیر یا بند کارد

[illegible]

ضرر ندارد

ضرر ندارد و همچنین جایز است بر فرش طلا باف یا زین مطلا نشستن
و اسباب زین اسب را طلا کردن و همراه داشتن طلا و همچنین جایز است
پوشیدن جامه که پولک طلا بان دوخته باشند و نخ نقره که بر روی ان اب
طلا کشیده باشند حکم نخ طلا دارد شرط ششم انکه جامه که با ان نماز میکنند
خواه مرد یا زن غصبی نباشد یعنی جامه نباشد که از دیگری گرفته باشند و
مالک ان راضی نباشد که چنین جامه پوشیدن ان حرام و نماز در ان باطل
است خواه بقدری باشد که ساتر عورت باشد یا نه بلکه اگر یکنخ ابریشم
یا ریسمان حرام در جامه باشد نماز با ان باطل است و اگر انگشتر حرام در دست
باشد نیز نماز باطل است بلکه هرگاه خنجر غصبی همراه باشد در حال نماز نماز
باطلست خواه تواند انرا در ان حالت بصاحبش رد کند یا نه مگر این که
بالفعل نتواند رد کند و انرا بقصد محافظت بر داشته باشد که وقتی بصاحبش
برسد باو رد کند و اگر چیزی را غصب کرده باشد اما در وقت نماز همراه نباشد
نماز باطل نیست و انچه مذکور شد که در جامه غصبی نماز باطل است درصورتیست
که عالم بغصبیت ان باشد و اگر نداند یا اول میدانست و حال نماز فراموش
کرد نمازش صحیح است و اگر کسی بداند که جامه غصبی است اما نداند که در جامه

یک نسخه

غصبی نماز صحیح نیست اگر اصلا احتمال بطلان بخاطرش خطور نمیکرد نماز او صحیح است و
اگر احتمال میداد و کوتاهی در پرسیدن مسئله کرد نماز او باطل است و در اینجا دو مسئله
است که باید بیان شود مسئله اول هر چیز که پشت پا را بپوشاند و قدری از ساق
پا را هم بگیرد باتفاق علما نماز با آن صحیح است و اگر پشت پا را بپوشاند و هیچ جز از
ساق را نگیرد در آن خلافست و اقوی و اصح آن است که با آن نماز صحیح است و هیچ
حرجی در آن نیست مسئله دوم نماز در هر جامه و لباسی که غیر از آنچه مذکور شد
که نماز در آن صحیح نیست باشد نماز در آن صحیح است فصل سیم در چیزهائی که مراعات
آن در جامه در حالت نماز مستحب است و در بیان آنچه مکروه است اما مستحبات
لباس چند چیز است اول اینکه در حال نماز عمامه بر سر بندد و در حدیث وارد است
که فضیلت نماز با عمامه نسبت بنماز بی عمامه مثل فضیلت پیغمبر است بر امت
دوم آنکه عمامه را تحت الحنک قرار دهد یعنی یک طرف از عمامه را از زیر حنک
آورده در طرف دیگر وصل کند سیم آنکه زیر جامه در پا داشته باشد چهارم
آنکه در نمازهای جماعت و نماز عید لباس فاخر و پاکیزه بپوشد و بعضی در
مطلق نماز تجمل را در لباس راجح دانسته اند و اقوی آنست که مخصوص
صح بنماز جماعت و عید است پنجم آنکه در جامه سفید نماز کند ششم آنکه در حال

نماز انگشتری

در لباس

نماز انگشتری که نگین آن عقیق باشد در دست داشته باشد هفتم [illegible]
آنکه اگر کسی لنگ بسته نماز کند و بغیر از لنگ لباسی نداشته باشد لنگ را بالا
ببندد بنحوی که پستانها را بگیرد و اگر کسی در زیر جامه به تنهائی نماز کند یک چیزی
بر دوش خود بیندازد اگرچه ریسمانی باشد هشتم آنکه زن در کمتر از سه جامه
نکند نماز مقنعه و پیراهن و زیر جامه یا لنگی و اما مکروهات جامه در حال نماز آن
است اموری که در ترک آن ثواب است و در فعل آن گناهی نیست چند چیز است اول
در جامه سیاه نماز کردن و آن مطلقا مکروه است مگر در سه چیز عمامه سیاه
آنها و عبا و چکمه سیاه که در آنها کراهتی نیست دوم در جامه که بسیار سرخ
رنگ باشد بلکه پوشیدن جامه که بسیار سرخ باشد مکروه است اگرچه غیر
حال نماز باشد سیم در جامه کسی که چندان پرهیز از نجاسات یا از جامه غصبی
از نکند چهارم در جامه یا انگشتری که در آن صورت حیوان یا غیر حیوان مثل گل و
درخت و مثال آن باشد بشرطیکه صورت چیزی باشد که مصداق خارجی
اندک داشته باشد نه محض فرض و صورت کشی باشد و اگر آن صورت را
تغییری بدهند مثل اینکه سر آنرا یا چشم آنرا یا یک شاخ درخت را زایل کنند
بدن نما کراهت برطرف میشود پنجم آنکه مرد در یک جامه نماز کند یا در جامه که نازک باشد

نماز کند که جای عورت نباشد و اگر جای باشد و جامه دیگر نپوشیده باشد نماز او
باطلست ششم آنکه در عمامه که تحت الحنک نداشته باشد نماز کند هفتم اینکه مرد
در حالت نماز دهان بند و زن رو بند بیندازد هشتم اینکه زنان در دست
یا پای ایشان خلخال یا دست بندی باشد که صدا کند در وقت نشستن
و برخواستن نهم آنکه زن در حالت نماز بالمره از حلی و زیور خالی باشد
بلکه سنت است از برای ایشان که زیوری بردارند اگرچه کم باشد و مواضع
خضاب را هرگاه خضاب نداشته باشد خضاب کنند دهم اینکه کسی
در حالت نماز لنگ بر بالای پیراهن ببندد یازدهم آنکه یکطرف جامه را از
زیر بغل خود بیرون آورده بر دوشش مقابل بیندازد و این را فقها اشتمال
صما گویند و در احادیث نیز باین عبارت وارد شده دوازدهم آنکه کسی
بی ردا امامت نمازی کند سیزدهم اینکه در حالت نماز آهن همراه داشته باشد
و جمعی از فقها از احرام دانسته اند و قول بحرمت خالی از قوت نیست
ولیکن کراهت یا حرمت در صورتیست که آهن پیدا باشد اما اگر پنهان
باشد مثل اینکه چاقو در قلمدان یا در کیسه باشد یا کارد و شمشیر در غلاف
باشد یا دسته کارد را بدستمالی یا بخوان به پیچی رفع کراهت یا حرمت

میشود

میشود و همچنین در صورتی که آدمی در مقابل دشمن باشد کراهت یا حرمتی
در آهنهای اسلحه و زره نیست اگرچه مکشوف باشند چهاردهم اینکه کسی در
حالت نماز پولی همراه داشته باشد که در آن صورتی نقش باشد خواه
ظاهر باشد یا پنهان مثل باج اقلی یا پولهای سیاه که صورت شیر یا یک
در آنها هست و هرگاه در موضعی باشد که در گذاردن آن خوف فراموشی
یا تلف شدن را داشته باشد کراهت برطرف میشود و همچنین اگر آنها را
به پشت خود قرار دهد مثل اینکه در همیانی باشد که پول آن در عقب باشد
کراهت برطرف میشود و جمعی از فقها فرموده اند که مکروه است در حالت نماز
بندهای قبا بسته باشد یا کمر بسته باشد و حق آن است که هیچ کدام مکروه
نیست بلکه بسته بودن بندهای قبا بخصوص مستحب است مقصد چهارم در احکام
مکان نماز و در آن چند مسئله است مسئله اول شرطست در مکانی که در آن
نماز میشود که مباح باشد باین نحو که یا از اراضی باشد که مالکی ندارد چون
زمینهای موات یا ملک همان شخص باشد که نماز میکند یا اجاره نموده
باشد یا صاحب آن اذن داده باشد که در آن نماز کند هر کجا و از آن
قبیل است مساجد موقوفه و رباطات یا اذن فحوی داشته باشد مثل کسی

که مهمان میکنند دیگری را و بخانه می طلبد باشد بهر حال بران دلالت کند همچنانکه
حمامها و کاروانسراها و صحراها و دشتها که در نماز کردن درانجا ضرری متصور نیست
و ظاهر ان است که ظن برضای مالک کافی باشد در جواز نماز کردن و احتیاج
بعلم قطعی نیست و در زمینی که مال صغیر یا دیوانه یا سفیه باشد ظن برضا
و اذن ولی ان که پدر یا جد پدری یا وصی پدر یا حاکم شرعی باشد کافی است و
همین قدر که مظنه رضای ولی باشد نماز میتوان کرد مثل اینکه کسی بجهة کاری
از صغیر بخانه ان برود یا در زمین او که مزروع نباشد نماز کند مسئله جایز نیست
نماز در مکان غصبی نه از برای غاصب و نه از برای دیگران مگر صاحب ملک
که نماز گذاردن ان جایز است و همچنین هرگاه ملکی وقف باشد بر طایفه و ان
ملک را از ایشان غصب نمایند هر یک از موقوف علیهم می توانند
در انجا نماز کنند خواه وقف خاص باشد مثل اینکه وقف اولاد باشد یا وقف
عام مثل اینکه وقف بر علما یا بر سادات یا بر مسلمین باشد پس در اول نماز
هر یک از اولاد درانجا صحیح خواهد بود و در دویم نماز هر یک از علما یا سادات
یا مسلمین دران صحیح خواهد بود اگرچه از ایشان غصب شده باشد
مگر اینکه حق شخص معینی بان تعلق گرفته باشد و از ان شخص غصب نموده

باشند

باشند مثل اینکه متولی ان وقف انرا بشخصی اجاره داده باشد و غاصبی از ان
شخص مستاجر غصب نموده باشد که درینصورت نماز غیر مستاجر دران صحیح نخواهد
بود و از قبیل وقف بر مسلمین است وقف بر مسجدها و مدرسها و رباطها و
کاروانسراها و مزارهای معصومین و غیرهم پس جایز است نماز هر یک از
مسلمین درانها اگرچه مغصوب باشند و اگرچه نماز کننده غاصب باشد و اگر
وقف بر فقرا یا سادات باشد جایز است نماز هر یک از فقرا یا سادات
دران با وجود غصبیت بلکه ظاهر ان است که جایز باشد نماز غیر فقرا و سادات
هم هرگاه باذن یکی از فقرا یا سادات باشد و همچنین ظاهر ان است که
جایز است نماز شیعیان در املاکی که مجهول المالک هستند و صاحب معینی
از برای انها معلوم نیست اگرچه در دست غاصب باشند ولیکن خود غاصب
درانها نماز نمی تواند کرد و حکم وضو و غسل از ابهای وقفی و مجهول المالک که
غصب شده اند مثل حکم نماز در مکان است پس جایز است وضو و غسل
هر یک از موقوف علیهم یا ماذون از جانب او در اب مغصوب
و جایز است وضو و غسل هر یک از شیعیان غیر از غاصب در اب
مجهول المالک مغصوب و هرگاه صاحب ملک مغصوب ماذون نماید

دیگر برا در نماز کذاردن در ملک او که غصب شده نماز او صحیح است و اگر اذن دهد خواهد بود
که در ملک او داخل شود و نماز کند و چون نماز را به بندد امر کند او را به بیرون
رفتن اطاعت او لازم نیست بلکه بنا بر اقوی نماز را با استقرار تمام میکند و بعد
از ان بیرون میرود خواه وقت وسعت انرا داشته باشد که نماز را قطع کند و بیرون
رود و دوباره نماز را تمام کند یا نه و همچنین اگر هنوز شروع در نماز نکرده باشد
اما وقت وسعت نداشته باشد که بیرون رود و در خارج ملک غصبی نماز را تمام
کند باز در همانجا با سکون و استقرار نماز را تمام میکند و بیرون میرود و هرگاه کسی در
مکان غصبی محبوس باشد یا مجبور باشد در ماندن در انجا و نماز کند نماز او
صحیح است و صحیح است نماز در زیر سقفی که الات ان غصبی باشد و در زیر
خیمهٔ غصبی هرگاه اصل زمین انها بی عیب باشد و صحیح نیست نماز بر فرش
یا تخت غصبی اگرچه زمین مباح باشد و همچنین صحیح نیست نماز بر فرشی
یا تختی که بر روی زمین غصبی باشند اگرچه ان فرش یا تخت مباح باشند
و همچنین صحیح نیست نماز کسی که سواره بر چارپای غصبی یا زین غصبی باشد
یعنی اگر در حالت سواری نمازی کند ان نماز باطلست مسئله سیم باید مکانی
که در ان نماز میکند خالی باشد از نجاستی که در حالت نماز تعدی بجامه یا بدن

مصلی کند

مصلی کند اما نجاستی که تعدی نکند مثل اینکه خشک باشد ضرر ندارد و بر روی
ان نماز کردن بلی واجبست که جای سجده پیشانی از هر نجاستی پاک باشد پس
اگر جای پیشانی نجس باشد اگرچه خشک باشد نماز درست نیست
مگر اینکه حایلی میان نجاست و پیشانی باشد مثل اینکه مهر پاکی را بر روی
موضع نجس گذارد که در اینصورت نماز درست است مسئله چهارم
مکروه است نماز در چند موضع یعنی نماز در انها درست است ولیکن ثواب
ان کمتر است از نماز در مواضع دیگر و از جمله مواضعی که نماز در ان مکروه است
موضعی است که مرد و زن خواه اجنبی یا محرم در برابر یکدیگر نماز کنند یا زن
پیش از مرد ایستاده باشد که در اینصورت نماز هر دو مکروه است اگر یکبار
بنماز ایستاده باشند و اگر یک کدام سابق بر دیگری داخل نماز شده
باشند نماز او مکروه نیست و نماز ان که بعد داخل نماز شده مکروه است
و کراهت نماز انها در صورتیست که حایلی میان انها نباشد یا ده ذرع
بذراع دست میانه ایشان دوری نباشد و هرگاه حایلی که مانع از دیدن
باشد میان انها بوده باشد چون دیواری یا چادری یا میان انها
ده ذرع دوری باشد کراهتی نخواهد بود و همچنین اگر زن در عقب باشد

اگرچه اندکی باشد که در حالت سجود سر او مقابل جای پای مرد یا بیشتر هم باشد
کراهتی نیست و فرقی نیست در مکروه بودن میان اینکه مرد نگاه بکند بزن یا نه
پس اگر مرد چشم برهم نهد یا کور باشد یا در تاریکی نماز کند باز مکروه خواهد بود
و همچنین اگر مکان تنگ باشد و عقب ایستادن زن ممکن نباشد و وقت
نماز هم تنگ باشد باز کراهت برطرف نمیشود و مکروه بودن موقوف
نیست بصحیح بودن نماز هر دو پس اگر در نماز یکی از ایشان خللی باشد باز نماز آن
دیگری مکروه خواهد بود و این حکم مختص مرد و زن نیست پس کراهتی نیست در نماز
مرد هرگاه در برابر او یا پیش او زن یا دختر نابالغی بایستد و نه در نماز زن هرگاه
برابر او یا عقب او پسر غیر بالغی نماز کند مسئله پنجم مکروه است نماز در حمام یعنی در
جائی که متصل باده و خزینه آنست که در آنجا آب از خزینه بر میدارند و اما در
رخت کن بلکه خلوتهائی که در حمام میباشد که حکم یورتی جداگانه دارد و راهی
بخزینه ندارد نماز کردن مکروه نیست و همچنین مکروه است نماز در بیت الخلا
و در جائی که فضله انسان در مقابل قبله باشد و در خوابگاه شتران و آبگاه
ایشان یعنی مکانی که مهیا شده است از برای خوابانیدن و آب دادن شتر
اما در جائی که از برای ایشان مهیا نشده ولیکن اتفاقا شتر آنجا بخوابانند

بکی اکر

در مکان

پس اگر شتر آنجا باشد مکروه است نماز و الا مکروه نیست و همچنین مکروه است
نماز در طویله یا حصاری که از برای گاوان یا گوسفندان یا اسبان یا استران یا
خران مهیا کرده اند و مکروه است نماز در رودخانه اگرچه خشک باشد
و از آمدن سیل مطمئن باشند بلکه در هر مجرای آبی که بالفعل آب نداشته باشد
چون نهرها و در جادها و راهها و در زمین شوره زار مگر اینکه موضع سجده را هموار
و محکم کنند بنوعی که پیشانی بران قرار گیرد و هم چنین مکروه است نماز بر روی قبر
و در جائی که قبری در برابر قبله باشد یا نزدیک بقبری باشد خواه در عقب
یا راست یا چپ مگر اینکه ده زرع بذراع دست قرار چهار طرف دور باشد یا
حایلی مانند دیوار بلندی در میان باشد که در اینصورت کراهتی نخواهد بود و
فرقی نیست درین حکم میان قبر پیغمبر و معصوم و سایر مردم مگر در نمازهای مخصوصی
که رسیده است که باید در بالای سر یا عقب سر قبر معصوم این نماز بجا آورد که در اینها
اصلا کراهتی نیست و دور از قبر معصوم بودن در حالت نماز بقدر ده زرع در
صورتی که دیواری در میان نباشد بهتر است از نزدیک بودن آن اگرچه پشت آن
سر یا بالای سر باشد و در صورت نزدیک ایستادن و پشت سر بودن بهتر
است از محاذی بالای سر و پای مبارک و محاذی اینها بهتر است از پیش

روی قبر مبارک ایستادن و احتیاط ان است که در پیش روی قبر مبارک
نحوی که قبر پشت سر باشد نماز گذارده نشود و همچنین مکروه هست نماز در خانه مجوسی
بلکه خانه که مجوسی دران باشد اگرچه خانه او نباشد و در عبادتخانهای کفار
اما اگر در انجاها نماز گذارده شود نماز صحیح است و شرط نیست در نماز کردن در
عبادتخانهای ایشان و مسجدهای سنیان اذن ایشان در نماز کردن در انها
و مکروه هست نماز در شرابخانه و آتش خانه بلکه هر بورتی که دران شراب باشد
و هر جائی که محل افروختن اتش باشد چون مطبخها و گلخنهای حمامها و در جائی
که در برابر قبله آتشی باشد خواه افروخته چون شمع و چراغ یا غیران چون منقل
اتش و اگر اتش در بلندی باشد چون قندیل کراهت شدیدتر است
و در جائی که برابر قبله قران گشوده باشد و اگرچه ان شخص نمازکننده کور باشد
یا در موضع تاریکی باشد و بودن کتاب دیگر کراهت ندارد ولی در حالت
نماز متوجه نوشته بودن مثل کسی که ان را بخواند مکروه هست و در جائی که در
برابر قبله انسانی باشد یا در گشوده باشد یا اهنی باشد یا صورتی باشد
و اگر ان صورت را بپوشانند کراهت برطرف میشود و اگر صورت در غیر
سمت قبله باشد کراهتی نیست مسئله ششم سنت است از برای مردان

که نمازهای

در مکان

که نمازهای واجبی را در مسجدها اورند مگر نماز عید را که در غیر مکه در صحرا کردن افضل
است و ثواب چهار مسجد مقدس که مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و بیت
المقدس باشد از سایر مساجد بسیار بیشتر است و بعد از انها مسجد جامع
هر شهر و دهی یعنی مسجدی که اکثر مردم بجهة نماز بانجا حاضر میشوند و بعد از ان
مسجد محله و بعد از ان مسجدی که از برای اهل بازار بنا شده بعد از ان سایر
مساجد و اما نمازهای سنتی را در خانهها کردن افضل است و اما زنان مطلق
نماز ایشان در خانهها بهتر است و اینها همه در صورتیست که رجحان خارجی از
برای یکطرف نباشد و گاه هست بجهة امر خارجی بر عکس میشود چنانکه
گاه هست بجهة احتراز از ریا یا حضور قلب نماز واجبی در خانهها کردن افضل است
یا ملاحظه رغبت مردم با نماز سنتی در مسجد افضل میگردد یا بجهت درک جماعت
نماز در مسجد رجحان می یابد مسئله هفتم سنت است از برای کسی که نماز میکند
که ستره در برابر قبله خود قرار بدهد خواه کسی از پیش نمازگاه او بگذرد یا نه و
ستره چیزیست که مرتفع باشد چون دیواری و اقل ارتفاع ان یک ذراع
باشد همه به ذراع دست و اگر ممکن نشود دیک چوبی مثل شاخص برابر
قبله نصب کند یا سنگی بگذارد و اگر ان هم نشود خطی بکشد و سنت

است نزدیک بان بایستد بقدر خوابگاه گوسفندی و شرط نیست که آن را در
حال نماز بگذارد پس اگر دیواری باشد و بقصد ستره نزدیک بان بایستد
مستحب را بعمل آورده خواهد بود و اگر کسی در پیش نمازگاه بگذرد تاکید در
استحباب ستره بیشتر است مسئله هشتم جایز نیست نماز واجبی را در حالت
اختیار و بدون ضرورت سواره کردن اگرچه در محمل یا تخته روان باشد
و همچنین جایز نیست در حالت راه رفتن بدون ضرورت نماز واجبی بجا آوردن
واما در حالت ضرورت مثل آنکه محل خوف باشد یا دشمن در عقب آید و وقت
نماز تنگ باشد جایز است سواره و در حال راه رفتن نماز کردن و اگر در
اثنای نماز ضرورت رفع شود بقیه نماز را بر روی زمین با سکون باید بجا آورد
و در صورتی که سواره یا در حرکت نماز کند اگر در همه نماز رو بقبله بودن ممکن
باشد واجب است که رو بقبله باشد و اگر در همه نماز ممکن نباشد در حال
تکبیرة الاحرام گفتن با وجود امکان رو بقبله کند و اگر این هم ممکن نباشد قبله
ساقط میشود اگرچه در بعضی از نماز غیر از حال تکبیر تواند رو بقبله باشد و
باید اگر ممکن شود رکوع و سجود را درست بجا آورند و اگر ممکن نباشد از
برای رکوع و سجود اشاره میکنند و باید سر را از برای سجود زیادتر فرود آورد

واما نمازهای

واما نمازهای سنتی را مطلقا سواره و در حال راه رفتن میتوان کرد اگرچه هیچ
ضرورتی نباشد خواه در سفر و خواه در حضر و خواه راه رفتن در راهی باشد
یا کسی در یورت یا در خانه خود راه رود و رو بقبله بودن در اینجا لازم نیست
اگرچه ممکن باشد و جمعی در حال تکبیرة الاحرام گفتن استقبال را با امکان لازم
میدانند و حق آنست که سنت است و رکوع و سجود هم باشاره کردن بسر
در اینجا مطلقا کافیست اگرچه رکوع و سجود درست ممکن باشد و لازم نیست
در اشاره سجود پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بران صحیح باشد و اگر
سواری یا حرکت در اثنای نماز منتهی شود باید تتمه نماز را رو بقبله با رکوع
و سجود صحیح بجا آورد و اگر کسی قدری از نماز سنتی را کرده باشد و در پای
نماز خواهد راه رود یا سوار شود جایز است و تتمه را مثل نماز سواره و راه
رونده بجا می آورد و جایز است نماز کردن خواه واجبی و خواه سنتی بر مثل
تختی که بر دو درخت یا دو چهارپا بسته باشند بشرطیکه حرکت نکند و تواند
تمام افعال نماز را درست بجا آورد مسئله نهم جایز است نماز کردن در کشتی که در
حرکت باشد اگرچه بیرون آمدن از آن و در خشکی نماز کردن میسر باشد
و واجب است که ایستاده نماز کند و رو بقبله بایستد و چون از قبله

بکردد خود را روبقبله بکرداند واکر ایستادن ممکن نباشد بنشیند و نماز کند
واکر روبقبله کردیدن میسر نباشد همین تکبیرة الاحرام را روبقبله بکوید و در تتمه
ضرور نیست **مقصد پنجم** در بیان اذان و اقامه و احکام انها و دران چند مسئله
است **مسئله اول** بدانکه کیفیت اذان این است که ابتدا چهار دفعه بکوید
الله اکبر بعد از ان دو مرتبه اشهد ان لا اله الا الله پس دو مرتبه اشهد ان
محمدا رسول الله پس دو مرتبه حی علی الصلوة پس دو مرتبه حی علی الفلاح
پس دو مرتبه حی علی خیر العمل پس دو مرتبه الله اکبر بکوید پس دو مرتبه لا اله
الا الله وکیفیت اقامه نیز بهمین نحو است مکر اینکه در اول دو مرتبه الله اکبر
میکوید و در اخر لا اله الا الله و دو مرتبه قد قامت الصلوة میان حی علی خیر یکمرتبه
العمل و الله اکبر زیاد میکنند و اشهد ان علیا ولی الله از اجزاء لازمه هیچیک از
اذان و اقامه نیست و مشهور ان است که از اجزاء مستحبه ان هم نیز نیست
وبعضی از ا مستحب میدانند و ان اقوی است و مستحب انست که در اذان
اشهد ان علیا ولی الله یا اشهد ان علیا امیر المومنین بکوید و در اقامه علیا
امیر المومنین نکوید و در سفر یا وقتی که کسی بجهت ضرورتی تعجیل داشته
باشد میتواند هر یک از فقرات اذان و اقامه را یکدفعه بکوید ولیکن

اقامه تنها را

اقامه تنها را تمام کفتن در صورت مذکوره افضل است از یکدفعه کفتن همه
فقرات **مسئله دوم** اکر کسی اذان و اقامه را ترک کند تا داخل نماز شود پس
اکر عمدا ترک کرده باشد باید نماز را تمام کند و جایز نیست بر کشتن و اکر
سهوا بوده باشد پس اکر داخل رکوع شده باشد باز نماز را تمام
میکند و نمیتواند بر کردد و اکر هنوز داخل رکوع نشده باشد سنت است
که بر کردد و اذان و اقامه را بکوید و نماز را از سر کیرد و اکر یک کدام از اذان
و اقامه را نکفته باشد مطلقا بر نکردد خواه عمدا باشد یا سهوا و خواه برکوع
رفته باشد یا نه و اکر کسی شک کند که ایا اذان و اقامه یا یک کدام را
کفته است یا نه در وقتی که داخل نماز شده باشد ان شک اعتبار
ندارد و بر نمیکردد و همچنین اکر در وقتی شک کند که مشغول تکبیرات
پیش از نماز یا دعاهای قبل از نماز شده باشد و اکر شک در اذان
کند وقتی که داخل اقامه شده باشد باز ان شک اعتبار ندارد
و همچنین اکر شک در فقره از فقرات اذان یا اقامه کند چه در اصل
فقره یا عدد ان یا اعراب یا حرفی از ان وقتی که داخل فقره دیکر شده باشد
ان شک اعتبار ندارد و اکر هنوز داخل فقره دیکر نشده باشد ان فقره را

میکوید مسئله سیم چندامر در اذان واقامه سنت است اول آنکه آخر هر فقره را ساکن کند
وحرکت انرا ظاهر نسازد اکرچه قطع نفس نکند دوم آنکه اذان را بتانی بکوید
واقامه را بتعجیل سیم آنکه هر الف وهمزه وهائی که در فقرات اذان واقامه هست
خوب ظاهر سازد چهارم آنکه فاصله قرار دهد میان اذان واقامه بدو رکعت نماز
یا سجده یا نشستن یا کام برداشتن یا سکوت کردن یا سبحان الله کفتن یا
الحمد لله کفتن ودر نمازهائی که نافله انها مقدم است چون ظهر وعصر وصبح خصوص
از برای پیشنماز فاصله را دو رکعت قرار دهد دادن افضل است خصوص دو رکعت ۲
از همان نافله یعنی دو رکعت انرا میان اذان واقامه بکند و فاصله بنشستن در غیر نماز مغرب اولی است ۳ از
فصل بسکوت در غیر ان وجایز است فاصله کردن بزیاده تر از یکی از انها بلکه بهمه انها
در یکنماز پس اکر فاصله بسجده کند در سجده بکوید رب سجدت لک خاضعا
خاشعا ذلیلا واکر فاصله بنشستن نکند بکوید اللهم اجعل قلبی بارا و
رزقی دارا وعیشی قارا وعلی سارا واجعل لی عند قبر نبیک محمد صلی الله علیه واله
مستقرا وقرارا وخواندن این دعا در سجده نیز در بعضی کتب ذکر شده واکر کام
بردارد پای راست را پیش کذارد رو بقبله وبکوید بالله استفتح وبمحمد صلی الله
علیه واله استنجح واتوجه اللهم صل علی محمد وال محمد واجعلنی بهم وجیها فی الدنیا

۳ از زیادتی بنماز مغرب ودر فصل به سکوت در نماز مغرب اولی است

والاخرة ومن المقربین پنجم آنکه با طهارت باشد ششم آنکه در حال اذان واقامه رو
بقبله باشد هفتم آنکه ایستاده باشد وتاکید این سه در اقامه بیشتر است هشتم
آنکه مرد صدا را باذان بلند کند وزن آهسته کوید نهم آنکه در حال اذان واقامه کفتن
دو انکشت را بدو کوش خود نهد دهم آنکه اکر بعد از اقامه کفتن سخنی کوید اقامه را
دوباره بکوید از سر کیرد وبکوید وهمچنین مکروه است در حال راه رفتن وسواری
اقامه کفتن یعنی ثواب آن کمتر است اما در اذان کراهتی نیست مسئله چهارم
کفتن اذان واقامه سنت است از برای نمازهای پنجکانه هر روزی ولو برای نماز جمعه
وبعضی واجب دانسته اند واقوی استحباب است واستحباب از برای مردان بیشتر است
از زنان واز برای حاضر بیشتر است از مسافر واز برای نماز جماعت بیشتر است از
فرادی واز برای نماز صبح ومغرب بیشتر است از غیر اینها وتاکید در اقامه بیش از اذان است
واذان واقامه از برای هیچ نمازی دیکر غیر از نمازهای پنجکانه مشروع نیست خواه
نماز واجبی باشد یا سنتی ودر نمازهای که بجماعت کرده میشود سنت است موذن
سه مرتبه الصلوة بکوید مسئله پنجم در دو موضع اذان واقامه ساقط است
وکفتن آنها مشروع نیست بنا بر اقوی اول کسی که اذان واقامه
موذنی را بشنود خواه آن موذن اذان اعلام کفته باشد یا از برای مسجدی

۲ ومکروه است در اثنای اذان واقامه سخن کفتن خصوصا در اثنای اقامه وح

یا از برای خود اذان و اقامه گفته باشد وخواه آن شنونده نماز جماعت
خواهد بکند یا فرادی بلی اگر فرادی خواهد نماز بکند اعادهٔ اقامه تنها ی
سنت است و همچنین اگر بعد از شنیدن اقامه تکلم کرده باشد دوم
کسی که داخل موضعی شود که در آنجا نماز جماعتی کرده شود و خواه در
بین نماز جماعت باشد یا بعد از فراغ از آن اما بشرطیکه بعضی از اهل
آن جماعت اگرچه یک نفر باشد در مکان خود باقی باشد اگرچه مشغول
تعقیب یا نماز هم نباشد وخواه آن شخصی که وارد شده اراده
نماز جماعت داشته باشد یا نه خواه آن موضع مسجد باشد یا غیر آن
که در همهٔ این صور اذان و اقامه از آن شخص ساقط است بلکه گفتن آن
نامشروع است مگر اینکه پیشنماز کسی باشد که آن شخص بداند که قابل امامت
نیست و در یک موضع دیگر اذان تنها ساقط است و لیکن نامشروع
نیست بلکه باین معنی که تأکید در آن کمتر از سایر مواضع است و آن در
صورتیست که کسی چند نماز قضا بر ذمهٔ او باشد و خواهد بکند در اینصورت
از برای اول اذان و اقامه میگوید و در بقیه باقامه تنها اکتفا میکند
اگرچه بعضی را در مجلس دیگر بکند و در دو موضع و [illegible]
است

~~[illegible] موضعی [illegible]~~ است که جمعی از علما حکم بسقوط آن کرده اند یکی در
صورتیکه کسی جمع میان دو نماز کند یعنی نافله یا تعقیب میان آنها بجا نیاورد
و فاصله قرار ندهد در اینصورت گفته اند اذان نماز دویم ساقط است و
دویم در نماز عصر یوم جمعه و هیچیک دلیلی ندارد و حق عدم سقوط است
و اگر کسی اذان و اقامه را بگوید که نماز فرادی کند بعد نماز جماعت میسر شود سنت
است اذان و اقامه را از سر بگیرد مسئله ششم بدانکه مؤذنی که اذان از برای
مسلمین میگوید و مسلمین باید باذان او اعتماد و اکتفا نمایند لازم است که
مسلمان باشد بلکه شیعهٔ اثنی عشری باشد و عاقل باشد و مرد باشد و اگر زن باشد [illegible]
[illegible] اگر اذان از برای مردان گوید و بلوغ و آزادی در آن شرط نیست
و سنت است که عادل باشد و آواز بلند داشته باشد و بینا باشد و وقت
شناس باشد و با طهارت و رو بقبله بر موضع مرتفعی ایستاده اذان گوید
و مکروه است که بجانب چپ و راست خود التفات نماید و جایز است
که چند نفر در یک محل بیکدفعه اذان بگویند که هر کدام اذان علاحده بگویند
و اما گفتن همه یک اذانرا که هر کدام بعضی از فقراترا بگویند اذان مشروع
نیست و سنت مؤکد است از برای شنوندهٔ اذان که حکایت اذان را

ان نیز بکند و هرچه موذن میکوید بکوید و در احادیث وارد است که حکایت اذان سبب وسعت رزق میشود و اگر کسی خواهد با اذان موذنی اکتفا کند و نماز کند باید کر خللی در اذان ان باشد خود درست بکوید و سنت است که کسی که اذان صبح یا مغرب را بشنود بکوید اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک و تسبیح ملائکتک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم **باب دویم** در افعال واجبه نماز بدانکه افعال واجبه نماز هشت است نیت و تکبیرة الاحرام و قیام و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و از این هشت امر نیت و تکبیرة الاحرام و قیام متصل بتکبیره و برکوع و رکوع و دو سجده رکن هستند که زیادتی و ترک انها عمدا و سهوا باعث بطلان است نه سهوا و این هشت امر اصول واجبات نماز است و هریک مشتمل بر واجبات و مستحبات چند است بنحویکه مذکور خواهد شد و ما این هشت امر را با انچه متعلق بانها است از شرایط و احکام در هشت مقصد ذکر میکنیم **مقصد اول** در نیت و نیت چنانکه مذکور شد رکن است که ترک ان سهوا و عمدا باعث بطلان نماز است و در اینجا چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه واجب است در نیت هر نمازی قصد نماز با قصد قربت یعنی قصد کند که نماز

میکنیم برای

میکنم از برای رضای خدا و اطاعت امر او و این قدر چیزیست که در هر نمازی واجبست و اگر نمازی که در ان وقت توان کرد متعدد باشد و چیزی که تمیز بدهد در خارج که این کدام نماز است که میکند نباشد باید در قصد و نیت تعیین ان نماز که میکند نیز کرده شود مثل اینکه در وقت صبح نافله و فریضه هر دو را میتوان کرد باید تعیین کند که نماز نافله صبح یا فریضه انرا میکنم قربة الی الله و همچنین هرگاه قضائی بر ذمه او باشد که مثل همین نمازی باشد که میکند باید تعیین قضا و ادا بشود و هرگاه ممیز خارجی باشد دیگر احتیاج به تعیین در قصد نیست مثل اینکه در وقت صبح در حالت صحت نشسته نماز کند چه معلومست که این نافله است نه فریضه و همچنین اگر نمازی که در انوقت میتوان کرد منحصر در یکی باشد مثل اینکه وقت ظهر در سفر باشد که نافله ساقطست و مقلد مجتهدی باشد که نماز سنتی غیر از نوافل یومیه را در وقت فریضه جایز نداند و قضائی هم بر ذمه او نباشد در اینصورت معلومست از خارج که ان نمازی که میکند نماز ظهر است پس درین وقت در نیت همین قدر که نماز میکنم قربة الی الله کافیست و بالجمله واجب در نیت همین قصد نماز است و قربت و چیزی که ان نماز را معین کند اگر در خارج معین نباشد و اگر

ضرور نیت

معین باشد همان تعیین خارجی کافی است و در نیت امری دیگر بغیر از
قصد نماز و قربت و تعیین در صورتی که بدون قصد معین نباشد واجب
نیست پس نیت وجوب یا سنت یا اداء یا قضا و یا تعیین عدد رکعات
یا احتمال اینها مگر اینکه در تعیین و تمیز محتاج بیکی از اینها باشد پس در نماز
ظهر همین قدر کافی است که نماز ظهر میکنم قربة الی الله و هرگاه نماز ظهر
قضائی بر ذمه او باشد و گاهی نماز قضا هم بکند نیت کند که نماز ظهر میکنم
اداء قربة الی الله و همچنین نماز عصر و مغرب و عشا و صبح لازم نیست که
نیت را بر زبان جاری سازد بلکه گذرانیدن امور مذکوره در دل کافی است
و باید معنی قربة را بفهمد و بداند که مراد از آن این است که این عمل از برای نزدیک
شدن بخدا و خوشنودی او و اطاعت امر او است یا بجهت خلاصی از عقاب
او یا رسیدن بثواب و جزای او در آخرت یا در دنیا پس اگر کسی در
نمازی قصد کند ثواب دنیوی که از برای آن نماز رسیده داشته باشد نماز
آن صحیح است و بالجمله باید مقصود از آن نماز امری باشد که از جانب
خدا باشد مثل اطاعت او یا ثواب دادن او و محض دل گذرانیدن
قربت باین معنی کافی نیست بلکه باید واقع هم مطابق این قصد باشد

یعنی غرضی

در نیت

یعنی غرضی دیگر بسوای این در نماز کردن نداشته باشد پس اگر در واقع قصد
ریا داشته باشد یا امر حرامی دیگر نماز او باطل است خواه مقصود بالذات قربة
باشد و ریا را هم بالتبع ضم کند یا بر عکس و خواه این قصد در همه نماز
باشد یا در یکی از اجزاء آن یا در یکی از اوصاف لازمه آن یا در خصوص فردی
از افراد نماز پس اگر نماز را بجهت قربت کند اما بجهة حضور شخصی سوره
مخصوصی را بخواند یا جهر کند یا بسم الله را بلند بگوید نماز او باطل است یا نماز
در مسجد را یا در اول وقت را بجهت ریا یا خوف از شخصی کند و قصد این
داشته باشد که آن شخص به بیند که نماز در اول وقت یا در مسجد میکند
نماز باطل است و همچنین اگر طمانینه را در رکوع یا سجود یا سر برداشتن
از اینها بجهت ریا بعمل آورد نماز او باطل خواهد بود و بالجمله چنانچه در اصل
نماز یا در یکی از اجزاء آن یا اوصاف واجبه ریا یا امر محرمی دیگر را قصد کند
یا خصوصیت فردی از افراد نماز را یا فردی از افراد اجزاء یا اوصاف را بجهة
آن بجا آورد نماز باطل خواهد بود و اما اگر قصد ریا در غیر اینها از اموری که خارج
از نماز است بشود نماز صحیح خواهد بود پس اگر خشوع کند در نماز یا سر را
پیش اندازد یا دستها را بر رانها بچسباند یا چشم بر هم نهد یا در رکوع

[illegible]

کردن بکشد دامثال اینها بجهت ریا نماز باطل نخواهد شد و اگر با قصد قربت قصد
چیزی دیگر غیر از ریا یا امر حرامی دیگر ضم شود بلکه امر راجحی یا مباحی ضم شود یا این
قصد در اصل نماز یا یکی از اجزاء یا شرایط یا اوصاف غیر واجبه ان ضم میشود یا در
خصوصیات یا اجزاء اوصاف غیر واجبه پس در صورت اول که در خود نماز یا
جزو یا شرط یا وصف واجب باشد پس اگر غرض اصلی و مقصود کلی قربت
باشد ولیکن بالتبع ان مطلوب دیگر را هم در نظر گیرد نماز صحیح خواهد بود و اگر
مقصود اصلی ان امر باشد و قربت بالتبع باشد نماز باطل خواهد بود مثلا
شخصی نماز میکند و در نماز کردن یا در جهر قراءت در جائی که واجب باشد یا
در سوره خواندن قصد تعلیم غیری میکند اگر نماز را یا جهر را یا سوره خواندن را از
برای خدا کند که اگر هیچ غرضی دیگر هم نمی بود باز میکرد ولیکن قصد کند که حالا
که میکنم فلان شخص را نیز یاد دهم در اینصورت نماز صحیح است و اگر بر عکس
باشد باین نحو که اراده تعلیم غیر کند و قصد کند که حالا که من تعلیم غیر میکنم نمازی
هم از برای خدا کرده باشم که اگر این قربت نمی بود باز نماز را بجهة تعلیم را
میکرد در اینصورت نماز باطل خواهد بود و اما در صورت دویم که ضم قصدی دیگر
در امور واجبه نباشد بلکه در خصوصیات یا اوصاف غیر لازمه باشد در اصل

فعل واجب

فعل واجب قصد قربت داشته باشد نماز صحیح خواهد بود مطلقا خواه مقصود
اصلی در ان خصوصیات یا اوصاف قربت باشد یا غیر قربت پس بعد
از انکه کسی اصل نماز را از برای خدا کند که اگر هیچ قصدی نمیداشت
نماز را میکرد و اما در افتاب نماز کند بجهت گرم شدن یا سوره مخصوصی را بخواند
بجهت تعلیم کردن اما اصل سوره را بقصد قربت بخواند یا در جائی که جهر
واجب نباشد بسم الله را بلند بگوید بجهة محض اگاهانیدن غیر نماز او صحیح است
2 مسئله چهارم چون دانستی که غیر از تعیین فعل و قصد قربت در نیت امری دیگر
لازم نیست پس اگر امور دیگر را هم زیاد کند اگر ان امر مطابق واقع باشد
مثل اینکه نیت کند چهار رکعت نماز ظهر میکنم اداء واجب قربة الی الله که
عدد رکعات و وجوب و اداء را در جائی که بان محتاج نباشد زیاد کند البته نماز
صحیح است بلکه بهتر است و اگر مطابق واقع نباشد مثل اینکه نیت کند که
نماز ظهر میکنم سنت قربة الی الله پس اگر سهوا باشد و فی الحقیقه بداند نماز
ظهر واجبست بالاتفاق ضرر ندارد و اگر عمدا باشد و اعتقاد سنت بودن
ان را داشته باشد یا مثلا نیت نماز شب را واجب کند با اعتقاد وجوب اینکه
باز ضرر ندارد و نماز صحیح است بنابر اقوی مسئله پنجم هرگاه کسی مردد باشد

در اول نماز که کدام یک از دو نماز را بجا آورد مثل اینکه مردد باشد که نافله صبح را
بکند یا فریضه را و با این تردد نمازی بقصد قربت را شروع کند پس اگر این تردد
باقی باشد تا آخر نماز آن نماز باطل است و اگر در اثناء نماز از تردد برآمده یکی از آنها را
معین کند نماز او صحیح خواهد بود مسئله چهارم لازم نیست در نیت که در دل بگذراند
که فلان نماز میکنم قربة الی الله باین معنی که صورت این عبارت در خاطر او نقش
شود و بگذرد بلکه همان التفات بفعل و داعی بر فعل یعنی دانستن اینکه نماز میکند
و این عمل بجهت اطاعت خداست و باین جهت برخیزد بنماز کافی است و
دیگر احتیاج بچیزی نیست و این التفات و دانستن هم در ابتدای نماز واجب
است نه در تمام نماز بلکه اگر در اثناء نماز ملتفت نباشد و دل او متوجه خیالات
دیگر باشد نماز او صحیح است بشرط اینکه بر حکم نیت باقی باشد باین معنی که اگر
ملتفت شود بداند که عملی که میکند نماز است و از برای خدا است و این را
نیت حکمیه گویند و با التفات نیت فعلیه است و با نیت حکمیه در تمام نماز
واجب است اما نیت فعلیه در تمام واجب نیست و ابتدای وقت آن وقت
شروع بمقدمات نماز است و میتواند تاخیر اندازد تا وقت تکبیرة الاحرام و
تاخیر از آن جایز نیست و در این حالت وقت آن مضیق میشود مسئله پنجم

همچنانکه

در نیت

همچنانکه نیت قربت در اصل نماز واجب است در جمیع اجزاء و شرایط آن نیز واجب
است باین معنی که باید در هر جزئی یا شرطی که بعمل می آورد نیت قربة یا حکم نیت
قربت در آن داشته باشد یعنی یا در حین کردن جزء ملتفت بآن جزء و قصد
قربة باشد یا اگر ملتفت نباشد بنحوی باشد که اگر ملتفت شود بداند این
عمل جزء نماز است و برای خدا میکند پس بنابرین هرگاه کسی یکی از اجزاء نماز را
نداند که جزء نماز است مثل طمانینه در رکوع یا سجود را و از بابت اتفاق آنرا بعمل آورد
نماز او باطل است بلی اگر کسی متذکر همه اجزاء نباشد یا بتفصیل نداند و در ابتدا
چنین قصد کند که نماز را با جمیع اجزاء آن بعمل می آورم بجهة خدا و همه اجزا را بعمل
آورد نماز صحیح است اگرچه بعضی را بتفصیل نداند ملخص کلام آنکه اگر اجزاء نماز
برای نماز بجا آورد و چنین داند که دیگر جزئی ندارد و از بابت اتفاق آن جزء را
بعمل آورد نمازش باطل است اما اگر اجزائی بداند و احتمال بدهد که دیگر هم
جزئی داشته باشد و قصد نماز را با جمیع اجزا بکند و آنها را هم بعمل آورد نماز او
قصد دو صحیح خواهد بود مسئله ششم اگر کسی در اثناء نماز قطع نماز کند یا قصد فعل منافی نماز
کند مثل اینکه قصد تکلم یا اخراج ریح یا بول کند و آنرا بعمل نیاورد نماز او صحیح است
و باطل نمیشود خواه در وقتی قصد کند که در حال آنرا بعمل آورد یا قصد کند که بعد

از این یعنی در رکعتی دیگر مثلا بعمل آورد خواه مطلق قصد کند یا معلق بر امری دیگر
مثل اینکه قصد کند که اگر فلان شخص داخل شود نماز را قطع کنم و یقین داشته باشد که فلان
شخص در اثناء داخل خواهد شد یعنی اگر در هنگامیکه قصد قطع کرده تا از آن قصد
برگشته فعلی از افعال نماز را بجا آورد اگر آن فعل فعلی باشد که زیاد شدن آن
در نماز نه بقصد نماز مبطل نباشد باید دوباره آن را بعمل آورد و نماز صحیح است و
اگر آن فعل فعلی باشد که زیادتی آن مبطل باشد نماز باین جهت باطل خواهد
شد پس اگر در رکوع مثلا قصد قطع نماز را کند و در این حال یک ذکر رکوع بکند و از
نیت قطع برگردد باید ذکر رکوع را دوباره کند و نماز او صحیح است اما اگر بعد از سر
برداشتن از رکوع از نیت قطع برگردد در این صورت نماز او باطل است
زیرا که اگر دوباره برگردد و ذکر رکوع گوید رکوع که رکن است زیاد خواهد شد
و اگر قصد قطع را معلق کند بر امری که یقین بوجود آن نداشته باشد مثل
اینکه قصد کند که اگر فلان شخص بیاید نماز را قطع میکنم و نمیداند آن شخص
خواهد آمد یا نه در این صورت تا آن شخص نیامده نماز او صحیح است و اگر آمد
پس اگر پیش از آمدن او یا در حین آمدن او ترک نیت قطع کرد نماز مطلقا
صحیح است و اگر باز بر آن نیت باقی است تا فعلی از افعال نماز را با این

بنیت

نیت بجا آورد اگر آن فعل فعلی است که زیادتی آن نماز را باطل میکند نماز
او باطل است و اگر زیادتی آن مبطل نیست باید بعد از ترک نیت قطع دو
باره آن فعل را بجا آورد و نماز صحیح است و تردید در قطع هم حکم نیت قطع دارد
در جمیع آنچه مذکور شد **مسئله هفتم** هرگاه کسی به نیتی داخل نمازی شد نمی
تواند در اثناء آن نماز عدول از آن نیت به نیت نمازی دیگر کند مگر در مواضعی
که از شارع رسیده و مذکور خواهد شد **مقصد دوم** در تکبیرة الاحرام و آن عبارت
است از گفتن الله اکبر بجهت دخول در نماز بعد از نیت و آن رکن است
که بترک آن و زیادتی آن عمدا و سهوا نماز باطل میشود پس اگر کسی یکدفعه تکبیرة
الاحرام بگوید و باز دفعه دویم بگوید نماز او باطل است پس اگر نوبت سیم بقصد
تکبیر نماز بگوید باز نماز منعقد خواهد شد و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود
مسئله اول بدانکه چنانچه مذکور شد صورت تکبیرة الاحرام این است که
بگوید الله اکبر و باید الله مقدم باشد و فاصله میان آنها نکند اگرچه بسکوت
یا اسمی از اسماء الله باشد پس اگر بگوید الله العظیم اکبر نماز او باطل است
و باید هیچ حرفی از آنها تغییر ندهد و الف لام داخل اکبر نکند و فتحه همزه اول
الله و همزه اکبر را اشباع بالف نکند و الف دویم الله را مد ندهد بحیثیتی که از

که فرود آوردن دستها بعد از تمام شدن تکبیر باشد **مقصد سیم** در قیام یعنی ایستادن
و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه شکی نیست که با وجود قدرت قیام
در نماز واجب است در حال تکبیرة الاحرام گفتن و قراءت کردن تا حال فرو
رفتن برکوع و در دو حالت رکن است بترک آن عمدا و سهوا نماز باطل میشود یکی
در حال تکبیر گفتن و دویم در حال فرو رفتن برکوع که آنرا قیام متصل برکوع گویند
و در حال قراءت رکن نیست پس اگر کسی بعضی از قراءت را سهوا نشسته
بجا آورد نماز او صحیح است **مسئله دوم** حد ایستادن همان قدر است که در عرف
بگویند ایستاده است و آن متحقق میشود براست داشتن صلب و فقرات ظهر را
راست یا چپ مگر انحناء یا کج شدن بسیار کمی که منافاتی با صدق قیام نداشته
باشد و سر را پیش افکندن منافاتی با قیام ندارد و بلکه دور نیست که مستحب باشد
مسئله سیم واجب است بر هر دو پا ایستادن پس اگر بدون ضرورت یک پا را
بلند نگاه دارد نماز او باطل است و برداشتن یک پا و گذاردن در همانجا ضرر ندارد
و همچنین واجب است آنکه قدمها پا را از یکدیگر دور نکند بنحویکه از ایستادن
متعارف بیرون رود و مشهور آن است که واجب است استقلال یعنی خود ایستادن
و تکیه بر چیزی نکردن بنحوی که اگر آن چیز را بردارند آن شخص بیفتد و بعضی

صحیح

یعنی جایز نیست در حال قیام [illegible]
خم نمودن و کجی شدن [illegible]

اینرا مستحب

این را مستحب دانسته اند و اول احوط است و در حال برخواستن دست گرفتن
بچیزی که معین برخواستن بشود ضرر ندارد و بعضی اعتماد بر هر دو پا را نیز واجب
دانسته اند باین معنی که سنگینی بدن را بر یک پا نیفکند بلکه بر هر دو پا اندازد و حق
استحباب آن است **مسئله چهارم** اگر کسی از ایستادن عاجز باشد باید بر چیزی
مانند عصا یا دیواری تکیه کند و نماز کند و اگر کسی از ایستادن عاجز نباشد ولیکن
از راست ایستادن عاجز باشد منحنی میشود و نماز میکند و باید بقدر امکان انحنا را
کم کند و همچنین اگر نتواند پاها را نزدیک هم بگذارد و آنها را از یکدیگر دور میکند و
مراعات قدر امکان نزدیکی را بکند و اگر تکیه بر هر دو پا ممکن نباشد بر یک پا تکیه
کند و اگر مردد شود میان تکیه کردن یا منحنی ایستادن مخیر است که هر کدام را خواهد
اختیار کند و اگر کسی در همه احوال عاجز نباشد از ایستادن مستقلا و
در بعضی احوال عاجز باشد پس اگر قدرت داشته باشد که اقل واجب را
بدون تکیه یا انحناء یا فاصله فاحش میان پاها بعمل آورد واجب است که چنان کند
و مستحبات را ترک کند و اگر همه اقل واجب را هم نتواند بعمل آورد هر قدر
تواند بدون تکیه و انحنا بعمل آورد و باقی را بنحو ممکن بعمل آورد و باید تکیه نکردن و
راست ایستادن را مقدم دارد و بعد از عجز تکیه کند تا منحنی شود و جایز نیست

قدر طبیعی بیرون رود و براکر وقف کند و اعراب انرا ظاهر نکند که اکر اعراب انرا
ظاهر کند نماز او باطل خواهد بود بنا بر اقوی و باید فتح همزه اول الله و اول اکبر را
ظاهر کند و انهارا وصل نکند و زیاد کردن چیزی در اخر تکبیرة الاحرام که انرا تغییر
ندهد ضرر ندارد مثل انکه بکوید الله اکبر تعالی و تقدس یا اجل و اعظم بشرطیکه راء
اکبر را ساکن کند و اعراب انرا ظاهر نسازد مسئله چهارم کسی که عاجز باشد از
کفتن تکبیرة الاحرام تمامه هر قدر که تواند بکوید و اکر عاجز از تکلم باشد و هیچ نتواند
بکوید حسبتا لفظ انرا در دل بکذراند و زبان خود را حرکت دهد و با انکشت اشاره
کند و معنی انرا اکر داند قصد کند و اکر این لفظ را نداند و لفظی دیکر تواند کفت اکر
قدرت بر یاد کرفتن تکبیرة الاحرام داشته باشد واجبست انرا تعلم کند و اکر
قدرت نداشته باشد بر تعلم ان احتیاط ان است که ترجمه انرا بکوید بهر لغتی
که داند و اکر لفظی از عربی که بمعنی ان باشد بکوید بهتر است مسئله سیم بدانکه
چنانکه بعد از این مذکور شد شش تکبیر دیکر غیر از تکبیرة الاحرام سنت است
کفتن پیش از قراءت نماز که با تکبیرة الاحرام هفت تکبیره شود و حق انست
که مصلی مخیر است که هر کدام از این هفت را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد و
افضل ان است که تکبیر اخر را تکبیرة الاحرام قرار دهد و شش تکبیره مقدم را

تکبرات

تکبرات مستحبه قرار دهد مسئله چهارم انچه در نماز واجب است از طهارت و استقبال
در تکبیرة الاحرام مراعات ان واجبست و همچنین واجبست که کسی که نماز
ایستاده میکند انرا ایستاده بکوید پس اکر ~~نشسته میکند~~ نشسته بکوید یا در حال
برخواستن بکوید نماز ش باطل است مسئله پنجم در تکبیرة الاحرام چند امر سنت
است اول انیکه در وقت کفتن تکبیر متذکر عظمت وجود حق تعالی شود و
ماسوای انرا حقیر شمارد دوم انکه اکر پیشنماز باشد انرا بلند بکوید بلکه بنحوی
بکوید که همه ماموماین بشنوند مکر انیکه محتاج باین باشد که زیاد از قدر معتاد
او از را بلند کند که در اینصورت باید اکتفا بقدر معتاد کند و زیاده موجب
بطلان نماز میشود و اکر ماموم باشد اهسته بکوید و اکر خود بتنهائی نماز کند
مخیر است میان بلند کفتن و اهسته کفتن سیم انکه در وقت تکبیرة الاحرام
کفتن دستها را بلند کند بحدی که برابر دو نرمهای کوشش برسند و
زیادتر و کمتر بلند نکند و درین حال سنت است انکشتان دستها بهم
چسبیده باشد مکر انکشت بزرک که باید از انکشتان دیکر دور باشد
و باید کفهای دستها رو بقبله باشد و ابتدای دست برداشتن مقارن
ابتدای تکبیر کفتن باشد و انتهای تکبیر کفتن مقارن انتهای دست برداشتن

برعکس کند پس اکر کسی نصف نماز را تواند بی نقص بعمل اورد باید انرا نصف
اول قرار دهد و در نصف دویم تکیه کند یا خم شود و همچنین است اکر کسی
اینقدر تواند درست بایستد که قراءت کند یا رکوع کند باید در قراءت درست
بایستد و اکر کسی از مطلق ایستادن عاجز باشد و نتواند مطلقا بایستد نه راست
و نه خم و نه مستقلا و نه با تکیه باید نشسته نماز کند پس اکر هیچ نتواند بایستد
همه نماز را نشسته میکند و اکر قدری را تواند بایستد و تتمه را نشسته بجا اورد و
حد عجزی که موجب جواز نشسته نماز کردن است انست که قدرت بر ایستادن نداشته
باشد و ایستادن ان مستفاد است بعلم ان شخص بحال خود و از اسباب عجز
ان است که ایستادن باعث مشقت بسیار باشد که عادة نتوان متحمل ان
شد یا در ان مظنه تلف باشد یا سبب زیادتی مرض یا طول ان یا دشواری
معالجه ان شود و کسی که تواند ایستاده نماز کند اما قادر بر رکوع و سجود نباشد
باید ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را باشاره بجا اورد و اکر کسی نتواند بایستد
اما تواند در راه رفتن نماز کند مخیر است میانه نشسته نماز کردن و در حال راه
رفتن نماز کردن و احتیاط ان است که در راه رفتن نماز کند و غایت
احتیاط جمع میان دو نماز است و کسیکه نشسته نماز کند باید اکر تواند بعد از

قراءت

قراءت حمد و سوره برخیزد و بایستد و برکوع رود و ظاهر ان است که طمانینه
درین برخواستن واجب نیست بلکه بمجرد برخواستن میتواند برکوع رود و اکر
برین هم قدرت نداشته باشد نشسته رکوع میکند و اکر بعد از رکوع تواند
بایستد تا ایستاده بسجود رود واجب است چنان کند و طمانینه درین ایستادن
واجب است و کسی که نشسته نماز میکند در رکوع باید اینقدر خم شود
که او را رکوع کننده کویند و بهتر انست که اینقدر خم شود که پیشانی او محاذی
موضع سجود او شود یا روی او محاذی زانوهای او بشود و اکر کسی نشسته نماز
واجبی یا سنتی کند مستحب است که در حال قراءت تربع بعمل اورد باین نحو که
بر کف پاها بنشیند یعنی کفهای پا را بر زمین نهد و ساقها و رانها را بلند کند
و نصب کند و الیتین خود را از زمین راست کند و در حال رکوع دو زانو
بنشیند و در حال تشهد تورک بعمل اورد باین نحو که بر طرف چپ نشیند و
هر دو پا را از زیر خود بیرون کند و پشت پای چپ را بر زمین کذارد و پشت
پای راست را بر شکم پای چپ کذارد مسئله پنجم اکر کسی عاجز باشد که
نشسته نماز کند باید به پهلوی خود بخوابد یا بپهلوی راست یا چپ و تقدیم
پهلوی راست افضل است و باید رو و سایر مقادیم بدن را بجانب قبله کند

مانند خوابانیدن میت در لحد و باینطریق نماز کند و از برای رکوع اشاره میکند
و از برای سجود بر رو می افتد و سجده میکند و اگر تواند و اگر نتواند از برای سجود نیز
اشاره میکند و اگر از پهلو خوابیدن نیز عاجز باشد بر پشت میخوابد بنحویکه کف
پاهای او بجانب قبله باشد همچنانکه محتضر را میخوابانند و از برای رکوع و سجود بدلیت ۲
اشاره میکند و در حالات مذکوره که از برای رکوع و سجود اشاره میکند باید
بسر اشاره کند و هر قدر تواند از برای سجود خم شود باید چنان کند بلکه احتیاط
ان است که هر قدر تواند از برای رکوع نیز خم شود و اگر از اشاره کردن بسر
عاجز باشد باید اشاره بچشمها کند باینطریق که بجای قیام چشمها را
بکشاید و بجای رکوع چشمها را برهم گذارد و بجای سر برداشتن چشمها را
بکشاید و بجای سجود باز چشمها برهم نهد و بجای سر برداشتن بکشاید و سنت
است که فرو داوردن سر و برهم گذاردن چشم از برای سجود بیشتر از رکوع
باشد و واجبست که از برای سجده چیزی که سجده بران صحیح است بر پیشانی
خود گذارد و اگر کسی که قادر بر سجده نیست قدرت داشته باشد که چیزی را
از زمین بلند کند چون پشتی و امثال ان و خم شود و بران سجده نماید واجب
است که چنان کند مسئله ششم اگر کسی که ایستاده نماز کند در اثنای نماز

از ایستادن عاجز شود می نشیند و نماز را اتمام میکند و نماز را از سر نمیگیرد
و اگر کسی که از عجز نشسته نماز کند در اثنای نماز قدرت بر برخواستن بهم رساند
باید برخیزد و نماز را اتمام کند و همچنین است حکم در مابین نشستن و پهلو خوابیدن
و پشت خوابیدن و اگر کسی از خوابیدن بر پشت هم عاجز باشد و تواند
برو بخوابد باید رو بقبله بخوابد و نماز کند و باز رکوع و سجود را باشاره بعمل اورد
بنحویکه مذکور شد مسئله هفتم در حالت ایستادن چند امر سنت است
اول اینکه بخضوع و خشوع بایستد بنحوی که بنده ذلیل گنهکار در خدمت مولای
خود می ایستد دوم در حال ایستادن نظر او بموضع سجده باشد سیم انکه
هر دو دست بر هر دو ران گذارد بنحویکه محاذی زانوها باشد چهارم انکه انگشتان
دستها را بهم بچسباند پنجم انکه قدمها را از یکدیگر دور کند بقدر سه انگشت
تا یک وجب ششم انکه قدمها را با یکدیگر محاذی گذارند نه انکه یکی پیش باشد
و یکی پس هفتم انکه انگشتان هر دو پا را بجانب قبله بدارد بنحویکه هیچیک
از قبله منحرف نباشد هشتم انکه چنانکه مذکور شد سنگینی بدن خود را برهر دو
پا مساوی اندازد نهم انکه زن دستهای خود را بر پستانهای خود گذارد
بنحویکه پستانها بسینه او بچسبد و پاها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند

مقصد چهارم در قراءت و ان واجب است اما رکن نیست لهذا ترک و زیادتی
ان عمدا نماز را باطل میکند اما سهوا باطل نمیکند و درین مقصد سه فصل است
فصل اول در انچه باید قراءت کرد و در بیان محلی که باید قراءت نمود و در ان
چند مسئله است مسئله اول بدانکه واجب است خواندن حمد در نمازهای دو رکعتی
و در دو رکعت اول نماز سه رکعتی و چهار رکعتی از نمازهای واجبه و همچنین شرط
است خواندن ان در نمازهای سنت و در رکعت سیم نماز سه رکعتی و دو رکعت
اخر نمازهای چهار رکعتی مخیر است میان خواندن حمد و تسبیح کردن و از برای ماموم
تسبیح کردن افضل است و از برای امام و منفرد هر دو مساویند و تسبیحی که در این
رکعتها بجای حمد گفته میشود عبارتست از یکدفعه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر یا یکدفعه الحمد لله و سبحان الله والله اکبر و گفتن اول بهتر است و بهتر
از ان سه دفعه گفتن ان است و واجب است ترتیب میان این اذکار
یعنی اگر اول را که تسبیحات اربع است گوید اول تسبیح و بعد تحمید و بعد
تهلیل و بعد تکبیر را گوید و اگر دویم را گوید اول تحمید و بعد تسبیح و بعد تکبیر را گوید و لفظی
دیگر میان این اذکار در نیاورد اما در صورتیکه سه دفعه تکرار کند در میان
هر دفعه گفتن چیزی که نماز را باطل نمیکند ضرر ندارد و از برای تسبیحات بسم الله

گفتن ضرور نیست بلکه سنت هم نیست ولیکن اگر بگوید نماز او باطل نمیشود و
همچنین ضرور نیست که ابتدا قصد تعیین خواندن حمد یا تسبیحات را بکند
بلکه اگر بی التفات شروع در یکی از انها کند نماز او صحیح است و اگر ابتدا هم
قصد خواندن یک کدام را معین داشته باشد و غفلتا بزبان او بدیگری جاری
شود میتواند همان را اتمام کند و میتواند عدول بدیگری نماید بلکه اگر ابتدا
قصد یک کدام معین را کند و شروع در ان کند باز میتواند عدول بان دیگری
نماید و احوط عدم عدول است درینصورت و اگر در رکعت سیم نماز چهار
رکعتی یک کدام از حمد یا تسبیحات را بخواند ظاهر ان است که واجب
باشد در رکعت چهارم نیز همان یک را بخواند و خواندن یک کدام در یک رکعت
و یکدیگر در رکعت دیگر جایز نباشد و اگر خواهد تسبیحات را مکرر بگوید و در
عدد انها شک کند بنا بر کمتر میگذارد و استغفار کردن در اخر تسبیحات مستحب
نیست و بعضی انرا مستحب دانسته اند و دلیلی ندارد مسئله دوم واجب
است در نمازهای واجبی که در دو رکعت اول بعد از حمد یک سوره تمام
بخواند و واجبست مقدم داشتن حمد بر سوره پس اگر عمدا سوره را مقدم
بر حمد دارد و اگر در اثناء سوره عمدا انرا ترک کند و حمد بخواند و بعد از ان سوره نماز

او صحیح است و اگر ان سوره مقدم را ترک کند تمام نماز او باطل است و اگر سهوا
مقدم داشته باشد نماز او صحیح است پس اگر قبل از خواندن حمد متذکر شود حمد را
میخواند بعد از ان سوره را و اگر بعد از حمد متذکر شود همان سوره به تنهائی را میخواند
و اگر بعد از رکوع متذکر شود احتیاج بخواندن چیزی دیگر نیست و نماز را تمام
میکند و واجب است که سوره که میخواند وقت وسعت خواندن ان و تمام
کردن نماز را داشته باشد پس حرام است خواندن سوره طویلی که باعث
ان شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود و بخواندن
ان نماز باطل میشود و اگر داند که وقت وسعت خواندن ان سوره را ندارد و عمدا انرا
بخواند اما اگر چنان داند که وقت وسعت خواندن انرا دارد و شروع در خواندن
ان کند و در اثناء نماز معلوم شود که وقت بان وفا نمیکند نماز باطل نیست
بلکه باید عدول بسوره کند که وقت وسعت انرا داشته باشد و اگر وقت
وسعت هیچ سوره را نداشته باشد سوره را ترک میکند و نماز را تمام
میکند و حرامست خواندن سوره از سورهای سجده واجب در نماز واجبی
و اگر عمدا انرا بخواند تا ایه سجده را تمام کند اگر عمدا خوانده باشد نماز او
باطل است و اگر سهوا باشد نماز او صحیح است و اگر تتمه سوره مانده

باشد نماز

باشد تمام میکند و نباید سوره دیگر بخواند و از برای سجده اشاره میکند و بعد
از نماز سجده میکند همچنانکه اگر او در نماز باشد و دیگری ایه سجده بخواند و او بشنود
باید نیز چنین کند و اگر تا ایه سجده نرسیده باشد باید عدول بسوره دیگر کند خواه
عمدا شروع دران کرده باشد یا سهوا و حرام نیست خواندن سوره سجده در نمازهای
سنتی و چنانچه کسی در انها سوره سجده بخواند چون بموضع سجده رسد باید سجده
کند و بعد از ان برخیزد و از ان موضعی که واگذاشته بگیرد و نماز را تمام کند و اگر سجده
در اخر سوره باشد چون سوره اقرا سنت است که بعد از برخواستن فاتحه را بخواند
انگاه برکوع رود و نماز را تمام کند و همچنین است اگر حکم در نماز نافله باشد
که دیگری ایه سجده را بخواند و او بشنود و همچنین حرامست که در نمازهای واجبی جمع
میان دو سوره تمام که متغایر باشد بکند اگر چه یکی از انها را بقصد جزئیت نماز
نخواند پس اگر دو سوره بخواند نماز او باطل است بنابر اقوی و حرمت در صورت
که دو سوره تمام بخواند پس خواندن یک سوره و بعضی از سوره دیگر ضرر ندارد و
هم چنین خواندن ایات قرانی در قنوت مطلقا ضرری ندارد بشرطیکه سوره
تمام در قنوت بخواند و مکرر خواندن یک سوره ضرر ندارد و همچنین باکی نیست
در خواندن دو سوره تامه یا بیشتر در نمازهای سنتی و دو سوره والضحی و الم نشرح

یک سوره هستند و همچنین سوره الم تر کیف و لایلاف پس نمیتوان بیکی ازین
چهار سوره در یک رکعت از نماز واجبی اکتفا نمود و جایز است خواندن دو سوره را
در یک رکعت و باید بسم الله را در میان این دو سوره خواند و در نماز اکتفا بیک
بسم الله در انها جایز نیست و همچنین حرام است بدون عذر در نمازهای واجبی عدول کردن
از سوره که بقصد جزئیت نماز شروع دران کرده باشد بسوره دیگر اگر از نصف ان
تجاوز نموده باشد اما اگر از نصف سوره تجاوز نکرده باشد عدول کردن جایز است
مگر در سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون که عدول از انها مطلقا جایز نیست
اگر چه بقصد یکی ازین دو سوره همین بسم الله را گفته باشد بلی در نماز صبح روز
جمعه و ظهر و عصر ان و نماز جمعه از یکی ازین دو سوره بسوره جمعه یا منافقین عدول
میتوان کرد خواه عمدا شروع بقل هو الله احد یا قل یا ایها الکافرون کرده باشد
یا سهوا و خواه پیش از نصف باشد یا بعد از ان و هر جائیکه عدول کردن
جایز است هرگاه عدول کند بسم الله را از برای سوره دوم لازم نیست اعاده
کردن مگر اینکه اینقدر فاصله شده باشد میان بسم الله اول و حال عدول
که موالاتی که معتبر است در اجزاء سوره واحده برطرف شود و یا انکه بسم الله
اول را بقصد سوره اول یا بدون قصد سوره معینی گفته باشد که درین

صورتها

صورتها اعاده بسم الله لازم است مسئله سیم هرگاه کسی شروع در سوره کند
و در اثناء سوره تتمه ان سوره را یا بعضی از انرا فراموش کند دور نیست که جایز
باشد اکتفا کردن بهمقداری از ان سوره که میداند و احتیاط ان است که
عدول بسوره دیگر کند و اگر در کلمه یا حرفی یا اعرابی از ان تشکیک کند که ایا چنین
است یا چنان یا ایا این حرف درین ایه هست یا نه باز احوط عدول کردن
بسوره دیگر است اگر چه دور نیست که جایز باشد اکتفا نمودن بغیر موضع تشکیک
از همان سوره که میخواند مسئله چهارم واجب نیست بنابر اقوی که در وقت گفتن بسم الله
از برای سوره قصد تعیین سوره کند پس اگر در وقت بسم الله گفتن قصد
سوره معینه نکند و بدون تعیین سوره بخواند نماز او صحیح است بلی اگر بسم الله را
بقصد سوره معینی بگوید و در وقت بسم الله گفتن سوره معینی را خواهد بخواند
نمیتواند بان بسم الله سوره دیگر بخواند پس اگر در بسم الله قصد سوره معینی
کند و عمدا سوره دیگر بخواند باید رجوع بسوره اول کند یا از برای سوره دوم بسم الله
دیگر بگوید و اگر هیچیک را نکند و برکوع رود نماز او باطلست مسئله پنجم در هیچ
یک از نمازهای واجبی سوره معینی واجب نیست بلکه هر سوره که بخواهد بخواند
بلی مستحب است که در نماز ظهر و عشا بعد از حمد سوره سبح اسم بخواند یا والشمس

یا انچه بقدر یکی از اینها باشد بخواند و سوره اذا جاء نصر الله یا الهیکم التکاثر یا مثل اینها را
در نماز عصر و مغرب بخواند و سوره هل اتی یا لا اقسم و نحو اینها را در نماز صبح بخواند
و بهتر و افضل از اینها این است که در هر یک از همچنین نمازها در رکعت اول سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد بخواند و اینهمه در غیر
شب جمعه و روز جمعه است و اما در جمعه پس در رکعت اول جمیع نمازهای وی یعنی
شب و روز ان سوره جمعه خواندن مستحب است و در رکعت دوم سوره قل هو الله
احد بخواند پس در رکعت اول و در رکعت دوم نماز جمعه و نماز ظهر و نماز عصر ان سوره
منافقین خواندن سنت است و در رکعت دوم نماز صبح روز جمعه سنت است
خواندن منافقین یا قل هو الله احد و در رکعت دوم نماز عشا سنت است
خواندن منافقین یا سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت دوم نماز مغرب سنت
است خواندن سوره سبح اسم یا قل هو الله مسئله ششم مکروه است سوره خواندن
قل هو الله احد را بیک نفس مسئله هفتم در نمازهای سنت خواندن هیچ سوره
لازم نیست بلی خواندن سوره سنت است بلی انچه بخصوصه در بعضی نمازهای
سنت رسیده و وارد شده و جزو ان نماز شده باین معنی که وارد شده باشد
که فلان نماز کیفیت ان باین نحو است که بعد از حمد فلان سوره خوانده شود

درینصورت شرطست که ان سوره خوانده شود و هر گاه غیر ان سوره خوانده
شود نماز باطل خواهد بود اما هر گاه در میان کیفیت نرسیده باشد و لیکن وارد
شده باشد که در فلان نماز سنت مستحب است خواندن فلان سوره درینصورت
نخواندن ان نماز باطل نخواهد بود بلکه بهتر خواندن ان خواهد بود فصل دوم در کیفیت
قراءت در نماز و درین فصل نیز چند مسئله است مسئله اول واجب است
که کلمات حمد و سوره بلکه جمیع اذکار واجبه نماز را درست بگوید و الفاظ را تغیر
ندهد و اخلال بحرفی از حروف نکند حتی تشدید پس اگر مثلا را ء الرحمن یا دال
الدین را مشدد نخواند و مخفف کند نماز او باطلست و واجبست که همه حروف را
از مخارج اخراج کند بنحوی که هر که از اهل ان لغت بشنود بداند که چه حرف گفته خواه مخرج
ان حرف وسعتی داشته باشد مثل مخرج جیم و دال بی نقطه و تاء قرشت
و کاف و نحو اینها چه اینها را میتوان از بیخ دندانهای بالا تا اخرهای کام حنک از
هر جا خواهد بیرون اورد یا وسعت نداشته باشد چون مخارج باء ابجد و یاء حطی
و میم و فاء و مثل اینها و بعد از انکه عرفا خارج از دهان ان حرف باشد دیگر لازم
نیست که در حروفی که مخارج انها وسعتی دارد از موضع معینی از میان بیخ دندان تا اخر
در حنک اخراج شود چنانکه بعضی از اهل قراءت میگویند و چند حرفی که اهل لغت

عجم وارد نشده که ثاء و ذال نخذ باشد و صاد و ضاد و طاء و ظاء و قاف و باین
جهة فارسی زبانان مخارج انها را نمی شناسند و در سخن گفتن فرق میان انها و
میان سین و زاء هوز و غین نقطه دار نمیگذارند مناط در مخارج انها لغت عربست
پس واجبست که انها را بنحوی ادا کند که اگر عرب بشنود بفهمد چه حرفی است مثلا
در گفتن ذل و زل و ظل و ضل و مطلق دل بگوید که عرب بفهمد کدام یک را گفته پس بنا
برین واجب است درین حروف که انها را از مخارج انها که در نزد عرب معروف است
اخراج کند پس لازم است که مخارج انها را از اهلش فرا گرفت و اهل ان عرب
است یا کسانیکه از علم قراءت سررشته داشته باشند و ظاهر ان است که در
حروف قلقله و همزه در حالت سکون اظهار قلقله انها لازم باشد تا اخراج حرف
از مخرج صادق اید و قدر واجب از قراءت همین است که مذکور شد جمعی که مد
متصل چون مد و لا الضالین و مد الملائکه و غیر اینها را و هم چنین ادغام صغیر چون
هل لک و من ربهم و ان لا اله الا الله و نحو اینها را واجب دانسته اند و با خلال انها
نماز را باطل شمرده اند و ظاهر عدم وجوب انهاست و لیکن افضل بلکه احوط ان است
که این را بجا اورد و غیر از اینها از ضوابط قراءت و صفات حروف و تجویدات
از اماله و اظهار و اخفاء و غنه و همس و استعلاء و تفخیم و ترقیق و مد منفصل و امثال

و اشباع حرکات و امثال اینها مراعات انها لازم نیست بلی دور نیست
که مستحب باشد مراعات انها بشرطیکه اشتغال بانها موجب وسواس و مانع اشتغال
از حضور قلب و استعجال نشود و مراعات حرکات و سکنات الفاظ چه
در اواخر کلمات و چه در اواسط انها لازم است و اگر چیزی را تغیر دهد نمازش
باطلست خواه از تغیر ان معنی نیز متغیر شود یا نه و خواه تغیری که داده موافق عربیت
باشد یا نه و چنانچه مذکور شد اشباع حرکات لازم نیست بلی دور نیست
که اولی باشد و در کسره همزه ایاک و باء رحیم و نحو اینها بعضی ان است که اشباع ربما
کند و بعضی اشباع را لازم دانسته اند و حق جواز هر دو است با افضلیت اشباع مسئله دوم و بعضی عدم اشباع را لازم دانسته اند و حق
جایز است وقف کردن در هر موضعی که خواهد بشرطیکه وسط یک کلمه نباشد بلکه
اجتناب از وسط دو کلمه که در حکم یک کلمه هستند چون یوم الدین و و لا الضالین
و نحو اینها هم نباشد و همچنین در وقتی که اعراب اخر کلمه را نخواند یا در ان شک
داشته باشد وقف کردن جایز است و شرط نیست در وقف کردن قطع نفس
و نه توقف کردن بلکه جایز است ساکن کردن اخر کلمه بدون نفس کشیدن یا توقف
نمودن و همچنین جایز است وقف بحرکت و اگر بعد از کلمه که ساکن کند همزه
وصل باشد همزه را ظاهر کند و همچنین بعد از کلمه که وقف بحرکت کند و توقف

صح

قرائت

کند اگر همزه وصل باشد باید ظاهر سازد **مسئله سیم** جایز نیست قراءت کردن کلمات
وحروف واعراب حمد وسوره بهر نحوی که موافق عربیت باشد بلکه باید بنحوی که در
قران هست قراءت کند موافق یکی از قراءآت وظاهر ان است که موافقت
یکی از قراء عشره کافی است ولازم نیست که البته باید یکی از قراءآت سبعه
باشد لیکن بهتر ان است که از قراءآت سبع تجاوز نکند **مسئله چهارم** واجبست موالات در میان
ترتیب کلمات وایات حمد وسوره یعنی باید در میان الفاظ قراءت فاصله
واقع نشود بسکوت طویل یا بکلمه که غیر قران ودعا باشد اما فاصله بکلمات قران
ودعا ضرر ندارد مگر هرگاه بعنوان مزج باشد که شنونده تمام را یک کلام تصور نماید
مثل اینکه بگوید الحمد لله خالق الارضین والسموات رب العالمین الرحمن المنان
الغفار الرحیم مالک یوم الجزاء والدین که درینصورت باطلست وهمچنین هرگاه
مزج بنوعی نباشد که موجب اتحاد یا توهم اتحاد نباشد ولیکن موجب فصل
طویل باشد که عرفا نگویند که حمد را یکدفعه خواند مثل اینکه یک ایه از حمد بخواند وبعد
ازان بقدر چند فقره از دعا بخواند وبعد ایه دیگر بخواند که درینصورت نیز نماز باطل
میشود **مسئله پنجم** هرگاه کسی نتواند حمد وسوره را وسایر اذکار نماز را از حفظ بخواند
شکی نیست که از روی نوشته میتواند بخواند وهرگاه تواند از حفظ بخواند وعذری

نداشته

در قرائت

نداشته باشد خلافست که ایا میتواند از روی نوشته بخواند یا نه وحق ان است
که مطلقا میتواند از روی نوشته بخواند خواه عذری داشته باشد یا نه واز حفظ
خواندن واجب نیست بلی مستحب است که بدون ضرورت از حفظ بخواند **فصل**
ششم در بیان باقی احکام قراءت وتتمه مستحبات ان ودران چند مسئله است
مسئله اول حرامست گفتن امین بعد از تمام شدن حمد چنانکه طریقه سنیان است
واقوی ان است که بگفتن ان نماز باطل میشود واما گفتن ان در غیر اخر حمد مانند
قنوت واخر سوره ضرر ندارد ونماز را باطل نمیکند **مسئله دوم** واجبست بر مردان
که حمد وسوره را در نماز صبح ودو رکعت اول شام ودو رکعت اول خفتن بلند
بخوانند واگر با وجود علم بمسئله در انچه مذکور شد که باید بلند بخوانند اهسته بخوانند
یا بالعکس نماز ایشان باطلست ودر رکعت اخر نماز شام ودو رکعت اخر
ظهر وعصر وعشا خلافست وحق ان است که اهسته خواندن واجب نیست
خواه درانجا تسبیحات اربع بخوانند یا حمد واحتیاط انست که این رکعات را
اهسته بخوانند خصوصا اگر حمد بخوانند ووجوب بلند خواندن یا اهسته خواندن
تخصیص بحمد وسوره دارد ودر سایر اذکار از رکوع وسجود وقنوت وتشهد
وتسلیم واجب نیست ودر حمد بلند خواندن که ان را جهر گویند واهسته خواندن

که انرا اخفات گویند خلافست وظاهر ان است که در جهر باید جوهر صدا ظاهر شود
وبنحوی باشد که اگر کسی قریب باو ایستاده باشد ومانعی نداشته باشد قراءت
او را بشنود ودر اخفات باید جوهر صدا ظاهر نشود وکسی که نزدیک باشد قراءت را
نشنود یعنی کلمات وشنیدن همهمه ویا صفیر بعضی از حروف یا قلقله انها
ضرر ندارد وهمچنین اگر بقراین وامارات تشخیص انچه را میخواند بدهد باز مضر
نیست وواجبست که در نماز جهری صدا را بسیار بلند نکند که از حد تعارف
تجاوز کند ودر اخفاتی چنان اهسته نکند که قاری خود با وجود عدم مانع قراءت را
نشنود وانچه مذکور شد از وجوب جهر واخفات حکم مردان است واما زنان
پس در مواضع جهر بلند خواندن برایشان واجب نیست بالاتفاق ودر موضع
اخفات اهسته خواندن برایشان واجب نیست بنا بر اقوی پس در همه
مواضع مخیرند میانه جهر واخفات بلی اگر موضعی باشد که بیگانه نامحرم صدای
انها را می شنود بلند نماز نکنند ونماز قضائی از برای خود یا از جانب دیگری
بعنوان تبرع یا اجاره در جهر واخفات حکم نماز اداء دارد پس واجبست
جهر در نمازهای جهری واخفات در نمازهای اخفاتی از برای مردان بشرطی
که در نماز قضا از برای ان غیر نیز مرد باشد اما اگر مرد نماز قضائی از برای

زنی کند

زنان کند بتبرع یا اجاره مخیر است میانه جهر واخفات در نماز جهری واخفاتی
ومخفی نماند که اهسته گفتن مثل یک کلمه یا دو کلمه در نماز جهری یا بلند گفتن مثل
یک کلمه یا دو کلمه در نماز اخفاتی ضرر نمیرساند اگرچه از روی عمد باشد بعد
ازان که تتمه را بنحوی که واجبست خوانده باشد **مسئله سیم** باطل نمیشود نماز
باهسته خواندن نماز جهری یا بالعکس در صورتیست که عالم بمسئله باشد
واز روی عمد باشد پس هرگاه کسی جاهل بمسئله جهر واخفات باشد
واز راه جهل نماز جهری را اهسته کند یا اخفاتی را بلند کند نماز او صحیح است
واعاده ان لازم نیست واگر پیش از رکوع رفتن عالم شود دوباره خواندن
انچه را خوانده لازم نیست خواه جاهل بوجوب جهر واخفات باشد یا داند
که باید در نماز جهری جهر کرد ولیکن نداند که این ان نماز است وهمچنین است
حکم کسی که مسئله جهر واخفات وموضع انها را داند ولیکن از راه فراموشی
قراءت نماز جهری را اهسته کند یا بالعکس پس نماز او صحیح است واگر در اثناء
قراءت متذکر شود لازم نیست که قراءت را از سر گیرد **مسئله چهارم**
کسی که جاهل بفاتحه وسوره یا بعضی ازان باشد ونتواند انرا بنهج صحیح بخواند
واجبست که سعی کند در یاد گرفتن ان یا متابعت کردن کسی که درست

بخواند یا اقتدا کردن به پیشنماز عادلی و اگر یاد گرفتن ممکن نشود و یا وقت تنگ
باشد از تعلم ان و متابعت و اقتدا هم ممکن نباشد خواندن سوره واجب
نیست و اما حمد پس اگر یک ایه تمام از حمد را درست بخواند باید انرا بخواند و ظاهر
ان است که درینصورت لازم نیست که بعوض انچه نمیداند چیزی دیگر از قران
یا ذکری دیگر بخواند و اگر یک ایه تمام حمد را درست نتواند بخواند پس اگر جائی دیگر از
قرانرا درست تواند بخواند واجبست بعوض حمد بخواند و اگر هیچ از قرانرا نداند بعوض
حمد سبحان الله و الحمد لله ... اگر بگوید و اگر این دو ذکر را نیز درست نداند هر ذکری که تواند
بگوید و در جمیع این صورتها لازم نیست که انچه بعوض میخواند بقدر حمد باشد بلی باید
هر ذکری کند عربی باشد و چنانچه اشاره بان شد حکم سوره چنین نیست بلکه اگر
درست کردن ان ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد سوره خواندن ساقط است
اگرچه بعضی از سوره را درست داند بلی احتیاط ان است که در صورت دانستن
بعضی از سوره همان را بخواند مسئله پنجم کسی که فاتحه و سوره را داند لیکن بعضی
حروف یا کلمات انرا درست نتواند گفت یا بعضی حروف را درست از مخرج نتواند
اخراج نمود اگر تصحیح ان ممکن باشد باید درست کند پس اگر مشغول درست
کردن باشد و تصحیح نشود تا وقت نماز تنگ شود هرچه را که درست میداند

ازحمد و سوره

١

از حمد و سوره بخواند و ان موضع غلط را واگذارد بلکه انچه بسته بان است بحسب
عربیت انرا نیز واگذارد مثل انکه هرگاه الدین را درست نتواند گفت یوم را
نیز ترک کند و اگر احتیاط کند و دو مرتبه نماز کند یکدفعه چنانچه مذکور شد و دفعه
دیگر همان موضع غلط را انچه یکه میتواند بخواند بهتر است و اگر تصحیح ان ممکن نباشد بجهة
قصوری که در او باشد بسبب قصور زبان مثل کسیکه مخرج بعضی حروف را
ندارد یا بجهت نگردیدن زبان او بان کلمه اگرچه همه حروف انرا در وقت سخن
گفتن بزبان خود درست بگوید پس بهر نحوی که زبان او میگردد بخواند و غلط او
حکم صحیح دارد مسئله ششم کسی که گنگ باشد یا زبان او را بریده باشند اگر بعضی
کلمات یا ایات را بنوعی تواند ادا کند باید بکند و اگر که مطلقا نتواند تکلم کند
باید بدل قصد حمد و سوره کند و بانگشت اشاره کند که مراد من حمد است و اگر
زبان نداشته باشد انرا نیز حرکت دهد در دهان و همچنین در سوره و تشهد مسئله هفتم
بعضی از مستحبات قراءت در انچه گذشت مذکور شد و بعضی از امور دیگر نیز
مستحب است اول انکه امام و کسیکه تنها نماز کند بسم الله را در اول حمد و اول
سوره در جائی که حمد و سوره را باید خفات نمود بلند بگوید و همچنین در دو
رکعت اخر اگر حمد بخواند اگرچه یک از خفات و جهر را در انها واجب ندانیم دوم

قبل از شروع در قراءت رکعت اول بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یا استعیذ بالله من الشیطان الرجیم
بلکه اگر پیش از قراءت سایر رکعات هم بگوید دور نیست مستحب باشد و سنت
است اهسته گفتن ان اگرچه در نمازهای جهریه باشد سیم انکه قراءت بتانی کند
و حروف و حرکات را نیکو ظاهر سازد و فی الجمله اشباعی در حرکات کند که شبیه
بلهجه عرب باشد چهارم انکه حفظ وقوف کند یعنی در وقفهائی که در قران
ثبت است وقف کند یا باین معنی که اگر خواهد وقف کند و وقف نکند مگر در موضعی
که وقف مستحسن است پس وقف کند بر وقف تام و بعد از ان بر وقف حسن
و در حمد چهار وقف تام است اول اخر بسم الله الرحمن الرحیم دوم الدین سیم
نستعین چهارم و لا الضالین و ده وقف حسن است اول بسم الله دوم
الرحمن سیم بر الحمد لله چهارم رب العالمین پنجم الرحمن ششم الرحیم
هفتم ایاک نعبد هشتم بر المستقیم نهم انعمت علیهم و دهم غیر المغضوب
علیهم پنجم انکه قراءت را در نافله مغرب و عشا و نماز شب بلند بخواند و در
نافله ظهر و عصر و صبح اهسته قراءت نماید ششم انکه سوره توحید را در هر یک از
دو رکعت اول نماز شب سی مرتبه بخواند هفتم انکه پیشنماز قراءت خود را

در نماز جهر

در نماز جهری بلکه مطلقا اذکاری را که خفات انها واجب نیست در جمیع نمازها
بهمه مامومین که در عقب او نماز میکنند بشنواند بشرطی که از حد متعارف
تجاوز نکند و اواز او بسیار بلند نشود هشتم انکه چون در وقت قراءت سوره
بایه رحمت رسد طلب رحمت کند باینطریق که بگوید اللهم ارزقنی و چون
بایه عذاب رسد استعاذه نماید باینطریق که بگوید اعوذ بالله منه نهم انکه بعد
از تکبیرة الاحرام بقدر یک نفس کشیدن سکوت کند پس شروع در قراءت
کند و همچنین بعد از تمام شدن حمد و پیش از سوره و بعد از تمام شدن سوره
و پیش از تکبیر رکوع مقصد پنجم در رکوع و ان از واجبات نماز است و رکن است
که نماز بزیادتی و نقصان ان عمدا یا سهوا باطل میشود و ان در هر رکعتی یکبار
واجب است و در ان چند امر واجبست اول انکه مرد اینقدر خم شود که سر
انگشتان او بزانوها برسد و دست بزانو گذاشتن واجب نیست و زن
اندکی ازین کمتر خم شود و کسی که دستهای او را بریده باشند باید اینقدر خم شود
که اگر دست میداشت انگشتان او بزانوها میرسید و اگر دست کسی بقدری
بلند باشد که بدون خم شدن بزانوها برسد باید بقدری که معتدل الخلقه
خم میشود او نیز خم شود و کسی که دست او بسیار کوتاه باشد او نیز

و چند امر سنت است و انچه واجب است

بقدر مستوی الخلقه خم شود و اگر بجهت عذری چون مرضی یا غیر ان از خم شدن بقدر
واجب عاجز باشد بقدر امکان خم شود و اگر بالکلیه از خم شدن عاجز باشد
باید بسر اشاره کند از برای رکوع و اگر کسی در اصل خلقت منحنی باشد که
مانند راکع باشد در وقت رکوع اندکی زیادتر کمر خود را خم کند و احتیاط
ان است که با وجود این بسر اشاره نیز کند و واجب است که خم شدن او بقصد
رکوع باشد پس اگر بقصدی دیگر خم شود مثل سهوا قصد سجود کند یا بجهت
برداشتن چیزی خم شود نمی تواند بهمان خم شدن اکتفا کند بلکه واجب
است راست بایستد پس بقصد رکوع خم شود و ان خم شدن اول باعث
زیادتی رکوع نمی شود چه قصد رکوع بان نداشته باشد و کسی که برا مشکل نباشد
خم شدن بدون اعتماد بر چیزی جایز است از برای او که در حالت رکوع بچیزی
چون عصا یا غیر ان اعتماد نماید دوم طمانینه در رکوع یعنی درنگ کردن در رکوع
بقدر گفتن ذکر واجب با وجود قدرت و اگر مریض باشد که از درنگ کردن
عاجز باشد می تواند انرا ترک کند سیم ذکر کردن و اقوی ان است که بمطلق
ذکر اکتفا میتوان کرد چون تسبیح یا تهلیل یا تحمید یا غیر ان از اذکاری که متضمن
ثنای الهی باشد و باید قدر واجب از ذکر وقتی بعمل اید که بحد رکوع رسیده

باشد

در رکوع

باشد پس اگر جزئی از ذکر واجب را عمدا در جائی بگوید که هنوز بحد رکوع نرسیده
باشد یا در وقتی که از حد رکوع بیرون رفته باشد نمازش صحیح نیست و اگر
سهوا چنین کند نمازش باطل نمیشود چهارم سر برداشتن از رکوع بنحویکه
راست بایستد پس اگر قد خود را راست نکند بلکه بدون راست ایستادن
بسجده رود نمازش باطلست پنجم طمانینه بعد از راست ایستادن یعنی
اندکی درنگ کردن و اما مستحبات رکوع ان نیز چند امر است اول انکه چون
اراده رکوع رفتن کند بگوید الله اکبر و این تکبیر را باید پیش از انکه بحد رکوع برسد
بگوید بلکه افضل انست که ایستاده انرا تمام کند پیش از انکه شروع بخم شدن
نماید و سنت است که از برای تکبیر دستها را بلند کند بنحوی که سر انگشتان بمحاذی
گوشها رسد و ابتدای دست برداشتن باید ابتدای شروع به تکبیر باشد
و انتهای ان انتهای تکبیر چون دست برابر گوش برسد تکبیر تمام شود دوم
انکه مرد دو کف دستها را برابر زانو گذارد بنحوی که کف دستها از زانوها پر شود و زانوها
بکف [illegible] گرفته شود و انگشتان از هم جدا باشند و از برای زنان سنت است دو کف
دستها را بالای زانو گذارند تا بسیار خم نشوند چهارم انکه ابتدا دست
راست را بر زانو گذارد بعد از ان دست چپ را پنجم انکه پشت خود را

سیم انکه در حال رکوع زانوها را پس برده و پیش نیاورد

چنان راست بدارد که اگر قطره اب بران ریخته شود بجای خود بایستد ششم
انکه گردن را بکشد بنحوی که در برابر پشت باشد و در ان وقت قصد کند که الهی من
ایمان بتو اوردم اگر چه گردنم را بزنی هفتم انکه قدمهای خود را برابر یکدیگر بدارد و ما
بین انها بقدر یک شبر فاصله باشد و نظر خود را ما بین دو قدم خود اندازد هشتم انکه دو
دست خود را از پهلوی خود دور دارد نهم انکه در ذکر رکوع تسبیح بگوید و افضل
ان است که سه مرتبه سبحان الله بگوید و از ان افضل یکمرتبه سبحان ربی العظیم
و بحمده است و از ان افضل سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده و بهتر هفت
مرتبه است و هر چه زیادتر بگوید فضیلت ان بیشتر است مادامیکه باعث ملالت
نشود ولی از برای پیشنماز افضل انست که باقل واجب اکتفا کند مگر اینکه بداند
که ماموماین طالب زیادتی هستند دهم انکه در رکوع پیش از تسبیح یا بعد از ان
صلوات بر پیغمبر و ال او بفرستد باین نحو که اللهم صل علی محمد و ال محمد یا
و صلی الله علی محمد و ال محمد یازدهم انکه پیشنماز ذکر رکوع را بلند بگوید و ماموم اهسته
بگوید و ماموم انرا در جهر و اخفات تابع قرائت کند دوازدهم انکه چون سر از رکوع
بردارد دستها را تا محاذی گوشها بلند کند سیزدهم انکه چون سر بردارد و بایستد
بگوید سمع الله لمن حمده خواه امام باشد یا ماموم یا منفرد و سنت است که بعد

[illegible] مرتبه

ازان بگوید

در سجده

[illegible]

ازان بگوید الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة لله رب العالمین
و مکروه است که در وقت رکوع دستها را بلند کند بنحویکه سر و گردن موازی پشت
نباشد و دستهای او در زیر همه جامه های او باشد مقصد ششم در سجود بدانکه
در هر رکعتی دو سجده واجبست و هر دو با هم رکن است که اگر هر دو ترک شود
نماز باطل میشود خواه عمدا و خواه سهوا و همچنین اگر در یک رکعت دو سجده زیاد
شود اما زیاد کردن یا کم کردن یک سجده از راه فراموشی و سهو نماز باطل نمی
شود و از برای سجود واجباتی است و مستحباتی و ما انها را در دو فصل
بیان میکنیم فصل اول در واجبات سجود و ان چند چیز است اول سجده
کردن بر هفت عضو و ان پیشانی است و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت
بزرگ پاها و در هر یک ازین اعضا گذاردن مسمی کافیست و واجب
نیست بر همه ان عضو سجده کند و در دستها احتیاط ان است که کف
انها را بر زمین گذارد و در ابهام پاها افضل ان است که سر انها را بر زمین نهد و
اگر کسی را در پیشانی دملی یا عذری دیگر که نتواند انرا بر زمین نهد پس اگر ان
عذر همه پیشانی را فرو نگرفته باشد و ممکن باشد که گودالی حفر کند که در وقت
سجود موضع مجروح را داخل ان کند و موضع صحیح بزمین برسد واجبست

باشد

که چنان کند و اگر این ممکن نباشد بیکی از دو جبین خود سجده کند و اگر ان نیز ممکن نباشد بجهت سجده اشاره کند سیم انکه موضع گذاردن پیشانی از محل ایستادن از یک خشت که تو یا چهار انگشت است بلندتر نباشد خواه در زمین مسطح باشد یا منحدر اما نشیب تر بودن موضع پیشانی بزیادتر از قدر مذکور بنابر اقوی ضرر ندارد و نیز این حکم مختص بموضع پیشانی است و اما در موضع دست و زانو و انگشتان پاها زیاده از قدر مذکور بلند بودن ضرر ندارد و اگر سهوا پیشانی را بر موضعی گذارد که از یک خشت بلندتر باشد انرا بکشد در صورت امکان تا بموضع صحیح برساند و همچنین اگر پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بران صحیح نیست باید پیشانی را بر زمین بکشد و برداشتن پیشانی و دوباره گذاردن با وجود امکان کشیدن جایز نیست و اگر ممکن نباشد کشیدن در برداشتن حرجی نیست سیم ذکر کردن و چنانچه در رکوع گذشت واجب بمطلق ذکر بعمل می اید و لیکن افضل انست که تسبیح باشد و افضل از ان انست که سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده گوید و بهتر ان است که این را سه مرتبه گوید و هر چه بیشتر گوید فضیلت ان بیشتر است مگر از برای پیشنماز بتفصیلی که مذکور شد چهارم انکه سنگینی بدن خود را بر جمیع هفت عضو مذکور انداز و پس اگر سنگینی را

بر بعضی ازین اعضا مطلقا نینداز و درست نکرده پس اگر بر مثل پشم یا پنبه یا کاه سجده کند باید چنان اعتماد کند که این اعضا درست متمکن گردند پنجم انکه طمانینه در سجود یعنی درنگ کردن بقدر ذکر واجب بعمل اورد پس اگر قدری از ان را پیش از گذاردن پیشانی یا بعد از برداشتن ان بگوید نمازش باطل است ششم انکه بر هیئت سجده کنندگان باشد پس اگر برو در افتد و دست و پاهای خود را بکشد جایز نخواهد بود هفتم انکه سر از سجده اول بردارد و تا بنشیند هشتم انکه طمانینه در نشستن را بجا اورد نهم انکه نوبت دیگر بطریق اول سجده کند دهم انکه موضعی که پیشانی خود را بران میگذارد پاک باشد پس اگر نجس باشد سجده او صحیح نیست اگرچه نجاستی باشد که خشک باشد و به پیشانی تعدی نکند اما موضع دیگر طهارت انها شرط نیست مگر انکه نجاستی که به بدن سرایت کند یازدهم انکه موضعی که بران سجده میکند غصبی نباشد پس سجده بر خاک غصبی هم جایز نیست و ازین قبیل است بعضی مهرها که در کربلا می سازند و حکام بجا بدون رضای صاحبان انها از ایشان می گیرند دوازدهم انکه پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده بران صحیح است و ان عبارت از اجزای ارضیه زمین از خاک و ریگ و خاک کچ و اهک مگر بعد از پختن انها

پس اگر چیزی باشد که خوردن ان از برای انسان معتاد باشد
از برای انسان شایع باشد سجده بران صحیح نیست اگرچه مثل زنجبیل و دارچینی و زعفران باشد اما چیزی که خوردن ان شایع نباشد سجده بران صحیح است اگرچه نادرا یا بجهت مداوا خورده شود مثل چوب صندل و ریشه خطمی و گل خطمی و خبازی و تاجریزی و امثال اینها و اگر چیزی در بعضی ولایات دیگر شایع نباشد پس اگر اهل هر دو ولایت بگویند که این از جمله ماکولات یا ملبوسات سجده بران صحیح نیست مانند گندم که در عراق خوردن ان شایع و در گیلانات شایع نیست و لیکن اهل هر دو ولایت میگویند ان از ماکولات متعارفه است و اگر اهل هر دو ولایت بگویند که از جمله ماکولات متعارفه نیست و لیکن ما میخوریم مانند زقال و خاک که بعضی بخوردن انها معتاد می شوند سجده بران صحیح است و اگر اهل یک طایفه گویند ان از ماکولات است و دیگری گوید از ماکولات نیست پس اگر یکی ازین دو طایفه در جنب طایفه دیگر شاذ و نادر باشند متعارف ان طایفه معظم معتبر است و اگر چنین نباشد حق ان است که سجده بران صحیح است و اگر چیزی در زمانی خوردن و پوشیدن ان متعارف بوده و بعد موقوف شده یا بر عکس حالت اول اعتبار دارد و اگر یک چیزی از برای ان دو حالت باشد که یک وقت خوردنی

خوردن یا پوشیدن ان شایع باشد و در بعضی ولایات شایع

که در ینصورت احتیاط انا نها اولی است و همچنین جایز است سجده بر کلوخ و خشت و انواع خاکها و سنگ ریزه و انواع سنگها یعنی هر چیزی که انرا سنگ گویند خواه سنگ سرمه یا مرمر یا سنگی که بان کارد تیز میکنند و سنگ اسیا مگر سنگ سرمه که بان سجده جایز نیست و حق ان است که جایز است سجده کردن بر اجر و سفال و تسبیحهای پخته و همچنین جایز است سجده کردن بر هر چه از زمین بروید از گیاهها و از برگ و چوب و نی و علف و گل و شکوفه و تنباکو و بوریا و حصیر و بادزن و عصا و مسواک و بالجمله هر گیاهی که از زمین بروید خواه تر باشد یا خشک شده باشد یا انرا کوبیده باشند بشرطیکه ابتدا نفس نباتی با و تعلق گرفته باشد اما هر گاه با و تعلق نگرفته باشد چون صمغ درختها و اب گیاهها هر گاه فشرده شود و منجمد شود سجده بان جایز نیست و شرط است در گیاهی که سجده بران صحیح است که پوشیدنی نباشد یعنی معتاد نباشد پوشیدن ان پس اگر چیزی باشد که پوشیدن ان معتاد باشد سجده بران صحیح نیست اگرچه پوشیدن ان محتاج بعملی چند باشد چون پنبه و کتان که باید رشت و بافت و دوخت پس سجده بر انها صحیح نیست و همچنین شرط است که از چیزهائی نباشد که خوردن ان

انها معتاد نباشد پس اگر چیزی که خوردن

باشد و یک وقت دیگر خوردنی نباشد چون برگ تو و پوست بادام و انجیر که ابتدا
می توان خورد و امثال آن سجده کردن بران در وقت خوردنی بودن جایز نیست
و در وقت دیگر جایز است و اگر چیزی چند جزو داشته باشد بعضی ماکول یا ملبوس
و بعضی دیگر غیر ماکول و غیر ملبوس بر جزو ماکول یا ملبوس آن سجده جایز نیست
و بران جزو دیگر جایز است پس جایز است سجده بر پوست گردو و انار و پوست
خربوزه و هسته خرما و پنبه دانه و پوست تخم هندوانه و امثال اینها و بدانکه جایز است
سجده کردن بر کاغذ از هر نوع که بوده باشد بلی سجده بر کاغذ نوشته کراهت
دارد اگرچه بر غیر موضع نوشته آن باشد و جایز نیست سجده کردن بر غیر آنچه مذکور
شد حتی خاکستر و قیر و امثال اینها مگر در حالت اضطرار چون تقیه یا نبودن اینها که در این
صورت جایز است سجده بر پنبه و کتان و با وجود پنبه و کتان بر چیزی دیگر
جایز نیست و اگر پنبه یا کتان میسر نشود سجده میکند بر پشت دست خود
و اگر آن نیز ممکن نشود بر هر چه ممکن شود سجده میکند و شرط نیست در جواز سجده
بر چیزهائی که در حالت اختیار بانها سجده نمی توان کرد که تا آخر وقت نماز
مضطر باشد پس اگر در اول وقت مضطر باشد و در آخر آن رفع اضطرار
نشود باید نماز را تاخیر کند تا رفع اضطرار شود و واجب است که پیشانی را بر چیزی که سجده

بران صحیح

بران صحیح است گذارده شود پس اگر پیش از سجده رفتن خاک یا کلوخی یا کاغذی
بر پیشانی چسبیده باشد یا در زیر عمامه ملصق به پیشانی باشد و در وقت
سجده باز پیشانی بر همان باشد اقوی آن است که کفایت نمیکند و اگر در
اثناء نماز چیزی که بران سجده میکرد مفقود شود مثل اینکه مهر نماز را طفلی بردارد
یا در تاریکی مفقود شود اگر تواند بدون کردن فعلی که منافی نماز باشد آن را
تحصیل کند واجب است تحصیل کند و اگر نتواند باید نماز را قطع کند و چیزی که سجده بران
صحیح است تحصیل کند و دوباره نماز کند و اگر سهوا پیشانی بر چیزی گذارد که سجده بران
نمی توان کرد پیشانی را بر زمین بکشد تا بانچه سجده بران صحیح است برساند و اگر باین
نوع ممکن نشود میتواند پیشانی را برداشته بر روی چیزی که سجده بران صحیح است بگذارد

فصل چهارم در مستحبات سجود و آن چند چیز است اول آنکه از برای دو سجده
و سر برداشتن از آنها چهار تکبیر بگوید یکی چون خواهد از رکوع بسجده رود و می تواند
این تکبیر را در حالتی که ایستاده است پیش از شروع به بجود رفتن بگوید اما اول افضل
است یکی دیگر چون سر از سجده اول بردارد سیم چون بسجده دویم رود و چهارم
چون سر از سجده دویم بردارد و این سه تکبیر را میتواند در وقتی که درست نشست
بگوید و میتواند ما بین حالت سجده و نشستن بگوید و اول افضل است خصوص

و می تواند بعد از شروع در بجود رفتنش بگوید

در تکبیر آخر دوم آنکه با هر تکبیری دستها را تا محاذی گوشها راست کند سیم آنکه مرد چون
خواهد از رکوع بسجود رود ابتدا دستها را بر زمین رساند بعد از آن زانوها را و دو کف دست را
باهم یکدفعه بر زمین برساند و زن ابتدا زانوها را بر زمین نهد بعد از آن دستها را چهارم آنکه
مرد در حال سجود دو کنج بغل او و در بعضی ساق دستها را بر زمین فرش نکند و به پهلو نچسباند
بلکه بازوها و مرفقها و ساقها را از پهلوی خود جدا سازد و از زمین بلند کند بنحوی که دستها
مثل دو بال گشوده باشد اما زن مستحب است که ساقهای دستها را بر زمین بچسباند
پنجم آنکه چون دستها را بجهه سجده گذارد انگشتان را باهم بچسباند و سرهای انگشتان را
بجانب قبله بدارد و دو دستها را بنحوی گذارد که در طول محاذی رو یا محاذی دوشها
باشد و در عرض محاذی زانوها یا اندکی بجانب یمین و یسار از آنها منحرف باشد
ششم آنکه در حال سجده شکم را نیز بر زمین نچسباند بلکه از زمین جدا سازد هفتم
آنکه نظر بطرف بینی خود کند هشتم آنکه موضع سجود او تا موضع ایستادن بلکه موضع
هفت عضو که بانها سجده میشود برابر باشد و هیچیک از دیگری مطلق بلند تر و
پست تر نباشد نهم آنکه بینی را نیز از جمله اعضاء سجود سازد بلکه انرا بر چیزی
گذارد که سجده بران صحیح است بلکه بر خاک گذارد دهم آنکه ذکر را تسبیح قرار
دهد چنانچه مذکور شد یازدهم آنکه در سجده صلوات بر پیغمبر ص و آل او بفرستد

صحیح

موضع

بعد از ذکر

بنحو که در رکو

بنحویکه در رکوع گذشت دوازدهم آنکه از پیشانی بقدر یک درهم بچیزی که سجده بران
صحیح است برساند کمتر از آن بلکه اگر تمام پیشانی را برساند بهتر است سیزدهم آنکه
سجده بر خاک کند نه بر چیزهای دیگر که سجده بران جایز است چون سنگ و چوب
و کاغذ و امثال اینها و افضل آنست که بر تربت مطهره حضرت سید الشهدا سجده
کند و آن خاکی است که از قبر مقدس آنحضرت برداشته شود و آنچه از زمین که
در حوالی قبر مقدس است از هر طرف تا هفتاد ذراع بذراع دست بلکه ظاهر
آن است که از هر طرفی تا یک فرسخ راه تربت آن حضرت باشد و فضیلت را
داشته باشد چهاردهم آنکه موضع سجده را برهنه کند و آنها را بر زمین بلکه بر
خاک گذارد پانزدهم آنکه در میان دو سجده چون نشست بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه شانزدهم آنکه بعد از سجده دویم رکعت اول هر نماز و رکعت
سیم نماز چهار رکعتی که باید برخیزد اندکی بنشیند و این را جلسه استراحت گویند و جمعی
از علما این نشستن را واجب دانسته اند و این قول اصح است هفدهم آنکه چون
در میان دو سجده و بعد از سجده دویم در تشهد بنشیند تورک کند باین نحو که بر ران
چپ بنشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم پای چپ گذارد و الیتین
خود را بر زمین نهد هجدهم آنکه چون مرد خواهد برخیزد ابتدا زانوها را راست کند

و کف دستها را بر زمین گذارد و تکیه بر انها کند و برخیزد پس دستها را بردارد و کف دستها را بر زمین پهن کند نه انکه دستها را بهم بپیچد چون کسی که خواهد خمیر کند که ان مکروه است و اما زن اول دستها را بردارد و یکدفعه راست شود بدون انکه عقب خود را بلند سازد و نوزدهم انکه در وقت برخواستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اگر خواهد برین و ارکع و اسجد را اضافه کند و بدانکه مکروه است در نشستن در نماز اقعا کند خواه معنی شود بانکه سینه پاها را بر زمین نهند و پاشنه ها را مرتفع کند و الیتین را بر پاشنه پاها گذارد یا بانکه سرینها را بلند کند و بر الیتین نشیند
فایده بدانکه در قران پانزده موضع سجده است اول در سوره اعراف دوم رعد سیم نحل چهارم بنی اسرائیل پنجم مریم ششم و هفتم در دو موضع سوره حج هشتم فرقان نهم نمل دهم الم تنزیل یازدهم ص دوازدهم حم فصلت سیزدهم و النجم چهاردهم انشقت پانزدهم اقرا و این پانزده سجده چهار واجب است و ان سجده الم تنزیل و حم فصلت و و النجم و اقرا است و باقی سنت است و خلافی نیست در اینکه درین چهار موضع بر کسی که خود ایه سجده را بخواند یا باختیار گوش بدهد کسی را که بخواند سجود واجب است و اما کسی که بر سبیل اتفاق بی انکه گوش بیندازد او را بشنود در حق ان خلافست و حق ان است که سجده

بر ان واجب نیست بلکه سنت است و محل سجده کردن وقتی است که ایه سجده تمام خوانده شود و پیش از تمام شدن واجب نیست اگرچه لفظ سجده خوانده شود و بعد از تمام شدن ایه سجود فوری است یعنی واجبست که دفعتا سجده کرده شود و اگر عمدا تاخیر کند معصیت کرده اما وجوب ان ساقط نمی شود بلکه بعد از ان باید بجا اورد و همچنین اگر انرا فراموش کرده باشد و اگر کسی مکرر ایه سجده را بخواند یا گوش بدهد و بشنود پس اگر از برای دفعه اول سجده کرد چون دفعه دوم بخواند باز باید دو باره سجده کند و اگر دفعه اول سجده نکرد از برای هر دو بیک سجده اکتفا می تواند نمود بنابر اقوی و واجب نمی شود سجده بمجرد نوشتن این ایها یا دیدن انها یا تصور انها بدون خواندن یا گوش دادن و شنیدن و از برای این سجده تکبیر نیست و وضو در ان شرط نیست و رو بقبله بودن لازم نیست بلکه مستحب است و احوط ان است بلکه دور نیست که واجب باشد که بر هفت عضو خود سجده کند و بر چیزی گذارد که سجده بر ان صحیح است و سنت است ذکر در سجده و بهتر ان است که یکی از ذکرهائی که وارد شده بخواند و از ان جمله این است که لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر مقصد هفتم

در تشهد و ان از واجبات نماز است اما رکن نیست پس ترک ان عمدا باعث بطلان نماز است و سهوا باعث بطلان نیست و ان واجب است در نماز دو رکعتی یکنوبت بعد از سجده اخر رکعت دوم و یکی بعد از سجده اخر رکعت اخر و واجبست در تشهد بقدر نشستن و ذکری که در ان واجب است و ذکر واجب ان این است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس صلوات بر پیغمبر او بفرستد بهر عبارتی که دلالت بران کند و بهتر ان است که بگوید اللهم صل علی محمد و ال محمد و مستحب است که در تشهد اول قبل از شهادتین بگوید بسم الله و بالله و الحمد لله و خیر الاسماء لله یا بگوید بسم الله و بالله و الاسماء الحسنی کلها لله و در تشهد اول بعد از شهادتین و صلوات بگوید و تقبل شفاعته و ارفع درجته و بعد از هر دو تشهد بعضی فقرات دیگر وارد شده که در کتب ادعیه مذکور است و سنت است که پیش از تشهد ابتدا بخواند چنانچه گذشت و نیز سنت است تورک کردن در حال تشهد و معنی تورک مذکور شد و همچنین سنت است که در ان وقت نگاه بکنار خود کند و کف دستها را پهن کرده بر رانها گذارد و انگشتان را بهم چسباند فایده بدانکه جمعی از علمای

متاخرین واجب دانسته اند که هر وقت نام مبارک پیغمبر مذکور شود بر او و ال طاهرین او صلوات فرستاده شود و دیگران سنت دانسته اند و این اقوی است اگرچه اول احوط است و حق ان است که سنت بودن صلوات همین تخصیص باسم همایون او که محمد و احمد باشد ندارد بلکه اگر لقب مبارک او چون رسول الله و مصطفی و خاتم انبیا و نحو اینها اگرچه بفارسی باشد چون پیغمبر یا کنیت او چون ابو القاسم نیز مذکور شود صلوات سنت است بلکه چنین است حکم در ضمیر که باو راجع شود در ذکرهای الحمد در ضمن صلوات بان حضرت مذکور میشود صلوات مستحب نیست و حق ان است که وجوب یا استحباب صلوات فوری نیست بلکه اگر تاخیر شود ضرر ندارد و اگر مکرر نام ان حضرت مذکور شود از برای همه بیک صلوات اکتفا میتوان نمود که بعد از همه گفته شود و اما اگر ابتدا صلوات گفته شود از برای انچه بعد مذکور شود صلوات دیگر مستحب است مقصد هشتم در تسلیم است و ان نیز مثل تشهد از واجباتی است که رکن نیست و حق انست که جزء نماز نیست بلکه از حقیقت ان خارج است و بنابرین اگر بعد از خواندن تشهد و پیش از تسلیم یکی از منافیات نماز بعمل اید ضرر بنماز نخواهد رسید و نماز صحیح خواهد بود و ظاهر ان است که واجب است

نشسته گفته شود بلکه واجب ظاهر است که سایر شرایط نماز از طهارت
و قبله و ستر عورت نیز دران مراعات شود و محل ان بعد از تشهد اخر است
و قدر واجب ان السلام علیکم است و واجب ظاهر است که و رحمة الله و
برکاته نیز با ان ضم شود و سنت است که پیش ازین عبارت دو سلام
دیگر بگوید یکی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و دیگری السلام علینا و
علی عباد الله الصالحین و قصد بیرون رفتن از نماز در هیچیک ازین فقرات
واجب نیست بلکه سنت هم نیست و سنت است که در سلام قصد سلام بر انبیا
و ائمه و ملائکه و مؤمنین را بکند و پیشنماز قصد ماموین را نیز ضم کند و ماموین
پیشنماز را ضم کنند و سنت است از برای هر کس خواه پیشنماز باشد یا ماموم
یا منفرد که در وقت گفتن سلام اخر اشاره بجانب دست راست کند
باین نحو که اندکی صفحه رو را میل بجانب دست راست دهد و ماموم علاوه
براین اگر در جانب دست چپ او کسی باشد یک تسلیم دیگر میگوید و اشاره
بدست چپ نیز بکند بصفحه رو باب سیم در افعال مستحبه نماز یعنی اموری
که بجا اوردن انها موجب زیادتی کمال و ثواب نماز میشود و بر ترک انها
گناهی نیست و نماز هم باطل نمی شود و انها بسیارند و اگر انها در خلال فصل

وجه مذکور شد در هر فعلی انچه متعلق باو بود و پنج امر باقی ماند که در اینجا مذکور میشود
اول انکه بعد از فراغ از اذان و اقامه و قبل از تکبرات بعضی ادعیه مستحبه که وارد
شده است بخواند دوم انکه علاوه بر تکبیرة الاحرام شش تکبیر دیگر قبل از نماز بگوید که
مجموع هفت تکبیر شود و میتواند به پنج تکبیر یا سه تکبیر نیز اکتفا کند و هر یک ازین هفت
تکبیر را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد و افضل ان است که تکبیر اخر را تکبیرة الاحرام قرار
دهد و سنت است که درین تکبیرات سه دعائی که وارد شده و مشهور است
بخواند ابتدا سه تکبیر بگوید و یک دعا را بخواند و بعد از ان دو تکبیر دیگر بگوید و دعای باین نحو که
دیگر را بخواند و بعد از ان دو تکبیر دیگر را بگوید و دعای دیگر را که دعای توجه است ~~و دعای دیگر را بخواند~~
بخواند و جایز است که همین تکبیرات را بگوید بدون دعاها و همچنین جایز است
که بعضی ازین دعا را بخواند و بعضی را ترک کند و سنت بودن این هفت تکبیر
تخصیص بنمازهای یومیه ندارد بلکه در جمیع نمازهای واجبی و سنتی از یومیه و غیر یومیه
سنت است سیم قنوت است و ان بنابر اقوی مستحب است و محل ان
در هر نمازی در رکعت دویم است بعد از قرائت و پیش از رکوع مگر در نماز
جمعه و وتر بنحوی که بیان خواهد شد و حقیقت قنوت عبارت است
از دعا کردن و حمد و ثنای الهی بجا اوردن و از برای قنوت دعای معینی

نیست که بغیر از ان نتوان گفت بلکه هر چه مشتمل بر حمد خدا و ثنای او و صلوات
بر پیغمبر و ال طاهرین او باشد میتوان گفت و همچنین انچه متضمن دعا و
طلب حاجت از برای خود یا غیر خود باشد میتوان گفت و لازم نیست
که بزبان عربی باشد بلکه بهر زبانی که تواند از فارسی یا ترکی یا غیر انها می تواند
بگوید بلی افضل ان است که در قنوت نماز قنوتهائی که از ائمه وارد شده
ذکر کند و انها بسیار است و در کتب ادعیه مذکور شده و بهترین همه کلمات
فرج است و جایز است ذکر نام حاجت و نام ان کسی که دعا از برای او
کرده میشود در قنوت و سنت است طول دادن قنوت و در بعضی خبر
مسطور است که طول قنوت باعث وسعت روزی میشود و همچنین
سنت است که بجهت قنوت دستها را برابر رو بلند سازد و کفهای
دست را بسوی اسمان پهن کند و نگاه خود را بکف دستها اندازد و در وقت
دست بر داشتن تکبیر بگوید و اگر کسی قبل از رکوع قنوت را فراموش کند پس اگر
پیش از سجود در رفتن متذکر شود سنت است همان وقت قنوت را بخواند و اگر
بعد از سجده متذکر شود بعد از نماز نشسته قنوت را بخواند و همچنین اگر بعد
از نماز متذکر شود هر جا که باشد اگر چه در بین راه رفتن باشد رو بقبله میکند

وان را بجا می اورد و انچه مذکور شد از مستحب بودن قضاء قنوت در صورتی
است که انرا فراموش کرده باشد اما هرگاه عمدا انرا در محل خود ترک
کند یا بجهة عذری ترک کند مثل اینکه ماموم بجهت خوف اینکه اگر قنوت
بخواند رکوع را با امام در نیابد انرا ترک کند قضا ندارد چهارم تعقیب است
وان از مستحبات موکده است و منافع ان در دنیا و دین بسیار است
وان عبارت است از نشستن در عقب نماز بلا فاصله از برای دعا کردن
و حاجت خواستن و ثناء الهی بجا اوردن و قران خواندن و گریستن از خوف
الهی و تفکر کردن در عجایب قدرت پروردگار و تذکر نعمتهای او و سایر انچه
مانند انها است و صدق تعقیب بر نشستن فقط بدون دعا و امثال ان یا دعا
و امثال ان بدون نشستن معلوم نیست اگر چه هر یک از اینها نیز به تنهائی
فضیلتی و ثوابی دارد و هر یک از تعقیب و نشستن و دعا و ثنا بهر مقداری
ان بعمل می اید و هر چه زیاده کرده شود اجر ان نیز زیاد میشود و شرط نیست در
تعقیب نشستن در مصلی و با وضو بودن و رو بقبله بودن و دعا بعربی کردن
بلی مراعات انها اولی و افضل است و بهترین تعقیبات ادعیه ان است
که از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده و در کتب اصحاب

مذکور است و افضل از همه تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام است و آن این است
که ابتدا سی و چهار مرتبه الله اکبر گوید پس سی و سه مرتبه الحمد لله پس سی و سه
مرتبه سبحان الله و سنت است ختم کردن آن به کلمه لا اله الا الله و سنت
بودن تعقیب تخصیص بنمازهای واجبی ندارد بلکه در عقب نمازهای سنتی نیز سنت
است پنجم سجده شکر است و آن سنت است در عقب هر نمازی بجهت شکر
کردن بر توفیق یافتن از برای ادای نماز و شرط است در آن قصد سجده شکر کردن
و سجده کردن بر چیزی که سجده بر آن صحیح است و مرتفع نبودن محل سجده از جای
ایستادن زاید بر چهار انگشت اما سجده بر هفت عضو شرط نیست و پیشانی
گذاردن کافی است و سنت است در آن ساقهای دست را بر زمین خوابانیدن
و سینه و شکم را بر زمین چسبانیدن و اینکه سه مرتبه بگوید شکرا یا شکرا لله و بهتر
آن است که صد مرتبه بگوید شکرا یا صد مرتبه عفوا و سجده شکر بیک سجده کردن
بعمل می آید و بهتر آن است که دو سجده کند باین نحو که ابتدا یک سجده کند پس جانب
روی راست را بر زمین نهد و بعد از آن جانب روی چپ را پس ثانیا سجده
کند و ذکر مذکور را میخواند در سجده اول بکند و میخواهد در سجده دوم و میخواهد قسمت
کند بر دو سجده و بهتر آن است که در سجده آخر بگوید و از برای سجده در و گذاردن

ادعیه چند

در سجده شکر و نوافل یومیه

ادعیه چند وارد شده که در کتب ادعیه مذکور است و سنت است که این
سجده را بعد از همه تعقیبات و نافلها بجا آورد مگر در نماز مغرب که بهتر آن است
که پیش از نافله آن کرده شود و سنت است که بعد از سر برداشتن از سجده
کفهای دست خود را بر سجده گاه بگذارد پس بردارد و بر رو و سینه خود
بکشد فایده بدانکه حکم زن در جمیع افعال و آداب نماز حکم مرد است
مگر در جهر و اخفات چنانچه گذشت و در بعضی از آداب دیگر نیز تفاوت دارند
چه سنت است از برای زن که چون بایستد قدمها را از یکدیگر دور نکند بلکه
بهم بچسباند و دستهای خود را بر پستانهای خود نهد و چون رکوع کند
اینقدر خم نشود که دست بزانو برساند بلکه دستهای خود را اندکی
بالاتر از زانو بر رانهای خود نهد و چون بجهت سجود فرو رود ابتدا زانوها را
بر زمین نهد پس دستها را و چون بسجده رود دستها را بر زمین بخواباند
و به پهلوی خود بچسباند و چون بنشیند بر الیتین خود بنشیند و چون خواهد
برخیزد ابتدا دستها را بردارد پس زانوها را بلند کند و برخیزد باب چهارم
در بیان نمازهای نوافل یومیه و اعداد آنها و کیفیت آنها و در اینجا چند
مسئله است مسئله اول بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است

بر الیتین خود

هشت رکعت نافله ظهر پیش از نماز ظهر و هشت رکعت نافله عصر پیش از
نماز عصر و بعضی از علما شش رکعت از این را نیز از ظهر میدانند و دو رکعت
از عصر و خالی از قوتی نیست پس بهتر آن است که در شش رکعت اول که پیش
از نماز عصر میکند قصد نافله عصر نکند بلکه به نیت قربت اکتفا کند و چهار رکعت
نافله مغرب بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته نماز وتیره بعد از نماز
عشا که به یک رکعت حساب می شود و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت
نماز شفع و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله صبح مسئله دوم در سفر شانزده
رکعت نافله ظهر و عصر ساقط است بالاجماع بلکه کردن آنها جایز نیست و
نافله مغرب و نماز شب و شفع و وتر و نافله صبح ساقط نیست و کردن آنها
سنت است بالاجماع و در دو رکعت وتیره خلاف است و حق آن است که
ساقط نیست بلکه بر استحباب باقی است مسئله سیم هر نماز نافله از این
نوافل دو رکعتی است که باید در هر دو رکعت تشهد و سلام خواند و کم و زیاد
تر از دو رکعت جایز نیست مگر در نماز وتر که یک رکعت است مسئله چهارم
همه نوافل را نشسته میتوان کرد اگر چه در حالت اختیار باشد و ضرورتی
نباشد بلکه چنانچه گذشت سواره و در حین راه رفتن نیز میتوان کرد و لیکن

ضوابط

پیش از صبح

افضل است

در نوافل یومیه

افضل آن است که ایستاده بکند یا آنکه اگر نشسته بکند بعوض هر یک رکعت ایستاده
دو رکعت نشسته کند یا آنکه نشسته حمد و سوره بخواند و چون باخر سوره رسد
برخیزد و ایستاده سوره را تمام کند و برکوع رود که در این صورت نیز ثواب نماز
ایستاده خواهد داشت و اینها در غیر دو رکعت وتیره است و اما آن دو رکعت را
البته باید نشسته کرد بنا بر اقوی مسئله پنجم هرگاه نشسته نماز کند سنت است
که در حال قراءت تربیع بعمل آورد و در حال تشهد تورک و در حال رکوع دو
زانو بنشیند و معنی تربیع و تورک در مبحث قیام گذشت مسئله ششم مکروه
است سخن گفتن میان چهار رکعت نافله مغرب یعنی بعد از دو رکعت اول
تکلم نکند تا دو رکعت آخر را بجا آورد و همچنین مکروه است سخن گفتن
میان نماز مغرب و نافله آن یعنی تعقیب و اما در تعقیب خلاف است
که آیا بهتر آن است پیش از نافله بکند یا بعد از آن و اقوی آن است که تقدیم تعقیبات
بر نافله افضل است مسئله هفتم سنت است که آنچه از نوافل که در شب
کرده می شود بلند بخواند و آنچه متعلق بروز است آهسته بکند مسئله هشتم
سنت است که در رکعت اول وتیره بعد از حمد سوره اذا وقعت
الواقعه و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و در بعضی

اخبار در رکعت دوم سوره تبارک الذی بیده الملک وارد شده
مسئله نهم در مبحث قراءت مذکور شد که در جمیع نوافل بحمد تنها می توان
اکتفا کرد و سوره خواندن شرط نیست اگر چه خواندن ان افضل است و
میتواند در همه اکتفا کند بعد از حمد به سوره قل هو الله یا هر سوره دیگر که خواهد
ملی سنت است که در هر یک از دو رکعت اول نماز شب بعد از حمد سی
مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت اول شفع سوره قل اعوذ برب
الناس و در رکعت دوم ان سوره قل اعوذ برب الفلق بخواند و در یک رکعت
وتر سه مرتبه قل هو الله احد بخواند و اگر درین رکعت معوذتین را نیز بخواند
با سه قل هو الله افضل است و اگر در هر یک از دو رکعت شفع هم سه مرتبه
توحید را با انچه مذکور شد بخواند بسیار خوبست مسئله دهم سنت است
قنوت در هر دو رکعتی از نمازهای نافله یعنی در رکعت دوم ان قنوت نیز
سنت است حتی در رکعت دوم شفع هم و در یک رکعت وتر نیز قنوت سنت
است که در سه رکعت دو قنوت خوانده شود و در قنوت وتر بعد از
دعای قنوت چهل نفر یا زیاده تر از برادران دینی خود را دعا کند و اسم
ایشان را ذکر کند باین نحو که اللهم اغفر لفلان و فلان تا چهل نفر

یا بیشتر و اگر از برای هر یک بلفظ اللهم اغفر بگوید خوبست و اگر خواهد بفارسی
بگوید باین نحو که خدایا بیامرز فلان و فلان را تا اخر پس هفتاد مرتبه یا زیاد
تر تا صد مرتبه استغفار کند باین نحو که استغفر الله و اتوب الیه پس سیصد
مرتبه بگوید العفو و بهمین ترتیب بگوید یعنی ابتدا دعای برادران و بعد
از ان استغفار و بعد از ان العفو بگوید و در وقت دعای قنوت هر دو دست را
تا برابر رو بلند کند و قنوت را بخواند چون بدعای برادران رسد تسبیح را
بدست راست گیرد و دست راست را فرو دهد و همین دست چپ را
بلند کند و دعا و استغفار و العفو را بشمارد و در احادیث شمردن بیک
و بلند کردن دست دیگر همین در استغفار رسیده اما جمعی از علما در
دعای برادران و العفو هم ذکر کرده اند و بهتر انست که درین دو قصد استحباب
این عمل را نکند مسئله یازدهم بدانکه باید یک رکعت وتر را جدا از دو رکعت شفع
باشد و وصل کردن انها بیکدیگر چنانچه سنیان میکنند خوب نیست
مسئله دوازدهم در مبحث اوقات بیان وقت هر نافله شد و نیز مذکور شد
که اگر وقتی کسی بیدار شود که وقت وسعت تمام نماز شب را نداشته باشد
چه کند مسئله سیزدهم سنت است که در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله

ظهر و عصر چهار رکعت اضافه کند که مجموع بیست رکعت باشد شش رکعت
ان را در اول روز نزدیک پهن شدن افتاب بکند و شش رکعت در وقت
بلند شدن افتاب بجا اورد و شش رکعت را اندکی پیش از ظهر بکند
و دو رکعت در اول ظهر بکند و جایز است که شش رکعت اول روز را بعد
از ادای فریضه بکند مسئله چهاردهم سنت است که میان مغرب و عشا سوای
نافله مغرب دو رکعت نماز کند که ان را غفیله گویند و دو رکعت اول بعد از
حمد این ایه را بخواند که و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه تا و کذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از حمد
ایه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو بخواند تا فی کتاب مبین
و در قنوت بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا
یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تقضی حوائجی للدنیا
و الاخرة اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی انت
تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و اله علیه و علیهم السلام
لما قضیتها لی پس حاجت خود را سوال کند و جایز است
که دو رکعت از چهار رکعت نافله مغرب را باین نحو کند و همین دو رکعت

قرار دهد مسئله پانزدهم سنت است که بعد از نافله صبح بر پهلوی راست رو
بقبله بخوابد بنحوی که میت در لحد میخوابد و گونه راست خود را بر روی دست
راست گذارد و بعضی ادعیه که وارد شده بخواند و این را ضجعه میگویند
و از سنن مؤکده است که از خواص شیعیان است باب پنجم در بیان
سایر نمازهای واجبی و ان چهار نماز است اول نماز جمعه دوم نماز عیدین
سیم نماز ایات از خسوف و کسوف و نماز زلزله و سایر ایات سماویه
چهارم نماز میت و اما نمازی که باجاره واجب میشود یا بر فرزند بجهت
قضای نماز پدر واجب می شود در مبحث نماز قضا مذکور خواهد شد
پس درینجا چهار مقصد است مقصد اول در نماز جمعه و درینجا چند مسئله است
مسئله اول بدانکه نماز جمعه با امام معصوم یا نایبی که او بخصوصه تعیین
فرماید واجب عینی است بر هر مرد بالغ عاقل ازادی که مریض و کور و شل
و مسافر نباشد و بسیار پیر نباشد و از موضع ان تا جائی که نماز جمعه
می شود دو فرسخ نباشد و اما بر طفل و دیوانه و زن و مریض و کور و شل
و مسافر و بسیار پیر واجب نیست و همچنین بر کسیکه از محل بودن او
تا جائی که نماز جمعه میشود دو فرسخ یا زیاده تر باشد و اما در زمان غیبت امام

معصوم مثل این ازمنه پس حق مشهور میان علما این است که واجب
عینی نیست بلکه نزدیک بنیست نفر از اعاظم علمای شیعه ادعای اجماع
و اتفاق شیعه را بر عدم وجوب ان نموده اند بلکه حق ان است که کردن ان
در زمان غیبت بعوض نماز ظهر که ترک نماز ظهر شود نیز جایز نیست بلکه حرام است
بلی اگر کسی از باب احتیاط به نیت احتیاط انرا بکند با پیشنماز عادلی
خصوص اگر مجتهد جامع الشرایط باشد نه بعوض نماز ظهر بلکه نماز ظهر را بکند
به نیت وجوب مضایقه ندارم بلکه می تواند نماز ظهر را هم بجماعت بجا اورد
مسئله دوم نماز جمعه دو رکعت است مانند نماز صبح مگر انکه در نماز صبح
جهر بقرائت واجب است و در نماز جمعه سنت و در نماز صبح یک قنوت
سنت است و در نماز جمعه دو قنوت یکی در رکعت اول پیش از رکوع و یکی
در دوم بعد از رکوع و نیز در نماز جمعه شرط است که بجماعت کرده شود و
فرادی جایز نیست و باید لااقل با امام پنج نفر باشند که اگر کمتر باشند
درست نیست و باید پیش از نماز دو خطبه خوانده شود که هر یک
مشتمل بر حمد خدا و صلوات بر رسول و چیزی از موعظه باشد و در خطبه
اول سوره مختصری از قران باید خوانده شود و اگر در خطبه اول شهادتین

و در دویم صلوات بر ائمه و طلب امرزش از برای مسلمین زیاد شود
بهتر است و خطبه ها بعربی خوانده شود و اگر در ماموین کسی باشد که
عربی نفهمد احتیاط ان است که بزبانی که او بفهمد نیز خطبه ضم شود و واجب
است خطبه ایستاده خوانده شود و میان دو خطبه اندکی بنشیند و جایز است
خطیب غیر از پیشنماز باشد اما اتحاد انها اولی و احوط است و در وقت
خطبه بر ماموین سخن گفتن حرام است و سنت است خطیب فصیح و متقی و
پرهیزکار باشد و خطبه را باواز بلند عالی بخواند و عمامه بر سر و ردا بر دوش
داشته باشد و بر شمشیری یا کمانی یا عصائی تکیه کند و رو بمردم بایستد و چون
بالای منبر رود رو بمردم کند و سلام کند و پیش از خطبه خواندن بنشیند
و در انوقت موذن اذان گوید پس خطیب خطبه بخواند و جایز نیست
که در مسافت یک فرسخ دو نماز جمعه کرده شود پس اگر دو نماز کرده شود و هر دو
طایفه عالم باشند باینکه دیگری هم نماز میکند نماز هر دو باطل است اگر
از راه دیگری یک کدام از ان نمازها باطل نباشد و اگر یک کدام از راه
دیگر باطل باشد نماز ان دیگری صحیح خواهد بود و اگر هیچیک عالم بنماز جمعه
طایفه دیگر نباشند نماز هر دو صحیح است و اگر یک کدام دانند نماز ان باطل است

یعنی اگر هیچ یک نماز دیگری را باطل ندانند

مسئله سیم وقت نماز جمعه ابتدای زوال است و باید البته ابتدای زوال شروع
شود یعنی وقتی که زوال محقق شد بفاصله عرفیه شروع شود و نماز کرده
شود تا تمام شود و هر قدر خطبه و نماز را طول دهد جایز است تا وقت نماز عصر
تنگ نشده و کسیکه احتیاطا نماز جمعه کند جایز نیست که اینقدر طول دهد که
وقت نماز ظهر تنگ شود و جایز است خطبها را قبل از زوال بخواند مسئله
چهارم هرگاه کسی در جائی از راه تقیه یا ضرورت مضطر شود که نماز جمعه کند
با کسی که اقتدا با ان نمیتوان کرد پیش از نماز جمعه چهار رکعت نماز ظهر میکند
و بعد با ان امام نیت نافله میکند یا با امام نیت نماز ظهر میکند و چون امام
فارغ شد دو رکعت دیگر را تمام میکند یا ابتدا با امام دو رکعت را به نیت
نافله میکند و بعد تنها خود نماز ظهر میکند مسئله پنجم بدانکه از برای روز جمعه اداب
و احکامی چند است اول انکه بر کسیکه نماز جمعه واجب باشد عینا مثل
زمان حضور امام بعد از دخول ظهر و پیش از نماز سفر بران حرام است مگر
بجائی که باز نماز جمعه را دریابد و اما در زمان غیبت امام سفر حرام نیست مطلقا
بلی بعد از طلوع صبح روز جمعه تا وقت گذشتن زمان نماز جمعه از برای هر کسی
سفر کراهت دارد دوم انکه خرید و فروش بلکه هر عملی که مانع از نماز جمعه

باشد در وقت نماز جمعه در زمان حضور امام معصوم حرام است سیم انکه
بر نوافل ظهر چهار رکعت اضافه شود بتفصیلی که گذشت چهارم انکه در دو رکعت
اول نماز ظهر حمد و سوره را بلند بخواند پنجم انکه ابتدای روز بمسجد رود و در وقت
رفتن بمسجد با سکینه و وقار باشد و جامه پاکیزه بپوشد ششم انکه نوره بکشد
و در روز جمعه نوره کشیدن سنت است و در بعضی اخبار که منع رسیده
محمول بر تقیه است و در هفت روز کشیدن نوره ببدن سنت است بلکه
در هر پانزده روز سنت است و در هر پانزده روز استحباب موکد است و در
هر بیست روز تاکید شدیدتر است و کراهت شدیده دارد از برای مرد
که زیاده از چهل روز و از برای زن که زیاده از بیست روز ترک نوره کشیدن
کند و سنت است موضع نوره را حنا بمالد بلکه بعد از نوره خضاب کردن
ناخنها بحنا نیز سنت است بلکه مطلقا خضاب دست و پا بحنا و خضاب
ریش بحنا یا وسمه که انرا رنگ گویند سنت است هفتم انکه هر جمعه سر را باب
خطمی و سدر بشوید هشتم انکه هر جمعه سر تراشیده و شارب را بگیرد و ناخنها بچیند
و در گرفتن ناخن سنت است ابتدا بانگشت کوچک دست چپ کند
و بانگشت کوچک دست راست ختم کند و زیادتی ناخنها را که چیده دفن کند

اما در اغتسال این زمانها مطلقا فرق ندارد و اگر در حمام نکوره کرده شود

ودر روز پنجشنبه نیز ناخن چیدن خوبست نهم آنکه خود را معطر و خوشبو سازد
که این طریقهٔ انبیا و مرسلین است بلکه خوشبو ساختن خود هر روز سنت است
دهم همچنین سنت است هر روز بلکه در وقت هر نمازی شانه کردن ریش
و سنت است که ابتدا از زیر ریش شانه نمایند بعد بالا یعنی سر بالا شانه کنند
و در آن وقت سورهٔ والعادیات بخواند و ایستاده شانه کردن مکروه است و از
جمله سنتهای مؤکده مسواک کردن است خصوص در سحرها و هنگام وضو و ختنه‌ها
و از جمله مستحبات سرمه کشیدن است در هر شب در وقت خوابیدن
و سنت است که عدد میل سرمه فرد باشد یعنی عدد مجموع میلی که بدو چشم
کشیده می‌شود طاق باشد و از جمله امور مستحبه چیدن موی دماغ یعنی بینی
است و چیدن آنچه از ریش که از یک قبضه زیاده‌تر باشد و ابتدای قبضه
از زنخ میشود نه از پیش لب مقصد دوم در نماز عیدین و در آن چند
مسئله است مسئلهٔ اول بدانکه نماز عید فطر و اضحی در زمان حضور امام معصوم
هرگاه خود امام یا نایب خاص او نماز کند نماز واجب عینی است اما در
زمان غیبت امام حق آنست که واجب نیست بلکه سنت است
که گزارده شود و مخیر است آدمی که آن را بجماعت بجا آورد یا فرادی و جماعت

و در آنوقت سوره انا انزلنا را / بخواند و بعد از آن ... / شانه زدن

وعید

کردن اگر

کردن اگر ممکن شود بهتر است خصوص اگر پیشنماز مجتهد جامع الشرایط
باشد و در استحباب جماعت کردن مشروط بشروطی که از برای نماز جمعه
هست نیست پس اگر عدد جماعت به پنج نفر هم نرسد ضرر ندارد و
همچنین در کمتر از یک فرسخ چند نماز عید میتوان کرد بجماعت مسئلهٔ دوم
ابتدای وقت نماز عید طلوع آفتاب روز عید است و آخر وقتش زوال
روز عید است و اگر کسی نماز عید را نکند تا ظهر داخل شود قضا
ندارد مگر در عید فطر هرگاه پیش از ظهر عید ثابت نشود و بعد از ظهر ثابت
شود در این صورت که روز دیگر بعد از طلوع آفتاب نماز عید را بجا آورد سنت است
به نیت قضا و اظهر آنست که این تخصیص بعید فطر دارد و عید اضحی مطلقا
قضا ندارد مسئلهٔ سیم بدانکه نماز عید دو رکعت است و کیفیت آن
باین نحو است که بعد از نیت تکبیرة الاحرام میگوید پس حمد میخواند و سوره
و در رکعت اول بعد از سوره پنج تکبیر میگوید و در عقب هر تکبیری
یک قنوت میخواند و تکبیر ششم را میگوید و برکوع میرود و در رکعت دوم
بعد از سوره چهار تکبیر میگوید و عقب هر تکبیری یک قنوت میخواند و تکبیر
پنجم را میگوید و برکوع میرود و نماز را تمام میکند و اقوی آنست که این نه تکبیر

زاید و قنوتها مستحب است در نماز عید و جزو لازم آن نیست مسئلهٔ چهارم
چند امر در نماز عید سنت است اول آنکه قبل از تکبیرة الاحرام شش تکبیر بگفته افتتاح
بگوید چنانچه در نمازهای واجبی دوم آنکه در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ سبح اسم
و در رکعت دوم والشمس بخواند سیم آنکه در قنوتها دعای مخصوصی
که وارد شده است بخواند چهارم آنکه در وقت تکبیر گفتن دستها را تا برابر
رو بلند کند پنجم آنکه بلند نماز کند اگر امام باشد یا منفرد ششم آنکه اگر نماز
بجماعت کرده شود پیشنماز بعد از نماز دو خطبه بخواند بنحوی که در نماز جمعه
گذشت هفتم آنکه نماز در زیر آسمان گذارده شود نه در جای مسقف و بهتر
آن است که در صحرا کرده شود مگر در مکه یا در صورتی که بیرون رفتن
مشکل باشد بجهت ترسی یا بارانی یا غیر اینها هشتم آنکه بعد از طلوع
آفتاب روز عید بجهت نماز رود نهم آنکه بر روی خاک سجده
کند بلکه نماز را نیز بر روی زمین کند نه فرش و بوریا دهم آنکه در نماز
جماعت مؤذن پیش از مشغول شدن بنماز سه مرتبه الصلوة بگوید
و اگر وقت بیرون رفتن بنماز هم بگوید جایز است یازدهم آنکه پیش
از بیرون رفتن بنماز عید غسل کند و خود را خوشبو سازد و جامه

بیرون

پاکیزه بپوشد

پاکیزه بپوشد دوازدهم آنکه پیاده بلکه پابرهنه و جامه‌های خود را بالا زده
و عمامه بسته باشد و تکبیر گویان بنحوی که مذکور شد بمصلی رود سیزدهم
آنکه از راهی که بمصلی میرود از راه دیگر برگردد چهاردهم آنکه اگر عید فطر
باشد قبل از بیرون رفتن بنماز عید افطار کند و بهتر آن است که اگر
کسی قربانی ذبح کند از گوشت قربانی خود افطار کند مسئلهٔ پنجم بدانکه
از برای هر کسی خواه مرد و خواه زن سنت است که در عید فطر بعد از
شش نماز تکبیر را که مذکور خواهد شد بگوید بعد از نماز مغرب شب عید
و عشای آن و نماز صبح روز عید و نماز ظهر و عصر روز عید بنا بر اقوی
و در عید اضحی در عقب ده نماز واجبی بگوید که ابتدای آنها نماز ظهر روز
عید است و آخر آن نماز صبح روز دوازدهم و اگر کسی در عید اضحی در منی
باشد این تکبیرات را در عقب پانزده نماز واجبی بگوید که ابتدای آنها نماز
ظهر روز عید و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم است و این تکبیر در عید فطر باین
نحو است که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما
هدانا و در عید اضحی باین نحو است الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر
الله اکبر و لله الحمد و الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام

بشیرینی و افضل آنست / که بخرما یا مویز یا شکر افطار / کند و اگر عید اضحی باشد / بعد از نماز افطار کند

و نماز عید

الله اکبر الله اکبر

و سنت است که این تکبیرات مقدم بر سایر تعقیبات باشد و در وقت
تکبیر گفتن اندکی دستها را راست کند یا حرکت دهد و اگر فراموش کند
تا از جای خود برخیزد ساقط میشود مسئله ششم در روز عید فطر و عید اضحی
بعد از طلوع شمس تا ظهر هیچ نماز سنتی مشروع نیست کردن بلکه
حرامست و مکروهست سفر کردن در روز عید بعد از طلوع صبح تا نماز
عید گذارده شود بلکه تا ظهر روز عید و همچنین مکروهست منبر را بمصلی
نقل کردن اگر منبر نداشته باشد بلکه سنت است که از گل شبیه بمنبری ساخته
شود مقصد سیم در نماز آیات و در آن چند مسئله است مسئله اول
بدانکه نماز واجب میشود از برای خورشید گرفتن و ماه گرفتن اگرچه
بسیار کم گرفته شود که بقدر زمان نماز هم نباشد و از برای زلزله
هم و هر امر آسمانی که باعث اضطراب و خوف غالب مردم شود
چون بادهای بسیار شدید یا تاریکی بسیار در غیر وقت آن یا سرخی
که عالم را فرو گرفته باشد یا صاعقه عظیمی یا رعد بسیار شدید یا صیحه و
امثال اینها مسئله دوم اول وقت این نماز در گرفتن خورشید
و ماه ابتدای شروع در گرفتن است و آخر آن بنا بر اقوی وقتی است

که تمام قرص روشن شود و اگر در نماز باشد که تمام آن روشن شد واجب است
نماز را تمام کند و وقت آن در زلزله تمام عمر است پس هر وقت که خواهد
میتواند کرد و تعجیل در آن واجب نیست بلکه سنت است و وقت آن
در سایر امور مذکوره همان وقتی است که آن امور حاصل میشود و اگر کسی
نماز کسوف یا خسوف را در وقتی که قرص گرفته است نکند تا قرص منجلی شود
پس اگر همه قرص خورشید یا ماه گرفته باشد واجب است ادا و قضای آن
نماز خواه مطلع شده باشد یا نه و اگر بعضی از قرص گرفته باشد پس اگر
در حال گرفتن مطلع شد و نماز را ترک کرد باز قضای آن واجب است
و اگر مطلع نشد تا کسوف یا خسوف تمام شد قضای آن واجب نیست
و اگر کسی نماز سایر اموری که مذکور شد غیر از زلزله ترک کند مطلقا قضای
آن واجب است مسئله سیم بدانکه این نماز دو رکعت است و کیفیت آن
بدو طریق است یکی آنکه بعد از نیت حمد و یک سوره میخواند پس برکوع میرود
و سر برمیدارد و حمد و سوره میخواند تا پنج دفعه و چون سر از رکوع پنجم
برمیدارد بدون قرائت بسجود میرود و دو سجده را بجا می آورد و پس
برمیخیزد و رکعت دویم را نیز مانند رکعت اول بجا می آورد که در مجموع دو رکعت

ده قرائت و ده رکوع و چهار سجده بعمل آورد طریق دوم آنکه بعد از نیت
حمد و بعضی از یک سوره را میخواند و برکوع میرود و سر برمیدارد و از همانجا که
سوره را واگذارده میخواند بدون حمد و برکوع میرود پس اگر سوره را تمام نکرده
باز از همانجا که سوره را واگذارده میخواند بدون حمد و برکوع میرود تا هرجا که سوره
تمام شد در آن وقت چون برکوع رفت و سر برداشت حمد را میخواند و باز
شروع بسوره میکند تا پنج رکوع رکعت اول تمام شود بسجود میرود و بعد از بر
خواستن البته حمد را پیش از رکوع ششم بخواند خواه پیش از رکوع پنجم
سوره را تمام کند و از برای رکوع ششم که رکوع اول رکعت دوم است بعد از حمد
شروع بابتدای سوره کند پس رکعت دویم را نیز مانند رکعت اول بجا
آورد و اگر در صورتی که از اثنای سوره میگیرد حمد را نیز بخواند جایز است بلی واجب
نیست مگر بعد از اتمام سوره و احتیاط آن است که از برای هر رکعتی یک
سوره تمام شود که لا اقل دو سوره تمام خوانده شود و جایز است یک رکعت بطریق
اول کرده شود و یک رکعت بطریق دوم و در صورتی که بعضی از سوره را خواند
بنا بر اقوی واجب است که در رکوع بعد از همان موضع که واگذارده بخواند و جایز است
از موضع دیگر بخواند یا سوره دیگر بخواند مسئله چهارم در این نماز چند امر سنت است

اول آنکه اگر کسی پیش از روشن شدن تمام قرص از نماز فارغ شود در جای
خود بنشیند و مشغول دعا و ثنای پروردگار باشد تا تمام قرص روشن شود یا آنکه نماز را
اعاده کند دوم آنکه نماز را بقدر زمان کسوف یا خسوف تو مع طول دهد سیم
آنکه سورهای طولانی بخواند اگر وسعت داشته باشد چهارم آنکه رکوع و سجود را
طول دهد و رکوع آن بقدر زمان قرائت باشد پنجم آنکه هر وقت برکوع میرود
تکبیر بگوید و همچنین چون سر از رکوع برمیدارد مگر در سر برداشتن از رکوع
پنجم و دهم بعد از قرائت قنوت بخواند هفتم آنکه بلند قرائت کند هشتم آنکه در مکانی
که غیر مسقف باشد نماز گذارد نهم این نماز را فرادی میتوان کرد و بجماعت نیز
میتوان کرد و بجماعت کردن افضل است مسئله پنجم اگر وقتی سبب این نماز
بهم رسد که وقت نماز یومیه باشد پس اگر وقت یک کدام مضیق باشد
و وقت دیگری موسع آنکه مضیق است مقدم میدارد و اگر وقت هر دو
مضیق باشد نماز یومیه را مقدم دارد و بعد نماز آیات را قضا کند و اگر
وقت هر دو موسع باشد مخیر است در تقدیم هر یک که خواهد و بهتر آن است
که یومیه را مقدم دارد مسئله ششم جایز نیست در حال اختیار نماز آیات را سواره یا در
حال راه رفتن بجا آورد و در حالت اضطرار جایز است مسئله هفتم

واجب نمیشود نماز خوف یا کسوف مگر هرگاه یقین بحصول ان کند پس مادامی
که یقین نشده واجب نیست اگرچه در تقاویم نوشته باشند و ظن حاصل شود
و اگر یقین هم رسید واجب میشود اگرچه خود ندیده باشد و اگر بعد از یقین بخسوف
یا کسوف وقت نماز باقیست تا یقین بروشن شدن تمام فرض کند پس اگر
در اثناء فرض غروب کند یا ابر برابر رود تا یقین بروشن شدن تمام فرض نکند
وقت نماز خارج نشده **مقصد چهارم** در نماز میت و دران چند فصل است
فصل اول در بیان [illegible] نماز بر کدام میت واجب است بدانکه نماز واجب
نیست بر میتی که غیر از طوایف مسلمین باشد مانند یهود و نصاری و مجوس و
هنود و امثال اینها و همچنین واجب نیست نماز بر میتی که از خوارج باشد
یا نواصب که دشمنان اهل بیت‌اند یا از غلاة یعنی کسانی که علی علیه السلام را یا یکی
از ائمه را خدا میدانند و واجبست نماز کردن بر سایر طوایف مسلمین خواه شیعه
اثنی عشری و خواه سنی و خواه غیر اینها و همچنین واجب است نماز بر فساق
مسلمین و مرتکبین معاصی از ایشان و بر دیوانگان ایشان و بر اطفال
بشرطیکه سن ایشان به شش سالگی رسیده باشد و بر طفلی که در ولایت
اسلام جسته شود اگرچه پدر و مادر او معلوم نباشد که چه مذهب داشته

و هر طفلی

و هر طفلی که شش ساله کمتر باشد نماز بر او واجب نیست بلکه اقوی آنست
که سنت هم نیست و اگر شخصی کشته شده باشد یا سبعی او را دریده باشد
یا در صحرائی مرده باشد و بعضی از جسد ان پیدا شود پس اگر ان بعضی که
پیدا شده سینه میت باشد یا بعضی که سینه دران باشد نماز بر ان
واجبست و اگر غیر از ان باشد واجب نیست بلی اگر عضو تامی باشد
که استخوان دار باشد چون یکدست تمام یا یکپای تمام یا سر نماز بر ان سنت
است و اگر میت مسلمانی و غیر مسلمانی بایکدیگر مشتبه شوند پس اگر هر دو حاضر
باشند باید یک نماز بر هر دو کرد به نیت نماز بر مسلم و اگرچه یک کدام در میان
نباشد و نداند که آنکه جسد او در میان است مسلمان است یا غیر مسلمان
نماز ساقط است **فصل دوم** در بیان اینکه چه شخص باید نماز بر میت کند
بدانکه نماز میت واجب کفائیست بر کسانی که مطلع شوند بر فوت
مسلمانی بدین معنی که بر همه واجب است و چون بعضی بجا اورند از دیگران
ساقط میشود و هر کسی میتواند نماز بر میت کند خواه ولی میت او را
اذن بدهد یا نه بلی هرگاه نماز بر میت بجماعت کرده شود جایز نیست
از برای کسی پیشنمازی دران مگر باذن ولی و مراد از ولی کسی است

که مقدم است در ارث بردن یعنی ارث میت را می برد خواه مرد و خواه زن
و هرگاه وارث در یکطبقه متعدد باشند مردان ورثه بر زنان مقدم هستند
و اگر مردان متعدد باشند پس پدر میت مقدم است بر اولاد میت و
سایر ورثه و اگر جد پدری یا برادر در یکطبقه باشند جد مقدم است و ان
وارثی که از حیثیت پدر و مادر منسوب بمیت باشند بر هر منسوب
پدری تنها یا مادری تنها مقدم است مثل اینکه برادر پدری و مادری از برادر
پدری تنها یا مادری تنها اولی است و منسوب پدری تنها بر منسوب
مادری تنها مقدم است و عمو بر خالو مقدم است و اگر ولی متعدد باشند
مثل اینکه دو پسر داشته باشد یا دو برادر هر یک ولی خواهند بود پس اگر
اختلاف کنند در پیشنماز باذن هر کدام که نماز گذارده شود صحیح و جایز است
بنا بر اقوی و اگر ولی میت صغیر باشد یا دیوانه یا در مکان دوری باشد
که دست رس باو نباشد و زن هم در مرتبه ایشان عاقله و بالغه حاضر
نباشد کسی ولایت بر میت نخواهد داشت حتی حاکم شرعی هم بلی اگر از
برای میت خویشی و ولی معلوم نباشد مجتهد جامع الشرایط ولی
او خواهد بود و اگر در ولایتی مجتهد نباشد عدول مسلمین ولی او

خواهند بود

خواهند بود و شوهر در احکام نماز و غسل و کفن و دفن میت بر همه
کس مقدم است حتی بر پدر زن و پسر او و لازم نیست در اذن
ولی که صریحی اذن بدهد بلکه اذن فحوی و شاهد حال نیز کفایت میکند
و اگر کسی بدون اذن ولی امامت کند در نماز میت نماز او باطل
است و اما نماز کسانیکه باو اقتدا کرده اند باطل نیست بلکه صحیح است
و از ینجا معلوم میشود که همین که نمازی بر میت شد از دیگران ساقط
میشود اگرچه بدون اذن ولی باشد زیرا که اگر ان نماز کننده تنها باشد
اذن ولی شرط نیست و اگر پیشنماز باشد نماز مامومین او صحیح خواهد
بود و بدانکه اگر نماز کننده بر میت تنها باشد اجماعیست که عدالت
دران شرط نیست و اگر پیشنماز باشد خلاف است و حق ان است
که در پیشنماز این نماز هم عدالت شرط نیست و اگرچه بهتر و احوط ان است
که بغیر عادل پیشنمازی نکنند و سنت است از برای ولی که کامل‌تر را
مقدم دارد چون اعلم از خود را یا هاشمی را یا اسن از خود را اگر حاضر باشد
فصل سیم در کیفیت نماز میت بدانکه واجبست درین نماز نیت
قربه باین نحو که نماز میت میکنم قربة الی الله و اگر اموات متعدده

باشند وخواهد بهر یک نماز علیحده کند باید تعیین میتی که نماز بران میکند
نیز بکند و شرط نیست شناختن میت وبعد از نیت پنج تکبیر میکوید که
اول انها تکبیرة الاحرامست ودرمیان هر دو تکبیر دعا میخوانند وبهتران است
که بعد از تکبیر اول شهادتین را بکوید وبعد از تکبیر دویم صلوات بر پیغمبر
وال طاهرین او بفرستد وبعد از تکبیر سیم دعا بمومنان کند وبعد از
تکبیر چهارم دعا بمیت کند واز برای هر یک ادعیه مخصوصه رسیده
است اما انها واجب نیست بلکه سنت است واکر بعد از تکبیر اول بکوید
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله وبعد از تکبیر دوم بکوید
اللهم صل علی محمد وال محمد وبعد از تکبیر سیم بکوید اللهم اغفر للمومنین
والمومنات وبعد از تکبیر چهارم بکوید اللهم اغفر لهذا المیت وتکبیر
پنجم را بکوید وفارغ شود کافیست بلکه ظاهر ان است که اکر بعد از
هر یک از چهار تکبیر هم بکوید اللهم اغفر لهذا المیت کفایت میکند
بلکه اکر این را هم بفارسی بکوید باین نحو که بعد از هر تکبیر بکوید خدایا این
میت را بیامرز کافی است وسنت است که بعد از هر دعائی بکوید
اللهم عفوک عفوک واکر میت غیر بالغ باشد بعد از تکبیر چهارم

نوعی

بعوض دعای میت بکوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا واجرا
وواجبست در نماز میت رو بقبله بودن وایستاده نماز کردن وباید سر میت
در طرف راست نماز کننده تنها باشد یا پیشنماز اما در ماموماین این واجب
نیست واکر عذری باشد که نتوان میت را رو بقبله کذارد وباسرانرا بطرف
راست کذارد بهر نحو که ممکن باشد نماز براو میکنند ومشهور انست که باید
جنازه میت نزدیک باشد بنماز کننده ومکان ان بلندتر وپایین تر از
مکان نماز کننده نباشد وحکم بوجوب این دو مشکل است اما احتیاط
ان است که مهما امکن چنین کنند وباید نماز میت بعد از غسل دادن وکفن
کردن او باشد وپیشتر جایز نیست واکر کسی سهوا یا از راه جهل بمسئله
نماز را پیشتر بکند نماز او صحیح خواهد بود ودرین نماز ضرر ندارد که حایل میان مصلی
وجنازه باشد وشرط نیست درین نماز پاکی بدن یا جامه و وضو وغسل بلکه
بیوضو وغسل میتوان بجا اورد واحتیاط ان است که از انچه نماز را باطل
میکند از حرف زدن وخنده قهقهه وامثال اینها اجتناب کند
واین نماز حمد ورکوع وسوره وسجود وتشهد ندارد وسنت است که پیشنماز
یا کسی که تنها نماز میکند محاذی کمر میت بایستد اکر میت مرد باشد واکر زن

باشد اکر نماز کننده

باشد محاذی سینه ان واکر جنازهای مختلفه جمع شود سنت است که جنازه
زن را ابتدا بکذارند یعنی بسمت قبله وجنازه مرد را بعد از ان وسنت است
که ماموم اکرچه یکنفر باشد در عقب امام بایستد وزنان در عقب مردان بایستند
ونیز سنت است که نماز کننده با طهارت باشد وبیوضو یا جنب نباشد
وکفش را از پا بیرون کند ودر هر تکبیری دستها را تا محاذی رو بلند کند واز
مکان خود حرکت نکند تا جنازه را بلند کنند مکر ان کسانی که باید جنازه را
بلند کنند که انها باید ببرند وجنازه را بردارند ونیز سنت است که نماز کنندکان
بر میت بسیار باشند وجایز است نماز میت کردن در مسجدها ولیکن مکروه است
وهمچنین در هر وقتی میتوان این نماز را کرد مکر زمانی که نماز فریضه تنگ
باشد **فصل چهارم** در بعضی از احکام متعلقه بنماز میت بدانکه جایز است که
نماز متعدد بر یک میت بشود اکرچه بعد از دفن باشد اما مکروهست واکر کسی
وقتی برسد که پیشنماز بعضی از تکبیرات کفته باشد اقتدا میکند وتکبیرات را
با امام میکوید اما باید دعائی که وظیفه ان تکبیر است بخواند نه انچه امام میخواند پس
اکر در تکبیر سیم امام برسد وامام دعای مومنین را بکوید او باید شهادتین
بکوید که دعای تکبیر اول است وهم چنین وچون امام از نماز فارغ شد خود تتمه

که وقت

باقی مانده

تکبیرات

تکبیرات را با دعای ان تمام کند واکر پیش از تمام شدن جنازه را بردارند تکبیرات
را بی دعا بکوید ودرین نماز بکفتن از ماموم تکبیرات ودعا ساقط نمی شود وهمین
متابعت امام در تکبیرات واجب است یعنی باید مقدم بران یا موخر از ان نشود
واکر عمدا در یکی از تکبیرات از امام پیش افتد سنت است که برکردد وبا امام ملحق
شود وواجبست بر پیشنماز وماموم ومنفرد که پنج تکبیر را بکوید واکر کسی کمتر بکوید
نماز او باطلست خواه عمدا کم کرده باشد یا سهوا واکر از پنج تکبیر زیاد تر کفته شود
نماز باطل نیست خواه عمدا زیاد کند یا سهوا واکر کسی در عدد تکبیرات این نماز شک
کند باید بنا بر کمتر کذارد بدانکه میتی که واجبست نماز کردن بران اکر بدون نماز دفن شود
باید بر قبر او نماز کرد اکرچه مدتی بکذرد مکر اینکه یقین نمائی که بدن ان از هم پاشیده
شده است وجایز است بر چند جنازه یکنماز کردن ودر یکوقت نیت
همه اکر د وجایز است بر هر یک نماز جداکانه بشود واکر کسی در اثنای نماز میت
باشد که جنازه دیکر حاضر شود میتواند نماز را قطع کند ویکنماز بر هر دو از سر
بکیرد ومیتواند نماز اول را تمام کند واز برای جنازه دویم نماز دیکر کند **باب ششم**
در بیان نمازهای سنتی غیر از نوافل هر روزه بدانکه نماز سنتی بسیار است بحدی
که حصر انها نهایت صعوبت دارد ودر کتب ادعیه وعبادات مذکور است

امام

نقل صراح کرد است که نماز
باطل نمیشود بلکه باید تامل
بکند تا امام با او برسد و
اکر امام اکرچه پیش افتد

و ما درینجا پنج نماز را ذکر میکنیم اول نماز باران بدانکه نماز باران کردن در زمانی سنت است
که باران از حد متعارف کم شود و آبها نقصان بهم رسانند و نماز باران دو رکعت
است و مثل نماز عید است هم در قرائت و هم در تکبیرات و هم در قنوتها بلی
سنت است که قنوت درین نماز دعائی باشد که متضمن طلب رحمت
و نفادت آبها و تنزل تیبرات باشد و دعای مخصوصی لازم نیست
بلکه هرچه تواند بخواند و بهتر آن است که دعاهائی که از ائمه معصومین علیهم
السلام وارد شده بخواند و شرط نیست که در زمان معینی باشد بلکه هر وقت
باشد میتوانند کرد بلی سنت است که روز دوشنبه کرده شود و سنت است
که مردم روز یکشنبه و دوشنبه را روزه بگیرند و در روز دوشنبه بیرون روند
بصحرا اگر مانعی از صحرا رفتن نباشد و همگی پا برهنه باشند و نعلینها بدست
خود گیرند و لباسهای کهنه بپوشند و با عجز و شکستگی و انکسار و سکینه و وقار
باشند سرها بپیش افکنده و زبانها مشغول ذکر خدا و استغفار و توبه
از گناهان و مؤذنان در پیش روی امام جماعت بروند ذکرگویان و
عصاها در دست و منبر را پیش روی امام ببرند و سنت است همراه
بردن مردان و زنان پیر خصوص ریش سفیدان و سالکان و طفلها و چارپایان

و میان مادران

در نماز باران

و میان مادران و طفلها جدائی افکنند و باکی نیست در همراهی اهل ذمه
و کفار و سنت است که این نماز بجماعت کرده شود و چون امام از نماز فارغ شود
بر منبر رود و قبل از آنکه مشغول دعا شود ردای خود را بگرداند باین نحو که ظاهر آن را باطن
سازد و بالعکس یا اعلای آنرا اسفل کند و بالعکس پس رو بقبله کند و صد
دفعه بگوید الله اکبر پس رو بطرف راست خود کند و صد مرتبه بگوید سبحان الله
پس رو بطرف چپ خود کند و صد مرتبه بگوید لا اله الا الله پس رو بمردمان
کند و صد مرتبه بگوید الحمد لله و صدای خود را باین ذکرها بلند کند و ماموماین نیز
درین ذکرها متابعت او کنند و آواز بلند کنند اما انها رو بقبله نشینند و باطراف
رو نگردانند پس امام خطبه بخواند مشتمل بر حمد خدا و صلوات بر رسول و آل
او و موعظه کند و دعا کند بجهت طلب رحمت و باران و جایز است
این نماز فرادی کرده شود و درینوقت خطبه ندارد بلکه در صورت جماعت
هم خطبه سنت است و شرط نیست و اگر بعد از نماز باران نیاید سنت است
دوباره بیرون رفتن پس اگر روز سه شنبه را افطار نکرده باشند همان
روزهای سابق کفایت میکند و سه شنبه بیرون میروند والا سنت است
سه روز روزه را از سر گیرند و نیز درین نماز سنت است که اگر بجماعت کرده

شود مؤذن قبل از نماز سه مرتبه الصلوة بگوید و نیز سنت است که قرائت
درین نماز جهر کرده شود و خطبه و دعا نشسته خوانده شود دوم نماز جعفر طیار
و آن از جمله سنتهای مؤکده است و در اخبار بسیار رسیده که کفاره
گناهان است و آن چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعت حمد و سوره
میخواند و بهتر آن است که بعد از حمد در رکعت اول سوره اذا زلزلت و در رکعت
دوم سوره والعادیات و در رکعت سیم سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت
چهارم قل هو الله احد بخواند و در هر رکعت چون از سوره فارغ شود پانزده
مرتبه تسبیحات اربع را بگوید پس برکوع رود و ده مرتبه بگوید و چون سر از رکوع
بردارد و نیز ده مرتبه بگوید ایستاده پس بسجده اول رود و ده مرتبه بگوید و چون
سر از سجده بردارد و نیز ده مرتبه بگوید پس بسجده دوم رود و باز ده مرتبه بگوید
پس سر بردارد و ده مرتبه بگوید که در چهار رکعت سیصد مرتبه تسبیحات اربع
گفته شود و میتوان چهار رکعت هر نافله را باین طریق بجا آورد و ثواب نماز
جعفر را خواهد داشت بلکه نمازهای واجبی را نیز میتوان چنین کرد و قنوت
سنت است در رکعت دوم و چهارم و هرگاه کسی را شغلی باشد میتواند
چهار رکعت نماز را خالی از تسبیحات اربع بکند و چون از نماز فارغ شود تسبیحات را

قضا کند

در نماز جعفر طیار و عید غدیر و لیلة الدفن است

قضا کند در حالتی که مشغول کار است یا راه میرود و اگر در میان نماز متذکر
شغلی شود یا شغلی رو دهد باقی مانده نماز را میتواند خالی از تسبیح بگوید
و همان باقی مانده را قضا کند و اگر در موضعی تسبیحات را فراموش کند
در محل بعد از آن قضا میکند و بهترین وقتهای این نماز اول روز جمعه
است و لیکن هر وقتی دیگر هم میتوان کرد و سنت است که در سجده
آخر دعای مختصری خوانده شود که وارد شده بعد از تسبیح بخواند سیم
نماز عید غدیر است و کیفیت آن باین طریق است که تقریباً نیم ساعت
قبل از ظهر غسل کند پس وضو ساخته دو رکعت نماز کند در هر رکعت
بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه آیة الکرسی تا و هو العلی
العظیم و ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و چون از نماز فارغ شود حاجت
خود را بخواهد و دعائی نیز بعد از این نماز وارد شده که خواندن آن سنت
است چهارم نماز لیلة الدفن است و این نماز دو رکعت است
در رکعت اول بعد از حمد یکمرتبه آیة الکرسی تا و هو العلی العظیم و
در رکعت دوم بعد از حمد سوره انا انزلناه بخواند و چون از نماز (ده مرتبه)
فارغ شود بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابهما الی

قبر فلان و اسم میت را به برد و در بعضی روایات وارد شده که در
رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه سوره قل هو الله احد بخوانند و در رکعت
دوم بعد از حمد ده مرتبه سوره الهیکم التکاثر و به هر یک از ین طریقها که کرده
شود خوبست ولیکن مخفی نماند که آنچه در خبر ها وارد شده این است
که هیچ وقتی بر میت دشوارتر از شب اول نیست پس ترحم
کنید بر اموات خود در ین شب بتصدق و اگر چیزی نداشته باشید
تصدق کنید یکی از شما دو رکعت نماز کنید بطریق مذکور و بنا برین
معلوم نیست که در صورت امکان تصدق اگر بجز نکی باشد این نماز
وارد شده باشد و همچنین ظاهر از روایات آن است
که این نماز در شب اول وفات کرده شود پس آنچه که حالا متعارف
شده این است که چهل نفر این نماز را میکنند و در شب اول دفن
میکنند از روایات معلوم نمی شود و با آنچه بعضی از علما متاخرین
تشکیک در جواز این نماز باین طریق که متعارف شده کرده اند و
تشکیک ایشان بجاست و اگر کسی خواهد بکند به نیت نماز
لیلة الدفن نکند بلکه نیت نماز مطلق کند و ثواب آن را بمیت بدهد

دو طریق

پنجم نماز

پنجم نماز تحیت مسجد است چه سنت است که هر که داخل مسجد شود پیش از
نشستن دو رکعت نماز کند به نیت تحیت مسجد بهر سوره که خواهد و بعضی
از علما گفته اند که میتواند دو رکعت نماز واجبی یا سنتی دیگر را هم بکند باین قصد
و دور نیست که چنین هم جایز باشد باب هفتم در بیان منافیات نماز
یعنی چیزهائی که نماز را باطل میکند و در نماز حذر از آن واجبست و در بیان مکروهات
نماز و سایر آنچه متعلق باین مقام است و در بیان احکام خلل نماز از سهو و شک
در آن و در آن چهار مقصد است مقصد اول در بیان منافیات مبطلات
نماز و آن چند چیز است اول هر چیزی که وضو یا غسل را بشکند خواه از روی عمد یا سهو
باشد یا به اختیار دوم تکفیر یعنی دست بسته نماز کردن ~~یا جاهل مسئله باشد~~
~~و ندانند فلان حدث نماز را باطل میکند~~ و شکی نیست که در جائی که تقیه نباشد
دست بسته نماز کردن حرامست و جمعی آن را باعث بطلان نماز میدانند و حق
آنست که نماز بآن باطل نمی شود اگر چه باعث معصیت می شود اما در جائی که
تقیه باشد حرام نیست بلکه واجب می شود سیم از قبله منحرف شدن و مخفی
نماند که کسی که از قبله منحرف میشود یا تمام بدن او از قبله میگردد یا همین روی تنها را
از قبله میگرداند پس اگر تمام بدن را از قبله بگرداند نماز او باطل میشود خواه از روی

یا جاهل مسئله باشد و ندانند که فلان حدث نماز را باطل میکند ع

عمد باشد یا سهو کند یا جاهل مسئله باشد که نداند انحراف از قبله نماز را
باطل میکند یا از راه خوف از چیزی گردیده باشد بشرطیکه بحدی گشته
باشد که پشت بقبله کرده باشد یا به یمین یا یسار قبله رسیده باشد
یعنی بحدی گشته باشد که محاذی دست راست یا چپ گشته باشد
که رو بقبله ایستاده و اگر باین حد نرسیده باشد پس اگر عمدا گشته باشد
یا از راه جهل مسئله و در حینی که از قبله گشته مشغول چیزی از اجزاء واجبه
نماز را بجا آورده باشد یا بحدی گشته باشد که تواند پشت سر خود را به
بیند نماز او باطلست و اگر سهوا اینقدر گشته باشد یا عمدا بوده ولیکن
در آن حال مشغول چیزی از اجزاء نماز نبوده و بحدی هم نبوده که پشت سر را
به بیند نماز او باطل نیست و اگر روی تنها را از قبله بگرداند پس اگر سهوا
باشد مطلق نماز باطل نمیشود و اگر عمدا باشد اگر بحدی گشته باشد
که صفحه رو بسمت پشت سر رسیده باشد یعنی از جانب دست
راست یا چپ گذشته باشد نماز باطل میشود و اگر کمتر باشد با وجود
عمد نیز باطل نمی شود و اگر کسی دیگری را از قبله بگرداند بی اختیار بقدر
بگرداند نماز او باطل نمیشود مگر اینکه در زمان بسیاری او را از قبله

منحرف

منحرف نگاه دارد که دیگر ادراک نماز کن نتواند و آنچه مذکور شد در حکم نمازهای
واجبی است اما نمازهای سنتی پس حق آن است که اگر همه بدن او از قبله
منحرف شود و در آن حین هم مشغول باجزاء نماز باشد مثل رکوعی یا سجودی
یا قراءت یا تشهد یا بسیار منحرف شود و اینقدر طول بکشد که ادراک نماز کن
نتواند نماز او باطل میشود و الا باطل نمیگردد اگر چه عمدا باشد و تمام بدن خود را
از قبله گردانیده باشد چهارم سخن گفتن بغیر از چیزی که از اجزاء مستحبه یا واجبه
نماز باشد و سخن گفتن نماز را باطل میکند هر گاه عمدا بوده باشد یا از راه
جهل بمسئله و نادانی هر گاه بچیزی تکلم کند که دو حرف یا بیشتر باشد خواه معنی
دار باشد چون آب که بمعنی پدر است یا بی معنی چون بیب و نحو آن و همچنین
است یک حرفی که معنی دار باشد چون قِ که در عربی امر بنگاه داشتن است اگر
آن معنی را از آن لفظ قصد کند و تکلم کردن به یک حرف بی معنی یا با معنی که آن
معنی مقصود متکلم از آن نباشد نماز را باطل نمیکند و همچنین یک حرف
کشیده اگر چه بقدر دو سه حرف یا بیشتر آید بد نماز باطل نمیشود و هر گاه سخن
گفتن در نماز از راه سهو باشد یا غفلت یا توهم تمام شدن نماز نماز
باطل نمیشود بلکه با احتمال تمام شدن نماز هم باطل نمی شود مثل اینکه کسی

بحرمت تکلم با اینکه فلان چیز کلام مبطل است

سلام بگوید پس تشکیک کند که ایا سلام او بجا بود یا بیجا و از کسی استفسار کند
و بعد معلوم شود بیجا بوده بر میخیزد و نماز را تمام میکند و نماز باطل نمیشود دلس فه کردن
و تنحنح نمودن و آه کشیدن و ناله کردن و باد از دهان دمیدن و اگر چه دو حرف از اینها
بهم رسد و انچه مذکور شد که سخن گفتن نماز را باطل میکند در وقتی است که بغیر
از چیزی باشد که ذکر خدا یا دعا یا طلب حاجتی از خدا باشد اما اگر یکی از اینها
باشد نماز را باطل نمیکند در هر حالی از حالات نماز که بوده باشد مگر در اثنای
حمد یا سوره باشد و اینقدر ذکر یا دعا را طول دهد که موالات حمد یا سوره بر هم
خورد و حق انست که ذکر و دعا و طلب حاجت از خدا در اثنای نماز بهر لغتی که بوده
باشد نماز را باطل نمیکند خواه بعربی یا فارسی یا ترکی یا غیر اینها و همچنین باطل
نمیشود نماز بخواندن ایه از ایات قرانی مگر در جیزهائی که شرعا جایز نیست چون ایه
سجده واجب یا جمع کردن دو سوره در نمازهای واجبی بشرطیکه غرض از خواندن ان
قصد قران و جهت قربة و ثواب باشد یا متضمن ذکر خدا یا دعا باشد
پس اگر چیزی از قران بخواند که نه جهت قران بودن باشد و ذکر خدا و دعا
هم نباشد نماز باطل میشود مثل اینکه اگر کسی ازو بپرسد که فلان چیز از کیست بگوید
در نماز که انه من سلیمان و غرض او این باشد که ان چیز از سلیمان است

یا بکسی

یا بکسی بگوید اخلع نعلیک و غرض او این باشد که کفشهای خود را بیرون کند
نه اینکه بجهت ثواب خوانده باشد پنجم خنده قهقهه کردن یعنی خنده که بواسطه
ان صدا یا نفس در حلق یا سینه بلرزد و مکرر شود و باطل شدن نماز بچنین خنده
در صورتیست که عمدا صادر شود و بی اختیار خنده دست دهد ~~اما اگر سهوا باشد~~
یا از راه نادانی و جهل بمسئله خنده قهقهه کند او غافل از این باشد که در نماز است
نماز باطل نمیشود و همچنین نماز باطل نمیشود از خنده که تبسم باشد ششم گریه کردن
از برای فوت شدن امر دنیائی و ان نماز را باطل میکند خواه از روی عمد باشد
یا سهو یا بی اختیار یا از راه جهل بمسئله اگر با ان صدا را بلند کند اما مجرد اشک
از چشم در امدن نماز را باطل نمیکند و همچنین گریه که از ترس خدا یا امر اخروی متعلق
باخرت باشد یا در طلب حاجت دنیا نماز خدا باشد موجب بطلان نماز
نمی شود هفتم فعل کثیر یعنی عملی که خارج از نماز باشد و بقدری بسیار باشد که مرتکب
ان را نماز کننده نگویند و هر که او را به بیند بگوید این شخص مشغول نماز نیست و نماز
نمیکند و هر فعلی که چنین باشد نماز را باطل میکند خواه از روی عمد صادر شده
باشد یا سهو و بدانکه نماز باطل نمیشود بشستن بینی از خون و ازاله نجاستی که در اثنای
نماز بجامه برسد و شمردن رکعتهای نماز با انگشت و مثل ان و صاف کردن موضع

اما اگر سهوا باشد

سجده و پاک کردن خاک از پیشانی و باد دمیدن بموضع سجده بجهت ازاله چیزی از ان و دست
بر دیوار یا بر ران خود زدن بجهت اگاه ساختن شخصی و بر هم زدن دست و سنگریزه بدیگری
انداختن و چیزی بدیگری دادن و طفل را بدوش گرفتن یا برداشتن نشانیدن و بزمین گذاردن
ان و در حالت تشهد شیر بطفل دادن و بدن خارانیدن و یک گام یا دو گام پیش رفتن
و مار و عقرب و کیک و شپش کشتن و حرکت دادن و زخم پاک کردن و کلاه
کردانیدن و برداشتن و تسبیح بدست گردانیدن و نحو اینها هشتم چیزی خوردن
و اب اشامیدن و جمعی از فقها ان را باعث بطلان نماز میدانند و حق انست که نماز
بان باطل نمیشود مگر اینکه بسیار باشد بحدی که مرتکب ان را نمازکن نگویند و هر که
ان را به بیند بگوید او مشغول نماز نیست نهم ساکت شدن در نماز بسکوت بسیار
طویل بحدی که مرتکب ان را نماز کننده نگویند دهم کم کردن چیزی از اجزاء یا شرایط
واجبه نماز یا زیاد کردن جزو واجبی بتفصیلی که بعد از این مذکور خواهد شد مقصد دوم
در چیزهائی که ارتکاب انها در نماز کراهت دارد و بعضی از مسایل که مناسب این
مقامست و این مقصد مشتمل بر چند مسئله است مسئله اول بدانکه مکروهست
در نماز چشم و رو را از قبله گردانیدن بسمت چپ و راست مادامی که التفات
به پشت سر نرسد و الا حرامست چنانکه مذکور شد و همچنین مکروه است

خمیازه کشیدن

خمیازه کشیدن و انگشتان را شکستن و بازی کردن با ریش یا انگشت یا عضوی
دیگر از خود و باد دمیدن بموضع سجده و اب بینی گرفتن مگر با ضرورت و اب دهان
انداختن خصوص بسمت قبله یا طرف راست و آه کشیدن و حبس بول یا غایط
کردن باین معنی که پیش از دخول نماز اگر بول یا غایط داشته باشد باید دفع کند
که در نماز انها را حبس نکند اما اگر در اثنای نماز احتیاج بدفع انها باشد تا
ممکن باشد باید نگاه دارد تا از نماز فارغ شود و نماز را قطع نکند مسئله دوم
بدانکه بعد از انکه ادمی داخل نماز شد قطع نمودن و باطل ساختن ان حرامست
خواه نماز سنت باشد یا واجبی بنابر اقوی مگر هرگاه خوف ضرر مالی یا جانی یا عرضی
از خود یا غیر خود داشته باشد که در این صورت قطع نماز و دفع ضرر جایز بلکه واجب
است مسئله سیم هرگاه کسی در نماز باشد و عطسه کند یا بشنود که دیگری
عطسه کند جایز است بگوید الحمد لله اللهم صل علی محمد و ال محمد و این در حال
غیر نماز هم سنت است و احادیث وارد است که هر که در وقت شنیدن
عطسه حمد و صلوات بگوید هرگز شکایت از درد چشم و درد دندان
نمیکند و همچنین جایز است در نماز تسمیت کسی که عطسه کند یعنی
چون عطسه دیگری را بشنود بگوید یرحمک الله یا یغفرک الله یا نحو ان و همچنین

بلکه سنت است که

اگر او عطسه کند و دیگری او را یرحمک الله بگوید او در جواب بگوید یغفر الله لک و
یرحمک یا یغفر الله لک و لنا بلکه این جواب گفتن در حالت نماز و غیر نماز واجب است
مسئله چهارم جایز است سلام کردن بر کسی که در نماز است ولیکن بنا بر اقوی
مکروه است و اگر کسی در نماز باشد و دیگری بر او سلام کند واجب است
جواب سلام او گفتن اگر بداند که بر او سلام کرده یا او هم کسی نبوده که بر ایشان (داخل)
سلام کرده و لازم نیست که بنحوی که سلام کرده جواب بگوید بلکه بهر یک از هشت
صیغه جواب سلام میتواند گفت که عبارتست از سلام علیکم و السلام علیکم
و سلام علیک و السلام علیک و علیکم السلام و علیکم سلام و علیک السلام
و علیک سلام و بهتر آن است که به یکی از چهار صیغه اخر جواب گفته شود
بلکه بهتر آن است که جواب علیکم السلام باشد خواه در حالت نماز یا غیر
نماز بلکه بعضی از علماء متاخرین در جواب سلام مطلقا واجب میدانند
که یکی از چهار صیغه اخر باشد و حق آنست که واجب نیست و جواب
سلام در حالت نماز و غیر نماز واجب است خواه سلام کننده مرد باشد
یا زن محرم یا نامحرم یا طفل ممیز یا کافر ذمی اگر کافری سلام کند باید جواب
علیک گفته شود و حق آنست که بغیر از علیک در جواب سلام کافر جایز

نیست و واجب است در جواب سلام بنحوی گفته شود که سلام کننده بشنود یا باشاره
کر باید است بفهمد که جواب گفته شد و مشهور آنست که هرگاه بر جمعی سلام کرده
شود هرگاه یکی از ایشان جواب گوید کافی است و این مشکل است بلکه احوط آن است
که هر که بداند او داخل در سلام او هست جواب بگوید و باید جواب سلام را
اینقدر تاخیر نیندازد که عرفه بگویند ترک جواب سلام کرد و مشهور آن است
که جواب سلام واجب فوریست که باید دفعتا جواب گفت و این
بر حقیر معلوم نیست بلکه باید زیاد از قدر متعارف تاخیر نیندازد و اگر کسی در
نماز باشد و بر او سلام کنند او در جواب سلام تغییر کند حق آن است
که نماز او باطل نمی شود و سلام کردن مستحب است از برای همه کس و
سنت است که ایستاده بر نشسته و سواره بر پیاده سلام کند و جایز است
سلام کردن زنان بر مردان نامحرم و بر کفار چون یهود و نصاری و مجوس
و امثال ایشان سلام کردن حرام است اما جواب سلام ایشان واجب است (جواب)
و باید علیک گفته شود چنانچه مذکور شد باب هشتم در احکام خللی که در نماز
واقع میشود از نقص و زیاده و بدانکه خللی که در نماز اتفاق می افتد یا از راه
عمد است یا سهو است یا شک پس در این باب چهار فصل است

فصل اول در عمد بدانکه هر که عمدا ترک کند واجبی از واجبات نماز را خواه از اجزاء
نماز باشد چون تکبیرة الاحرام یا قراءت اگرچه ایه از ایات حمد یا سوره یا ذکر
رکوع یا سجود یا طمانینه یا تشهد یا غیر اینها باشد یا شرطی از شروط آن را
چون طهارت یا قبله یا ستر عورت یا نخواند یا وصفی از اوصاف واجبه را
مثل اینکه جائی که باید بلند بخواند عمدا اهسته بخواند یا بالعکس آن نماز او باطل میشود
و همچنین باطل میشود نماز با اینکه عمدا زیاد کند تکبیرة الاحرام را یا رکوعی یا سجودی
اگرچه یک سجده باشد یا رکعتی را در نماز یا در جائی که نباید نشست عمدا بنشیند
یا در جائی که نباید ایستد عمدا بایستد بقصد جزو بودن از برای نماز اما مکرر کردن
ایه از ایات حمد یا سوره یا بیشتر از یک ایه را مکرر کردن بجهت درست خواندن
یا بجهتی دیگر که بوده باشد یا مکرر کردن قراءت تشهد و نخواندن اینها ضرر بنماز نمیرساند
و همچنین باطل نمیشود نماز بخم شدن از برای برداشتن چیزی از زمین اگرچه
بحد رکوع برسد و بعد از آنکه بقصد رکوع نباشد زیادتی رکوع نیست
فصل دوم در نقص و زیاده که بسبب نادانی و جهل در نماز واقع
میشود بدانکه کسی که از راه جهل بمسئله چیزی از اجزاء یا صفات واجبه
از نماز را ترک کند یا زیاد کند اگر جاهل در سب نبودن را میداد و با وجود آن
(حاشیه: ... در باب وجود این)
ابی نقص

این تغییر و سوال کرد عاصی و گناهکار است و با وجود این هرگاه بسبب خلل در نماز
او حاصل شود حکم عمد دارد و نماز او باطل است و اگر یقین قطعی بصحت آن
داشت و اصلا و مطلقا بخاطر او خلاف آن خطور نمیکرد و یقین داشت بدون
شک و شبهه که آنچه میکند صحیح است عصیان و گناهی بر او نیست اما در وجوب
اعاده در وقت و وجوب قضا در خارج وقت حکم عمد دارد و معذور نیست
و بر او اعاده و قضاء نماز واجب است مگر هرگاه نماز را در جائی که بلند خواندن واجب
است اهسته بخواند از راه جهل بمسئله یا بر عکس که در اینصورت اعاده
و قضا واجب نیست بلکه اگر در اثناء قراءت مطلع شود برگردیدن و از سر
گرفتن قراءت لازم نیست و اما خلال بشروط واجبه یا ارتکاب منافیات
از راه جهل بمسئله حکم آنها در موضع خود گذشت فصل سیم در احکام سهو
در نماز بدانکه ادمی که در نماز سهو میکند یا سهوا چیزی از واجبات نماز را
زیاد میکند یا ترک میکند اما اول که چیزی از واجبات نماز را سهوا زیاد کند
پس اگر نیت را زیاد کند به تنهائی بدون تکبیرة الاحرام در نماز او هیچ خلل
حاصل نمی شود و نماز او صحیح است و اگر تکبیرة الاحرام را زیاد کند یا رکوعی را یا
دو سجده در یک رکعت نماز او باطل میشود و باید نماز را دوباره بجا اورد

و همچنین اگر رکعت نماز را فراموش کند و یاد کند یعنی پیش از سلام دادن رکعت
اخر یک رکعت دیگر یا بیشتر اضافه کند سهوا نماز او باطل میشود اگر بعد از دخول رکوع
رکعت زایده متذکر شود و اگر قبل از ان متذکر شود باید بنشیند و نماز را تمام کند
نماز او صحیح است و نیز یاد کردن هیچ چیز دیگر سهوا نماز را باطل نمی شود ولی از برای
زیاد شدن برخواستن در غیر موضع یا نشستن در غیر موضع سجده سهوی هست
چنانکه مذکور خواهد شد **واما دوم** که ترک کردن چیزی از واجبات نماز باشد
از راه سهو و فراموشی پس ان بر دو قسم است زیرا که یا چیزیست که نماز را
باطل میکند و اعاده ان واجب میشود یا چیزیست که نماز را باطل نمیکند و ان نیز
بر چند قسم است زیرا که یا اصلا موجب تدارک و قضا و سجده سهوی نمیشود
یا باعث وجوب تدارک ان در نماز میشود و باید در اثناء نماز ان را تدارک
کرد یا سبب وجوب قضا و تدارک ان بعد از تمام شدن نماز میشود و بدون
سجده سهو یا با سجده و این مجموع پنج قسم است **قسم اول** نقصی که نماز را
باطل میکند و ان در وقتی است که نیت را فراموش کند تا تکبیرة الاحرام
بگوید یا تکبیرة الاحرام را فراموش کند تا شروع بقراءت کند یا رکوع را فراموش
کند تا داخل سجده اول شود یا هر دو سجده را فراموش کند تا سلام بگوید پس

یا یکی از اینها سهوا نماز باطل میشود و اعاده ان واجب میشود و در اینجا سه مسئله است
که باید بیان شود **مسئله اول** هرگاه کسی سهوا یک رکعت یا بیشتر از نماز را کم کند یعنی در جائی
که نباید سلام بگوید بگوید پس اگر وقتی متذکر شود که هیچ منافی از منافیات نماز را
که مذکور شد بجا نیاورده باشد برمیخیزد و تتمه نماز را بجا می اورد بدون اعاده
باجماع علما و همچنین اگر وقتی متذکر شود که هنوز حدثی از او سر نزده باشد و تمام
بدن او از قبله نگشته باشد اگرچه منافیات دیگر را بجا اورده باشد یا زمان
طول کشیده باشد و سخن بسیار گفته باشد بنا بر اقوی و اگر وقتی متذکر شود
که حدثی از او سر زده باشد یا تمام بدن را از قبله گردانیده باشد واجب است
که نماز را از سر گیرد و اگر بعد از انکه متذکر شد عمدا منافی بعمل اورد احتیاط ان است
که نماز را اعاده کند **مسئله دوم** هرگاه کسی بعد از فراغ از تشهد اخر و پیش از سلام
منافی بعمل اورد یا شرطی از نماز او ترک شود مثل اینکه از قبله بگردد یا حدثی از او سر
زند نماز او باطل نمی شود خواه عمدا بوده باشد یا سهوا **مسئله سیم** اگر کسی
یقین کند که دو سجده از او ترک شده و نداند که از یک رکعت است یا دو رکعت
نماز او باطل میشود **قسم دوم** نقصی است که نماز را باطل نمیکند و اصلا موجب
تدارک یا قضا یا سجده سهو هم نمی شود و ان در وقتی است که جهر یا خفات را

در جائی که واجب باشد فراموش کند پس هر وقت متذکر شد بعد از ان را
بنحوی که لازم است میخواند و از برای گذشته هیچ لازم نیست و همچنین هیچ چیز
لازم نمی شود اگر کسی قراءت را بتمامه فراموش کند یا بعضی از انرا فراموش
کند تا داخل رکوع شود یا ذکر رکوع را یا طمانینه در رکوع را تا سر از رکوع بردارد
یا فراموش کند سر از رکوع برداشتن را یا طمانینه در حالت سر برداشتن را تا
داخل سجده اول شود یا ذکر در سجده اول را یا طمانینه در ان را تا سر از سجده بردارد
یا درست سر برداشتن را یا طمانینه در حال سر برداشتن را تا بسجده دوم رود یا
ذکر یا طمانینه سجده دویم را تا سر بردارد و اگر ترک کند سجده بر یکی از هفت موضع
که سجده بران واجب است غیر از پیشانی را و متذکر نشود تا سر از سجده بردارد
نماز او صحیح است اما اگر سجده بر پیشانی را فراموش کند مثل اینکه کونه خود را بر زمین
نهد پس حکم ان دارد که اصل سجده را فراموش کرده باشد و حکم ان مذکور خواهد
شد و همچنین اگر کسی فراموش کند طمانینه در نشستن از برای تشهد را
یا جلسه استراحت را بنا بر وجوب بودن ان تا ... برخیزد نماز او صحیح است
و تدارک برای او لازم نیست و اگر کسی سر برداشتن از رکوع را یا طمانینه از سر
برداشتن را فراموش کند و پیش از انکه داخل سجده اول شود متذکر شود

باید سر را بردارد با طمانینه را بجا اورد پس داخل سجده شود و اگر کسی فراموش
کند مجموع سر برداشتن از رکوع و طمانینه در رکوع را یا ذکر رکوع و بجهت
سجده فرو رود و پیش از دخول سجده متذکر شود باید عود کند بحال
رکوع بدون برخواستن و طمانینه یا ذکر را بجا اورد پس سر از رکوع
بردارد پس بسجده رود و اگر کسی برکوع رود و بی اختیار بیفتد
پس اگر بعد از ذکر رکوع و طمانینه ان باشد برمیخیزد و می ایستد و بسجده
میرود و اگر قبل از ذکر یا طمانینه رکوع باشد عود برکوع میکند و طمانینه
یا ذکر را بجا می اورد پس برمیخیزد و بسجده میرود **قسم سیم** نقصی است
که نماز را باطل نمیکند اما تدارک ان در اثناء نماز واجب است و ان
در وقتی است که فراموش کند قراءت حمد و سوره یا یکی از اینها
یا بعضی از یکی از اینها را اگرچه یک کلمه باشد و قبل از انکه داخل رکوع
شود متذکر شود که درین صورت لازم است برگردد و انچه را فراموش
کرده با ما بعد ان بجا اورد پس برکوع رود و همچنین اگر کسی رکوع را
فراموش کند و پیش از دخول سجده متذکر شود یا یکی از دو سجده را
یا هر دو را یا تشهد را فراموش کند و پیش از دخول رکوع متذکر

شود بر میگردد و انچه افراموش کرده با ما بعد ان بجا می اورد و نماز او صحیح است
و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود **مسئله اول** اگر کسی بعد از فراغ
از قراءت رکوع را افراموش کند و بجهة سجده فرو رود پس اگر پیش
از رسیدن بحد رکوع متذکر شود همانجا قصد رکوع بکند و بقصد رکوع خم
می شود و رکوع میکند و اگر وقتی متذکر شود که از حد رکوع گذشته باشد
واجبست برخیزد و بایستد پس برکوع رود **مسئله دوم** اگر کسی دو
سجده را افراموش کرده باشد و پیش از رکوع متذکر شود و برگردد
بجهت جا اوردن دو سجده لازم نیست نشستن پیش از انها
بلکه همچنین ایستاده بسجده میرود و اگر یک سجده را افراموش کرده
باشد و ایستاده متذکر شود پس اگر داند که بعد از سجده اول نشسته
بود و طمانینه در جلوس را بجا اورده بود بقصد جلسه استراحت
دیگر ضرور به نشستن نیست پیش از سجده و اگر بداند که نشسته
بود و یا بقصد جلسه استراحت نشسته بود و یا شک داشته باشد
که ایا نشسته بود واجب است اجتد انشیند پس بسجده رود
مسئله سیم اگر کسی صلوات در تشهد اول را افراموش کند

وپیش از دخول رکوع متذکر شود جمعی عود کردن و تدارک ان را لازم
میدانند و دلیلی تام بران ندیدم و اقوی عدم وجوب عود است
مسئله چهارم اگر کسی در رکعت اخر دو سجده یا یک سجده را افراموش
کند پس اگر در اثناء تشهد متذکر شود بر میگردد و انچه را افراموش کرده
با ما بعد ان بجا می اورد و هم چنین اگر بعد از تشهد و قبل از سلام متذکر
شود و احتیاط ان است که درینصورت اگر فراموش شده دو سجده
باشد نماز را اعاده نیز بشود **قسم چهارم** نقصی است که باید بعد از تمام
شدن نماز تدارک ان بشود بدون سجده سهو و ان در وقتی است
که یک سجده از غیر رکعت اخر را افراموش کند تا برکوع رود و یا یک
سجده رکعت اخر را افراموش کند تا سلام بگوید یا تشهد اخر را
فراموش کند تمامه یا بعضی از ان یا صلوات در ان را تا سلام بگوید
یا صلوات در تشهد اول را افراموش کند تا برکوع رود که در جمیع ان
صور باید بعد از نماز ان فراموش شده را بجا اورد و سجده سهوی
نگذارد بنا بر اقوی و در صورتی که بعضی تشهد یا صلوات را افراموش
نموده باشد و خواهد قضا کند لازم نیست ضم تتمه تشهد با ان

ملکه جزی که ~~تمام شده~~ معنی ان موقوف بران است جدا معنی نمیشود **قسم پنجم** نقصی است
که تدارک ان بعد از نماز لازم است با سجده سهو و ان در وقتی است که
تشهد اول را افراموش کند و تا داخل رکوع شود متذکر نشود درینصورت
لازم است که بعد از نماز قضا کرده شود و دو سجده سهو نیز بعمل اورده
شود و مخفی نماند که در هر جائی که باید جزئی بعد از نماز تدارک شود هرگاه حدثی
یا منافی دیگر بعد از سلام و پیش از تدارک ان صادر شود ضرر نمیرساند
بلکه نماز صحیح است و باید تدارک را بعمل اورد و شرط نیست در اجزاء
فراموش شده طهارت و قبله و وقت نماز و واجب نیست فورا
بعمل اورده شود بلکه تاخیر ان جایز است و اگر چند جزء تدارک داشته
باشد ترک شود ترتیبی در میانه انها در تدارک نیست و همچنین
ترتیبی در میان انها و میان سجده سهو نیست خواه سجده سهو
خود ان جزء باشد یا بجهة جزء دیگر نیست و قضا درین اجزا لازم نیست
فصل چهارم در احکام شک در نماز و ان بر دو قسم است زیرا
که شک یا متعلق باعداد رکعات نماز است یا متعلق بافعال
نماز است **قسم اول** شکی که متعلق باعداد رکعات باشد

وان بر دو نوع است زیرا که شک متعلق باعداد رکعات یا موجب
بطلان نماز میشود یا نه **نوع اول** انکه موجب بطلان نماز میشود و ان در
وقتی است که شک کند در نماز صبحی دو رکعتی یا سه رکعتی و دو رکعتی
اعم ازین است که نماز حضر باشد یا بجهة سفر دو رکعتی شده باشد و همچنین
اگر نماز دو رکعتی بنذر واجب شده باشد یا شک در رکعات ان
موجب بطلان میشود و اگر کسی در عدد رکوعهای نماز ایات شک
کند پس هر که نماز ایات را دو رکعت میداند میگوید نماز باطل است
و هر که انرا ده رکعت میداند نماز را باطل نمیداند بلکه میگوید بنا را بر
بیشتر باید گذاشت و نماز احتیاط کرد یعنی انچه را احتمال
کمی میدهد به نیت نماز احتیاط بجا اورد و احتیاط ان است که بعد
از تعلق شک باعداد رکعات نماز ایات بنا بر اکثر گذارده شود و
تمام شود و بعد اعاده نیز بشود و همچنین باطل میشود نماز چهار رکعتی
بشک در رکعات هرگاه پای یک در میان باشد مطلقا
و همچنین پای دو هرگاه در میان باشد و پیش از اکمال
سجدتین باشد یعنی هنوز سر از سجده دویم برنداشته باشد

وهمچنین باطل میشود بشک در جمیع رکعات یعنی نداند که چند رکعت
کرده نوع دوم انکه موجب بطلان نماز نمی شود وان شک در نماز
چهار رکعتی است که پای یک در میان نباشد ونه پای دو وپیش
از اکمال سجدتین وان بر دو قسم است زیرا که پای پنج یا بالاتر بمیان
نیامده است یا امده پس اگر پای پنج بمیان نیامده باشد باید بنا را بر
بیشتر گذارد واگر پای پنج یا بیشتر بمیان امده باشد باید بنا را بر کمتر گذارد
ونماز [illegible] و دو سجده سهو کند واین قاعده کلی است
وتفصیل انها این است که شک بعد از اکمال سجدتین در رکعت دوم
اگر پای پنج در میان نباشد چهار صورت است اول شک میان دو
وسه درینصورت بنا را بر سه میگذارد ونماز را اتمام میکند پس
دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده نماز احتیاط میکند
و دو رکعت نشسته درینصورت اولی واحوط است بلکه البته
دو رکعت نشسته را کند دوم شک میان دو وچهار باید بنا را
بر چهار گذارد ونماز را تمام کند ودو رکعت [illegible] ایستاده
نماز احتیاط کند وهر کدام را خواهد مقدم دارد واگر پای پنج

بابر دو

یا بیشتر بمیان امده باشد پس اگر شک میان سه وپنج یا چهار و
پنج یا سه وچهار وپنج باشد وپیش از رکوع باشد می نشیند ورکعت را
منهدم میکند تا در اول شک میان دو وچهار ودر دوم میان سه
وچهار ودر سیم میان دو وسه وچهار شود وحکم هر یک را چنانچه مذکور
شد بجا می اورد واگر شک در اینها بعد از دخول رکوع باشد خواه
در رکوع باشد یا سر برداشته باشد یا در سجود باشد یا بعد از سجود
بنا را بر کمتر میگذارد که در اول وسیم سه ودر دوم چهار باشد ونماز را تمام
میکند وبعد از ان دو سجده سهو بجا می اورد ودر غیر این سه صورت
یعنی صورتی که پای شش بمیان امده باشد یا انکه با وجود پنج
پای دو نیز بمیان امده باشد مطلقا بنا را بر کمتر میگذارد دو سجده
سهو میکند خواه پیش از رکوع باشد یا بعد از ان قسم دوم شک
متعلق بافعال نماز بدانکه کسی که شک کند در فعلی از افعال
نماز وهنوز محل ان باقی باشد باید ان فعل را بعمل اورد ونماز را
تمام کند واگر محل ان باقی نباشد وداخل فعلی دیگر شده باشد
باید بگذرد ونماز او صحیح است خواه ان فعل رکن باشد یا غیر رکنی

وخواه در نماز چهار رکعتی باشد یا غیر ان وخواه در دو رکعت اول باشد یا رکعات
اخر ومراد از محل فعل ان است که هنوز داخل فعلی دیگر غیر از ان از اجزاء نماز یا مقدمات
اجزا نشده باشد خواه از اجزاء واجبه باشد یا مستحبه پس هرگاه کسی شک
کند در اصل نیت یا بعضی از خصوصیات ان یا در مقارنه ان با تکبیرة الاحرام
وقتی که تکبیرة الاحرام گفته باشد یا شک کند در تکبیرة الاحرام یا مقارنه ان با نیت
در وقتی که شروع در قراءت کرده باشد یا شروع در دعاء توجه یا استعاذه نموده
باشد باید اعتنا نکند وبگذرد وهمچنین اگر شک کند در حمد وقتی که داخل
سوره شده باشد یا در ایه یا در کلمه از حمد یا سوره در وقتی که داخل ایه یا کلمه
دیگر شده باشد یا در قراءت شک کند در وقتی که تکبیر رکوع گفته باشد
یا شروع برکوع کرده باشد یا داخل قنوت شده باشد یا تکبیر قنوت گفته
باشد التفاتی نمیکند واگر شک کند در رکوع یعنی در رسیدن بحد رکوع
یا ذکر رکوع یا طمانینه در رکوع در وقتی که سر از رکوع برداشته باشد یا بجهت
سجود فرود امده باشد یا شک کند در سجود یا طمانینه سجود یا ذکر سجود در وقتی
که داخل تشهد شده یا در هنگامی که بجهت قراءت برخاسته باشد باز
میگذرد والتفات نمیکند بلی اگر شک در سجود کند بعد از سر برداشتن از سجده

وپیش از

وپیش از درست برخاستن بجهة قراءت اگر جای تشهد نباشد وپیش
از نشستن بجهة تشهد اگر جای تشهد باشد باید عود کند وسجده را بعمل
اورد ودرین یکموضع با وجود سر برداشتن عود لازم است واگر کسی شک
کند در تشهد بعد از انکه شروع در برخاستن کند یا شروع در سلام گفتن کند
یا در جزئی از تشهد شک کند بعد از انکه داخل جزئی دیگر از ان شود التفات
نمیکند ودرینمقام مسایلی چند است که باید بیان شود مسئله اول هرگاه
در جزئی شک کند ومحل ان باقی باشد وان را بعمل اورده بعد از ان متذکر
شود که ابتدا بعمل اورده بود پس اگر ان فعل رکن باشد باید نماز را اعاده
کند واگر رکن نباشد نماز او صحیح است مطلقا واگر کسی ایستاده باشد وشک
کند در رکوع پس برکوع رود ودر اثناء رکوع متذکر شود که رکوع را کرده بود
نماز او باطل است ونمیتواند فرو رود بقصد سجده مسئله دوم اگر کسی در جزئی
شک کند ومحل ان گذشته باشد وعمدا بر گردد وان را تدارک کند نماز او
باطل میشود وباید دوباره بکند مسئله سیم کسی که شک کرد واجب است
که اندکی تامل کند وتفکر کند که مایوس از ترجیح یکطرف شود ودر حال تامل
فعلی از نماز را نمیکند مسئله چهارم اگر کسی بعد از انکه از نماز فارغ شود یعنی

یکی از دو سلام اخر را گفته باشد شکی در نماز کند التفات بان نمیکند خواه شک
در رکعات نماز باشد یا در افعال ان مسئله پنجم هرگاه کسی در اصل نماز
شک کند که ایا نماز را کرده است یا نه پس اگر وقت نماز باقی باشد واجب است را
که انرا بجا اورد و اگر وقت نماز گذشته باشد التفات بان نمیکند و نماز کردن
ضرور نیست مسئله ششم هرگاه کسی یقین کند که نیت نماز را کرده و شک کند
که ایا نماز سنتی را کرده یا واجبی را یا نیت نماز ظهر را کرده یا عصر را یا نیت نماز ادائی نیت
را کرده یا قضائی را در وقتی که نمازهای متعدده بر ذمه او باشد و نداند بقصد
کدام یک تکبیر گفته در این صورت نماز او باطلست اما اگر نماز متعددی نباشد
و بقصد نماز مخصوصی برخواسته باشد و بعد شک کند که ایا چه چیز بخاطر او خطور
کرده اعتنا نمیکند و ضرر نمیرساند مسئله هفتم اگر در رکعتی شک کند که ایا
چهارم ظهر است یا اول عصر یا چهارم عصر است یا اول ظهر نیت انرا بر ظهر میگذارد یا چهارم ظهر است
و نماز را اتمام میکند و همچنین است حکم در سایر نمازهای واجبی وقتی مسئله هشتم
هرگاه کسی شکی در نماز بهم رساند اما یکطرف رجحان داشته باشد و
این حالت را مظنه گویند پس مشهور میان علما ان است که باید بنا بر
طرف راجح گذاشت و چنین قرار داد که نماز باین نحو واقع شده خواه بان

واسطه نماز

واسطه نماز فاسد شود یا نه و خواه متعلق برکعات باشد یا افعال و خواه در دو رکعت
اخر نماز چهار رکعتی باشد یا غیر ان و ظاهر جمعی دیگر از علما ان است که اگر ظن متعلق بعدد
دو رکعت اخر نماز چهار رکعتی باشد حکم چنان است که مذکور شد و بنا را بر طرف
راجح گذاشت خواه کمتر باشد یا بیشتر و نماز احتیاطی ندارد و اگر مظنه زیادتی باید
داشته باشد مثل پنج بنا را بر زیادتی میگذارد که نماز فاسد شود و اگر متعلق بغیر این
باشد حکم شک دارد خواه متعلق برکعتهای اول نماز سه رکعتی یا دو رکعتی باشد
یا متعلق بافعال نماز باشد پس هر جا که بسبب شک نماز باطل میشود اینجا هم
باطل میشود و هر جا نماز صحیح است صحیح خواهد بود و این قول در نظر حقیر اقوی است
و اگر کسی بعد از فراغ از نماز مظنه خللی در نماز کند و وقوع ان خلل در نظر او راجح
باشد پس اگر ان خلل جزئی باشد که اگر علم بان میداشت نماز باطل می شد
و اعاده ان لازم بود حال نیز چنین خواهد بود مگر اینکه کثیر الظن باشد چنانچه
مذکور خواهد شد و اگر جزئی باشد که علم بان میداشت التفات بان نمیکرد اگر
حال نیز التفات نمیکند و اگر جزئی باشد که در صورت علم بان باید تدارک
کند در این صورت نماز صحیح است و تدارکی ندارد مسئله نهم بدانکه انچه مذکور
شد در حکم شک در صورتیست که کثیر الشک نباشد اما اگر کسی کثیر الشک

باشد و شک او دخل ... بنماز خواه شک در رکعات نماز باشد یا اجزاء و افعال
نماز از واجبه و مستحبه حتی در اصل نماز هرگاه شک کند که کرده یا نه و وقت ان هم
باقی باشد واجبست که التفات بشک نکند بلکه چنین قرار بدهد که انچه را شک
در کردن ان دارد بجا اورده است و اگر چه هنوز محل ان باقی باشد مگر اگر شک انکه
در وقوع زیادتی باشد که موجب بطلان نماز بود در این صورت قرار میدهد که
انرا نکرده است تا نماز او صحیح باشد پس اگر کثیر الشک شک کند میان یک
و دو یا دو و سه یا سه و چهار یا غیر اینها از انچه پای پنج میان نیست در نماز چهار رکعتی
بنا را بر بیشتر میگذارد و نماز را اتمام میکند و نماز احتیاطی در کار نیست و همچنین
در نماز دو رکعتی اگر شک میان یک و دو کند یا در سه رکعتی شک میان یک و دو
یا دو و سه یا یک و سه کند نماز او صحیح است و اگر در نماز چهار رکعتی پای پنج بمیان اید
یا در سه رکعتی پای چهار یا در دو رکعتی پای سه بنا را بر کمتر میگذارد و نماز را اتمام میکند
بدون سجده سهو و همچنین است کثیر السهو و حکمی از برای سهو او نیست حتی
سجود سهو و تدارکی که باید بعد از نماز بکند و اگر اقتضا کند یا در اثناء نماز باید تدارک
کند در جائی که محلش باقی باشد هیچیک از اینها بر او لازم نیست و همچنین
اگر در رکنی سهو کرده باشد و از محل ان گذشته باشد نماز او صحیح است بلی

احوط ان است

احوط ان است که سجده سهو را در موقعی که لازم است بجا بیاورد مگر در اصل نماز
که در سهو باید نماز را بکند اگر چه بسیار سهو کند و نماز را ترک کند و همچنین حکمی نیست
از برای کثیر الظن پس التفات بظن خود نمیکند بلکه مثل کثیر الشک عمل میکند انکه
در همه و هر عملی کثیر الشک میکرد او نیز چنان میکند و مخفی نماند که در شناختن
کثیر الشک و کثیر السهو و کثیر الظن رجوع بعرف میشود یعنی هر که را در عرف میگویند
بسیار شک میکند یا بسیار سهو میکند یا بسیار مظنه میکند ان کثیر الشک و کثیر
الظن و کثیر السهو خواهد بود و ظاهر ان است که کسی که در همه نمازهای پنجگانه
یکروز شک کند یا در بیشتر انها از دو روز یا بیشتر کثیر الشک باشد و همچنین
کسی که پنج شک یا بیشتر در یکنماز بکند بلکه هرگاه کسی در سه نماز پی در پی شک
کند یا سه شک در یکنماز کند کثیر الشک باشد و همچنین است حکم سهو و ظن
پس در نماز چهارم حکم کثیر الشک یا کثیر السهو یا کثیر الظن خواهد داشت و اگر در سه
نماز متفرقی که پی در پی نباشد شک کند حکم کثیر الشک ندارد مگر اینکه چندروز
چنین اتفاق افتد و این نحو مکرر شود بحیثیتی که در عرف بگویند فلان شخص
بسیار شک میکند و ادمی مادامیکه یقین ندارد که داخل کثیر الشک یا کثیر السهو
یا کثیر الظن باشد بمقتضای احکام شک و سهو و ظن عمل کند و هرگاه کسی

در یک فعل مخصوص بسیار شک کند یا سهو کند چون نیت نماز یا قراءت یا خواندن
در هر فعلی دیگر که شک کند که با ان فعل مخصوص جزء یک عبادت باشند عمل کثیر الشک
یا کثیر السهو میکند و اما در عبادتی دیگر عمل کثیر الشک یا کثیر السهو انمیکند پس کسی
که در قراوت مثلا بسیار شک کند در تمام فعلهای نماز هرگاه شک کند عمل کثیر الشک
میکند اما اگر در غسل یا وضو شک کند عمل کثیر الشک نمیکند مگر انکه در غسل یا وضو
نیز کثیر الشک شود و شرط است در صدق کثیر الشک یا کثیر السهو که شک یا سهو
متعدد و مکرر شود و تعدد ان چه در ان شک یا سهو شده بدون تعدد شک
یا سهو فایده ندارد پس اگر کسی یکدفعه سهوا حمد و سوره در رکوع و ذکر رکوع را سهو
کند کثیر السهو نخواهد بود و اگر کسی در نمازی چهار سهو کند که باید بعد از نماز تدارک
ان را کند و تدارک انچه سهو چهارم ساقط میشود نه سه سهو اول و چون کسی کثیر
الشک یا کثیر السهو یا کثیر الظن باشد باید حکم کثیر را از برای خود مستمر بدارد و همیشه
بان حکم عمل کند مگر وقتی که مدتی در نماز نه شک و سهو نکند بحدی که در عرف
دیگر انرا بسیار شک کننده یا سهو کننده نگویند یعنی حال او چنین نشود نه انکه
متوجه خود باشد و مثل انگشتر یا خوان حساب داشته باشد و باین جهت
مثلا شک یا سهو نکند که اگر مخلی بالطبع باشد باز شک یا سهو کند که اگر چنین

نباشد

نباشد هنوز کثیر الشک یا کثیر السهو خواهد بود و اگر کسی گرفتاری یا همی و غمی داشته
باشد و بان سبب بداند که بسیار شک و سهو خواهد کرد اما هنوز سه شک نکرده
باشد کثیر الشک نیست و اگر کسی بجهة گرفتاری بسیار شک کند و بعد
گرفتاری او تمام شود بنحوی که بداند دیگر شک یا سهو نخواهد کرد از کثیر الشک بودن
بیرون نمیرود تا چند نماز بی شک بکند و همچنین است حکم سهو و ظن مسئله
دهم هرگاه پیشنماز در نماز شک کند باید بیقین ماموم عمل کند یعنی هر چه
ماموم او را اخبار نماید بعمل اورد خواه در شک در رکعات نماز باشد یا در افعال
ان و خواه ان شک سبب نماز احتیاط باشد یا تدارک یا سجده سهو یا باعث
بطلان نماز باشد و خواه در نماز چهار رکعتی یا غیر ان و خواه ماموم زن باشد
یا مرد یا طفل ممیز خواه عادل باشد یا غیر عادل یکی باشد یا بیشتر خواه علم از اخبار
او حاصل شود از برای امام یا ظن یا هیچکدام حاصل نشود بلکه بمجرد اخبار ماموم
باید قبول کند اگر چه احتمال بدهد که او خطا کرده باشد مادامیکه علم بشک
یا خطای او بهم نرسانند و واجب نمیشود بر امام بجهت شک در اینصورت
نماز احتیاطی و نه سجده سهوی و نماز او هم باطل نمیشود و همچنین اگر ماموم
شک کند و از امام شکی ظاهر نشود باید ماموم متابعت امام کند و اعتنا

بشک خود نکند و حکمی از برای شک او نیست و هرگاه امام شک کند و غیر
از ماموماین کسی او را بیکطرف اگاه سازد اگر از قول او علم بهم رسد واجبست
شنیدن و اگر مظنه بهم رسد باید بحکم مظنه عمل کند و اگر علم یا ظن بهم نرسد التفات
بقول او نمیکند و اگر امام شک کند و ماموماین متعدد باشند و اختلاف کنند
و هر کدام نوعی بگویند باید بمقتضای شک عمل کنند و ماموماین نیت فرادی امام
کنند مگر انکه یقین او مطابق است با حکم شک امام که او متابعت امام میکند
و اگر امام شک داشته باشد و ماموماین بعضی مانند امام شک داشته باشند
و بعضی یقین بیکطرف باید همه متابعت کنند انرا که یقین به یکطرف دارد و بر
امام لازم است که در وقتی که شک کرد رجوع بماموم کند و از حقیقت را
استعلام کند اگر چه باین نحو باشد که بنا را بر یکطرف گذارد تا به بیند ماموم چه میکند
پس اگر از این وقت ماموم او را اگاه ساخت که خطاست بر میگردد و بانچه ماموم
گفته و اگر ماموم هیچ نگفت میگذرد و بهمان طرف که بنا را گذارده نماز را تمام
میکند و هیچ نماز احتیاطی نه لازم و نه سجده سهوی بر او نیست اگر انچه کرده باعث
سجده سهو یا نماز احتیاط می شد در صورت فرادی مسئله یازدهم هرگاه پیشنماز
در نماز سهوی کند اگر محل باقی باشد انرا تدارک میکند و اگر محل باقی نباشد میگذرد

و اگر چیزی

و اگر چیزی باشد که بعد از نماز قضا داشته باشد انرا قضا میکند و هر چه
سجده سهو داشته باشد سجده را بجا می اورد و اقوی ان است که بر ماموم
نیز واجبست که در ان سجده سهو متابعت امام کند اگر سهو را در وقتی رجع
کرده باشد که ماموم اقتدا کرده بود و اما اگر پیشتر باشد مثل مامومی که در
رکعت دویم یا بعد برسد و سهو پیشتر باشد متابعت در ان سجده سهو
لازم نیست و اگر ماموم تنها سهو کند در جائی بر او حکم سهو جاریست
و هر چه حکم ان است باید بعمل اورد و اگر چیزی باشد که نماز را باطل کند نماز
او باطل میشود و اگر امام و ماموم هر دو سهو کنند هر یک باید بانچه مقتضای
حکم سهو او ست عمل کنند مسئله دوازدهم حکم شک و سهو در رکعات و افعال
نماز در نمازهای سنتی مثل حکم شک و سهو است در نمازهای واجبی مگر در دو
حکم در شک یکی ان است که در نماز واجبی در شک در رکعات بسیار
جا بود که بنا بر بیشتر میگذارد و در نماز سنتی هیچ جا نیست که لازم باشد
بنا بر بیشتر بلکه همه جا مخیر است میخواهد بنا بر بیشتر گذارد و میخواهد بنا بر کمتر گذارد
و در جائی که بنای زیادتی میان اید مثل شک میان دو و سه در نافله صبح
مثلا که در اینصورت البته بنا بر کمتر میگذارد بلکه بهتر ان است که همه جا بنا

در حکم در سهو ... [illegible]

برکمتر کذارد و دوم انکه در شک در نماز سنتی اصلا نماز احتیاطی نیست اکرچه
بنا بر بیشتر کذارد و اما سه حکم سهو یکی ان است که بزیادتی رکن سهوا نماز سنتی
باطل نمیشود دوم انکه انچه در نماز واجبی سجده سهو داشت در نماز سنتی سجده
سهو ندارد سیم انکه انچه در نماز واجبی بعد از نماز تدارک داشت در نماز
سنتی بعد از نماز تدارکی ندارد بلکه نماز صحیح است بدون تدارک مسئله سیزدهم کسی
که بجهت عذری نشسته نماز میکند حکم شک و سهو او مثل حکم سهو و شک
کسی است که ایستاده نماز کند مکر در اینکه نماز احتیاط ایستاده بر او نیست بلکه هر جا
نماز احتیاط نشسته رسیده همان قدر نشسته میکند و هر جا نماز احتیاط ایستاده
رسیده باز بهمان قدر نشسته بعمل خواهد اورد مسئله چهاردهم مذکور شد که سجده
سهو در دو موضع لازم است یکی در صورت فراموش شدن تشهد اول و دیکر
در شک در رکعات در صورتیکه پای پنج یا زیادتر بمیان اید و بدانکه در دو موضع
دیکر نیز سجده سهو واجب میشود یکی در جائی که کسی در نماز سهوا سخن بکوید بحرفی
که دو حرف یا بیشتر باشد یا یکحرف معنی دار باشد خلاصه سخنی که عمدا نماز را باطل
کند اکر سهوا بکوید باید سجده سهو کند و همچنین اکر بغلط تمام شدن نماز سخنی
بکوید باز احوط ان است که سجده سهو را بعمل آورد دوم در جائی که سلام بکوید

در غیر موضع سلام و حق ان است که بغیر ازین چهار موضع در جائی دیکر سجده سهو
واجب نیست بلی در چند موضع دیکر سجده سهو سنت است اول از برای هر
زیاده یا نقصانی که سهوا در نماز واقع شود و نماز را باطل نکند دوم از برای برخاستن
سهوا در موضعی که نباید برخواست سیم از برای نشستن سهوا در موضعی که نباید
نشست و اکر کسی بعد از سجده دویم رکعت اول بنشیند بقصد تشهد خواندن
سهوا سجده سهو سنت میشود اکرچه تشهد را نخواند و اکر بقصد جلسه استراحت
بنشیند یا بدون قصد غافل بنشیند سجده سهو سنت نیست اکرچه زیاد از
قدر متعارف بنشیند مسئله پانزدهم وقت سجده سهو بجا اوردن بعد از
سلام دادن است و بعضی کفته اند اکر از برای زیادتی باشد بعد از سلام
وقت ان است و اکر از برای نقصی در نماز باشد بعد از تشهد و پیش از
سلام [illegible] و این قول بعید نیست و حق ان است که قدر واجب در سجده
سهو همین است که نیت کند که سجده سهو میکنم بجهت فلان عمل قربة الی الله
و اکر قید فلان عمل را هم نکند ضرر ندارد و پس بسجده رود و پیشانی بر چیزی که
سجده بران صحیح است بکذارد و پس بردارد و دوباره چنین کند و دیکر چیزی در ان
واجب نیست بلی چیزیکه در ان سنت است که بعد از نیت تکبیر بکوید و در هر دو

باسم

سجده بکوید بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و ال محمد و بعد از دو سجده تشهد
و سلام خفیف بکوید باین نحو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و همچنین حق است که شرط نیست در این سجده
وضو یا قبله یا وقت نماز و نه سجده بر هفت عضو بلکه بر پیشانی تنها کافی است
و اکر فعل منافی نماز میان نماز و ان بعمل اید ضرر نمیرساند و اکر کسی عمدا سجده سهو را
ترک کرده باشد نماز او باطل نمی شود و هر وقت باشد باید ان را بجا آورد و اکر
چند مدتی کذشته باشد و هم چنین حق است که اکر کسی در نماز چند سهو
کرده باشد که بجهت هر کدام دو سجده سهو تعلق کرفته باشد بیک دو سجده سهو
بجهت همه انها اکتفا میتوان کرد مسئله شانزدهم بدانکه وقت نماز احتیاط بعد از سلام
دادن است و واجب است در ان نیت و تکبیرة الاحرام و خواندن سوره حمد و رکوع
و سجود و تشهد و سلام بنحویکه در اصل نماز است و شرط است در ان وضو و قبله
و ستر عورت و سایر شرایط نماز و واجب نیست که بعد از نماز بلا فاصله شروع در ان
شود بلکه جایز است تاخیر مادامیکه اصل نماز از ان خارج نشده و اکر میان
ان و نماز اصل منافی نماز عارض شود ضرر نمیرساند اکرچه عمدا باشد مسئله
هفدهم اکر کسی در نماز احتیاط یا سجده سهو شک کند پس اکر شک در اصل کردن

وقت

انها باشد باید انرا بجا بیاورد و اکر شک در عدد یکی از انها یا فعلی از افعال
انها باشد پس اکر از موضع مشکوک فیه کذشته باشد التفات بان نمیکند و عمل ان
صحیح است و اکر موضع ان باقی باشد حق ان است که بنا بر کردن میکذارد و ان را
میکند و اکر کسی در نماز احتیاط یا سجده سهو شک کند پس اکر در نماز احتیاط
باشد اقوی انست که حکم ان مثل حکم سهو در اصل نماز است و اکر در سجده سهو باشد
اکر قبل از فراغ از سجده باشد همان را که ترک کرده با انچه بعد از ان است بجای اورد
و اکر بعد از فراغ باشد دو سجده سهو را اعاده میکند مسئله هیجدهم اکر کسی در عدد
رکعات نماز شک کند و بنا بر بیشتر کذارد و چون از نماز فارغ شود متذکر شود که
همان بیشتر که بنا کذارده مطابق واقع بوده نماز او صحیح است و اکر نماز احتیاط نکرده
باشد احتیاج بان نیست و اکر در اثنا نماز احتیاط باشد میتواند انرا قطع کند
و بر دو و اکر متذکر شود که مطابق واقع نبوده و عدد کمتر را کرده بود پس اکر وقتی متذکر
شود که نماز احتیاط را کرده نماز او صحیح است و چیزی بر او نیست و همچنین اکر
وقتی متذکر شود که در اثنا نماز احتیاط بوده نماز احتیاط را تمام میکند و نماز او صحیح است
و اکر قبل از شروع در نماز احتیاط باشد حکم او مثل حکم کسی است که سلام در غیر
موضع کفته باشد و کذشت و احتیاط ان است که بعد از این عمل نماز احتیاط را هم

بران

بکند واین همه در وقتی است که متذکر نشود که رکعتی زیاده شده واکر متذکر ان شود
مثل اینکه شک میان چهار و پنج کند وبنا بر چهار کذارد و بعد متذکر شود که پنج بوده نماز
او باطلست وباید از سر بکیرد **مسئله نوزدهم** هرکاه در نماز خللی واقع شود که اعاده ان لازم
شود از شک یا سهو پس اعاده کند انرا پس در اعاده ان باز خللی که موجب اعاده است
واقع شود باید نماز را تمام کند بنا بر اقوی بر او اعاده دیکر لازم نیست **باب هشتم**
در سایر انچه متعلق بنماز است از احکام قضا و نماز جماعت و نماز سفر و دران سه
مقصد است **مقصد اول** در احکام قضاء نماز و دران چند مسئله است **مسئله اول**
بدانکه هر بالغ عاقلی از مسلمین که ترک نماز را حلال داند یا استهزا و استخفاف
نماز کند کافر و مرتد می شود و احکام اهل رده بر او جاری میکردد اکر شبهه
در حق او احتمال نرود و اکر کسی نماز را ترک کند بدون اینکه ترک ان را حلال
داند یا از راه استخفاف و اهانت باشد باید حاکم شرع انرا تعزیر کند و اکر دو
مرتبه ترک کند باز او را تعزیر میکند و اکر سه مرتبه ترک کند باز او را تعزیر میکند
و اکر مرتبه چهارم انرا ترک کند او را میکشد **مسئله دوم** هرکه فوت شود از
او نماز واجبی از نمازهای پنجکانه شبانه روزی واجب است بر او که ان را قضا
کند خواه عمدا فوت شده باشد یا سهوا یا از راه جهل و نادانی انرا ترک

کرده باشد یا بی اختیار از او فوت شده باشد خلاصه هرنحو که
از او فوت شده باشد مکر در چند موضع که قضای ان واجب نیست
اول نمازی که از زنان در حالت حیض یا نفاس فوت شود **دوم**
نمازی که از کافر در حالت کفر فوت شود چه بعد از ان که مسلمان شد
قضای ان واجب نیست **سیم** نمازی که از طفل غیر بالغ فوت شود
چهارم نمازی که از دیوانه فوت شود مکر انکه خود سبب دیوانکی شده باشد
مثل اینکه دارویی خورده باشد عمدا که دیوانه شده باشد و اکر بعضی
اوقات دیوانه باشد و بعضی اوقات عاقل پس اکر در همه وقت
یکنمازی دیوانه باشد قضای ان لازم نیست و اکر تمام وقت
دیوانه نباشد واجبست که قضا کند ان نماز را **پنجم** نمازی که از مست
فوت شود اکر خود سبب مستی نشده باشد اما اکر خود باعث شده
باشد مثل اینکه عمدا مست کننده خورده باشد نمازی از ان باین
جهت فوت شود قضای ان واجب است و همچنین اکر مستی تمام
وقت نماز را فرو نکرفته باشد نماز قضا واجب است **ششم** نمازی که از مغمی
علیه فوت شود یعنی کسی که در غشی باشد و بیهوش کردیده باشد

در تمام وقت یکنمازی در این وقت قضا بر او لازم نیست اکرچه خود باعث
حدوث این حالت شده باشد و اکر قدری از وقت نماز بحال باشد
قضا بر او واجبست و سوای این اشخاص که ذکر شد بر همه کس دیکر قضا
واجب میشود پس واجبست قضای نمازی که فوت شود بسبب نبودن
اب یا چیزی که بان تیمم کند و نمازی که غیر از شیعیان مثل سنی و زیدی و نحو
اینها فوت شود در زمان کمراهی ایشان و نمازی که بسبب خواب فوت
شود اکرچه خواب همه وقت نمازی را فرو کرفته باشد **مسئله سیم** حق ان است
که قضای نمازهای واجبی واجب فوری نیست و تاخیر ان جایز است
بلی سنت است تعجیل دران و هم چنین واجب نیست تقدیم قضای نماز
برنمازهای واجبی دیکر هرکاه وقت انها داخل شود بلکه میتوان اول نماز ادا را
بجا اورد و بعد قضائی را بلکه ظاهر ان است که تقدیم ادائی در اول وقت
بهتر باشد پس کسی که نماز قضا بر ذمه او باشد میتواند نمازهای خود را
در اول وقت بکند و هر نماز نافله که خواهد بکند **مسئله چهارم** هرکاه یکنماز
از پنج نماز از کسی فوت شده باشد و نداند کدام نماز است یکنماز دو
رکعتی میکند و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی به نیت قضای انچه

در ذمه اوست و هر کدام را خواهد مقدم دارد و چهار رکعتی را مخیر است
جهر کند یا اخفات و اکر کسی این یکنماز در سفر از او فوت شده باشد یک
سه رکعتی میکند و یک دو رکعتی و مخیر است در دو رکعتی میان جهر و اخفات
و هرکاه دو نماز از پنج نماز از کسی فوت شود و نداند کدام است چهار نماز میکند
یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و دو چهار رکعتی و اکر سه نماز فوت شده
باشد با چهار نماز یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و سه چهار رکعتی باید بجا
اورد و اکر مسافر باشد یکنماز کمتر میکند پس در صورت اخر یک سه رکعتی
و سه دو رکعتی میکند و در صورت پیش از ان یک سه رکعتی و دو دو
رکعتی و هرکاه دو نماز از دو روز فوت شده باشد دو دو رکعتی و دو
سه رکعتی و دو چهار رکعتی میکند و همچنین **مسئله پنجم** هرکاه از کسی نمازهای
چند بسیار یا کم فوت شود و عدد انرا نداند چه قدر است مشهور میان
علما ان است که انقدر قضا میکند که بر ظن او غالب شود که دیکر
چیزی بر ذمه او باقی نیست و حق انست که قدر واجب ان است
که قدری را که یقین دارد از ان کمتر نیست باید قضا کند و زیاده تر از ان واجب
نیست **مسئله ششم** هرکاه از کسی چند نمازهای واجبی شبانه روزی

فوت شود پس اگر ترتیب انها را بداند که اول کدام فوت شده و بعد کدام
واجبست بهمان ترتیب قضا کند باتفاق جمیع علما و اگر ترتیب انها را نداند
دران خلافست و حق ان است که درینصورت مراعات ترتیب
واجب نیست و جمعی گفته اند که درینصورت باز مراعات ترتیب واجبست
یعنی باید بوضعی قضا کند که یقین حاصل شود که ترتیب بعمل امده هرگاه
بسیار نماز فوت شده باشد و اگر خواهد بوضعی کند که یقین بحصول ترتیب
کند باعث مشقت و عسر و حرج شود که درین صورت مراعات ترتیب
ساقطاست و تا باین حد نرسیده باید تحصیل یقین بحصول ترتیب را
بکند باین نحو که نمازها را انقدر مکرر کند که در هر صورت ترتیب بعمل امده
باشد و ضابطه ان این است که اگر دو نماز فوت شده باشد و ترتیب انهارا
نداند مثل یکظهر و یک عشا سه نماز میکند یکی را دو بار و یکی را در میان
ان دو پس یک ظهر میکند و یک عشا و باز یک نماز ظهر دیگر و اگر سه نماز شد
که یک صبح مثلا هم زیاد شد هفت نماز میکند همان سه نماز اول که
مذکور شد پس ان نمازی که زیاد شده پس باز سه نماز اول را میکند پس
یکظهر و یک عشا و یکظهر و یک صبح میکند پس باز یک ظهر و یک عشا و یکظهر میکند

لعله لابد

و اگر چهار

و اگر چهار نماز باشد پانزده نماز میکند هفت اول پس انکه زیاده شده
پس باز هفت اول و هکذا و بطریقی دیگر اسان فهم تر بلکه اسان تر هم هر کدام
که خواهد ابتدا میکند و نماز میکند تا عددی که از ان فوت شده تمام شود پس
باز همان عمل را میکند یعنی از همان که اول ابتدا کرده بود باز ابتدا میکند
و عدد را اتمام میکند و همچنین تا بقدر عدد نمازهائی که فوت شده الا یکی این
عمل را مکرر کند و بر اخر ان زیاد میکند همان نمازی را که بان ابتدا کرده بود و
اینطریق در دو نماز و سه نماز با طریق اول مساوی میشود و در زیاده تر
کمتر میشود پس اگر ظهر و عشا فوت شود عدد نماز فوت شده دو تا است
یکبار ظهر و عشا را میکند و یک ظهر بران اضافه میکند و اگر ظهر و عشا
و صبح فوت شود سه نماز فوت شده دو بار همین سه نماز را میکند و بعد
کدام که ابتدا کرده بود همان را در اخر زیاد کند که مجموع هفت نماز شود و اگر
چهار نماز فوت شده سیزده نماز میکند و هکذا و بطریقی دیگر اول زمانی
که یقین دارد که نماز از و فوت شده معین میکند و اخر زمان را که یقین
ندارد بعد از ان نمازی فوت شده معین میکند و جمیع نمازهای ان
زمان را قضا میکند و اینطریق در صورتی که نماز بسیار فوت شده باشد

ابتدا

خصوص در زمان کم اسان تر است از هر طریق دیگر خصوص اگر بداند هم
که فوت شده کدام نماز است خصوصا هرگاه عدد انرا هم نداند بلی اگر نماز
کمی در زمان بسیاری از و فوت شده باشد طریقهای سابق اسان
تر است و اگر کسی بداند که یکنوع نماز از و فوت شده مثلا نماز صبح از اول
زمانی که یقین دارد که نماز از و فوت شده شروع میکند و باخر زمان ختم
میکند و همه نماز صبح ان زمان را قضا میکند و اگر از کسی نمازهائی
چند فوت شده باشد که نه عدد انها را بداند و نه بداند کدام نماز است
و نه ترتیب انها را بداند پس اگر این نماز بسیار باشد از یک زمان مثل اینکه
بداند لا اقل نصف نمازهای یکسال یا دست کم صد نماز از یکسال
فوت شده یکسال تمام نماز را قضا کند و اگر نماز کم در زمان بسیار
باشد مثل اینکه بداند چند نمازی از ابتدای تکلیفش تا حال فوت
شده و نداند نماز چه قدر بوده و چه نمازی بوده درینصورت در قدر ان
بقدر یقینی اکتفا میکند یعنی هرچه میداند از ان کمتر نیست همان قدر را
میگیرد و در تعیین نمازها بانچه در مسئله چهارم مذکور شد رجوع میکند و
در ترتیب بانچه در همین مسئله ششم ذکر شده پس بعد از ان که

دانست

که دانست که مثلا از دو نماز کمتر نیست چون نمیداند چه نماز است دو دو
رکعتی و دو سه رکعتی و دو چهار رکعتی میکند که مجموع شش نماز باشد
و چون ترتیب لا بد تحصیل نمود پنج دفعه این شش نماز را میکند که سی
نماز باشد و بهمان یکی که ابتدا کرده ختم میکند و مخفی نماند که انچه مذکور شد
که باید همه نمازها را بجهت تحصیل ترتیب مکرر کند در صورتیست که ترتیب
در همه مجهول باشد و اگر بعضی از انها بداند تکرار را در همان مجهول بعمل
می اورد پس اگر داند نمازهای یکسال از و فوت شده و نماز ابتدای ان
سال را نداند در نماز نکرور بوظیفه جاهل عمل میکند و تتمه را بطریق ترتیب
سال میکند تا تمام شود و همچنین در صورتی که بداند نماز بسیاری در یک
سال یا دو سال مثلا از و فوت شده و خواهد همه ان سالها را قضا کند
و ابتدا را جاهل باشد چه نمازی بوده در نکرور نماز وظیفه ترتیب بعمل
می اورد و باقی را به ترتیب سال میکند مسئله هفتم سنت مؤکد است
قضای نوافل نمازهای شبانروزی هرگاه فوت شوند خواه بجهت
مرضی یا عذری دیگر فوت شده باشد یا عمدا انرا ترک کرده باشد
اگرچه تاکید در قضاء انها در صورت ترک عمدی بیشتر است و اگر از

قضاء انها عاجز باشد سنت است که از برای هر دو رکعتی یکمد طعام
تصدق کند پس اگر قادر نباشد از برای هر چهار رکعت یکمد پس اگر
قادر نباشد یکمد بجهت نماز شب میدهد و یکمد بجهت نمازهای روز هر
مسئله هشتم هرگاه کسی یقین نداشته باشد که نمازی از او فوت شده
اما احتمال بدهد ~~....~~ که بعضی از نمازهای او معیوب باشد
جایز است که آن قدری که احتمال میدهد به نیت احتیاط قضا کند هر
مسئله نهم بدانکه جایز است که کسی از برای شخص میتی نماز بکند یا
باین نحو که نماز را بکند به نیت خود و بعد از تمام شدن ثواب آن را بدهد به
او و نماید یا ابتدا به نیت آن میت نماز کند خواه بداند که قضائی
بر ذمه آن میت هست یا نه و همچنین اگر کسی بداند که قضائی بر ذمه میت
هست یا مظنه قضا بر ذمه او داشته باشد یا احتمال قضا بر ذمه او بدهد
جایز است قضا کردن بجهت او و مستحب است از برای پسر بزرگتر
قضای هر نمازی که از پدر فوت شده باشد و جمعی از علما این را
واجب دانسته اند و اقوی استحباب است بلی بر او واجب است که هر
نمازی که از پدر در مرض الموت فوت شده قضا کند و احتیاط

انست

ان است که هر نمازی که بجهت مرض از و فوت شده قضا کند
خواه مرض الموت باشد یا مرض دیگر و شرط است در وجوب بودن
قضاء نماز مرض الموت بر پسر که در وقت مردن پدر بالغ و عاقل باشد
پس اگر طفل یا دیوانه باشد مطلقا بر او قضا نیست و همچنین شرط است
که پدر وصیت بقضاء نمازی که از و فوت شده نکرده باشد اما اگر
وصیت کرده باشد قضاء همان نماز مرض یا همه نمازهای فوت شده
او از پسر ساقط میشود و بدون وصیت از برای پسر جایز نیست استیجار آن
قدر از نماز که بر او واجب است و هرگاه پسر بزرگ آن نماز را نکند و فوت
شود بر پسر بزرگ او واجب نیست که قضای نماز جد خود را بکند و بعضی
از علما این قضا را تخصیص به پسر بزرگ نمیدهند بلکه میگویند بر پسر
مطلقا واجب است و بعضی بر پدر هم واجب میدانند و احوط از برای
پسر بزرگ آن است که در صورت تعدد پسر و وجود پدر پسر بزرگتر بجا
آورد و اگر هیچ پسر نداشته باشد و پدر داشته باشد احتیاط از برای
پدران است که قضای نماز مرض الموت را بجا آورد و قضای نمازهای
مادر اصلا بر پسر واجب نمی شود و بدانکه در این نماز بر پسر بزرگ است ترتیبی

واجب نیست بلکه بهر ترتیب که خواهد میکند مسئله دهم جایز است که کسی را
اجاره کنند که از برای میتی نماز قضا کند خواه یقین بقضا بر ذمه او باشد
یا بمجرد احتمال وجود قضا بر ذمه او و در این صورت باید آن شخص اجیر در نیت
قصد کند که نماز را از برای فلان میکنم و احوط آن است که قصد قربة
نیز بکند از آن راه که بواسطه اجاره دادن خود بر او واجب شده و واجب
نیست بر اجیر که نماز اجاره را به ترتیب بکند و اگر کسی چند نفر را بجهت نماز
از برای میتی اجاره کند واجب است شرط ترتیب معینی کنند بلی اگر کسی بر
اجیری شرط ترتیب کند بر او ترتیب مشروط واجب خواهد بود و جایز نیست
اجاره کردن هر یک از مرد و زن را از برای نماز دیگری بلکه دور نیست
اجاره کردن طفل ممیز باذن ولی او نیز جایز باشد ولیکن خلاف احتیاط
است بلکه خلاف فتوی است و اگر کسی متبرعا از برای میتی استیجار شخصی را که نماز کند
کند لازم نیست آن شخص عادل باشد و همچنین اگر شخصی وصیت کند
که شخص معینی را اجاره کنند باید اجاره کرد اگرچه عادل نباشد بلی اگر
وصیت کند که شخص عادلی را اجاره کنند غیر از عادل را نمی توان اجاره
نمود و اگر مطلق وصیت کرده باشد لازم است اجاره کردن شخصی که عادل

باشد

باشد یا وثوق و اطمینان تام باو بوده باشد و همچنین لازم است
که آن شخص اجیر در وقت کردن نماز عالم باجزا و شرایط و منافیات نماز
بوده باشد بعنوان اجتهاد یا تقلید و همچنین متمکن باشد از اخذ مسایل
ضروریه که در نماز عارض می شود از احکام شک و سهو و بر آنکه اجاره
میکند لازم نیست که از و اینجمله را تفتیش کند بلکه همین قدر که
محل وثوق و اطمینان باشد از برای او کافی است و اگر از برای اجیر در نماز
شک یا سهوی حاصل شود لازم نیست نماز را اعاده کند بلکه باحکام شک
و سهو عمل میکند همچنانکه در نمازهای خود میکند و احتیاط آن است که در حین
اجاره کردن اینجمله ذکر شود یعنی شرط شود که در شک و سهو باحکام
آن عمل شود و اگر از برای اجیر عذری حاصل شود که نتواند غسل یا وضو بکند
و باید تیمم کند یا نتواند ایستاده نماز کند یا رکوع و سجود را بجا آورد بنحوی که
در نمازهای خود باشاره و ایما رکوع و سجود کند یا مضطر شود که سواره نماز
کند نمیتواند نماز استیجاری را بعمل آورد بلکه باید با غسل یا وضو باشد و
ایستاده مگر اینکه در وقت اجاره کردن قرینه باشد که از آن فهمیده
شود رضای مستاجر باین نوع نماز هست مثل اینکه اجیر کسی باشد که

مایوس باشند از ایستاده نماز کردن ان یا انکه در وقت اجاره دادن
شرط شود که در صورت عذر مثل نماز صاحبان عذر را بکند و بدون این
جایز نیست پس اگر از برای اجیری یکی ازین عذرها حاصل شود باید
نماز را تاخیر اندازد تا رفع عذر و اگر زمان اجاره معین باشد و تا تمام شدن
عذر زمان از دست برود مثل کسی خواهد بود که عذر ساز کردن اصل نماز
از برای او حاصل شود و باید مستاجر را مطلع سازد و اگر در عقد اجاره چیزی
شرط کنند که منافی نماز جماعت باشد مثل اینکه شرط قراءت کنند
و گوئیم قراءت بر ماموم حرامست درینصورت اجیر نخواهد توانست
نماز جماعت کند و اگر در اجاره ذکر نشود که این نماز را اگر خواهد بجماعت
بکند خواهد توانست بکند و احتیاط ان است که اگر در حین اجاره
ذکر نماز جماعت نشده باشد این نماز را بجماعت نکند و اگر ذکر شود
بلاشبهه جایز است و همچنین احتیاط ان است که در وقت اجاره
تعیین مجتهدی که اجیر بنای نماز اجاره را بر رای او میگذارد بشود یا ذکر
شود که هر مجتهدی که خود خواهد تقلید کند و اگر ذکر نشود جایز است که
بنا بر تقلید کسی گذارد که خود همیشه تقلید انرا میکند و اگر تعیین مجتهدی

شود بتقلید

شود بتقلید غیری نمی تواند نماز اجاره را بکند اگرچه خود تقلید ان غیر را
کند یا اعلم باشد و بدانکه اگر از میت نمازی فوت شده باشد در
حال عذر مثل وقتی که نمواند وضو بگیرد یا ایستاده نماز کند قضای ان را
باید درست کرد و جایز نیست قضای ان را بدون عذر با تیمم یا نشسته
بجا اورد و اگر کسی وصیت کند که نماز ایام تکلیف او را قضا کنند و بدانی
که بعضی اوقات سهو کرده واجبست که بقدری که یقین بسهو او باشد
نماز قضا استیجار شود و شرطست در نماز اجاره انچه در سایر نمازهای واجبی
شرط است و منافی ان است انچه منافی سایر نمازها است و مستحب است
انچه در سایر نمازها مستحب است مگر هرگاه مستحبی شرط شود که درینصورت واجب
خواهد شد بلکه امر مباحی را شرط کنند مثل اینکه در خانه خود نماز کند نیز واجب
خواهد شد و هرگاه از کسی نمازی فوت شده باشد ایا واجبست وصیت
بان یا اعلام پسر بزرگ بانچه بر او واجب است یا نه حق ان است که واجب
نیست بلی اگر وصیت نکند از ثواب و فواید ان محروم خواهد شد

مقصد دوم در احکام نماز جماعت و در ان یکمقدمه و چند فصل است

مقدمه در فضیلت نماز جماعت بدانکه نماز جماعت اعظم فعلهای مستحبه

ثواب جماعت حاصل میشود که هرچه بیشتر باشد افضل و ثواب ان اکثر باشد
نیت کردن ماموم اقتدا را پس اگر نیت اقتدا نکند نماز جماعت
نخواهد بود و اگر کسی غفلت کند و نیت هیچیک از جماعت و فرادی را نکند
نماز او منصرف بفرادی میشود و نماز فرادی خواهد بود و همچنین اگر کسی داخل
نماز شود در حالتی که متردد باشد که ایا جماعت کند یا فرادی نماز او فرادی
میشود و اگر کسی وقتی که تکبیر گفت شک کند که ایا نیت جماعت کرده یا فرادی
پس اگر بداند که قصد بر خواست و ایستاد بهمان منصرف میشود و اگر نداند باز
فرادی میشود و واجبست که پیشنماز را معین کند پس اگر پیشنماز معین نباشد
مثل اینکه نیت کند که بیکی ازین دو نفر اقتدا میکنم یا اقتدا میکنم بهر که زود
تر رکوع رود نماز جماعت او صحیح نیست و قدر لازم از معین بودن ان است
که بشخص معینی اقتدا کند اگرچه او را نه بیند و باسم و نسب نشناسد مثل
اینکه رسید بجماعتی که امام در پیش است و ان را نمی بیند و نمیداند کیست
ولیکن بشهادت شهود برادر معلوم شد که پیش نماز این جماعت عادل است
پس نیت میکند که بهمین پیشنماز اقتدا میکنم کافی است و همچنین هرگاه
بداند که زید عادل است و امام این جماعت است صحیح است با او اقتدا

کند اگر

کند اگرچه نداند که زید کدام یک است و اگر شخصی وارد موضعی شود که در انجا
نماز جماعت میشود و چنین داند که پیشنماز زید است و بان اقتدا کند بعد
معلوم شود که عمرو بوده و هر دو قابل امامت باشند پس اگر چنین کرده باشد
که باین شخص حاضر اقتدا میکنم نماز او صحیح است و اگر نیت کرده باشد که بزید
اقتدا میکنم نماز او صحیح نیست و اگرچه همچنین باشد که او حاضر است و اگر در اثناء
نماز شک کند که ایا بکدام ازین دو طریق نیت کرده تا نماز او صحیح باشد
یا فاسد نماز او صحیح است و انچه مذکور شد که شرطست نیت جماعت این
در ماموم است اما پیشنماز لازم نیست که نیت امامت کند مگر در نمازی
که جماعت کردن ان واجب باشد و اما در جماعت مستحبه شرط نیست
نیت او نه در صحت نماز او و نه در تحقق جماعت و نه در ثواب جماعت بلی
اگر در جماعت قصد قربت نداشته باشد بلکه بجهت جاه یا مالی باشد یا
مضطر باشد ثواب نماز جماعت نخواهد داشت اما اصل نماز او صحیح
خواهد بود و اگر در اصل نماز نیت قربت داشته باشد و همچنین نماز
مومنین او نیز صحیح خواهد بود بلکه ثواب جماعت نیز خواهند داشت

فصل سیم در شرایط لازمه واجبه نماز جماعت و ان اموری چند است

و فضل اداب شرعیه است و تاکید و اهتمامی که از شریعت مقدسه در خصوص
نماز جماعت شده در هیچ فعل مستحبی نشده و فضیلت و ثوابی که از برای نماز جماعت
رسیده از برای هیچ سنتی نرسیده وارد نشده بلکه اگر احادیثی که در ثواب
نماز جماعت مطلق رسیده و در نماز جماعت با عالم و در مسجد خصوص هر گاه
ماموبین متعدد شوند ملاحظه تعداد ثواب در یک رکعت نماز را نمی توان نمود و احادیثی
که در مذمت ترک نماز جماعت رسیده بحد حصر است حتی اینکه وارد شده
که غیبت تارک نماز جماعت جایز است و حرام او ساقط است و حضرت رسول ص
و حضرت امیر المومنین ع فرمودند در حق جماعتی که اگر نماز جماعت حاضر نشوند
آتش بخانهای ایشان می فرستیم و طریقه ایمان ان است که مهما امکن ترک نماز جماعت
نشود خصوصا با مداومت بر ترک و هیچ عملی چنان بر شیطان خبیث گران نیست
که نماز جماعت و چون نمی تواند در فضیلت ان شبهه کند مردم را بشبهه می اندازد
در خصوص عدالت پیشنماز و حال انکه می بینیم که بسیاری در اموری که عدالت در ان
شرط است مثل طلاق و شهادت و امثال ان بجماعتی اعتماد میکنند و بایشان
اقتدا نمیکنند و این نیست مگر از استیلای وسوسه شیطان از اقتدا **فصل اول**
در نمازهائی که بجماعت میتوان کرد بدانکه اگر نماز جمعه یا عیدین واجب باشند واجب است

[illegible]

که بجماعت کرده شوند و بدون جماعت صحیح نیست و همچنین واجب است
نماز جماعت بر کسیکه قراءت او درست نباشد و وقت نماز وفا بدرست
کردن ان نکند و در جاهای دیگر واجب نیست بلی سنت است جماعت در همه
نمازهای واجبی خواه یومیه و خواه غیر ان حتی نمازی که بنذر واجب شده باشد
و نماز احتیاط و دو رکعت نماز طواف و نمازهای قضا و سنت موکد است
در نمازهای پنجگانه شبانروزی خصوصا در نماز صبح و عشا بجماعت کرده شود
و جایز نیست جماعت در هیچیک از نمازهای سنت بغیر از نماز عید در وقتی که
شرایط وجوب ان محقق نباشد که در این صورت بجماعت میتوان کرد
بلکه افضل است و همچنین نماز باران که ان نیز سنت است و بجماعت کردن
مستحب است و نمازی که ادمی فرادی کرده باشد و بعد جماعت یافت شود که
در این صورت سنت است اعاده همان نماز بجماعت **فصل دوم** در انچه باعث
حصول نماز جماعت میشود و ان دو امر است **امر اول** تعدد نماز کنندگان پس
از برای یکنفر بتنهائی نماز جماعت محقق نمی شود و در غیر جمعه و عیدین در صورت
وجوب بودن در تعدد دو نفر کافی است یکی پیشنماز و دیگری ماموم اگرچه ماموم
طفل ممیزی باشد که نماز کند بجهة تمرین و عادت و همینکه این دو نفر باشند

که در چند مسئله مسئله مذکور میشود **مسئله اول** بدانکه در پیشنماز چند امر شرط است
اول انکه عاقل باشد **دوم** انکه بالغ باشد اگر پیشنمازی بالغان را کند
و جایز است که طفل ممیز در نماز تمرینی پیشنمازی طفلان کند **سیم** انکه
مومن باشد یعنی شیعه اثنا عشری باشد **چهارم** انکه عادل باشد و مراد از
عدالت درین مقام ان است که جری بر معصیت نباشد یعنی بی پروا
در ظهور معاصی نباشد و از وارتکاب معاصی معلوم نباشد خلاصه
انکه معصیت کاری از و ظاهر نباشد و عاق پدر یا مادر نباشد و
قاطع صله رحم نباشد و محل اعتماد و وثوق باشد و محل این راجع
میشود بحسن ظاهر یعنی ارتکاب گناه کبیره و اصرار بر صغیره معلوم نباشد
و او را راغب بخیرات و مبرات یابی بنحوی که موجب اطمینان
باو شود و کسانی که با او معاشرت کرده اند بگویند ما از او بجز خیر ندیده ایم
پنجم انکه نداند که او ولد الزنا است و ولد شبهه و مجهول الاب ضرر
ندارد **ششم** انکه مرد باشد اگر پیشنمازی مردان کند بلکه اگر پیشنمازی
زنان را هم کند بنابر اقوی چه حق ان است که زن در نماز جماعت پیشنمازی
نمیتواند کرد نه از مردان و نه از زنان بلی در نمازهای سنتی که جماعت

در انها جایز است میتواند پیشنمازی زنان کند **هفتم** اینکه اگر تواند ایستاده
نماز کند اگر مامومین کسانی باشند که ایستاده نماز کنند **هشتم** انکه حمد و سوره
و اذکار واجبه را تواند درست بخواند **نهم** انکه در زبان او نقصی نباشد
که نتواند بعضی حروف را از مخارج ادا کند که اگر چنین باشد بعضی گفته اند
صحیح اللسان نمیتواند باو اقتدا کند و احوط این است اگرچه حکم صریح بان
موضع تامل است **دهم** انکه کسی نباشد که حد شرعی بر او جاری شده باشد
یازدهم انکه ختنه کرده باشد **مسئله دوم** شرط است در صحت نماز جماعت
انکه میان پیشنماز و ماموم یا میان ماموم و بعضی دیگر از مامومین حایلی
نباشد پس اگر میان ماموم و امام و سایر مامومین حایلی باشد نماز ان
ماموم صحیح نیست و ان حایلی که مانع از صحت نماز است چیزیست که جسم
باشد و مانع از مشاهده جمیع اجزای امام یا ماموم هایی که مقدم ایستاده
باشد پس حایل بودن تاریکی شب یا کوری چشم ضرر ندارد و همچنین
ضرری نیست در جسمی که مانع از مشاهده نباشد مثل پرده نازکی که
عقب ان مشاهده باشد و مثل پنجرهائی که سوراخها دارند که مانع امد و شد
هستند اما مانع رویت نیستند و همچنین ضرری نیست در حایلی

کم مانع مشاهده بعضی از اجزای امام یا ماموم مقدم باشد مثل اینکه مانع دیدن
پاهای او یا نصف بدن او باشد بلکه بیشتر یکی مشاهده جزو بسیار کمی کافی
نیست بلکه باید قدر معتدبه از امام یا ماموم مقدم مشاهده شود مثل قدر سر
و سینه او بشرطیکه اینقدر را در همه احوال نماز مشاهده باشد چه حایلی که موجب
بطلان نماز میشود اعم ازین است که در همه احوال نماز باشد یا بعضی
از ان پس اگر حایلی باشد که در وقت قیام بیشتر امام یا ماموم مشاهده
باشد اما در حالت جلوس هیچ جزو از یکی از ایشان مشاهده نشود نماز
باطل است مگر اینکه در حال بسیار کمی باشد مثل اینکه کسی از میان ایشان
عبور کند یا حایل بسیار کوتاهی باشد مثل جزی که همین در حالت سجود
به تنهائی حایل باشد که امثال اینها ضرر ندارد و همچنین حایل مانع از صحت
اعم ازین است که مستقر باشد مانند دیواری یا متحرک باشد که گاهی
حایل نباشد چون شخصی که در میانه ایستاده باشد و نماز کند گاهی بایستد
و گاهی بنشیند یا پرده را که گاهی [باد یا] بر جهند و همچنین اعم ازین است
که ان حایل در ابتداء نماز هم بوده باشد یا در اثناء نماز هم رسیده باشد
اگر چه بدون اختیار ماموم باشد و نتواند دفع کند و مخفی نماند که حایلی که مذکور

نشد اگر

شد که ضرر میرساند در وقتی است که ماموم مرد باشد و اما اگر ماموم زن باشد
که بمردی اقتدا کرده باشد مطلقا وجود حایل و ساتر ضرر ندارد بعد از ان که
تواند بفهمد که امام چه وقت برکوع رفت و چه وقت بسجود و چه وقت
برخواست اگر چه بشنیدن صدای امام باشد یا خبر کردن شخصی دیگر و
همچنین ضرر رسانیدن حایل در وقتی است که حایل باشد میان ماموم
و میان امام و جمیع ماموماین دیگر پس اگر یکنفر از اهل صف پیش را تواند
مشاهده کند نماز او صحیح است اگر چه ان یکنفر در محاذی او نباشد بلکه
این ماموم در وسط صف باشد و او در کنار صف پیش و با سایر ماموماین
حایل داشته باشد پس هرگاه پیشنمازی در پس پایه باشد و در طرف
دیگران پایه یکصف نماز جمعی ماموماین باشند پس اگر صف ماموماین از
هیچ طرف پایه تجاوز نکرده باشد و هیچکدام امام را نه بینند نماز همه اهل ان
صف باطل است و اگر یکطرف ایشان یا دو طرف از محاذی پایه گذشته باشد
بنحویکه طرفهای صف توانند امام را به بینند نماز هر که میتوانند امام را به بینند
درست است و نماز بقیه باطل و دیدن این بقیه بعضی از ماموماین صف خود را
از دست چپ یا راست که اینها امام را می بینند فایده ندارد چه لازم است که از

صف پیش دیده شود و اگر در ان طرف پایه که امام ایستاده صفی باشد که دو طرف
ان یا یکطرف از محاذی پایه تجاوز کرده باشد و در ان طرف دیگر پایه هم
صفی باشد که همه اهل ان صف بعضی از صف پیش را به بینند نماز همه صحیح است
حتی انهائی که در محاذی پایه هستند چه انها طرف صف پیش را می بینند
بلی اگر هیچ از اهل ان صف را نه بینند نماز هر که نمی بیند باطلست و همچنین
است اگر پایه مقابل طرف صفی باشد پس اگر انکه محاذی پایه ایستاده
از صف پیش هیچکس را نتواند دید نماز او باطل است و اگر یکنفر از اهل
صف پیش را تواند دید اگر چه در طرف دیگر صف پیش باشد و محتاج
بچشم گردانیدن باشد نماز او صحیح است و اگر امام در مسجدی نماز کند و جماعتی
در خارج مسجد صف کشند پس اگر مقابل در مسجد هیچ ماموم نباشد و از
دو طرف در صف بکشند بنحویکه هیچکس را از مسجد نه بینند نماز همه باطل
است و اگر کسی از انها ماموم را در مسجد نه بینند همین نماز او صحیح است و دیگر
کسی که در محاذی در هم صف کشیده باشند هر که محاذی در است که داخل
مسجد را می بیند نماز او صحیح است و همچنین هر که پهلوی او ایستاده باشد که تواند
کسی از مسجد را به بیند و نماز تتمه که کسی را نمی بینند باطل است و اگر در وقتی که

بعضی از اهل

که بعضی از اهل این صف کسی را در مسجد به بینند و توانند مشاهده کنند
در عقب این صف صفی دیگر کشیده شود نماز همه اهل ان صف صحیح است
و بدانکه بعضی توهم کرده اند بواسطه شرط عدم حایل که لازم است بر اهل هر
صف متاخری که داخل نماز شوند و تکبیرة الاحرام بگویند تا اهل صف پیش
تکبیر بگویند اگر چه یکنفر از ایشان باشد چه پیش از انکه او تکبیر بگوید ماموم
نخواهد بود و حایل خواهد بود و این توهم فاسد است چه انچه شرط است
این است که حایلی میان بعضی از اهل صف پیش و اهل صف عقب نباشد
خواه صف پیش داخل نماز شده باشند یا نه بلکه بعد داخل شوند و لازم
نیست که داخل شده باشند بلی باید از صف ماموماین شمرده شوند که بگویند
که اینها هم از جمله ماموماین هستند و این هم یکصف ماموماین است که هنوز
تکبیر نگفته باشند پس اگر صفی باشد از کسانی که اصلا اراده اقتدا نداشته
باشند حکم حایل خواهند داشت **مسئله سیم** و نیز شرطست در صحت نماز جماعت
که مکان ایستادن امام بقدر یک گام برداشتن بلندتر از مقام ایستادن ماموم
نباشد بلکه احتیاط ان است که بقدر یکوجب هم بلندتر نباشد اما از یکوجب
کمتر مطلقا ضرر ندارد و این شرط در وقتی است که مکان امام بیکدفعه بلندتر

شود پس اگر زمین سرا شیبی باشد و امام بر طرف بلندتر ایستاده باشد
ضرر ندارد اگرچه بمقدار آن ملاحظه نشود و زیادتر از یک وجب بلکه یک گام و دو
گام هم شود خلاصه آنکه بلندی و پستی که بجهت انحدار زمین باشد ضرر ندارد
و همچنین بلندی مقام ماموم ضرر ندارد هر قدر که باشد پس جایز است که امام
در مسجدی نماز کند و ماموم در غرفه آن مسجد یا بام آن مسجد اقتدا کند بشرط
عدم حایل و عدم بعد بسیار از بسیار ماموین مسئله چهارم و نیز شرطست در صحة
نماز جماعت که ماموم از امام بسیار دور نباشد یا از ماموی که در پیش روی
اوست بقدری که در عرف بگویند این صف بسیار دور است از امام یا
از صف پیش و ظاهر آن است که اگر دوری کمتر از قدری باشد که یکنفر
تواند میان ایشان بخوابد و یا بگشد یعنی از محل سجده صف عقب تا محل
ایستادن صف پیش نماز درست است و اگر اینقدر یا زیادتر باشد نماز
باطلست و مخفی نماند که اعتبار این شرط در ابتداء نماز نیست پس اگر ابتداء صفها
نزدیک باشند و لیکن در اثناء نماز دوری حاصل شود مثل اینکه یکصف پیش
نماز خود را بر هم زنند و بروند یا مسافر باشند و نماز ایشان تمام کرده شود ضرر
نمیرسانند و نیز همچنین قدر لازم آن است که دوری میان صف ماموین و امام

یا با صف ماموین دیگر اینقدر نباشد خواه صف ماموین پیش تکبیرة الاحرام
گفته باشند یا نه بلکه همین که از جمله ماموین هستند و اراده اقتدا دارند
کافی است پس هرگاه مسجدی باشد که صفوف بسیار باشد بعد از آنکه
امام تکبیرة الاحرام گفت اهل صف اخر می توانند تکبیر بگویند اگرچه از صفهای
پیش هیچیک تکبیر نگفته باشند و هر متاخری پیش از متقدم خود میتواند
تکبیر بگوید و نیز بدانکه دوری که باعث بطلان نماز میشود در وقتی است که
میان صف عقب و همه اهل صف پیش باشد پس اگر بعضی از اهل
صف عقب دور باشند ضرر ندارد بعد از آنکه بعضی دیگر از اهل آن صف
نزدیک باشند پس اگر در عقب امام مثلا صفی باشد ده نفر و در عقب آن
صف صفی باشد هزار نفر نماز همه صحیح است اگرچه دو طرف صف بزرگ
در مقابل کسی ندارند بلکه جایز است که در عقب امام یکنفر بایستد و در عقب
او نیز یکنفر و در عقب او هم یکنفر و در صف چهارم مثلا صد نفر بایستند
خلاصه آنکه همین که یکنفر از اهل صف نزدیک باشد و دیگر دوری تمه آن
صف ضرر ندارد بعد از آنکه اهل آن صف بهم متصل باشند یعنی بقدر
مذکور از هم دور نباشند و بنا بر این جایز است که هرگاه در عقب امام

صفی باشد مثلا ده نفر در عقب آن صف صفی دیگر بسته شود که ابتداء آن صف
مقابل اخر این صف باشد و در پیش روی تمه اهل این صف عقب دیگر
کسی نباشد و همچنین جایز است که صف متاخر درازتر از صف پیش
باشد که در مقابل بعضی از دو طرف آن ماموی نباشد مطلقا یا همین
در یکصف پیش و در صف پیشتر در مقابل ایشان کسی باشد و همچنین
جایز است که در میان صف پیش پایه یا حوضی یا ستونی یا کوانیها باشد
یا در کنار صف پیش باشد بشرطیکه مانع از مشاهده کسی که در محاذی او
ایستاده بعضی از اهل صف پیش را نباشد و همچنین جایز است که امام
در بامی باشد و ماموم در بامی دیگر اگرچه فاصله زیادتر از قدری که
مذکور شد نباشد مسئله پنجم و نیز از جمله شرایط صحت نماز جماعت آن است
که ماموم متابعت امام کند یعنی از امام پیش نیفتد در تکبیرة الاحرام
گفتن و در رفتن برکوع و سجود و در سر برداشتن از اینها و در برخواستن
بعد از سجده دویم یا تشهد بلکه باید یا مقارن امام این اعمال را بجا آورد
یا متاخر از او و تاخر اولی و احوط است و در غیر آنچه مذکور شد از اذکار
واجبه یا مستحبه متابعت واجب نیست و پیش افتادن آن ضرر ندارد

مثل قراءت حمد و سوره در جائی که از برای ماموم قراءت جایز باشد
و در ذکر رکوع و سجود و ذکر تشهد و قنوت و سایر اذکار مستحبه و اگر ماموم
در آنچه متابعت واجب است متابعت نکند و پیش افتد پس اگر
عمدا پیش افتاده باشد و خواهد دیگر متابعت امام نکند و بر این حال بماند
یعنی همه باقی نماز را پیش از امام بکند نماز او باطل است و اگر باین قصد
نباشد بلکه همین در یکفعل پیش افتاده باشد پس اگر پیشتر سر از رکوع
یا سجود برداشته یا پیشتر برخواسته باشد نمیتواند برگردد و با امام ملحق شود و
میتواند بر همان حال صبر کند تا امام باو برسد یعنی مخیر است در میان این
هر دو امر خواه عمدا پیش افتاده باشد یا سهوا یا بمظنه اینکه امام سر برداشته
یا برخواسته است و عود کردن افضل است خصوصا در صورت سهو و اگر
پیشتر برکوع یا سجود رفته باشد پس اگر بمظنه رفتن امام آن نیز فرو رفت
باز مخیر است میان عود و تمام و اگر عمدا یا سهوا بوده نه بجهت مظنه اینکه
امام پیشتر فرو رفته واجبست بر همان حال باقی بماند و صبر کند تا امام برسد
و اگر در اینصورت عمدا عود کند نماز او باطلست و اگر کسی در تمام یک
فعل بر امام مقدم شود و پیش افتد یعنی یک فعل را پیش افتد و داخل

فعل دیگر شود مثل اینکه پیش از امام برکوع رود و رکوع را تمام کند و بسجود
رود و هنوز امام برکوع نرفته باشد و واجبست بر ان حال باقی بماند تا امام
باو ملحق شود خواه ان فعل رکنی باشد یا غیر رکنی و خواه عمدا چنین کرده باشد
یا سهوا مگر اینکه بقدری از امام پیش افتاده باشد که صبر کردن موجب
محو صورت نماز شود در ینصورت اقتدای او باطل میشود بلکه نماز هم اگر
عمدا باشد و حق ان است که از برای ماموم جایز است تاخر و پس افتادن را
از پیشنماز بقدر یکفعل نماز یا بیشتر خواه ان فعل رکنی باشد یا غیر رکنی و اگر
چنین کند نماز و اقتدای او هر دو صحیح است مثل اینکه از برای تشهد
اول بنشیند تا امام داخل رکوع شود یا سر از رکوع هم بردارد و یا ماموم در قرائت
تامل کند تا امام سر از رکوع بردارد و نخواهی بلی اگر در افعال بسیاری پس
افتد که عرفا دیگر چنین شخصی را ماموم و مقتدی نتوان گفت مثل این که
در قرائت رکعت اول توقف کند تا امام برکوع رکعت ثانی رود بلکه
تا قراءت رکعت دوم و هم ظاهر ان است که اقتدای او باطل شود و
هم چنین اگر در حالتی بنماز برسد که امام در رکوع باشد اگر تاخیر کند
در نیت و دخول رکوع و امام را در رکوع در نیابد ان رکعت از او فوت

می شود و پس در وقتی که امام در رکوع باشد و خواهد داخل نماز شود باید برکوع
امام برسد و الا رکعت از او فوت شده مسئله ششم و از جمله شرایط صحت
نماز جماعت ان است که ماموم پیشتر از امام نایستاده باشد که اگر مقدم بر
امام باشد نماز او باطلست و انچه باعث بطلان میشود ان است که در حالت
ایستادن انگشتان پا و شکم و سینه او همه پیشتر از امام باشد و در حالت
نشستن زانوها و الیتین و شکم و سینه او پیشتر باشد پس اگر بعضی از اینها
پیشتر باشد ضرر ندارد و همچنین مقدم بودن سر ماموم در حال رکوع یا سجود
بجهت بلندی قامت و یا بجهة کشیدن خود مضر نیست مسئله هفتم حق ان است
که شرط صحت نماز جماعت نیست ترک خواندن حمد و سوره و واجب نیست
ترک ان در هیچ موضعی و جمعی از علما واجب میدانند ترک قراءت را بر
ماموم در دو رکعت اول نماز اخفاتی مطلقا و در دو رکعت اول نماز جهری
اگر قراءت امام را بشنود و بعضی واجب میدانند ترک ان را در دو رکعت
اخر اسم و حق انست که ماموم در همه رکعات میتواند قرائت حمد و سوره
کند و جایز است از برای او قراءت در همه مواضع مذکوره بلی قراءت
کردن مکروه است در همه این مواضع و سنت است در همه تسبیح کردن نه

بر اقوی و واجبست بر ماموم قراءت حمد و سوره در دو رکعت اول نماز
جهری یعنی نماز عشا و مغرب و نماز صبح اگر همهمه امام را نشنود و اگر همهمه را
بشنود اما درست قراءت او و کلمات را نشنود در ینصورت مباح است
قراءت بلکه مستحب است و درین دو صورت مخیر است میان جهر و اخفات
میخواهد جهر کند و میخواهد اخفات فصل چهارم در امور مستحبه و مکروهه در نماز جماعت
اما مستحبات پس چند امر است اول انکه اگر ماموم یکمرد باشد از طرف راست
امام بایستد محاذی او و یا اندکی پس تر و اگر متعدد شوند در پشت سر امام بایستند
و اگر یکزن باشد در عقب امام بایستد و بطرف راست میل کند دوم انکه
جای امام مقابل میان صف باشد سیم اینکه در صف اول کسانی بایستند
که فضیلت و زیادتی در علم یا عقل یا عمل داشته باشند یعنی افضل از برای
این اشخاص ان است که مبادرت بصف اول کنند و اما دیگران اگر
راه باین اشخاص بدهند فضیلتی ادراک کرده خواهند بود و اگر راه
ندهند فضیلتی دیگر دریافته خواهند بود و ان فضیلت صف اول است
چه ان افضل صفوفست و افضل صف اول طرف راست انست
و هر چه از طرف راست با امام نزدیکتر است افضل است بلکه طرف

چپ نیز چنین است پس در اوایل طرف چپ و اواخر طرف راست
تعارض خواهند کرد در فضیلت و در نماز میت افضل صفوف صف
اخر است چهارم انکه صفها راست و اداشته شود بنحویکه دوشهای ماموین
برابر یکدیگر باشد و فاصله میانه اهل صف نباشد و ماموین متصل
بیکدیگر باشند و صفها نزدیک هم باشند و میان ایشان زیاده از انچه
بجهت سجده ضرور است فاصله نباشد پنجم انکه ماموم در جائی که قرائت
بر او واجب نیست تسبیح بگوید و همچنین در جائی که باید قراءت کند
یا جایز باشد قراءت او هرگاه پیش از امام از قراءت فارغ شود تسبیح کند
یا یک ایه را نگاه دارد و تسبیح کند تا امام از قراءت فارغ شود بعد از ان
ان ایه را بخواند و برکوع رود با امام ششم انکه امام نماز را مختصر کند و زیاد طول
ندهد بنحویکه ضعیف ترین کسانی که با او اقتدا کرده اند میل دارند بلکه نماز کند مگر اینکه همه
ماموین طالب تطویل باشند اگر چه در ینصورت نیز مختصر کردن بهتر است
هفتم انکه امام بعد از سلام از جای خود بر نخیزد تا هر که در عقب اوست از
ماموین که نماز او تمام نشده نماز خود را تمام کنند مانند کسیکه در اثناء نماز
رسیده باشد یا کسی که نماز را اتمام کند و امام مسافر باشد هشتم انکه امام قراءت را

در جائی که بلند میخوانند بنحوی بخوانند که ماموماین بشنوند و همچنین سایر اذکاری
که بلند خواندن انها جایز است بشرطیکه اینقدر صدا بلند نکنند که از حد متعارف
تجاوز کنند و سزاوار نیست که ماموماین هیچ ذکری را بلند بگویند بنحوی که
امام بشنود نهم انکه اگر امام در اثناء رکوع مطلع شد که کسی که اراده اقتدا
دارد داخل شد رکوع را طول بدهد که او برکوع برسد تا بجدی که در مقابل انچه
رکوع را طول میداد و چون از دو مقابل بگذرد دیگر باین جهة طول دادن
مستحب نیست اگرچه مطلع شود که کسی وارد شده دهم انکه چون امام از
قراءت حمد فارغ شود ماموماین بگویند الحمد لله رب العالمین یازدهم
انکه چون موذن قد قامت الصلوة بگوید امام و ماموماین همه برخیزند
واما مکروهات نماز جماعت پس ان نیز چند چیز است اول انکه پیشنماز صاحب
ناخوشی جذام یعنی خوره باشد یا ناخوشی برص یعنی پیسی مبتلا باشد
دوم انکه پیشنماز کسی باشد که ماموماین چندان اعتقادی باو نداشته
باشند و دیگری باشد که اورا برو ترجیح دهند و باین جهة کراهت داشته
باشند از پیشنمازی این امام سیم انکه پیشنماز بنده باشد مگر انکه پیشنمازی
اهل خود را کند چهارم انکه امام حاضر باشد و ماموماین مسافر

یا بر عکس اگر پیشنمازی در نمازهائی باشد که در سفر قصر میشود اما در نماز
مغرب و صبح کراهت ندارد بنا بر اقوی پنجم انکه امامی که نتواند وضو و غسل
کند و باید تیمم نماید پیشنمازی کند از برای کسانی که وضو میگیرند و غسل
میکنند ششم انکه یکنفر تنها بایستد در عقب صفوف و داخل صف نشود
مگر انکه در صف جائی نباشد پس در انوقت تنها می ایستد در جائی که محاذی
امام باشد هفتم انکه در وقتی که موذن شروع باقامه میکند کسی از امام
یا ماموماین مشغول نافله باشد هشتم انکه بعد از گفتن موذن قد قامت
الصلوة تکلم کرده شود نهم انکه پیشنماز هرگاه دعائی کند بخود تنها کند بلکه
سنت است که ماموماین را شریک کند و در بنجا دو مسئله است که سزاوار است
بیان کرده شود مسئله اول بدانکه سنت است که هرگاه در منزل کسی باشند
که او قابل پیشنمازی باشد و خواهد امامت کند او را بر دیگران مقدم
دارند اگرچه دیگری از راه دیگر بهتر از ین باشد و همچنین کسی که صاحب
ریاست شرعیه باشد و در ولایتی امور شرعیه او نافذ باشد مستحب است
تقدیم بر دیگران و همچنین امامی که راتب مسجدی است اولی است از
سایر ائمه در ان مسجد و بعد از ین اشخاص کسیکه قرآن بهتر میخواند و فصیح تر

صف [illegible]

وهر دو قرا بهتر از مخارج اخراج میکند اولی بتقدیم است در امامت از دیگران
و بعد از ان هرکه فقاهت ان و علم ان بمسایل نماز بیشتر است اولی است
بعد از ان کسی که سن او بیشتر است و بعد از ان کسی که از بنی هاشم
باشد اولی است و مراد از ین ان است که هرگاه انکه راجح است حاضر
باشد مستحب است تقدیم او بر دیگری اگرچه او اذن بدیگری بدهد مسئله دوم
هرگاه امام چند در مکانی خواهند نماز کنند نزاع داشته باشند بنحویکه منافی
عدالت نباشد و بجهت جاه و منصب یا غرض نفسانی نباشد به ترتیبی
که مذکور شد سنت است معمول شود پس صاحب منزل را مقدم میدارند
و صاحب ریاست و راتب مسجد را و همچنین تا اخر که مذکور شد مگر انکه همه ماموماین
بر یکی اجتماع کنند در ینصورت او اولی بتقدیم است اگرچه بترتیب مذکور نبوده
باشد فصل پنجم در سایر احکام نماز جماعت و در ان چند مسئله است
مسئله اول هرگاه ماموماین بعد از نماز مطلع شوند که پیشنماز کافر بوده یا فاسق
بوده یا بیوضو بوده یا در نماز او خللی دیگر بوده از راه عمد یا سهو هرچه بوده باشد
نماز ایشان صحیح است و اعاده بر ایشان لازم نیست و اگر در اثناء نماز
مطلع شوند باید عدول بانفراد کنند و نماز را تمام کنند و از سر گرفتن نماز ضرور نیست

و همچنین خود پیشنماز اگر بعد از نماز متذکر شود که در نماز او خللی بوده یا وضو نداشته
یا جامه او نجس بوده یا جنب بوده واجب نیست بر او که ماموماین را از حال
خود مطلع سازد ولی اگر در اثناء نماز متذکر شود یا خللی عارض شود که نماز او باطل
شود باید ماموماین را اگاه کند و خود نماز را قطع کند تا ایشان اقتدا بامامی
دیگر کنند یا عدول بانفراد نمایند مسئله دوم اگر کسی داخل موضعی شود که جمعی نماز
جماعت کنند و وقتی برسد که امام در رکوع باشد و بترسد که تا خود را بصفوف
رساند امام سر از رکوع بردارد سنت است که اگرچه بسیار دور باشد نیت کند
و تکبیر بگوید و برکوع رود و در حال رکوع برود بنحویکه قدم بر زمین نکشد تا بصف
ملحق شود و اگر در حال رکوع ملحق نشد بعد از سر برداشتن میرود تا وقتی که برسد
که اگر برود بسجود امام برسد بجائی که رسیده بسجود میرود و با امام سجده میکند و بعد
از قیام ملحق میشود و جایز است که ابتدا که برکوع رفت در همانجا رکوع و سجود را بالتمام
بعمل اورد و بعد از برخواستن برود و بصفوف ملحق شود و اگر در جائی باشد که امام بعد
از سجده تشهد خواند برمیخیزد و ملحق میشود و خود را بتشهد برساند و اگر نترسد بتشهد
نرسد هر جا که این تشویش کند می نشیند و با امام تشهد میخواند و برمیخیزد و ملحق
میشود و انچه در ینمقام معتبر نیست همان دوری از صف است الا اگر حایلی

[illegible]

باشد یا مقام امام بلندتر باشد اقتدا کردن جایز نیست مسئله سیم اگر کسی
در نماز نافله باشد که امام تکبیرة الاحرام گوید و ترسد که اگر نافله را تمام کند نماز
جماعت ازو فوت شود نافله را قطع میکند و اقتدا میکند اما اگر ترسد که رکعت
از دست او در رود اقوی انست که نمیتواند قطع کند بلکه نافله را تمام میکند
و خود را بجماعت میرساند و اگر کسی در نماز واجبی باشد که امام داخل نماز شود
پس اگر نمازی که مشغول بوده دو رکعتی باشد باید انرا تمام کند و بهر جای جماعت
که برسد اقتدا کند و اگر بهیچ جا نرسد نرسیده است و اگر نماز سه رکعتی
یا چهار رکعتی باشد پس اگر داخل رکوع رکعت سیم شده باشد باز واجب
است نماز خود را تمام کند خواه بنماز جماعت برسد یا نه ~~و اگر برکوع رکعت سیم~~
~~نرفته باشد باز واجب است نماز خود را تمام کند خواه بنماز جماعت برسد~~
یا نه و اگر برکوع رکعت سیم نرفته باشد سنت است که عدول بنماز نافله
کند و انرا تمام کند و خود را بجماعت برساند و اگر بعد از عدول بنافله به بیند
که باز نمیرسد باید نافله را تمام کند و در اینجا قطع نافله جایز نیست مسئله چهارم
هرگاه کسی در وقتی برسد که امام بعضی از رکعات را بجا اورده باشد
و ان رکعت از ان کس فوت شود اقتدا میکند و انچه را دریافته اول

نماز خود

نماز خود قرار میدهد و تتمه را تمام میکند پس اگر رکعت دویم را دریابد انرا رکعت
اول خود قرار میدهد و دران قراءت حمد و سوره نمیکند و در رکعت دویم خود
که سیم امام است قراءت میکند و اگر رکعت سیم را دریابد اگر وقتی برسد که امام
در رکوع باشد اقتدا میکند و برکوع میرود و قراءت نمیکند و این رکعت
قراءت از و ساقط است و در رکعت دویم خود قرائت میکند و اگر وقتی
برسد که هنوز امام برکوع نرفته باشد اقتدا میکند و قراءت میکند و در رکعت
دویم خود دیگر چهارم امام است باز قراءت میکند و تتمه را خود تمام میکند و اگر در
رکعت چهارم برسد در وقتی که امام در رکوع باشد انرا رکعت اول خود قرار میدهد
و قراءت ساقط است و در دویم خود قرائت میکند و اگر پیش از انکه امام برکوع
رود برسد در رکعت چهارم امام و در دویم خود هر دو قراءت میکند و خلاصه مسئله
این شد که اگر در رکعت دویم امام برسد در یک رکعت قراءت میکند و ان
رکعت بعد است و اگر در رکعت سیم یا چهارم برسد پس اگر در حال رکوع
امام برسد باز در یک رکعت بعد قراءت میکند و بس و اگر پیش از دخول
رکوع برسد در دو رکعت قرائت میکند و بدانکه قدر واجب از قراءت
درین مواضع که قراءت برا و واجب است حمد به تنهائی است بنا بر اقوی

و خواندن سوره مستحب است و اگر وقت تنگ باشد از خواندن سوره یعنی
ترسد که اگر سوره بخواند امام سر از رکوع بردارد هم استحباب سوره ساقط
میشود و سوره را نمیخواند و اکتفا بحمد تنها میکند و اگر وقت از خواندن حمد نیز
تنگ باشد تمام کردن ان واجبست و باید ایستاده ان را تمام کند و بعد
برکوع رود و اگرچه امام سر از رکوع بردارد پس ان حمد را تمام میکند و بهر جا
که برسد با امام ملحق میشود اگرچه در سجود بلکه بعد از سجود بوده باشد خلاصه انکه
باید حمد ایستاده تمام شود و سر برداشتن امام از رکوع ضرر نمیرساند و این
قراءت را ماموم در نماز اخفاتی البته اهسته باید بخواند و در نماز جهری
خلاف است و حق ان است که مخیر است میان اهسته خواندن و
بلند خواندن و مستحب است که اهسته بخواند بدانکه بر چنین کسی که
در اثنا میرسد و اقتدا میکند واجب است که در وقتی که امام از برای
تشهد می نشیند او نیز بنشیند اگرچه محل تشهد او نباشد و این نشستن
واجب است و سنت است که نشستن او بطریق اقعا و تجافی باشد
یعنی بر سر پا نشیند و کف دستها را بر زمین گذارد و اما ذکر تشهد واجب
نیست اگر محل تشهد خود او نباشد بلکه سنت است و چون ماموم به محل

تشهد خود

تشهد خود رسد اندکی می نشیند و تشهد را میخواند و خود را با امام میرساند و
همچنین سنت است که در وقتی که امام از برای سلام می نشیند او نیز
بنشیند ولیکن اصل ذکر سلام را نباید بگوید و جایز نیست گفتن ان و
همچنین سنت است که در وقتی که امام قنوت میخواند او نیز متابعت کند
اگرچه محل قنوت او نباشد و خود نیز در محل قنوت خود قنوت مختصری
بخواند بر سبیل استحباب و با امام در رکوع ملحق میشود مسئله پنجم بدانکه هر رکعتی را
که ماموم امام را در ان دریابد پیش از انکه سر از رکوع ان رکعت بردارد ان
رکعت را دریافته است و یک رکعت ماموم محسوب میشود اگرچه ذکر رکوع را
در نیابد و اگر نیت کند و برکوع رود و شکیک کند که ایا پیش از دخول
او برکوع امام سر برداشت یا نه بنا بر این میگذارد که سر بر نداشته و رکعت او
محسوب است و اگر پیش از سر برداشتن امام برکوع او نرسد و او را در نیابد
ان رکعت از و فوت شده بلی سنت است از برای او که تکبیر بگوید و بدون
رکوع با امام ملحق شود اگر امام بسجود رفته است در سجود و اگر نشسته است در جلوس
و متابعت کند و چون امام برخیزد و نماز را از سر گیرد و نیت تازه و تکبیر تازه او نیز برخیزد
بگوید و ابتدا بنماز کند مسئله ششم بدانکه چون امام سر از سجده اخر رکعت اخر

برداردو بنشیند از برای تشهد و سلام از برای ماموم جایز است که در تشهد
و سلام از امام پیش افتد و پیش از امام سلام گوید و برود خواه شغل مهمی یا
عذری داشته باشد یا نه و خواه این عمل را با نیت انفراد کند یا بدون ان
و اما پیش از سر برداشتن از سجده خواه از برای ماموم پیش افتادن از امام
جایز نیست بدون عذر اگرچه بقصد فرادی باشد یعنی بدون عذر عدول
بانفراد از برای او جایز نیست و اما اگر از برای او عذری هم رسد و ضرورتی
داعی شود جایز است که عدول به نیت انفراد کند و نماز خود را پیش از
امام تمام کند و برود اگر در نماز جمعه یا عیدین واجب نباشد و اگر در انها
باشد در حالت وجوب مطلقا عدول بانفراد جایز نیست اگرچه با عذر باشد
بلکه در صورت اضطرار نماز را قطع میکند و جایز نیست از برای کسی که به تنهائی
نماز میکند در اثناء نماز عدول بنماز جماعت کند و اگر چنین کند نماز او باطل
میشود **مسئله هفتم** هرگاه در اثناء نماز جماعت از برای امام امری حادث شود
که نتواند نماز را تمام کند مثل اینکه بخاطر او اید که وضو ندارد یا جنب است
یا در اثناء حدثی از و سر زند یا رعافی هم رسد و نتواند در حال نماز بشوید یا
دردی او را عارض شود یا غیر اینها نماز را قطع میکند و ماموماین خود نماز خود را

فرادی تمام

فرادی تمام میکنند و اگر کسی باشد که قابلیت امامت داشته باشد
و نایب ساختن او ممکن باشد سنت است که امام او را نایب کند و
ماموماین قصد اقتدا باو کنند و اگر امام تعیین نایب نکند از برای خود ماموماین
سنت است تعیین نایب و همچنین اگر امام مسافر باشد و ماموماین حاضر
سنت است که چون نماز امام تمام شد در بقیه نماز ماموماین نایبی تعیین کنند
که نماز ایشان را تمام کند **مسئله هشتم** بدانکه جایز است اقتدا کردن در هر نماز واجبی
از نمازهای پنجگانه شبانروزی بنماز دیگر مثل اینکه کسی که خواهد نماز ظهر را بکند اقتدا
کند بکسی که در نماز عصر باشد یا در نماز مغرب بکسی که در نماز عشا باشد
یا در نماز قضائی بکسی که در نماز ادائی باشد خواه عدد رکعات انها یکی باشد
یا مختلف **مسئله نهم** هرگاه کسی نماز فرادی بکند و تمام کند و بعد از ان نماز جماعت
میسر شود سنت است اعاده ان نماز بجماعت خواه بعنوان امامت اعاده کند
یعنی از برای ماموماین نماز کند یا خود ماموم باشد و اگر نماز خود را بجماعت
کرده باشد و بعد جماعتی دیگر منعقد شود احتیاط ان است که دیگران نماز را
نکنند و ترک اعاده ان کنند و همچنین اگر دو نفر فرادی نماز کنند بعد بجماعت
کردن ایشان با هم ان نماز را دوباره خلاف احتیاط است **مسئله دهم** هرگاه

ماموم در اثناء نماز نجاستی در جامه امام یا در بدن او ببیند که امام مطلع نباشد
واجب نیست بر او اعلام امام و جایز نیست ترک او نماز جماعت را بلکه نماز را
تمام میکند و نماز او صحیح است **مسئله یازدهم** جایز است که مجتهدی اقتدا بمجتهدی
دیگر کند یا مقلد مجتهدی اقتدا بمجتهدی دیگر یا مقلد او کند اگرچه بدانند که در بسیاری
از مسایل نماز با یکدیگر مخالفت دارند و بعد از اینکه اقتدا کرد اگر در چیزی مخالفت
داشته باشند که از ماموم ساقط باشد و نباید در نماز جماعت بجا اورد بر او
چیزی نیست مثل اینکه ماموم سوره را واجب داند و امام مستحب داند و ترک کند
یا امام خواندن ~~سوره سجده را در نماز جایز داند و ماموم مستحب داند و ترک کند امام~~
خواندن سوره سجده را در نماز جایز داند و بخواند و اگر مخالفت در چیزی باشد
که بر ماموم واجب نباشد بنا گذاردن بر فعل امام و از برای خود لازم باشد کردن
ان را خود بجا اورد اگرچه امام ترک کرده باشد مثل اینکه امام تکبیر رکوع را
یا سجود را مستحب داند و ترک کند و ماموم واجب داند باید خود بگوید یا امام دست
بر زانو گذاشتن را در رکوع واجب نداند و ترک کند و ماموم واجب داند باید ماموم
انرا بجا بیاورد و اگر امام و ماموم در قبله اختلاف داشته باشند هر یک رو
بجهت خود قبله میدانند می ایستند مادامیکه پشت بیکدیگر نکنند **مسئله دوازدهم**

سنت است

سنت است اقتدا کردن بجماعت مخالفین از اهل سنت بلکه اگر محل
تقیه باشد واجب میشود و اقتدا بایشان بیکی از دو نوع باید بوده باشد
یکی انکه در منزل خود نماز خود را بکند پس بیاید با ایشان صورت
نمازی بجا اورد دوم اینکه با ایشان اصل نماز خود را بکند اما نیت
انفراد کند و اهسته اذان و اقامه خود را بگوید و اهسته قراءت کند اگر
ممکن باشد و نماز را تمام کند و همین نماز کفایت از اصل نماز او میکند
و اگر متمکن از بجا اوردن جمیع واجبات شده باشد و اگر متمکن نباشد
و واجبی ترک شده باشد مثل اینکه حمد نا تمام مانده باشد یا سوره را نتوانسته
باشد بخواند یا تشهد را زیادی نخواند پس اگر ممکن نباشد که نماز دیگر کند
و چاره از نماز کردن با ایشان نداشته باشد نماز صحیح است بدون اشکال و کفایت
میکند و اگر تواند نماز دیگر کند منفردا یا تواند نماز را با ایشان بجا نیاورد از ابتداء
جماعت ایشان را ترک کند پس محل خلاف است و حق انست که اگرچه رجحانی
از برای اقتدا کردن بایشان باشد مثل اینکه در ولایت مخالفین باشد یا
خواهد رفع تهمت تشیع از خود کند در جائی که مظنه فایده باشد یا خواهد
تالیف قلوب مخالفین کند نماز او صحیح است و میتواند بان اکتفا کند و احتیاط

بنماز دیگر نیست و اگر هیچ جهة رجحانی نداشته باشد نمیتوانند اکتفا نماید مثل انکه
در بلاد شیعه باشد و یک سنی مغلوک بی اسم و رسم مجهولی انجا باشد کسی
با این کم اصلا مظنه سروکاری نداشته باشد با و اقتدا کند یا انکه کسی عبور کند از
ولایتی که دیگر امید عبوری بانجا نداشته باشد و اصلا سروکاری با اهل انجا
نداشته باشد و کسی او را نشناسد که بچه مذهب است برود و اقتدا کند
باب سیم در احکام نماز سفر و در ان چند فصل است فصل اول بدانکه چون
قصد سفر با شرایطی که از برای ان هست متحقق شود واجب میشود تقصیر
یعنی کم کردن دو رکعت اخر از نمازهای چهار رکعتی و تقصیر همین در نمازهای
چهار رکعتی است و در غیر انها نیست و نافلهای این نمازها نیز در سفر ساقط
میشود و کردن انها حرامست مگر نماز وتیره که بنابر اقوی در سفر ساقط نیست
چنانچه گذشت و همچنانکه تقصیر در غیر چهار رکعتی نماز نیست همچنین نافله نمازهای
دیگر نیز ساقط نمی شود فصل دوم بدانکه از برای تقصیر چند شرطست که تا ان
شروط متحقق نشود تقصیر جایز نیست شرط اول مسافت است و مسافتی که
بواسطه ان تقصیر واجب میشود بنابر اقوی هشت فرسخ است یعنی رفتن
به تنهائی هشت فرسخ و در چهار فرسخ که رفتن و برگشتن مجموع هشت

فرسخ

فرسخ نشود تقصیر واجب[1] مگر اینکه اراده داشته باشد که روزی که رفته در همان
روز یا در شب همان روز مراجعت کند[2] خواه مراجعت از همان راهی که رفته
بکند یا از راهی دیگر اگرچه ان راه دیگر از چهار فرسخ کمتر باشد تقصیر واجب نیست
اگرچه راه برگشتن چهار فرسخ یا بیشتر باشد و مجموع رفتن و برگشتن هشت
فرسخ یا زیاده تر شود و لازم نیست در برگشتن که در همان روز یا همان شب
داخل منزل اول شود بلکه همین که در ان روز یا شب از موضع دویم بیرون اید
بقصد امدن بموضع اول صادق است که اراده عود ان روز یا ان شب را
دارد اگرچه ان روز یا شب داخل منزل اول نشود بلکه در بین راه یک روز یا دو روز
بلکه تا کمتر از ده روز هرچه باشد بماند و اگر از راهی دیگر برگردد باید بطریقی باشد که عرفا
برگشتن گویند نه رفتن پس اگر ان راه که اراده برگشتن دارد بنحوی منحرف
باشد که در ابتدای ان باز از موضع اول دور شود این برگشتن نخواهد بود بلکه
وقتی مراجعت متحقق خواهد شد که بجائی برسد که بتدریج بموضع اول نزدیک
شود و در این موضع مسایلی چند است که باید بیان شود مسئله اول بدانکه در غیر
مسافت هشت فرسخ رفتن یا چهار فرسخی که در همان روز یا همان شب برگردد
جائی دیگر تقصیر واجب نیست بلی اگر مسافتی که میرود چهار فرسخ باشد

[1] نمی شود ۱۲
[2] یا شبی که رفته در همان شب یا در روز ان اعتبار نیست
اما اگر راهی که در وقت رفتن از ان رفته از چهار فرسخ کمتر باشد ۱۲

که مجموع رفتن و برگشتن هشت فرسخ بشود جایز است تقصیر باین معنی که ادمی
مخیر است خواهد قصر کند و خواهد تمام و لیکن اگر خواهد پیش از ده روز مراجعت
کند قصر افضل است و اگر خواهد ده روز بماند تا انجا هست اتمام واجب است
و در عرض راه اتمام افضل است که قصر نیز جایز باشد و همچنین ادمی مخیر
است میان قصر و اتمام اگر مجموع رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد
اگرچه رفتن تنها بچهار فرسخ هم نرسیده باشد بلکه دو فرسخ باشد و در صورتی
که رفتن از چهار فرسخ کمتر باشد اگر قصد اقامه ده روز در جائی که میرود نداشته باشد
مخیر است اما اگر قصد اقامه داشته باشد در رفتن اتمام واجب است بلی در
راه مراجعت که از چهار فرسخ بیشتر است مخیر است مسئله دوم بدانکه در شناختن
فرسخ رجوع بعرف میشود یعنی هر مسافتی را که در عرف گویند یک فرسخ است
باید فرسخ قرار داد و این نزدیکست بانچه فقها تحدید کرده اند که هر فرسخی سه میل
است و هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست و چندان تفاوتی ندارد پس
در شناختن فرسخ بهر کدام رجوع شود صحیح است و اختلافی که در فرسخ حاصل
میشود بجهت مسامحه اهل عرف یا بجهة تفاوت ذراع دستها ضرر ندارد و قدر
کمتر که متحقق شد کفایت میکند در حکم بوجوب قصر یا جواز ان پس هرچه را

در عرف

در عرف فرسخ گویند واجبست قصر در ان اگرچه یک مسافتی دیگر را که هشت
فرسخ گویند اندک تفاوتی با این داشته باشد و زیادتر باشد و همچنین هرجا
نود و شش هزار ذراع دستهای متعارف باشد قصر در ان واجب است
اگرچه بذراع دستی دیگر اندکی کمتر باشد چه اگر دستها فی الجمله اختلافی دارند
اگرچه بقدر عرض یک انگشت باشد و اینقدر در نود و شش هزار ذراع بقدر
معتد به میشود مسئله سیم ابتدای هشت فرسخ یا چهار فرسخ را از جائی باید اعتبار
کرد که از انجا حرکت میشود بسوی سفر خواه از ده باشد یا شهر کوچک یا بزرگ
و بعضی گفته اند در ده و شهر کوچک معتدل از اخر ده یا شهر اعتبار میشود و در شهر
بسیار وسیع چون قسطنطنیه و اصفهان از اخر محله و این قول ضعیف است
بلی نظر باینکه دانسته که امر فرسخ تقریبی است و اندک تفاوت در ان ضرر نرساند
باین جهة جایز است در مثل ده و شهر کوچک اعتبار رسیدن از اخر انجا شود مسئله چهارم
بدانکه در مسافت مذکوره فرقی میان سفر دریا و سفر خشکی نیست پس همانکه
در سفر دریا مسافت هشت فرسخ باشد قصر واجب میشود و چون چهار فرسخ
باشد مخیر خواهد بود اگرچه در یک ساعت ان مسافت قطع شود مسئله پنجم هرگاه
کسی هشت فرسخ را در زمان بسیاری قطع کند مثل یکماه یا دو ماه جایز نیست

قصر کردن بلکه واجبست تمام و اگر مسافر نیز نزدیک وطن برسد و زمان بسیاری
در اطراف آن گردش کند مانند دهات نزدیک بهم واجبست قصر کند
اگرچه این زمان بسیار طول بکشد **مسئله ششم** بدانکه در وقتی تقصیر واجب میشود یا جایز
میشود که یقین بکند که مسافتی که میخواهد طی کند هشت فرسخ یا چهار فرسخ رسیده
خواه این یقین از پیمودن حاصل شده باشد یا از شیاع میان مردم یا از قراین
خارجه و تا یقین نداشته باشد و محل شک باشد بلکه محل ظن نیز واجبست تمام
کردن و حق آنست که اگر او را ممکن باشد در صورت شک تفحص واجبست
اگرچه به پیمودن باشد و اگر کوتاهی کند جایز نیست نماز کند مگر اینکه وقت نماز
وفا به تفحص و پیمودن نکند درینصورت باید نماز کند و باید تمام کند و اگر بعد از
تمام کردن نماز معلوم شود که مسافت بوده نماز او صحیح است و اعاده آن لازم
نیست اما اگر قصد کند باید اعاده کند اگرچه بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده
و اگر اراده موضعی بکند و چنین داند که بقدر مسافت نیست و در اثنای راه
معلوم شود که بقدر مسافت است واجبست بعد ازین تقصیر کردن اگرچه باقی مانده راه
کمتر از مسافت باشد و آنچه را پیش از معلوم شدن مسافت تمام کرده اگر وقت
نماز باقی باشد باید اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد قضای آن لازم نیست

مسئله هفتم اگر کسی قصد موضعی کند که دو راه داشته باشد یکی بقدر مسافت
باشد و دیگری کمتر پس اگر از راهی برود و مراجعت کند که از مسافت
کمتر است باید در رفتن و برگشتن نماز را تمام کند و اگر از راهی برود و برگردد
که بقدر مسافت است هم در رفتن و هم در مراجعت نماز را قصر میکند و اگر
از راه کمتر برود و از راه مسافت عود کند در رفتن مخیر است میان قصر و اتمام
و در عود البته قصر میکند و اگر از راه مسافت برود و از راه کمتر عود کند واجبست
که هم در رفتن و هم در مراجعت تقصیر کند **مسئله هشتم** هرگاه کسی یک دو سه دو
فرسخ یا سه فرسخ چند دفعه برود و برگردد که مجموع هشت فرسخ یا زیادتر شود نمی
تواند تقصیر کند و واجبست اتمام و هرگاه کسی اراده سفری کند که هشت
فرسخ برسد اما از وطن کم دور شود باین نحو که خواهد از منزل خود دو فرسخ مثلا
دور شود و از آنجا بجای دیگر رود که آن نیز تا این موضع دویم دو فرسخ باشد اما تا
منزل اول نیز دو فرسخ باشد و همچنین خلاصه آنکه هشت فرسخ را دور شهر
بگردد واجبست قصر کند و اگر بقدر چهار فرسخ باشد مخیر است میان قصر و اتمام
شرط دوم آنکه در ابتدای حرکت بسفر قصد و اراده مسافت را داشته باشد
و همین که قصد مسافت را دارد باید بعد از گذشتن از حد ترخص نماز را

قصر کند اگرچه هنوز مسافت را طی نکرده باشد بلکه یک فرسخ هم نرفته باشد
اما اگر هرگاه ابتدا قصد مسافت نداشته باشد تقصیر جایز نیست اگرچه
بسیار بیش از حد مسافت برود مثل کسی که باستقبال شخصی یا متابعت
او برود یا از عقب گریخته یا گم شده‌ای رود و ابتدا نداند که تا کی خواهد رفت و بقدر مسافت را
یقین نداشته باشد درینصورت واجبست نماز خود را اتمام کند و اگر چهار
فرسخ را یقین داشته باشد مخیر خواهد بود خلاصه آنکه در جواز قصر یا وجوب
آن شرطست که ابتدا قصد چهار فرسخ یا هشت فرسخ را داشته باشد که اگر
قصد نداشته باشد ولی قصد تا بیست فرسخ هم برود تقصیر جایز نیست بلی
اگر بی قصد بقدر مسافت برود در وقت مراجعت بمنزل خود واجبست
تقصیر کند اگر هشت فرسخ یا بیشتر رفته باشد و مخیر است میان قصر و اتمام
اگر چهار فرسخ یا بیشتر تا بهشت نرسیده رفته باشد و وقت تقصیر در مراجعت
وقتی است که شروع در برگشتن کند و تا شروع در مراجعت نکرده جایز
نیست تقصیر کند و اگر ابتدا قصد مسافت نداشته باشد و در عرض راه
قصد کند یعنی در بین راه یقین بکند که هشت فرسخ دیگر غیر از آنچه رفته
خواهد رفت درینوقت تقصیر واجب میشود و اگر یقین بچهار فرسخ دیگر بکند

مخیر خواهد شد و اگر کمتر از چهار فرسخ یقین داشته باشد مثل اینکه دو فرسخ دیگر خواهد
رفت درینصورت اگر این دو فرسخ با آنچه برخواهد گشت مجموع باهم هشت
فرسخ باشد یا بیشتر مثلا چهار فرسخ بدون قصد رفته و میخواهد دو فرسخ دیگر برود
که شش فرسخ مراجعت کند پس در آن وقتی که یقین بدو فرسخ کرده آن دو
فرسخ با شش فرسخ مراجعت هشت فرسخ خواهد شد درینوقت مخیر خواهد بود میان
قصر و اتمام هم درین دو فرسخ و هم در منزل و هم در برگشتن و اگر بقیه رفتن دو فرسخ
مثلا باشد و برگشتن هشت فرسخ یا بیشتر مثل اینکه شش فرسخ بی قصد برود و
بعد یقین کند که از اینجا دو فرسخ دیگر خواهد رفت درین صورت درین دو فرسخ و
منزل مخیر است اما در برگشتن واجبست تقصیر کند و در اینجا چند مسئله است که باید
بیان شود **مسئله اول** هرگاه کسی در ابتدا قصد مسافت را داشته باشد و چون قدری صحیح
راه برود عزم او منحرف شود و خواهد یا از اینجا مراجعت کند یا قدری دیگر که از مسافت
کمتر است رفته و مراجعت نماید یا در رفتن و برگشتن مردد شود پس آنچه را که رفته
اگر از چهار فرسخ کمتر است و خواهد از همین جا بر گردد باید بعد ازین نماز را تمام کند
و اگر چهار فرسخ آمده باشد واجبست نماز را قصر کند و در همین موضع چهار فرسخ بوجوب
وجوب قصر میشود و اگر خواهد قدری دیگر برود پس اگر آن قدر با قیمانده با آنچه راطی

کرده چهار فرسخ نشود که با مراجعت هشت فرسخ باشد باز قصر واجب است در
بقیه رفتن و در برگشتن و اگر بچهار فرسخ نرسد قصر جایز نیست و خلاصه انکه از
موضعی که چهار فرسخ باعث وجوب قصر میشود جائی است که ابتدا قصد هشت
فرسخ رفتن را داشته باشد و بدانکه بعد از انکه از قصد مسافت برگشت هرگاه
بیشتر نمازی را کرده باشد بعنوان قصر اعاده ان واجب نیست بلی سنت است
که اعاده کند بعنوان تمام مسئله دوم هرگاه کسی از خانه خود بیرون اید اراده
داشته باشد که سفری کند اما مردد باشد در میان دو موضع که ایا بکدام یک
رود و لیکن قصد یک کدام را داشته باشد واجبست که قصر کند اگر از خانه او
تا هر یک از ان دو موضع هشت فرسخ باشد مخیر نیست میان قصر و اتمام اگر تا
هر یک چهار فرسخ باشد و هرگاه کسی قصد موضعی کند و بعضی از راه را برود پس
رای او منحرف شود و خواهد از همان جائی که امده بجائی دیگر رود که باز از خانه او
تا انموضع هشت فرسخ باشد واجبست که قصر کند اگرچه از محلی که قصد ان موضع را
کرده تا ان موضع کمتر از هشت فرسخ باشد و همچنین است حکم چهار فرسخ در مخیر
بودن مسئله سیم معنی قصد مسافت هشت فرسخ یا چهار فرسخ ان است
که اراده رفتن تا انموضع را کند و ملتفت باحتمال حصول مانع نباشد یا مظنه

حصول مانع

حصول مانعی نباشد و در نظر نباشد حصول مانعی پس اراده با ینکه در صورتیکه
فلان مانع هم رسد نخواهم رفت یا برخواهم گشت بدون اینکه حصول ان مظنون
باشد ضرر ندارد و مرجع ان باین است که عرفا بگویند عازم رفتن بفلان موضع است
مسئله چهارم کسانی که خود قصد بخصوصی ندارند و تابع شخصی دیگرند چون بنده و ملازم
و اجیر و خادم و زن و امثال اینها در حکم ان شخص اند هرگاه عالم بقصد ان شخص باشند
پس اگر بدانند که ان شخص قصد مسافت دارد و اینها هم عزم متابعت او را داشته
باشند واجبست تقصیر کنند در هشت فرسخ و مخیرند در چهار فرسخ و اگر عازم
بر متابعت او نباشند بلکه منظورشان این باشد که اگر ممکن شود از او تخلف
کنند و برگردند پس اگر عادت احتمال اینکه متمکن از تخلف بشوند باشد مثل
اینکه خادم مخیر رخود باشد یا احتمال ازادی بنده یا طلاق زن پیش از مسافت
برود نمیتوانند قصر کنند و اگر بحسب عادت احتمال امکان تخلف نرود واجب
است تقصیر در هشت و مخیرند در چهار و کسی که اسیر باشد یا محبوسا او را بسفری برند
حکم تابع دارد پس در صورتی که بداند که او را بحد مسافت خواهند برد و احتمال استخلاص
در کمتر مسافت نباشد واجبست قصر کند و اگر احتمال خلاصی در کمتر برود و منظور او
این باشد که هر جا خلاص شود مراجعت کند تمام میکند شرط سیم انکه منظور او این نباشد

رسیدن به حد

که در اثنای راه پیش از حد مسافت در جائی قصد اقامه ده روز کند یا انکه در بین راه
پیش از حد مسافت وطنی داشته باشد و خواهد بانجا برود که اگر در ابتدای چنین
منظوری داشته باشد نمی تواند در راه قصر کند اگر انموضع که قصد اقامه در ان دارد
یا وطن اوست در عرض چهار فرسخ باشد و واجب نیست قصر اگر میان چهار
و هشت باشد و همچنین در موضع قصد اقامه یا وطن که بان میرسد باید تمام کند
و هم چنین بعد از گذشتن از انموضع اگر از انجا قصد مسافت تازه نداشته باشد
و اگر ابتدا که سفر میکرد قصد اقامه در جائی پیش از حد مسافت و قصد دخول در
وطنی که در عرض راه است نداشت اما در اثنای راه که رفت چنین قصدی کند
شکی نیست که پیش از این قصد باید تقصیر کند و اما بعد از این قصد و پیش از
رسیدن بان موضع اشکال است و ظاهر ان است که باید تمام کند و اگر مردد
باشد از ابتدا که ایا در بین راه پیش از حد مسافت جواز تقصیر در جائی قصد
اقامه خواهد کرد یا نه واجبست تمام کند و نمی تواند تقصیر کند شرط چهارم انکه بعد از
حد مسافت داخل وطن نشود یا در جائی قصد اقامه ده روز نکند یا سی روز
مردد در یکموضع نماند که اگر یکی از این امور متحقق شود سفر او منقطع میشود
و چون بانجا رسید نماز را تمام میکند و فرق میان این شرط و شرط سیم ان است

که شرط

که شرط سیم این بود که ابتدا قصد نداشته باشد که پیش از رسیدن بحد مسافت
بوطن رود یا در جائی قصد اقامه کند که اگر چنین قصدی داشته باشد اصلا
نمیتواند تقصیر کند یعنی از ابتدای حرکت قصر نباید بکند و این شرط ان است که
بعد از حد مسافت یکی از سه موضع نرسد که اگر برسد وقتی بانجا رسید و داخل وطن
شد یا قصد اقامه ده روز کرد یا در جائی سی روز ماند نماز را تمام میکند اما پیش از
رسیدن بان موضع واجبست بر او تقصیر در هشت فرسخ و مخیر است در چهار فرسخ
پس شرط سیم شرط اصل تقصیر است و شرط چهارم شرط دوام و استمرار ان و در اینجا
چند مسئله است مسئله اول بدانکه وطنی که باعث قطع سفر بدخول ان و وجوب اتمام
در ان میشود یکی از این دو موضع است اول وطن عرفی است و ان
جائی است که انجا را مسکن و ماوای خود قرار داده باشد و در عرف از اهل و سکنه
انجا شمرده شود خواه شش ماه در ان مانده باشد یا نه دوم وطن شرعی
و ان موضعی است که در انجا منزلی داشته باشد مخصوص باو خواه ملک او باشد
یا اجاره کرده باشد یا بعنوان عاریه گرفته باشد یا وقف خاص بر او باشد و
شش ماه پی در پی هم در انجا مانده باشد که بحد مسافت بخیر که چهار فرسخ
باشد بیرون نرفته باشد بلکه اگر هم مثلا بعنوان نذر تا بجهه حاجتی بحوالی انجا

رفته باشد و خواهد شش ماه دیگر هم متوالی بعد ازین در انجا بماند خواه این شش ماه
ام متصل باین وقت باشد یا نه و هر یک ازین دو موضع وطن است که بمجرد دخول
دران سفر منقطع میشود اتمام واجب میگردد و بمجرد ملک داشتن در جائی اعتبار
ندارد و وطن نمی شود نه شرعا و نه عرفا و همچنین در وطن هم داشتن ملکی شرط
نیست مسئله دوم بدانکه هرگاه کسی در موضعی قصد اقامه ده روز کند سفر او منقطع
میشود و واجب میشود که نماز را تمام کند و باید انموضع موضع معینی باشد چون دهی
یا مزرعه یا شهری اگر در معموره باشد یا جای معینی چون محل خیمها یا انگاه معینی
یا قطعه دشت محصوری اگر در بیابان باشد پس اعتباری نیست بقصد
اقامه در دور شهرها یا در شهر و دهات حوالی ان کنمقصد کند که ده روز درین شهر و
دهات او میمانم یا در بلوکی که چند ده نزدیک بهم داشته باشد یا در فلان بیابان
بی پایان و نحو اینها که اگر چنین قصدی کند شرعا اعتبار ندارد و معنی قصد اقامه این
است که عرفا بگویند اراده ماندن ده روز دارد و عازم ماندن باشد و ملتفت
باشد باینکه گاه است کارم تمام شد و خواهم رفت یا اینکه گاه است فلان امر رو بدهد
که باید بروم نباشد ~~یا ملتفت باشد و مظنون این باشد که کارها تمامی شود یا نه~~
امر و غیره و شرط است در قصد اقامه در موضعی که اراده توقف در انموضع داشته

باشد در ده روز

باشد در ده روز و نخواهد از انجا بیرون رود پیش از ده روز که اگر اراده بیرون
رفتن از انجا اگر چه کمتر از قدر مسافت باشد داشته باشد قصد اقامه نیست بلکه
اگر قصد بیرون رفتن تا یک فرسخ ایضا داشته باشد قصد اقامه نخواهد بود بلی اگر خواهد
زمان اندکی راه کمی بیرون رود ضرر ندارد مثل اینکه در عرض ده روز بقدر دو
ساعت بجائی که ربع فرسخ یا یکمیل باشد از حدود انموضع برود خلاصه انکه
باید بنحوی باشد که عرفا بگویند ده روز در فلان موضع توقف کرد و اگر کسی قصد
داشته باشد که در فلان موضع بماند تا امر او درست شود اگر ان امر امری باشد
که بداند بحسب عادت پیش از ده روز تمام نخواهد شد این قصد اقامه ده روز است
و اگر احتمال برود که زودتر تمام شود قصد اقامه نخواهد بود و اگر کسی داخل موضعی شود
و قصد کند که اگر فلان امر شود ده روز خواهم ماند و الا فلا پس تا ان امر متحقق
نشده قصد اقامه ده روز نیست و اگر ان امر متحقق شود قصد اقامه خواهد بود
و شرط نیست در قصد اقامه که ماندن ده روز باختیار باشد پس اگر کسی
یقین داند که در موضعی او را نگاه خواهند داشت یا امر کنند او را که ده روز
بماند و نتواند تخلف کند قصد اقامه خواهد بود اشت مسئله سیم هرگاه کسی در موضعی
قصد اقامه کند و پیش از ده روز امری رو دهد که از قصد خود برگردد پس اگر تردد

ده روز | دینم در نسخ

از برای او هم رسید یعنی مردد شود که بماند تا ده روز یا برود یا نه باید نماز را تمام کند و اگر قصد
رفتن کند اگر چه بجائی باشد که کمتر از قدر مسافت باشد پس اگر بعد از قصد اقامه یکنماز واجبی
تمام نکرده باشد رجوع بتقصیر میکند و نماز را قصر میکند و روزه را افطار مینماید و اگر
یکنماز واجبی تمام کرده باشد خواه از نمازهائی باشد که در سفر قصر میشود یا نه مثل نماز
صبح و مغرب دیگر رجوع بتقصیر نمیکند بلکه تا انجا است نماز را تمام میکند اگر چه یکنماز
دیگر در انجا باشد و روزه را میگیرد اگر چه یکروز در انجا باشد و چنانکه مذکور شد این حکم
در صورتیست که یکنماز واجبی تمام کرده باشد پس اگر نکرده باشد رجوع بتقصیر میکند
اگر چه یکروزه گرفته باشد یا نمازهای نافله که در سفر ساقطست کرده باشد یا در بین
نماز باشد که قصد رفتن کند چه باید همان نماز را قصر کند اگر از موضع قصر نگذشته
باشد و اگر گذشته باشد نماز را قطع میکند و از سر میگیرد و قصر میکند و باید باختیار
تمام کرده باشد و اگر از راه سهو و فراموشی تمام کرده باشد فایده ندارد مسئله
چهارم هرگاه کسی در موضعی قصد اقامه کند و ده روز توقف کند یا یکنماز واجبی
تمام در انجا کند بعد از ان اراده بیرون رفتن کند پس اگر قصد رفتن بقدر مسافت
هشت فرسخ داشته باشد یعنی موضعی که میخواهد برود هشت فرسخ یا زیاده
تر باشد حکم ان ظاهر است و قصر واجبست و اگر تا موضعی که میخواهد برود چهار

فرسخ یا بیشتر و کمتر از هشت فرسخ باشد و الکه خواهد از انجا عود بموضع
اول کند پس اگر خواهد در موضع دویم نیز قصد اقامه کند در رفتن مخیر است
میان قصر و اتمام و در انموضع دویم واجبست اتمام و در برگشتن واجبست
قصر اگر مطلق اراده قصد اقامه تازه در موضع قصد اقامه اول نداشته
باشد و اگر قصد اقامه تازه انجا داشته باشد در برگشتن در راه مخیر است
و در منزل اتمام واجبست و اگر قصد اقامه در موضع دویم نداشته باشد اگر
خواهد هم در ان روز یا شب عود کند قصر برا او واجبست در رفتن و موضع
دویم و برگشتن و در موضع اول اگر قصد اقامه تازه انجا نداشته باشد و اگر
ان روز یا شب مراجعت نکند بلکه روز دیگر عود کند پس اگر بعد از عود
مطلق اراده قصد اقامه تازه در موضعی که عود میکند بان ندارد واجب است
قصر نماز و افطار روزه در رفتن و برگشتن و در دو موضع و اگر قصد اقامه تازه
در انجا داشته باشد خواه در همین دفعه که عود کرده یا بعد از چند دفعه رفتن و
امدن که در اخر باز قصد اقامه داشته باشد مخیر است میان قصر و اتمام تا قصد
اقامه نکرده بلکه حوط قصر است بلکه اظهر است و اگر ان موضعی که میخواهد برود
از چهار فرسخ کمتر باشد و قصد رفتن کمتر از چهار فرسخ داشته باشد مثل یکفرسخی

چهار فرسخ

یا نیم فرسخی و اراده عود بموضع قصد اقامه داشته باشد پس با میخواهد ده روز
در ان موضع دویم که رفته توقف کند و بعد عود کند پس اگر خواهد بعد از ده
روز عود کند نماز را در رفتن و تا در موضع دویم هست تمام میکند و همچنین
در برگشتن و در موضع قصد اقامه اول اگر بعد از عود قصد ده روز دیگر در
موضع قصد اقامه اول داشته باشد و اگر نداشته باشد که بعد از برگشتن ده روز اراده
دیگر بماند در برگشتن در راه و در موضع قصد اقامه اول نماز را قصر میکند و اگر
خواهد پیش از ده روز عود کند خواه همان روز یا بعد از ان روز پس اگر خواهد
بعد از برگشتن باز ده روز تازه در موضع قصد اقامه اول توقف کند
واجب است نماز را تمام کند هم در رفتن و هم در موضع دویم و هم در برگشتن
و هم در موضع قصد اقامه اول و هم چنین اگر خواهد چند مرتبه بموضع اول عود
کند و بموضع دویم و یا بخوان برود و بیاید در مرتبه اخر باز یک ده روز بماند
که بیرون نرود باز نماز را تمام میکند خلاصه انکه اگر در ابتدا یک ده روز و در اخر
هم یک ده روز در موضع قصد اقامه اول توقف کند باید در دو موضع
و در راه رفتن و برگشتن نماز را تمام کند اگرچه چند دفعه از انموضع بان موضع
یا بخوان برود و برگردد و اگر قصد اقامه تازه بعد از برگشتن مطلقا نداشته

باشد نه در همین برگشتن و نه بعد از چند دفعه واجبست که در رفتن و برگشتن
و در دو موضع نماز را قصر کند مسئله پنجم شرط صحت قصد اقامه ان است که
که ان ده روز تمام پی در پی قصد توقف داشته باشد پس اگر از ده روز جزئی
کم باشد اگرچه یک ساعت باشد قصد اقامه تمام نیست و اگر در اثنا ورود در
داخل شود ان روز حساب نیست و همچنین روزی که بیرون می رود هیچ
جزو ان حساب نمیشود اگرچه در اخر روز بیرون رود خلاصه انکه باید قصد
داشته باشد که ده روز تمام در انجا بماند و بعضی از روز ورود و بعضی از روز
خروج که در انموضع بوده باید بیفزاید و بر روی هم یک روز حساب نمی شوند
مسئله ششم اگر کسی بدون قصد اقامه در موضعی شروع بنماز کند و خواهد قصر کند
در اثناء نماز اراده کند که ده روز بماند باید همان نماز را اتمام کند مسئله هفتم بدانکه
هرگاه کسی وارد موضعی شود و قصد اقامه ده روز در انجا نداشته باشد و خواهد
امروز و فردا بیرون رود و بتعویق بیفتد یا مردد باشد در ماندن و رفتن
و تا سی روز چنین بوده باشد بعد از تمام شدن سی روز واجبست که نماز را
تمام کند اگرچه یک روز در انجا بوده باشد بلکه یک نماز دیگر انجا کند شرط پنجم انکه سفر او
سفر مباح بوده باشد پس اگر سفری کند که شرعا ان سفر جایز نباشد و معصیت باشد

براد واجب است تمام کردن نماز و روزه گرفتن و سفر معصیت بدو نوع می شود
یکی انکه مقصود از سفر کردن و غرض از ان سفر فعل حرامی باشد مثل اینکه سفر کند
بجهة اعانت ظالمی یا سعایت مظلومی یا ضرر رسانیدن بغیر یا تصرف کردن مال
غیر یا مرافعه کردن با کسی که بداند حق براد ندارد یا مرافعه کردن در نزد کسی که شرعا
اهل مرافعه نباشد یا بجهة شهادت ناحق یا بجهت رسانیدن مال مردم بدیگری یا بجهة
گرفتن منصب دیوانی یا گذرانیدن موجب یا وظیفه که از ممر حرام عاید شود یا نحو
اینها خواه مقصود از سفر یکی از اینها به تنهائی باشد یا امری دیگر غیر حرام نیز با ان ضم
شود مثل اینکه فلان وجه دیوانی را بغیر اهلش بدهد و بجهة خود خریدی هم بکند
و نوع دویم انکه اصل سفر سفری باشد که شارع از ان نهی کرده باشد خواه مقصود
از ان هم حرام باشد یا نه مثل سفر بنده بدون اذن مولا و زن بدون اذن شوهر
و سفر فرزند با منع پدر یا مادر در سفر غیر واجب و سفر کسی که امری براد واجب باشد
که بالفعل بجا اورد و سفر مانع از ان امر باشد مثل کسی که ده روز روزه سابق
بر ذمه او باشد و بیستم ماه شعبان سفر کند و مثل کسی که قرضی داشته باشد که باید
بدهد و در حضر متمکن از دادن ان نباشد و نداده سفر کند و در سفر نتواند بدهد یا انکه
کسی مسایل واجبه خود را بخود رسانده و در حضر تواند تحصیل کند و سفر مانع از تحصیل باشد

و نحو اینها و هر سفری که مستلزم ترک واجبی باشد و باعث ان باشد
باینمعنی که ان واجب در سفر ممکن نشود یا بسبب عقلی فعل حرامی باشد باین
معنی که اگر سفر نرود ان فعل حرام واقع نشود و اگر بسفر برود البته ان فعل
حرام واقع شود و تخلف در دست او نباشد بلکه عقلا تخلف نشود ان
سفر حرام است و از این قبیل است سفری که مسافر بر چاروای غصبی سوار شده باشد
بلکه ظاهر ان است که هرگاه کسی کفش یا کیوه غصبی در پا داشته باشد و پیاده
سفر کند باز سفر او حرام باشد بلکه احتیاط ان است که جامه غصبی هم پوشیده
باشد چه اصل سفر ان شخص عین تصرف در مغصوب میشود و اما اگر کسی
چاروای مغصوبی داشته باشد و خود سوار نشود بلکه ان را بار کند سفر حرام
نمی شود و نباید نماز را اتمام کند و همچنین است هر سفری که غرض از سفر و مقصود
از ان معصیت نباشد و اصل ان سفر هم معصیت نباشد ولیکن در ان سفر
معصیتی واقع شود مثل سفری که مال مغصوبی همراه باشد مثل خیمه مغصوبی یا
چیزی دیگر یا سفری که در ان سفر در منزل مغصوبی نزول واقع شود یا چیز حرامی خورده
شود مثل سفر ساتی یا بخوان که در جمیع انها باید قصر نمود و روزه را افطار کرد
و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول هرگاه کسی سفر کند بجهة صید پس اگر
ان صید محض لهو و لعب و خوش گذرانیدن باشد نه تحصیل مال واجب است که نماز را

تمام کند و روزه را بگیرد و اگر از راه احتیاج باشد و رفع معطلی خود و عیال خود باشد
قصر و افطار میکند و اگر بجهة فروختن و زیاد کردن مال باشد و خوش گذرانیدن
و نه احتیاج نماز را تمام میکند اما روزه را افطار میکند بنا بر اقوی مسئله دوم هرگاه
کسی در ابتدای سفر قصد معصیت داشته باشد و در اثنای راه قصد او منحرف شد
و از ان معصیت پشیمان شد یا آنکه مانعی از ان معصیت بهم رسید و باین جهة دیگر
قصد ان ندارد یا معصیتی که میخواست بکند در اثنای راه بعمل آورد و در تتمه راه قصد
معصیتی ندارد پس اگر ان تتمه بقدر مسافت باشد نماز را قصر میکند و الا تمام و اگر
تتمه با برگشتن بقدر مسافت باشد مخیر است میان قصر و اتمام و اگر در ابتدای
سفر قصد معصیت نداشت و در اثنای راه قصد ان کرد یا عنوان معصیت شد
باید از انوقت نماز را تمام کند و اگر کسی سفر معصیتی کند چون بمنتهای سفر
رسید و خواهد برگردد بخانه خود در برگشتن نماز را قصر میکند مگر اینکه مقصود
از برگشتن نیز معصیتی باشد یا خود برگشتن حرام باشد که درینصورت
در برگشتن هم نماز را تمام میکند و هرگاه کسی بقصد معصیتی بجائی رفت و ان
معصیت را کرد و فارغ شد تا انجا هست نماز را تمام میکند اگرچه دیگر معصیتی
نباشد و قصر در وقت حرکت کردن بجهة عود است مسئله سیم کسی که سفر معصیت میکند
اگر مجبور بران سفر باشد و مکره باشد بر سفر نماز را باید قصر کند و روزه را افطار اگرچه

معصیت را در سفر باختیار خود مرتکب شود مثل اینکه کسی را بجبر همراه لشکری
برند و خود نخواهد برود اما بعد از انکه او را بردند مقصود او این باشد که مال کسی را
بگیرد و لیکن بشرطیکه اجبار بنحوی باشد که شرعا نباید متحمل شد مثل اینکه مظنه اذیت
جانی یا بدنی یا زدن باشد یا اذیت ضرر مالی خلاف حال از خود ان شخص یا دیگری بود اما
او باشد یا مظنه هتک ابرو باشد بنحویکه شرعا نباید متحمل ان شد اما غیر از اینها جبر نیست
پس اگر کسی از رسیدن نفعی بکسی برساند بترسد اگر لشکر بر و دان نفع را نرساند این اجبار
نخواهد بود و همچنین اگر بترسد که او را از منصب عزل کنند یا حاکمی یا سلطانی با و کم اعتنائی
کنند اینها جبر نیست مگر اینکه در کم التفاتی او بیم ضرری باشد و اگر سفر باختیار باشد و تواند
نرود اما داند که چون باین سفر برود او را مجبور بر معصیتی خواهند کرد و قدرت بر ترک
ان معصیت نخواهد داشت واجبست نماز را تمام کند و روزه را بگیرد و اگر کسی را
بر سفر معصیتی اجبار کنند اما در وقتش مجبور نباشد و تواند تاخیر کند مثل اینکه
حاکمی کسی را باعانت خود بر ظلم مجبور بر سفری کند و امروز حاکم بیرون رود و او تواند
فردا بیرون رود یا پس فردا و این دو روز را مثلا عذری بیاورد واجب است
تاخیر اندازد و اگر بقدر ممکن تاخیر نیندازد از انقدری که ممکن بود سفر معصیت است تاخیر
و باید نماز را تمام کند تا ان روزی که دیگر تاخیر ممکن نبود بلکه اگر بقدر یک نماز هم تاخیر

ممکن باشد و تاخیر نکند و ان نماز را در راه بکند باید تمام کند مسئله چهارم کسی که تابع
دیگریست در سفر معصیت مثل بنده و نوکر و ملازم اگر بر سفر مجبور نباشند پس اگر
بدانند که از ایشان معصیتی صادر خواهد شد که باعث اتمام نماز شود باید نماز را اتمام
کنند مسئله پنجم اگر کسی سفری کند و یقین نداشته باشد که معصیت بود در سفر و نداند
که ایا این سفر بسبب فعل فلان معصیت است یا نه مثل اینکه نداند که ایا این
سفر باعث ترک فلان واجب میشود یا نه باید قصر کند اما اگر بقصد معصیت
سفر کند باید تمام کند اگرچه نداند که ایا بر ان معصیت قادر خواهد شد یا نه شرط
ششم ان است که از کسانی نباشد که سفر شغل و صنعت و پیشه ایشان است
که اگر کسی سفر را شغل خود قرار دهد واجبست نماز را تمام کند و روزه را بگیرد خواه
شغل او شغلی باشد که بغیر از سفر کردن ان شغل متحقق نشود و سفر جزء حقیقت ان
شغل باشد مثل قاصدی و چاروا داری و ملاحی و ساربانی یا شغلی باشد که سفر
جزء حقیقت ان شغل نباشد و هم در حضر توان کرد و هم در سفر ولیکن شخصی با خود
قرار دهد که این شغل را در اسفار بجا آورد یعنی سفر کند بشهرهای مختلفه بجهت
کردن این شغل مثل طبیبی که قرار دهد که گردش کند در ولایات بجهة طبابت
کردن یا تاجری که قرار دهد که در ولایات بجهة تجارت گردش کند و بنای طبابت

سفری و تجارت سفری بگذارند که باز سفر داخل حقیقت شغل اینها باشد
گو داخل در حقیقت اصل ان شغل نباشد و از این قبیل است کسانی که بنای
گدائی سفری یا مرثیه خوانی سفری میگذارند نه باین معنی که خواهند یک سفری
بجهت این شغل بروند بلکه باین معنی که قرار بدهند که بعد از این این شغل را
کنند یعنی گردش بولایات کنند بجهة این شغل و در اینجا چند مسئله است
مسئله اول بدانکه حق انست تمام کردن چنین اشخاص نماز را و گرفتن ایشان
روزه را موقوف بمکرر شدن سفر و تعدد ان نیست بلکه بعد از قرار شغل در سفر
اول بر ایشان اتمام واجبست بلی اگر مکاری باشد باید ده روزی در بین
در خانه خود یا در شهری دیگر مانده باشد پس همین که بسفر روند که ده روز در
جائی توقف نکرده اند واجب است نماز را تمام کنند و روزه را بگیرند اگرچه سفر اول
ایشان باشد و غیر از مکاری و ساربان در سفر اول نماز را تمام میکنند خواه ده
روز مانده باشند در جائی یا نه مسئله دوم هم چنانکه اشاره بان شد در تمام کردن
چاروا دار و شتر دار شرطست که ده روزی در بین در خانه خود یا ولایتی دیگر نمانده
باشند اگر این دو در جائی ده روز مانده باشند خواه ابتدا قصد ماندن
ده روز در انجا داشته باشند یا نه بنا بر اقوی در سفر اول واجب است نماز را

قصر کنند و روزه را افطار یعنی همان در رفتن تنها و در برگشتن از آن سفر نماز را
تمام میکنند و روزه را میگیرند و همچنین در سفر دویم بلکه اگر در ابتدا قصد جائی کنند
و بانجا بروند و مقصد انها بانجام برسد از آنجا که شروع بسفر کنند باید نماز را تمام
کنند اگرچه بسمت خانه عود نکنند و همچنین که مذکور شد این شرط تخصیص بکاردار
دار و ساربان دارد اما غیر اینها از همیشه سفران نماز را در سفر تمام میکنند و روزه را
میگیرند اگرچه زیاده از ده روز در جائی توقف کرده باشند مسئله سیم هرگاه کسی
که همیشه سفر باشد اتفاق افتد در سفری که باید راه را بتعجیل طی کند مثل اینکه دو
منزل یکی برود از قرار متعارف تندتر قطع مسافت کند مادامیکه باین حالت
است نماز را قصر میکند یعنی همان در راه نه در منزل و در منزل تمام میکند پس هرگاه
کسی چند روز باین نحو برود مثل دو منزل یکی تا راه میرود نماز را قصر میکند و چون
منزل میکند هر نمازی که میکند تمام میکند مسئله چهارم کسی که شغل او سفر باشد
هر سفری که بکند نماز را تمام میکند اگرچه سفری باشد که غیر از آن سفریست که شغل
آن است بنابر اقوی پس اگر چاروادار یا ساربانی بسفر زیارت یا حج
برود و ده روز در جائی نمانده باشد باید نماز را تمام کند مسئله پنجم بدانکه کسیکه
شغل خود را سفر قرار بدهد مادامیکه این عمل شغل او هست نماز را تمام میکند پس

اگر وقتی دست از آن شغل بردارد بمحض دست برداشتن هر سفری دیگر که برود
نماز را قصر میکند و اگر کسی بعضی از سال چاروادار مثلا بکند و بعضی
دیگر مشغول شغل دیگر باشد پس اگر غالب سال چاروادار کند مثل ده ماه
چاروادار کند و دو ماه شغل دیگر ظاهر آن است که همیشه حکم چاروادار
داشته باشد و اگر برعکس باشد یعنی سالی دو ماه تقریبا دو سه سفر چارواداری
بدهد و بعد ترک کند ظاهر آن است که این شخص در همه سفرها باید قصر کند و در عرف
نمیگویند شغل آن چاروادار نیست و اگر مثلا شش ماه چارواداری کند و
ششماه ترک کند یا پنج ماه چارواداری کند و هفت ماه ترک کند که در وقت
چارواداری بگویند چاروادار شغل او هست و در ششماه دیگر بگویند حال
چارواداری شغل او نیست این شخص در شش ماه چارواداری نماز را تمام
٦٠ میکند و در شش ماه غیر چارواداری قصر میکند مسئله ششم طایفه خانه بدوشان
نیز در قصر و اتمام حکم کسی دارند که سفر شغل و پیشه او باشد و نماز را تمام میکنند
اگرچه ده روز در جائی توقف کرده باشند شرط هفتم از برای وجوب قصر یا جواز
آن بیرون رفتن تا حد ترخص است پس کسی که از وطن خود سفر کند تا بحد
ترخص نرسیده است نمیتواند قصر کند بلکه جمعی از علما در جائی که قصد اقامه

کرده باشد یا سی روز مردد مانده باشد نیز چنین میگویند تا از حد ترخص نگذشته
قصر نمیتواند بکند و در این احتیاط کردن اولی است باین نحو که نماز را تاخیر
اندازند تا از حد ترخص بگذرد یا در اصل آن موضع نماز را بکنند پیش از
بیرون آمدن و حد ترخص عبارتست از جائی که دیوارهای خانههای آن
موضع مشاهده نشود و مخفی شود یعنی هیچ دیواری دیده نشود و یا اذانی
که در آن موضع گفته شود شنیده نشود و باین معنی که هر کدام که حاصل شد
بحد ترخص رسیده است اگرچه آن یکی دیگر متحقق نشده باشد و لازم نیست
در حد ترخص حصول هر دو امر بلی تا هیچکدام متحقق نشده قصر نمیتواند کرد و مراد
از مخفی شدن دیوار خانهها پوشیده شدن هیئت جمیع دیوار خانهها و صورت
دیوارها است باین معنی که نتواند فرق کند میان دیوار بلند یا کوتاه و دیوار خانه
زید و عمرو و دیوارها هکل و کج و نحو اینها یعنی همان که دوری بحدی رسید که
نمیتوان این فرقها را کرد بحد ترخص رسیده و اما پیدا بودن سواد دیوار و
شبح آن ضرر ندارد و معتبر دیوار خانهها است و اعتبار بدیوار باغات
بیرون شهر و حصارهائی که خارج شهرند نیست و همچنین اعتباری نیست
بدیدن سواد شهر و منارهای آن و گنبدهای آن و درختهای آن و شرط است

که مخفی شدن هیئت دیوار بجهت دوری باشد پس اعتباری به پنهان
شدن بجهت حایلی یا گودالی یا بلندی یا تاریکی نیست و اگر حایلی باشد یا
تاریک باشد باید اینقدر برود که تقاس کند که اگر حایل نمی بود و تاریکی نمیبود
هیئت دیوار خانهها را نمی دید و اعتبار بچشمهای متعارف است نه چشم
تیزبین و نه چشم کند بین پس این دو شخص باید رجوع بغالب مردم کنند
در دیدن و مراد از اذان اذان اعلامی است که در اخر آن شهر یا ده گفته شود
بنحوی که متعارف اذان اعلامی است در بلند کردن صدا از شخصی
که نه صدای او بسیار کوتاه باشد نه بسیار بلند که از حد متعارف صداها
گذشته باشد و مراد از شنیدن اذان آنست که نتواند تمیز کند کلمات و
فصول اذان را و اعتباری بشنیدن صدا که نتوان تمیز کرد که چه کلمه
میگویند نیست و در اینجا دو مسئله است مسئله اول مذکور شد که این شرط
در حق کسی معتبر است که از منزل خود بسفر بیرون رود اما هرگاه کسی بدون قصد
مسافت بیرون رود و در اثنای راه قصد مسافت کند دیگر حد ترخص ندارد و همچنین
چنین شخصی در برگشتن که باید نماز را قصر کند حد ترخص ندارد بلکه بمجرد شروع در
رفتن یا برگشتن نماز را قصر میکند و همچنین کسی که ابتدا سفر او معصیت بود

ودر اثناء راه قصد معصیت برطرف شد از همانجا همین که حرکت کند قصر
میکند اگر قصد مسافت داشته باشد مسئله دوم انچنانکه این شرط در وقت
بیرون رفتن معتبر است همچنین در وقت مراجعت نیز معتبر است پس در
وقت برگشتن قصر میکند تا برسد بجائی که هیئت دیوار اخر خانهاید شود
یا اذان اخر انموضع شنیده شود وچون بچنین جائی رسید دیگر قصر نمیکند بلکه
تمام میکند وظاهر انست که این شرط در برگشتن مخصوص وطن باشد اما
جائی که میخواهد در انجا قصد اقامه ده روز کند این شرط اعتبار ندارد و نماز را
قصر میکند تا داخل ان موضع شود فصل سیم در سایر احکام نماز مسافر ودر ان
چند مسئله است مسئله اول هر وقت که جمیع شرایط مذکوره از برای سفر جمع شد
واجب میشود قصر کردن اگر شرایط وجوب حاصل شد وجایز میشود اگر شرایط
جواز حاصل شد قصر میکند باین نحو که دو رکعت اخر نمازهای چهار رکعتی را می اندازد
مسئله دوم چون قصد هشت فرسخ باشد دیگر جایز نیست قصر کردن مگر در
چهار موضع که مخیر است میان قصر و اتمام مکه و مدینه و کربلا و کوفه یعنی در این
چهار شهر بنابر اقوی نه همین مسجد الحرام ومسجد حضرت رسول ص ومسجد کوفه و
روضه حضرت ابا عبد الله الحسین ع بلکه در مجموع این چهار شهر بلی چون اخر

شهر کوفه

شهر کوفه جای معلوم نیست بقدر یقینی باید اکتفا کرد یعنی هر جا که یقین داشته
باشد که داخل شهر کوفه بوده است ومستحب است اتمام کردن نماز در این مواضع
وهمچنین بجا اوردن نافلههائی که در سفر ساقط میشود نیز سنت است اما
روزه را نمی توان بدون قصد اقامه گرفت بلکه باید افطار کرد و اگر از کسی
نمازی در یکی از این چهار موضع فوت شود در قضای ان نیز مخیر است میان
قصر و اتمام اگرچه در جای دیگر قضا کند مسئله سیم کسی که واجب است بر او تقصیر
در نماز اگر نماز را تمام کند اگر از روی عمد باشد با علم بوجوب تقصیر نماز او باطل
است و اعاده ان در وقت و قضاء ان در خارج وقت لازم است و اگر
از راه جهل بمسئله و نادانی باشد نماز او درست است وظاهرا اعاده در وقت
و نه قضاء در خارج وقت بر او نیست اما این در صورتیست که جاهل بوجوب
تقصیر در سفر باشد اما اگر این را داند ولیکن بعضی جزئیات مسایل سفر را
نداند و باین جهت در جائی که باید قصر کرد تمام کند مثل اینکه نداند همیشه سفر چون
ده روز در خانه ماند باید قصر کند و باینجهت تمام کند یا نحو این معذور نیست
بلکه نماز او باطلست و اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت لازمست
و اگر مسئله را میدانست ولیکن از راه سهو و فراموشی نماز را تمام کرد اگر وقت

نماز باقی باشد و متذکر شود باید نماز را اعاده کند و اگر وقت در رفته باشد
بر او قضا واجب نیست وظاهر انست که این حکم جاری باشد در هر که
بجهت سهو یا فراموشی نمازی را که باید قصر کند تمام کند خواه در اصل مسئله سهو
کرده باشد یا بعضی جزئیات سفر را فراموش نموده باشد و کسی که باید نماز را
تمام کند اگر قصر کند باید نماز را در وقت اعاده کند و در خارج وقت قضا
خواه از راه عمد باشد یا جهل بمسئله یا فراموشی مسئله چهارم هرگاه کسی در حضر
باشد یا در موضع قصد اقامه باشد که وقت نماز داخل شود و تواند نماز را
در انجا تمام کند و نماز نکرده سفر کند و بحد ترخص برسد و وقت باقی باشد
و خواهد نماز کند واجب است نماز را قصر کند و اگر در سفر باشد که وقت نماز
داخل شود و نماز نکرده داخل وطن خود یا موضع قصد اقامه شود واجبست نماز را
تمام کند مسئله پنجم هرگاه از کسی نمازی در سفر فوت شود و خواهد در حضر
قضا کند باید بنماز سفر قضا کند یعنی تقصیر و اگر در حضر فوت شود و خواهد در سفر
قضا کند واجب است تمام کند خلاصه انکه مناط حال فوت نماز است
نه حال کردن ان و اگر کسی اول وقت در حضر باشد و نماز نکرده بیرون رود
بسفر و وقت باقی باشد و همین نماز او فوت شود نماز قصر قضا میکند و اگر
در وقت داخل شد و نکرد و وقت بود که داخل خانه شد و نماز از او فوت شد

تمام قضا

تمام قضا میکند بدانکه سنت است از برای مسافر که بعوض دو رکعت نمازی که از چهار
رکعتیها قصر میشود سی مرتبه تسبیحات اربع بگوید یعنی در عقب هر نماز قصری سی مرتبه
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر تا جبر نقصان ان نماز بشود و تلافی ان تقصیر کرده شود

مطلب سیم در مسایل مهمه روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و در ان چهار کتاب است
کتاب اول در مسایل روزه و در ان سه باب است و خاتمه باب اول در بیان کیفیت روزه و حقیقت
ان باب دوم در اقسام روزه از واجب و سنت و مکروه و حرام باب سیم در انچه متعلق بکفاره
افطار در روزه است خاتمه در احکام اعتکاف باب اول در کیفیت روزه و حقیقت ان و چون
حقیقت روزه عبارتست از اجتناب از ارتکاب اموری چند عمدا با قصد و نیت در
وقت مخصوصی از برای شخص مخصوصی پس شناختن حقیقت روزه موقوفست بدانستن پنج امر که در پنج
فصل بیان میشود فصل اول در بیان نیت روزه فصل دوم در بیان اموری که باید روزه دار از انها
اجتناب کند و در این فصل بیان میشود مستحبات و مکروهات روزه نیز فصل سیم در بیان حال
کسیکه سهو کند یا جاهل بمسئله باشد فصل چهارم در بیان وقت روزه فصل اول در بیان نیت
روزه و در ان هفت مسئله است مسئله اول بدانکه واجبست در روزه نیت بالاجماع و واجب
در نیت قصد روزه و تعیین است اگرچه قرینه بکار الین باید معین بنیت کند که روزه میگیرم فردا را قربة
الی الله و حق ان است که زیاده برین چیزی لازم نیست در نیت مگر در صورتیکه اقسام روزه متعدد
از برای مکلف باشد و از خارج که سبب ان معلوم شود که کدام روزه است که میگیرد نباشد
دیگر روزه هم که ... از همه نباشد که در ان صورت واجبست که روزه را که میگیرد در نیت
تعیین کند و همچنین اگر روزه مقید بقیدی باشد که معین شود ان قید مگر بنیت باید تعیین ان

قدر در نیت لازم است اما اگر روزه متعددی بر کسی لازم شده باشد یا باشد اما امر خارجی باشد که معلوم
کند که کدام روزه است یا آن که یک روزه کفایت همه اقسام را بکند احتیاج بقصد دیگر نیست پس کسی که
خواهد روزه سنتی بگیرد و هیچ روزه واجبی بر ذمه او نباشد و قسم نیست هم متعدد از برای او نباشد
مثل روزه احتیاطی یا روزه تبرعی که کسی یعنی تبرعی در نظر نداشته باشد و نخواهد همین قدر کافی است
در نیت که فردا را روزه میگیرم قربة الی الله و همچنین کسی خواهد ایام البیض را روزه بگیرد که به عمل استفتاح
هم خواهد روزه بگیرد و یک روزه هم نذر کرده باشد ضرور نیست تعیین روزه در قصد بلکه چنانکه
مذکور خواهد شد چون اقوی آن است که یک روزه کفایت همه را میکند کافی است قصد روزه با قربة در
و همچنین شرط نیست در روزه ماه رمضان یا روزه روز معینی که روزه آن روز را نذر کرده
باشد تعیین ماه و نذر در قصد بجهة آنکه چون وقت صلاحیت غیر همان روزه را ندارد پس کافی است مطلق
وقت معین میشود و واجب است در روزه اجاره و قضا و اگر چه وقت آنها تنگ شده باشد
و در روزه کفاره که قصد آنها را در نیت بکند زیرا واجب بر او روزه های متعدد است و این قید
معین نمیشود مگر بقصد و هر گاه خواهد روزه روزی را بگیرد که روزه آن بخصوصه نیست و بر ذمه
او اجاره یا کفاره یا قضائی هم باشد باید در نیت معین کند که این روزه از روزه است
مسئله دوم اصل در انواع روزه بنا بر اقوی آن است که بعضی از بعضی دیگر کفایت کند و
احتیاج بتعدد نباشد و یک روزه از برای همه انواع کافی باشد مگر در موضعی که بدلیل علم کفایت

نشده

شده و آن موضعی که عدم کفایت ثابت شده است روزه ماه رمضان است و روزه نیابت و
قضا و کفاره که بعضی از آنها کافی از بعضی دیگر نیست و هر گاه کسی روزه روز معینی را نذر کرده
باشد و روزه روز مطلقی را هم نذر کرده باشد یک روزه از برای هر دو کفایت میکند مگر اینکه در
حین نذر قصد مغایرت را کرده باشد و همچنین روزهای واجبی کفایت از روزه نذری
میکند در صورت عدم قصد مغایرت و روزه نذری کفایت از روزه ایام البیض یا روزه دعای ا
ستفتاح یا غیر آن میکند و روزه قضائی کفایت از روزه دعای استفتاح و ایام البیض و غیر آن
مینماید مسئله سیم اگر کسی در روز ماه مبارک رمضان با وجود اینکه کسی باشد که روزه
رمضان از او صحیح باشد نیت غیر روزه رمضان را کند پس اگر عمدا است که آن روزه از ماه رمضان است
روزه او صحیح است و کفایت روزه رمضان را میکند و از آن روزه که قصد کرده کافی نیست اگر روزه
باشد که با روزه رمضان جمع نشود و یک روزه کفایت هر دو را نکند و اگر عمدا است که ماه رمضان است
پس اگر بقصد خلاف فرموده خدا چنین کرد روزه او باطل است و اگر از راه فراموشی و نادانی
بوده روزه او صحیح است و کفایت روزه رمضان را میکند و اگر کسی روزه روز معینی را نذر کرده باشد
و در آن روز قصد روزه دیگر کند پس اگر بقصد خلاف فرموده خدا کرده روزه او باطل است و اگر از
راه فراموشی یا جهل مسئله بدون تقصیر کرده روزه او صحیح است و کفایت روزه که قصد کرده میکند و قضای
نذر هم لازم نیست و همچنین در صورتیکه اجاره معین بر ذمه او باشد یا قضائی بر ذمه او باشد

که وقت آن تنگ شده باشد و قصد روزه دیگر کند از راه فراموشی یا جهل کند همچو روزه روزه
که قصد کرده صحیح است اما او از روزه قضا یا اجاره فارغ نشده مسئله چهارم هر گاه در روزی شک شود
که آیا آخر شعبان است یا اول رمضان پس اگر آن روز را بنیت اول رمضان روزه بگیرد روزه او با
طل است و اگر بعد معلوم شود که از رمضان بوده باید قضای آن روز را بگیرد و اگر چه پیش از غروب معلوم
شده باشد و اگر بنیت آخر شعبان یا سنتی دیگر آن روزه بگیرد و بعد معلوم شود که از رمضان بوده روزه
او صحیح است و کفایت روزه رمضان را میکند بالاجماع بلکه حکم چنین است بنا بر اقوی اگر بقصد تردد روزه
بگیرد یعنی قصد کند که اگر از رمضان باشد از آن محسوب شود و الا از شعبان یا سنتی دیگر و اگر بنیت
واجبی دیگر غیر از روزه نذری آن روز را روزه بگیرد و بعد معلوم شود که از رمضان بوده کفایت رمضان را
میکند و احتیاط آن است که روزه ای که قصد کرده بود دوباره بگیرد و اگر روزه نذری باشد حق آن است
که روزه او باطل است که نصی که در خصوص وارد شده و در این صورتی که روزه او صحیح است
اگر پیش از غروب معلوم شود که از ماه رمضان است باید عدول بقصد روزه رمضان کند و اگر در
روز شک بقصد افطار داخل صبح شود پس اگر قبل از ظهر معلوم شود که از ماه رمضان است و مفطری بعمل
نیاورده باشد نیت روزه رمضان را میکند و روزه او صحیح است و اگر بعد از ظهر معلوم شود باید باز هم
دیگر چیزی که روزه را باطل میکند بعمل نیاورد اما روزه او صحیح نیست و باید قضای آن روز را بگیرد مسئله
پنجم وقت نیت روزه سنت با نیتی که باید در جزو جزو آن که متصل بصبح است نیت روزه را

داشته باشد

داشته باشد و مراد از این نیت اعم از نیت فعلی است یا حکمی و معنی نیت فعلی آن است که در دل قصد
کند که فردا روزه میگیرم قربة الی الله و نیت حکمی آن است که بعد از نیت فعلی قصد مخالفی از آن کرده
باشد خواه متذکر نیت اول باشد یا نه بلکه اگر در خواب هم باشد بر نیت حکمی خواهد بود پس
واجب از نیت روزه آن است که قصد روزه فردا را در یک وقتی از شب کرده باشد و تا صبح از آن
قصد پشیمان نشده باشد و رجوع نکرده باشد خواه بیدار باشد خواه خواب و اگر اصلا
قصد روزه نکرده باشد یا کرده باشد و پیش از صبح از آن قصد رجوع کرده باشد و تجدید نیت
نکرده باشد روزه آن روز صحیح نیست و لیکن این حکم مخصوص است بروزه ماه رمضان و هر روزه
واجب معین مثل نذر روز معین و اجاره روز معین و کسیکه بدون عذر شرعی از راه عمد نیت
را ترک کرده باشد و اما غیر اینها پس روزه به ترک نیت آن پیش از صبح باطل نمیشود بلکه تفصیل آن
آن است که وقت نیت در روزه ماه رمضان و واجب معین از برای کسیکه فراموش کند یا ماه
را نداند یا نداند که امروز معین است که روزه آن بر او واجب است یا عذری دیگر داشته باشد میکشد
تا اول ظهر و در روزه قضای ماه رمضان و نذر غیر معین بلکه مطلق واجبات غیر معینه مثل روزه اجاره
غیر معین و کفاره وقت نیت آن از برای هر کسی میکشد تا اول ظهر خواه عمدا ترک کرده باشد
یا فراموش کرده باشد یا عذری داشته باشد و بعد از آنکه ظهر داخل شد وقت نیت در اینها
گذشته و دیگر نیت نمیتوان کرد و در روزه اراده اگر در رفته و در روزه سنتی وقت آن نیت میکشد

تا اینکه یکروز اگرچه قلیل باشد از روز باقیمانده باشد اگرچه عمداً ترک کرده باشد نیت را
و این همه در صورتیست که پیش از نیت چیزی از مبطلات روزه را بعمل نیاورده باشد و الا باطل
کلام روزه او باطل است و اما در صورتیکه نیت را فراموش کرده باشد و وقت آن باقی باشد باید
بعد از متذکر شدن فوراً نیت کند تا اگر قدری تأخیر اندازد و بعد بازمیتواند نیت کرد در صورة بقاء
وقت حق آنست که اگر روزه وجوبی باشد باید فوراً نیت کند و اگر سنتی باشد فوراً احوط است
و همچنین است در جائی که عمداً نیت روزه نکرده باشد و بعد وقت داشته باشد پس اگر وجوبی باشد
باید بعد از اراده روزه فوراً نیت کند و اگر سنتی باشد ضرور نیست مسئله ششم الحجه مذکور شد از صحة
روزه در صورت ترک نیت روزه عمداً در بعضی مواضع در وقتی است که ابتدا نیت روزه را نکرده
باشد و اگر کسی ابتدا نیت روزه روز نمیکند خواه ماه رمضان یا غیر آن و خواه وجوبی باشد و در
اثناء روز رأی او منحرف شود و قصد افطار کند یا تردد بهم رساند که آیا روزه را تمام کند یا نه روزه
او باطل میشود مطلقاً اگرچه افطار نکند و باز رجوع بنیت روزه کند مسئله هفتم شرط است در صحة
روزه که در حین نیت آنچه هائی که اجتناب از آنها بر روزه دار واجبست در روزه را باطل میکند و ا
و ارتکاب آنها باعث افطار میشود بشناسد و در نیت روزه قصد ترک آنها را بکند اگر آنها را
نداند خواه کل آنها را یا بعض آنها را روزه او صحیح نیست و ظاهر آنست که معرفت اجمالیه کافی باشد
و ضرور نیست که در آن وقت هر یکرا مفصلاً متذکر باشد بلکه همین قدر که همه آنها را بشناسد

باشد اجتهاداً یا تقلیداً و قصد ترک آنهائی که دانسته بکند کافیست اگرچه در آن حین
هر یک بخصوصه در نظرش نباشد فصل دویم در بیان اموری که روزه دار باید از آنها اجتناب کند
و در این فصل دو بحث است بحث اول در آنچه اجتناب از آنها لازمست یا روزه را باطل میکند و آنچه
آنچه را روزه دار باید از آن اجتناب کند یا روزه را باطل میکند بنا بر اقوی بیست و نوع است نوع اول چیزهائی
هستند که حرامست بر روزه دار ارتکاب آنها و روزه را باطل میکنند و اگر در روزه که قضا و کفاره
دارد مرتکب آنها گردد باید قضا بگیرد و کفاره بدهد و آنها هفت چیزند اول و دویم خوردن و آشامیدن
میدان خواه از چیزهائی باشد که خوردن و آشامیدن آنها متعارف و معتاد است یا نه و از آن جمله
است عمداً فرو بردن بقیه غذائی که در میان دندانها باقی میماند خواه آنها را از دهن بیرون آورده
و فرو برد یا نه و اگر سهواً یا بی اختیار فرو رود روزه باطل نمیشود اگرچه عمداً خلال را ترک کرده باشد
و باطل میشود روزه بداخل کردن غبار بحلق اگرچه غبار غلیظ نباشد مگر اینکه کبدی باشد که عرفاً از آن احتراز
کوشید و چیزی که خاکی آن محسوس باشد و آنها را فرو برد اگرچه احتیاط مطلقاً بهتر است و همچنین احتیاط
اجتناب است از رسانیدن دود بحلق خصوصاً دود تنباکو خصوصاً بکشیدن قلیان و شطب و همچنین باطل
نمیشود روزه بمکیدن مثل انگشتر و خواندن طعام بجهة طفل و چشیدن نمک طعام بجهة امتحان و نحو
آنها از چیزهائی که بحلق نمیرسد و اگر چیزی از اینجاهائی بی اختیار چیزی بحلق بجهد ضرر نمیرساند و همچنین
باکی نیست در خواندن علک اگرچه مزه آب دهن را تغیر بدهد ما دامیکه چیزی از اجزاء محسوس آن

نوع اول

باکی نیست

از اینها

از آن جمله آنست که فرو برود باکی نیست در فرو بردن آب دهن ما دامیکه از دهن بیرون نیامده و اگر
بیرون آمد و بعد فرو برد روزه را باطل میکند و نیز باکی نیست در فرو بردن بلغم سر یا سینه ما دامیکه
از دهن بیرون نیامده و احتیاط آنست که بعد از آنکه داخل فضای دهن شود فرو نبرد و نیز باکی نیست
در مضمضه کردن اگر آب بحلق نجهد و اگر مضمضه آب بحلق بجهد حکم آن خواهد آمد سیم جماع کردن در
در فرج زن خواه انزال بشود یا نشود و احوط قضا در روزه و کفاره است از ادخال در دبر فرج حیوان
مسئله چهارم بیرون آوردن منی با خود مطلقاً خواه بجماع و خواه بدست بازی کردن یا مزاح
کردن یا نگاه کردن یا خیالی کردن اگر عادة او انزال باشد بیکی از اینها یا از یکی اینها را بقصد
مکرر کند و طول بدهد که باعث انزال شود هر گاه انزال عادة بتکرار و طول دادن داشته باشد یا قصد
آن از تکرار و طول حصول انزال باشد و انزال بشود پنجم باقی بر جنابت ماندن عمداً تا صبح طالع
شود و این تخصیص دارد بروزه ماه رمضان و قضاء آن و سایر روزهای وجوبی یا سنتی را باطل میکند و ضرر
ندارد بنابر اقوی و باطل نمیشود روزه بمحتلم شدن در اثناء روز بالاجماع و اگر کسی محتلم شود جایز است بعد
از بیدار شدن استبرا کند ببول کردن یا فشردن ذکر اگرچه احتمال بدهد که بقیه منی مانده باشد و با
استبرا بیرون آید و اگر بیرون آید بروزه ضرر نمیرساند بلی اگر یقین داند که منی مانده است و با استبرا بیرون خواهد آمد
احتیاط آنست که استبرا ترک کند و جایز است جماع کردن در شبی که روز آنرا باید روزه بگیرد تا وقتی
که بقدر غسل تا طلوع صبح مانده باشد که پیش از صبح از غسل فارغ شود اما هر گاه داند که وقت بقدر غسل نمیکند در روزه

ماه رمضان و قضاء آن مجامعت جایز نیست و اگر بکند و پیش از غسل صبح طالع شود روزه او باطل است
و اگر چنین گمان کند که وقت وسعت دارد و بعد از جماع خلاف آن معلوم شود پس اگر تفحص کرده بود و چنین یافته
بود که وقت باقیست چیزی بر او نیست و روزه او صحیح است و اگر بدون تفحص از وقت مرتکب
شده باشد قضاء آن روز بر او واجبست ششم دروغ بر خدا و رسول یا کسی از ائمه معصومین
بستن یعنی حکایت کردن قولی یا فعلی از ایشان که مظنه مطابقه آن از برای واقع نداشته باشد
خواه در امور متعلقه بدین باشد یا دنیا و خواه صریحاً گفته بدهد یا توریه کند یعنی قصدی دیگر کند و
لیکن بشنونده چنین فهماند که معصوم چنین فرموده و از جمله دروغ بر خدا و رسول و امام است حکم کردن و
فتوی دادن غیر مجتهد مگر اینکه فتوی را نسبت بمجتهدی بدهد یا روایتی را نقل کند و آنچه واعظان و
مرثیه خوانان در اشعار نسبت بایشان میدهند که نقیض است که ایشان چنین نفرموده اند پس اگر چیزی
باشد که معلوم باشد که از مبالغات و اغراقات شعری است ضرر ندارد و همچنین اگر گفته شود بزبان حال
چنین میگفتند و امری باشد که مقتضای حال ایشان کفتش و چنین قولی میکرده باز ضرر ندارد و الله احوط
است و مبطل روزه و حوط آنست که از جمیع اجتناب کرده شود و همچنین از تفسیر کردن قرآن و حدیث
بمعنی که خلاف ظاهر لفظ است و قرینه هم بر آن دلالت نمیکند و اگر در صورة تفسیر آن بایشان
بدهد و بعد معلوم شود که مطابق واقع بوده باعث سقوط قضاء روزه نمیشود بلکه با روزه باطل و قضاء آن لازم
است و همچنین نماند که دروغ بر خدا و حجت از هر روزه را باطل میکند خواه وجوبی از ماه مبارک یا غیر ماه مبارک یا غیر

باغیر وجهی ششم قی کردن باختیار نوع دویم چیزهائی است که حرام است بر روزه دار ارتکاب آنها در
روزه واجب و هر روزه را باطل میکند و موجب وجوب قضا میشود در روزه که قضا داشته باشد اما
باعث وجوب کفاره نمیشود و آن سه چیز است اول قصد باطل کردن روزه در اثناء روز بعد از آنکه
ابتدا نیت روزه را کرده چنانچه گذشت دویم اینکه زنی حایض باشد یا صاحب نفاس باشد و پیش از صبح
پاک شود غسل را تاخیر بیندازد تا صبح طالع شود سیم اینکه زنی صاحب استحاضه کبیره باشد و غسلی
که در روز برای او واجب است ترک کند در صورة روزه آن روز او باطل است و همچنین روزه بعد از آن روز
اگر در آن غسل ... اما اگر غسل مغرب را ترک کند روزه آن روز او باطل نمیشود ولیکن روزه فردای او باطل
میشود اگر تا صبح غسل نکند نوع سیم چیزهائیست که حرام است بر روزه دار ارتکاب آنها ولیکن روزه را
باطل نمیکند ... قضا و کفاره هیچ یک نمیشود و آنها شش چیز اند اول سر در آب فرو بردن تمام بدن
با آب فرو بردن یا سر ... اگر سر بدن بلکه احوط آن است که تنها سر را نیز در آب فرو نبرد و اگر کسی غسلی در آب فرو برد
عمداً گویا اند که غسل او باطل میشود اما اگر فراموش کرده باشد که روزه است یا حرام بودن آن را فراموش کرده
باشد یا جاهل مسئله باشد بنحویکه اصلا احتمال خلاف ندهد غسل او باطل نمیشود و حق آن است که حرام
بودن سر زیر آب فرو بردن مخصوص روزه واجب دارد و در روزه سنتی ضرر ندارد و غسل نیز در آن باطل نمیشود
دویم احتقان کردن بچیز روان بدون ضرورت سیم دست بازی کردن با زنان و بوسیدن ا
یشان و دست بیدن ایشان گذاردن از برای کسیکه مطمئن نباشد که باینمعنی انزال او نمیشود و احتمال
انزال بدهد

انزال

بدهد باطل ... انزال نشود

انزال نشود اما اگر انزال بشود قضا و کفاره لازم است چنانکه گذشت نوع چهارم چیزیست که موجب قضا و کفاره
میشود اما گناهی بر فعل آن مترتب نیست و آن یک چیز است که عبارتست از دست بازی کردن یا بو
سیدن و نحو اینها و انزال شدن نسبت بکسی که عادة انزال نداشته باشد و قصد هم نکرده باشد و
احتمال انزال هم نداده و اتفاق انزال بیفتد در صورة اگرچه گناهی بر او نیست اما اقوی آن است که قضا و
کفاره بر او لازم است نوع پنجم چیزیست که موجب قضای تنها میشود اما گناهی بر فعل آن مترتب
نیست و آن نیز سه چیز است اول جستن آب بحلق بی اختیار در صورتیکه آب بدهن کرده باشد
در غیر مضمضه وضوی واجب اما در مضمضه وضوی واجب اگر بی اختیار آب بحلق جهد قضای روزه لازم
نیست دویم در خوابیدن جنب در خواب دویم بقصد بیدار شدن و غسل کردن پیش از صبح در
وقتیکه احتمال بیدار شدن بدهد و اتفاق بیفتد که بیدار نشود تا صبح و اگر اراده غسل نداشته باشد یا در وقت
شک باشد بنحویکه احتمال بیدار شدن پیش از صبح را نداده کفاره نیز بر او لازم است و اگر در خواب اول
بیدار نشود اصلا قضائی هم بر او لازم نیست و اگر کسی در خواب محتلم شود ظاهر آن است که آن خوابی که در آن
محتلم شده یکخواب محسوب میشود و خواب بعد از آن خواب دویم است و بعضی خواب محتلم را حساب
نمیکنند و نیز ظاهر آن است که آنچه مذکور شد مخصوص روزه ماه رمضان و قضای آن اگر تنگ شده باشد یا بر روزها با
طل نشود بقاء بر جنابت در خواب دویم سیم اینکه کسی بدون تفحص و تفتیش خود از صبح یکی از مفطرات
روزه را بعمل آورد بمظنه اینکه صبح طالع نشده و بعد معلوم شود که آن وقت صبح بوده در آن وقت قضاء آن روز بر او

واجب است اگرچه دیگری او را خبر بدهد از باقی بودن شب اگرچه عادل باشد یا این چنین یقین کرده
باشد که صبح نشده با وجود اینکه ممکن از تفحص کردن نبوده که در همه اینصور قضا لازم است بلی اگر خود آن
شخص نظر و تفحص کند و صبح را نفهمد و مفطری بعمل آورد و بعد معلوم شود که صبح بوده قضا بر او لازم نیست
و همچنین اگر یقین داشته باشد که اثری بر تفحص او مترتب نمیشود مثل اینکه ابر تمام اطراف افق را گرفته
باشد و این حکم مخصوص است بروزه ماه رمضان و نذر معین و اجاره روز معین و اما در غیر اینها پس هرگاه خود
تفحص کرده باشد یا نه روزه آن روز فاسد میشود و اگر کسی خبر بدهد از صبح و دیگری چنان گمان کند که
دروغ گفته و مفطری بعمل آورد و بعد معلوم شود که راست گفته بود پس اگر آن شخص عادل نباشد حکم آن است
که مذکور شد و باید قضا بکند و اگر عادل بوده علاوه بر قضا کفاره نیز لازم است بحث دویم در آنچه
از برای روزه دار اجتناب از آن سنت است و آنها عبارتند از مسک خائیدن و غبار بحلق رسانیدن
و غوطه کردن و بوسیدن زنان و دست بازی کردن و دست بیدن ایشان بشهوت گذاردن بدون
قصد انزال و بدون احتمال انزال و در آب نشستن زنان و مسواک کردن بچوبی که رطوبت داشته باشد
یعنی چه چوب رطب باشد نه رطوبتی که از دهن در وقت مسواک کردن بآن برسد و سرمه بچشم کشیدن
و خون از بدن بیرون آوردن اگر ترس حصول ضعف باشد و بوئیدن ریاحین و مراد از ریاحین هر گیاه
خوشبوئی است که از قبیل برگ و حشیش باشد اما میوه‌های خوشبو و بیخ گیاه‌ها و چوبها مثل صندل و دارچینی
اجتناب از آنها سنت نیست و خود را بمشک خوشبو کردن اما سایر بوهای خوش کراهتی ندارد و احتقان کردن

بچیز غیر روان و دوشیدن جاریه انزال کرده باشد و ... و خواندن شعرهائی که مشتمل بر خیالات
فاسده و وهمیه است و اما شعرهائی که از اینها خالی باشند و مشتمل بر حکمتها و نصیحتها و موعظه و مرثیه
و امور مباحه باشد اصلا مکروه نیست اگرچه مشتمل بر مجازات و استعارات مستحسنه در شعر باشد و نزاع کردن
و حسد کردن و دشنام دادن و مجادله کردن و قسم خوردن و سخنان هرزه مشتمل بر فحش گفتن فصل
سیم در بیان حال کسیکه سهوا یکی از مفطرات را بعمل آورد یا از راه جهل مسئله مخفی نماند
که آنچه مذکور شد که حرام است بر روزه دار ارتکاب و مبطل روزه است و موجب قضا و کفاره یا احدهما
است در صورتیکه متذکر باشد که روزه است و بقصد و اختیار هم ارتکاب شده باشد و علم بحکم
مسئله هم داشته باشد و اما اگر کسیکه چنین نباشد پس از چهار قسم بیرون نیست قسم اول آنکه روزه را فراموش
کرده باشد و باین جهت یکی از مفطرات را بعمل آورد در حین شبهه روزه او صحیح است و علاوه بر روزه
او ضرر نرسد دویم آنکه بدون قصد او یکی از مفطرات بعمل آید مثل اینکه مگس داخل حلق او شود و از این قبیل
سایر روزه او صحیح است سیم آنکه او را مجبور بافطار کنند بنحویکه خود آن شخص مرتکب نشود مثل اینکه او را خوابا
نیده چیزی داخل حلق او کنند و این نیز روزه او صحیح است چهارم آنکه او را مجبور کنند اما خود آن شخص آن فعل را
بعمل آورد مثل اینکه او را تهدید کنند بضرر جانی یا بدنی یا مالی یا آنچه متعلق بآن است و مظنه این باشد که اگر افطار
نکند این ضرر باو برسد در حکم این خلاف است و حق این است که روزه او باطل میشود و قضا لازم و واجب میشود
ولیکن گناهی بر او نیست و کفاره هم بر او لازم نمیشود و اگر بعد از افطار رجوع او کند بقدر ضرورت تنها بعمل آورد

بار کفاره لازم نمیشود سیم کسیکه مسئله را نداند و جاهل باشد که فلان عمل روزه را باطل میکند یا حرام است
بر روزه دار پس اگر یقین داشته باشد که ضرر نمیرساند بر روزه بنحویکه خلاف آن بخاطرش خطور نکند روزه
اقوی صحیح است و اگر جاهل مقصر باشد و احتمال خلاف بدهد اگرچه احتمال ضعیفی باشد حکم عمد دارد و اگر کسی
از راه فراموشی چیزی که مبطل روزه است بعمل آورد و بعد چنان گمان کند که روزه او باطل شده و عمداً
مفطری بعمل آورد پس حکم آن حکم جاهل شده است و کسیکه امری بداند که حرام است مثل دروغ بر خدا
و رسول و ائمه اما نداند که روزه را باطل میکند و مرتکب شود روزه او باطل میشود مطلقاً خواه یقین داشته
باشد که فاسد نمیکند یا احتمال بدهد فصل چهارم در بیان وقت روزه بدانکه وقت روزه روز است
و ابتدای وقت آن طلوع صبح صادق است و پیش از آن همه مفطرات را میتوان بعمل آورد مگر جماع را که میتوان
بعمل آورد تا بقدری مانده باشد که وقت جماع و غسل از آن داشته باشد و آخر وقت روزه فرو رفتن
قرص آفتاب است در افق مغرب چنانچه در وقت نماز مغرب گذشت و اگر کسی قبل از غروب آفتاب
افطار کند پس اگر یقین بغروب کرده بود و دانست هنوز آفتاب باقی و بآن جهت افطار کرد روزه او صحیح است
و چیزی بر او نیست اگرچه بعد معلوم شود که خطا کرده بود و در آن وقت هنوز آفتاب باقی بود و همچنین اگر کسی
ظن غالب او بشود که آفتاب غروب کرده و خود تفحص کند و باز ظن او چنین باشد یا تفحص از برای او ممکن
نباشد یا ابری باشد که باعث این شود که مظنه غروب آفتاب کند در جمیع این صورتها روزه
او صحیح است و چیزی بر او نیست اگرچه بعد خطا معلوم شود اما هرگاه ابری نباشد و تفحص هم ممکن باشد

و تفحص [illegible]

و تفحص نکرده بمحض مظنه غروب افطار کند قضا بر او واجب و روزه او باطل است اگر معلوم شود
که خطا کرده یا بر این مظنه باقی بماند اما هرگاه بعد معلوم شود که آن وقت غروب آفتاب شده بود روزه
او صحیح است و چیزی بر او نیست و همچنین است حال کسیکه با شک در غروب افطار کند یعنی اگر معلوم
شود که غروب بوده چیزی بر او نیست و الا قضا بر او لازم است بلکه ظاهر آن است که کفاره هم بر او واجب
باشد فصل پنجم در بیان کسیکه مکلف بروزه است و روزه گرفتن از او صحیح است بدانکه در
صحت روزه چند امر شرط است که بدون آنها روزه صحیح نیست اول بلوغ پس صحیح نیست روزه از طفل غیر
ممیز بالاجماع خواه پسر خواه دختر و خواه روزه واجبی و خواه سنتی و همچنین صحیح نیست شرعاً روزه
واجبی از طفل ممیز مطلقاً یا بمعنی که ثواب ادای آن برای او منظور دارد اما از باب تمرین و عادة کردن صحیح است تمرینی ح
و نیت قربت بکند و صحیح است روزه سنتی او و طفل ممیز شرعاً هرگاه باشد پسر و دختر هرگاه بکند ثواب آن
روزه بر آن مترتب میشود و ابتدای وقت امر کردن ایشان بروزه تمرینی یعنی بجهة عادة کردن وقتی است تمرینیه ح
که سال او تمام شود بنابر اقوی دوم عقل پس صحیح نیست روزه از دیوانه نه شرعاً و نه تمرینی و همچنین
صحیح نیست روزه مغمی علیه یعنی کسیکه بیهوش شده باشد مطلقاً اعم از آنکه در همه روز بیهوش شده
باشد یا در بعضی از آن و آن بعض خواه اول روز بوده یا وسط آن یا آخر آن و اعم از آنکه پیش از بیهوشی نیت
روزه را داشته باشد یا نه و همچنین صحیح نیست از کسی که مست باشد اگرچه مستی او بعلتی باشد که از خود او سر
زده باشد و صحیح است روزه نائم اگرچه خواب تمام روز را فرو گیرد بشرطیکه پیش از خوابیدن نیت روزه

روزه گرفتن را داشته باشد سیم اسلام پس صحیح نیست روزه کافر اگرچه در بعضی از روز کافر باشد
چهارم پاک بودن از حیض و نفاس پس صحیح نیست روزه زنی که صاحب حیض یا صاحب نفاس
بوده اگرچه در جزئی از اول روز یا آخر آن بوده باشد پنجم مسافر نبودن بسفری که نماز را در آن
قصر باید کرد پس صحیح نیست از کسیکه مسافر باشد روزه واجبی و نه سنتی مگر سه روزه در واجبی و
یکی از سنتی اما در واجبی یکی بعضی از روزهای متعلقه باعمال حج است چنانچه در کتاب حج بیان آن
خواهد شد و یکی روزه نذری که در نذر قید سفر شده باشد بخصوص خواه با تعمیم داده شود بسفر و
حضر که تصریح بسفر در نذر شده باشد و اما سنتی پس سه روزه است که در مدینه معظمه سنت است
که گرفته شود چنانچه در محل آن مذکور خواهد شد و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول
صحیح نبودن روزه از مسافر در صورتیست که عالم بمسئله باشد یعنی بداند که در سفر روزه صحیح نیست
اما هرگاه جاهل بحکم باشد و بآن جهت روزه بگیرد روزه او صحیح است بلکه اگر اصل حکم را داند و لیکن
جاهل ببعضی جزئیات باشد و بآن جهت روزه بگیرد باز روزه او صحیح است مثل اینکه روزه سنتی را
یا نذری را چنین داند که در سفر میتوان گرفت یا در سفری که باید قصر کرد چنان داند که باید تمام کرد
و بآن جهت روزه بگیرد مسئله دوم آنچه مذکور شد که بر مسافر لازم است افطار روزه در وقتی است که پیش
از ظهر از جائی که در آن نماز را تمام و روزه را میگیرد چون وطن یا موضع قصد اقامه بیرون رود یعنی از حد ترخص
آنجا بگذرد و اما اگر بعد از ظهر بیرون رود باید روزه را بگیرد و احتیاط آن است که اگر در شب قصد مسافرت

در آن روز

در آن روز داشته باشد تأخیر بیندازد بیرون رفتن را تا بعد از ظهر و اگر تأخیر انداخت و بیرون نرفت
آن روز را روزه بگیرد و قضاء آن را نیز بگیرد مسئله سیم در روزی که مسافر داخل خانه خود یا موضع قصد اقامه
میشود مادامیکه داخل حد ترخص نشده و بیرون حد ترخص است میتواند آن روز را افطار کند اگرچه بداند که
پیش از ظهر داخل خواهد شد و اما اگر در بیرون افطار نکند تا داخل حد ترخص شود پس اگر پیش از ظهر داخل
شود واجب است که آن روز را روزه بگیرد و روزه او صحیح است و اگر بعد از ظهر داخل شود روزه او صحیح نیست
و باید قضاء آن روز را بگیرد و لیکن سنت است که امساک کند تا شام همچنانکه در صورتیکه در بیرون افطار کرده
باشد نیز سنت است که در آن روز امساک کند بعد از داخل شدن مسئله چهارم از برای هر کسی
جایز است که در ماه مبارک رمضان سفر کند و روزه را افطار کند مادامیکه سفر معصیت نباشد بلی اگر سفر او
بجهة مطلبی باشد که شرعاً راجح باشد چون سفر زیارت یا بجهة بر آوردن حاجت برادر مؤمنی یا استقبال
برادر ایمانی که از سفر مباحی آمده یا بجهة تحصیل معاش خود و نوعی باشد که اگر تأخیر بیندازد تا ماه رمضان
تمام شود آن حاجت فوت شود در این صورت افضل سفر کردن است و افطار است و اگر مطلب امری باشد
که تا تمام شدن رمضان فوت نشود افضل ترک سفر است و اگر مطلب امر مباحی باشد و رجحان شرعی
نداشته باشد مثل تحصیل مالی که ضروری نباشد و فوت آن و از تأخیر آن تا تمام شدن رمضان
اذیت برده در این صورت سفر کردن و افطار کردن با ترک سفر و روزه مساوی است مسئله پنجم
حق این است که کسیکه مسافر باشد بسفری که افطار از برای او جایز باشد جایز است از برای او جماع

از جماع کردن در روز و همچنین هر که از برای او افطار جایز است جماع کردن نیز جایز است مسئله ششم
از شروط صحت روزه خالی بودن از مرضی است که روزه بان ضرر رساند پس اگر کسی مریض باشد
و روزه باو ضرر رساند روزه او صحیح نیست و باید افطار کند خواه ضرر رسانیدن زیاد کردن
آن مرض باشد یا بهم رسیدن مرضی دیگر یا باعث طول کشیدن مرض شود یا باعث مشقتی باشد
که نتوان متحمل آن شد و همچنین خوف ضرر از برای کسی باشد باید افطار کند خواه علم یا ظن بضرر داشته
باشد یا مظنه آنرا داشته باشد بلکه در نیت احتمال ضرر هم کافی باشد و خواه مظنه
بتجربه خود هم رسیده یا بقول صاحب وقوفی خواه عادل خواه غیر عادل و خواه ضرر رسیدن بواسطه
خود روزه گرفتن باشد یا بجهه ضرورت خوردن دوائی در روز یا بجهه تغییر وقت غذا و مثل اینهاست
کسیکه مریض نباشد اما بتجربه یا بقول صاحب وقوفی مظنه کند که روزه باعث حصول مرض شود
و هر گاه مریض باشد اگر متحمل ضرر شود و روزه بگیرد روزه او باطل است و قضاء آن لازم مگر اینکه یقین
داشته باشد که روزه او صحیح است و احتمال خلاف ندهد و در اینجا چند مسئله است مسئله اول هر گاه
مریض در روز خوب شود بنوعیکه دیگر مظنه ضرر نداشته باشد و افطار نکرده باشد پس اگر بعد از
ظهر باشد سنت است که امروز را تا شام چیزی نخورد و اما روزه نخواهد بود و قضای آن لازم خواهد
بود و اگر قبل از ظهر باشد مشهور آن است که واجبست امروز را روزه بگیرد و احتیاط آن است
که با روزه گرفتن امروز قضای او را نیز بگیرد مسئله دویم هر گاه مرد پیر یا زن پیر بحدی شوند که از روزه

عاجز

عاجز باشند و نتوانند باید افطار کنند و سنت است که دو مد از طعام تصدق کنند و اگر عاجز نباشند
ولیکن مشقت شدیده از برای ایشان باشد در روزه گرفتن باز افطار میکنند و دو مد طعام
تصدق میکنند یکمد واجب و یکمد سنت و در هر دو صورت قضا بر ایشان واجب نیست
بنابر اقوی و اما اشهر و احوط قضاست با امکان مسئله سیم زنی که آبستن باشد و نزدیک وضع
حمل او باشد اگر از روزه گرفتن خوف ضرر بر خود یا بر طفلی که در شکم دارد داشته باشد باید
روزه را افطار کند و همچنین زنی که شیر بدهد طفل را و کم شیر باشد و از روزه گرفتن خوف
بر طفل داشته باشد آن نیز باید افطار کند خواه مادر باشد یا دایه اما در دایه اگر طفل که
دیگری نباشد که بجای او شیر بدهد و این دو باید بعد از رفع عذر روزه را قضا کنند و واجب است
از برای هر روزه یکمد از طعام تصدق کنند مسئله چهارم کسیکه مبتلا بناخوشی عطاش باشد و آن
مرضی است که هر قدر آب میخورد تشنگی او فرو نمی نشیند باید افطار کند و یکمد طعام تصدق کند پس
اگر ناخوشی او قبل از ماه آینده رفع شد بنوعی که تواند قضای آنرا بگیرد واجب است گرفتن قضا
و الا قضا بر او واجب نیست و اگر کسی ناخوشی مذکور نداشته باشد اما بسبب روزه تشنگی شدید
بر او غالب شود که مشقت تمام باو برسد جایز نیست افطار کردن بلکه باید متحمل آن شود مگر اینکه
بسبب روزه و تشنگی خوف هلاکت یا حدوث مرض داشته باشد در اینصورت بقدریکه او را
از هلاکت یا حصول مرض باز دارد آب میآشامد مسئله پنجم هر که از برای او افطار بجهة یکی از اعذار

مذکوره جایز شد کراهت دارد از برای او شکم را از طعام و آب پر کردن بلکه سنت است که بقدر ضرورت
اکتفا کند و همچنین کراهت دارد در روز جماع کردن او باب دویم در اقسام روزه بدانکه روزه
بر چهار قسم است واجب و سنت و حرام و مکروه و در این باب سه فصل است فصل اول
در روزه واجب و احکام آن فصل دویم در روزه سنت و احکام آن فصل سیم در روزه
حرام و مکروه و احکام آنها فصل اول در روزه واجب بدانکه روزه واجبی منحصر است در روزه
ماه مبارک رمضان و روزه قضائی و روزه کفاره غیر با جاره و روزه اعتکاف و روزه نذری و
روزه که از برای متمتع در حج واجب میشود و روزه کفاره و در این کتاب از سه قسم آخر گفتگو
نمیشود بلکه بیان آنها در کتاب نذر و حج و کفارات میشود و روزه اعتکاف نیز در خاتمه این
کتاب مذکور خواهد شد و روزه اجاره آنچه در مبحث نماز استیجاری مذکور شد واضح میشود و احکام ح
پس دو روزه واجبی باقیماند که در این موضع در دو مبحث ذکر میشود مبحث اول در روزه ماه مبارک
رمضان بدانکه روزه ماه رمضان واجب میشود بر کسیکه مستجمع شرایط مذکوره از برای روزه باشد وجوب
بدخل شدن ماه رمضان و دانسته میشود دخول ماه رمضان بیکی از چهار چیز اول بدیدن هلال
رمضان یعنی هر که خود او هلال را ببیند ماه از برای او داخل شده و روزه بر او واجب میگردد و خواه
بتنهائی دیده باشد یا شریکی هم داشته باشد و خواه عادل باشد و خواه غیر عادل و خواه نزد حاکم شرع
ثابت شود یا نه دویم بگذشتن سی روز از اول ماه شعبان سیم شهادة دادن جمعی کثیر که بحد

شیاع

شیاع و استفاضه برسد و از قول ایشان علم حاصل شود و اگر یقین حاصل نشود اما مظنه حاصل
شود فایده ندارد چهارم بشهادة دو نفر عادل بدیدن هلال یا بشنیدن از جمعی کثیر که قول آن دادن حم
جمع مفید علم باشد و مطلقا هلال بشهادة عدلین ثابت میشود مگر هر گاه هوا صاف
و اصلا ابر و بخاری نباشد و جمعی کثیر و جمعی غفیر از اهل آنجائی که این دو نفر میگویند ما ماه را از جای
دیدیم با آن دو نفر در مقام تفحص دیدن هلال برآمده باشند و از میان آنها همان دو نفر بگویند
ما ماه را دیدیم و هیچکس دیگر ندیده باشد که در اینصورت ظاهر آن است که شهادة آنها مقبول نیست
و همچنین در صورتیکه ابری باشد که تمام افق و آسمان را در گرفته باشد و از جماعت جمعی کثیر به
تفحص بر آیند و احدی نبیند مگر دو نفر از میان آنها که در اینصورت نیز شهادة ایشان مقبول نیست
و هر کسی که دو نفر عادل نزد او شهادة بدهند باید روزه بگیرد و در فطر باید افطار کند و ضرور نیست که باید پیش
حاکم شرع شهادة بدهند تا او حکم کند و باید هر دو شهادة بدهند که ما هلال ماه رمضان یا شوال را فلان
دیدیم یا از جمعی شنیدیم و اگر همین بگویند که امروز اول ماه است یا امروز روزه است یا روز عید است
کافی نیست و اگر یکی بگوید من ماه شعبان را شب دوشنبه دیدم و دیگری بگوید من ماه رمضان را
شب چهارشنبه دیدم باز کافی نیست و هر گاه شاهدها در موضع هلال یا در صفات آن از رفعت
و کجی یا جهت بزرگی و کوچکی اختلاف کنند شهادة آنها باطل میشود و بغیر از این چهار چیز هلال ثابت نمیشود
مثل شهادة یکعادل و تقویم و حساب اهل نجوم و امثال آن و غیر اینها و در اینجا چند مسئله است

مسئله اول اقوی آن است که بقول و حکم حاکم شرعی یعنی مجتهد جامع الشرائط بتنهائی ماه ثابت نشود چنانکه بگوید خود دیدم یا بگوید از شهادة عدلین یا استفاضه بر من ثابت شد بلکه اوهم حکم کند هرگاه عادل باشد مسئله دوم حق آن است که دیدن هلال در گردن تنها کافی است از برای ولایت دیگر اسم اگر چه فاصله میان افق ها بسیار باشد چون شام و هرات و مصر و قندهار مسئله سوم هرگاه در رجب هلال دیده دیده شود اما در روز پیش از ظهر دیده شود حق آن است که همان روز اول ماه است اما اگر بعد از ظهر دیده شود روز دیگر اول ماه است مبحث ششم در روزهای قضائی و در اینجا چند مسئله است مسئله اول بدانکه قضا واجب است از برای هیچ روزه مگر روزه ماه مبارک رمضان و روزه نذر معین یعنی نذری که وقت آن معین باشد مثل روز جمعه یا جمعه یا اول ماه و یا کفاره اعتکاف و قضاء روزه روز نذر معین در بعضی صور واجب شد و همچنین نیست که ترک مطلق قضا داشته باشد چنانچه اگر روزی که نذر روزه آن کرده در ماه مبارک رمضان اتفاق بیفتد باید که بجهة رمضان آن روز را روزه گرفت و قضای نذر را نباید بجا آورد و همچنین اقوی آن است که اگر آن روز عید فطر یا عید اضحی واقع باشد باید که افطار کند و قضا واجب نیست بلکه سنت است بلکه اظهر آن است که اگر در آن روزی که نذر کرده سفری اتفاق افتد یا مرضی عارض شود که باید افطار کند یا زن حائض شود باز افطار میکند و قضا لازم نیست اما احوط آن است که آن روز را قضا بگیرد مسئله دوم بدانکه کسیکه روزه روزی را از ماه مبارک رمضان افطار میکند اگر طفل یا دیوانه باشد قضا بر او واجب نیست اجماعا و همچنین اگر مغمی علیه باشد و بیهوش شود و باین جهت روزه

او باطل بشود

باطل شود یا نه قضا ندارد بنابر اقوی و اگر بالغ عاقل ترک روزه کند بجهة اشتباهی مثل اینکه فراموش کند که امروز باید روزه بگیرد یا نداند که اول ماه است قضاء آن روز واجب است بالاجماع و اگر بجهة عذری افطار کند مثل حیض یا سفر یا مرض باز قضاء آن اجماعا واجب است مگر کسیکه بجهة مرض افطار کند و مرض او متصل شود برمضان آینده قضا بر او واجب نیست و همچنین زن پیر که بجهة پیری عاجز از روزه گرفتن باشد چنانکه گذشت و اگر بدون عذر افطار کند قضا بر او لازم است مطلقا مگر کافر اصلی که بعد از مسلمان شدن روزهائی را که خورده قضا ندارد و اما مسلمانی که غیر از شیعه باشد مثل سنی اگر روزه را بطریق صحیح مذهب خودشان گرفته باشد قضا لازم نیست اگرچه بمذهب شیعه درست نباشد و اگر بآن طریق روزه را باطل کرده باشد باید قضا بگیرد مسئله سیم هرگاه کسی جنب شود در ماه مبارک رمضان و غسل را فراموش کند یا چند روز بگذرد یا تا ماه تمام شود پس اگر در این بین غسلی بکرده باشد اگرچه غسل جمعه باشد آنچه روزی که بعد از آن غسل است که در تمام روز آن غسل را کرده باشد قضا ندارد و آنچه قبل از غسل است باید قضا کند و همچنین روز غسل را اگر بعد از طلوع صبح غسل کرده باشد و اگر اصلا غسلی نکرده باشد همه روزهای ایام جنابت را باید قضا کند و اگر غسل حیض یا نفاس را فراموش کند یا چند روز بگذرد قضا بر او واجب نیست بلکه روزه او صحیح است و همچنین اگر کسی در روزه غیر ماه رمضان جنب شود و غسل را فراموش کند باز روزه او صحیح است و قضا ندارد مسئله چهارم هرگاه کسی در ماه مبارک رمضان مریض گردد یا حائض شود یا صاحب نفاس شود

و در بین جهة بعضی از روزهای این ماه را یا همه آنرا افطار کند و پیش از آنکه از آن مرض شفا یابد یا از حیض یا از نفاس پاک شود بمیرد خواه بجهة این مرض یا بجهة این نفاس یا بجهتی دیگر پیش از آنکه ممکن از قضای آن بشود قضای این روزها از برای آن کسی واجب نیست بلکه سنت هم نیست بنابر اقوی و اگر کسی مسافر باشد و افطار کند و در آن سفر بمیرد واجب است بجهة آن قضا کردن مسئله پنجم اگر کسی مریض شود در ماه رمضان و افطار کند و مرض او مستمر شود تا رمضان آینده بجهة آن روزها که مرض بود در رمضان اول افطار کرده قضا ندارد و واجب است از برای هر روزی یک مد طعام تصدق کند و حق آن است که حکم عذرهای دیگر نیز مثل حکم مرض است حتی سفر اگرچه ضروری نباشد یعنی اگر مستمر باشد تا رمضان دیگر قضا واجب نیست و باید تصدق یک مد کند و همچنین است اگر یک عذر مستمر نباشد ولکن دو عذر با هم مستمر باشد مثل اینکه در ماه مبارک مسافر بوده و افطار کند و بعد از تمام شدن سفر مریض شود تا ماه رمضان آینده یا عکس آن که در ماه رمضان حائض شود و در روز بعد از عید مسافر شود و بعد از تمام شدن سفر مریض شود تا رمضان آینده و همچنین است هرگاه تا دو رمضان یا بیشتر عذر او مستمر باشد قضا رمضان دوم نیز واجب نیست خلاصه اینکه هر ماه رمضانی که عذر از آن تا رمضان بعد مستمر باشد قضاء آن رمضان قبل لازم نیست ولکن تصدق متعدد میشود یعنی اگر عذر او تا دو رمضان مستمر باشد بجا از برای هر روز از رمضان یک مد تصدق میکند و همچنین رمضان دوم و از برای رمضان اول که از دو سال از آن گذشته دو مد واجب میشود و همچنین است اگر عذر از رمضان دوم تا چهارم متصل شود از برای هر

روز

هر روز از رمضان دوم زیاده از یک مد لازم نیست و هرگاه در میان دو رمضان بقدری ممکن شود که قضاء بعضی از روزهائی را که افطار کرده بگیرد و پیش از تمام شدن قضای روزها باز عذر حاصل شود و مستمر بماند تا دخول رمضان در این صورت قضاء همه واجب نیست بلکه آن بعضی که ممکن آن شده باید قضا کند خواه آن بعضی که ممکن شده بود قضا را گرفته باشد یا نه مسئله ششم هرگاه کسی روزه ماه رمضانی را کلا یا بعضا افطار کند و پیش از رمضان آینده ممکن از قضا بشود و با وجود این ترک کند قضا را تا رمضان دوم داخل شد واجب است بر او قضاء آنچه از رمضان سابق افطار کرده بگیرد و اگر ترک کند باید بجهة هر روزی یک مد طعام تصدق کند اگر ترک قضا از راه تهاون و سهل انگاری بوده یعنی عمدا ترک قضا را کرده و عزم قضا را نداشته تا رمضان دوم داخل شده و مشهور آن است که تاخیر قضا تا رمضان آینده بدون عذر حرام نیز هست و این جهت اگر وقت تنگ بشود و قضا را نگرفته باشد سفر را حرام میدانند و بعضی ادعای اجماع بر آن کرده اند و چون اجماع معلوم نشده و دلیلی تام دیگر هم بر حرمت ندیده ام ولیکن دست از احتیاط نباید برداشت مسئله هفتم هرگاه قضاء روزه ماه رمضان بر او واجب شود خواه بجهة عذری افطار کرده یا بدون عذر و خود در ایام حیوة ممکن از قضا بشود و با وجود این قضا نکند تا بمیرد بر ولی او واجب است که آنچه بر ذمه او بود قضا کند یعنی خود ولی اگر پسر بزرگ دیگر میت غیر از ولی ساقط نمیشود خواه آن غیر تبرعا بگیرد یا ولی او را استیجار کند یا میت خود وصیت باستیجار کرده باشد و مراد از ولی کسی است که اولی بمیراث اوست پس بر ترتیب طبقات

ارث خواهد بود و هر که ارث او را ببرد قضاء روزه بر او واجب خواهد بود و اگر وارث متعدد باشد
هر کدام بحسب سن بزرگتر هستند ولی خواهند بود و اگر ولی صغیر باشد باید بعد از بلوغ و عاقل شدن
قضا بگیرد و ولی بنده آقای اوست و اگر کسی بمیرد و ولی نداشته باشد بر کسی قضا واجب نیست
و اقوی آن است که تصدق هم از مال او لازم نیست و آنچه مذکور شد که بر ولی قضاء آن واجب است
روزه ماه مبارک رمضان است و قضاء روزه دیگر مثل نذر همین بر ولی واجب نیست و همچنین این
حکم مخصوص در آن یعنی قضاء روزه مرد بر ولی او واجب است و اما زن پس قضاء روزه او بر کسی واجب
نیست بلی جایز است برای او روزه گرفتن باستیجار یا تبرع همچنانکه از برای غیر ولی نیز جایز است
روزه گرفتن تبرعاً از برای مرد خواه ولی داشته باشد یا نه مسئله هشتم بدانکه قضاء واجب فوری
نیست یعنی لازم نیست که بعد از گذشتن ماه رمضان بدون تاخیر روزهائی که افطار کرده قضا کند بلکه هر وقت
خواهد میتواند قضا را بگیرد ولی چنانچه گذشت احتیاط آن است که تا رمضان آینده تاخیر نیندازد و لازم نیست
بر کسیکه چند روز را افطار کرده که آنها را پی در پی قضا کند و همچنین در قضاها ترتیب لازم نیست یعنی لازم
نیست که نیت کند که امروز قضاء روز اول و فردا از دوم است و هکذا مسئله نهم کسیکه در روزی
نیت قضاء روزه ماه رمضان کند خواه از برای خود یا غیر بعنوان اجاره یا تبرع تا ظهر میتواند افطار کند
اگر خواهد و بر او گناهی نیست و اما بعد از آنکه ظهر داخل شد دیگر افطار از برای او جایز نیست مگر آنکه قضای
احتیاطی باشد نه بر سبیل وجوب چه در این صورت حکم روزه سنتی دارد و در صورتیکه افطار جایز نیست اگر افطار کند باید

دکفاره
کفاره بدهد بنابر مشهور اطعام ده مسکین است و اگر قادر بر آن نباشد سه روز متوالی یا غیر متوالی بنابر
اختلاف قولین روزه بگیرد و جمعی گفته اند کفاره آن مثل کفاره ماه رمضان است و این قول احوط است
فصل دوم در روزهای سنتی و احکام آنها بدانکه روزه سنتی بر سه قسم است قسم اول آنکه
سبب مخصوص از برای آن نیست و وقت معینی نیز ندارد قسم دوم آنکه سبب مخصوص از برای
آن است اما وقت معینی ندارد قسم سیم آنکه جایز است در وقت معینی وارد شده اما اول
عبارت است از روزه هر روزی که خواسته باشد که روزه آن جایز است و مکروه نیست در روزهای تمام
ایام سال غیر از روزهای حرام و مکروه و اما دوم پس افراد آن بسیار است و در کتب ادعیه وارد است
مذکور مثل روزهائی که از برای طلب حاجات و طلب باران و نحو آنها رسیده و جمیع آنها در موضع معین
معینی اشکال دارد و ظیفه این مقام نیست و اما سیم پس از برای آن افراد بسیار است اول روزه سه
روز از هر ماهی و آن پنجشنبه اول از هر ماهی و چهارشنبه اول از دهه دوم آن و پنجشنبه آخر از دهه سیم آن
و این روزه افضل روزهای سنتی است و تاکید بسیار در آن وارد شده و هر کس ترک کند از سنت است
که قضای آنرا بگیرد و جایز است تاخیر آن در زمستان و قضا کردن آن در زمستان خواه گرفتن آن در
تابستان مشقتی از برای او داشته باشد یا نه و کسیکه عاجز باشد از گرفتن این روزه یا مشقت شدیده
از برای او داشته باشد مستحب است که بعوض هر روزی یک مد از طعام تصدق کند یا یک درهم نقره تصدق کند
دوم روزه ایام بیض هر ماهی که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است سیم روز عید روز

تا غدیر

عید غدیر که هیجدهم ذی الحجه است چهارم روزه روز ولادت پیغمبر صلعم که عید مولود است و آن هفدهم
ماه ربیع الاول است پنجم روزه روز بعث پیغمبر صلعم و آن روز بیست و هفتم ماه رجب است ششم
روزه روز دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی القعده است هفتم روزه روز پانزدهم ماه رجب است هشتم
روزه روز اول ماه ذی الحجه است نهم روزه روز ترویه که هشتم ذی الحجه است دهم روزه روز مباهله
است و آن بیست و چهارم ذی الحجه است یازدهم روزه است روز اول ذی الحجه است دوازدهم روزه روز
جمعه خواه تنهائی یا با روز دیگر سیزدهم روزه روز پنجشنبه چهاردهم روزه ماه رجب کلاً یا بعضاً پانزدهم روزه
ماه شعبان کلاً یا بعضاً شانزدهم روزه اول ماه محرم بلکه همه آن ماه غیر از روز عاشورا که حکم آن مذکور خواهد شد
هفدهم روزه روز نوروز و بعضی روزه روز عرفه را نیز بخصوصه سنت دانسته اند و حق آن است که بخصوصه سنت
نیست بلکه مثل سایر روزهاست مگر آنکه بجهة روزه خوف ضعف از دعا خواندن را داشته باشد یا اول آنکه
مشتبه باشد که در این دو صورت روزه روز عرفه مکروه است و همچنین بعضی روزه روز عاشورا که دهم ماه
محرم باشد سنت دانسته اند و حق آن است که سنت نیست بلکه بخصوصه امروز را روزه گرفتن کما اینکه روز عاشورا است
حرام است بنابر اقوی و اما بقصد بخصوص روز عاشورا مثل سایر روزهاست و همچنین بعضی سنت دانسته اند
روزه شش روز متوالی بعد از عید فطر را بلا فاصله و حق آن است که بخصوصه سنت نیست و در این موضع چند مسئله است
مسئله اول بدانکه کسیکه نیت روزه سنتی کند واجب نیست که آنرا اتمام کند بلکه تا غروب هر وقت خواهد
میتواند افطار کند بلی بعد از ظهر کراهت دارد افطار کردن مگر اینکه کسی او را تکلیف افطار کند که در این صورت روزه را

نگاه داشتن مکروه است بلکه سنت است افطار مسئله دوم کسیکه روزه سنتی را نیت کرده باشد کسی
او را تکلیف افطار کند سنت است افطار کردن او بالاتفاق مسئله سیم کسیکه قضاء روزه ماه مبارک رمضان
داشته باشد حرام است بر او روزه سنتی گرفتن و همچنین حرام است روزه سنتی فرزند بدون اذن
پدر و مادر و حرام است روزه سنتی زن اگر چه متعه باشد بدون رضای شوهر اگر چه شوهر حاضر نباشد و حرام
است روزه سنتی بنده بدون اذن آقا مسئله چهارم مکروه است روزه سنتی میهمان بدون اذن میزبان
و روزه سنتی میزبان بدون اذن میهمان مسئله پنجم سنت است امساک از چیزی خوردن و جماع کردن از برای
مسافر هرگاه بعد از ظهر وارد خانه خود شود یا موضع قصد اقامه شود یا پیش از ظهر وارد شود و پیش از آن افطار کرده باشد
و همچنین از برای مریض هرگاه بعد از ظهر مرض او رفع شود و از برای حایض و صاحب نفاس هرگاه در اثنای روز پاک
شوند و از برای کافری که در اثنای روز مسلمان شود و طفلی که در اثنای روز بالغ شود و دیوانه که در اثنای روز عاقل شود
فصل سیم در بیان روزهای حرام و مکروه بدانکه چنانچه مذکور شد حرام است روزه زن بدون اذن شوهر
و روزه فرزند بدون اذن پدر و مادر و روزه بنده بدون اذن مولی و حرام است روزه در سفر مگر آنچه مستثنی است
و مذکور شد و حرام است روزه مریض که موجب ضرر او باشد و حرام است روزه روزی که شک داشته باشد در آخر شعبان
است یا اول رمضان بقصد اول رمضان گرفتن و روزه ایام تشریق و آن سه روز بعد از عید اضحی است از برای
کسیکه در منی باشد و حرام است روزه صمت و آن عبارت است از آنکه در نیت قصد امساک از تکلم
را هم داخل کند و حرام است روزه نذر معصیت بجهة شکرگذاری رسیدن به آن معصیت مثل اینکه نذر کند که اگر خدا فلان

عمد و غیرعمد در روزه در افطار کرده

احرام باطل نمی‌کند ... برای من ... کنند بشرط آنکه آن روزه بگیرم اما اگر که خبر نقض عقوبه خود باشد حرام است حرام است روزه وصال و آن این است که دو روز پی در پی روزه بگیرد که در شب افطار نکند یا یکروز روزه بگیرد و قصد عدم افطار داشته باشد با سحر و پیش سحر افطار نکند حرام است روزه دهر یعنی کسیکه قرار بدهد که دائم الدهر روزه بگیرد و اما روزه مکروه پس روز جمعه است که مذکور شد که روزه سنتی است و روزه روز عرفه در صورت خوف ضعف یا اشتباه اول آن ماه و روزه روز عاشورا و روزه سه روز بعد از عید فطر **باب سیم** در بیان آنچه متعلق بکفاره افطار روزه است و در این باب چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه کفاره واجب نمیشود در افطار روزه هیچ روزه مگر سه روزه یکی روزه ماه رمضان و دوم در روزه قضای رمضان بعد از ظهر افطار کرده و سیم در روزه نذر معین و در غیر آن سه کفاره نمی‌باشد بلکه جایز است که هر وقت خواهد افطار کند مگر در روزه اعتکاف بعد از آنکه واجب شده و در کفاره افطار در روزه قضا گذشت و کفاره در افطار روزه نذر نیز در کتاب نذر مذکور است و اما کفاره افطار در روزه ماه رمضان یکی از سه چیز است یا آزاد کردن یک بنده یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا طعام شصت مسکین هر آدمی مخیر است که هر یک از این سه را خواهد اختیار کند و هرگاه کسی از کدام از اینها عاجز باشد مخیر میان آن دو دیگر است و اگر از دو تای از اینها عاجز باشد آن یکی دیگر برای او لازم معین میشود و اگر کسی از هر سه عاجز باشد مخیر است میان هجده روز روزه گرفتن یا تصدق کردن بقدری که ممکن او باشد و بهتر آن است که هر دو را بعمل آورد روزه بقصد وجوب و تصدق بقصد استحباب و اگر از این دو نیز عاجز باشد توبه و استغفار کفایه میکند و اگر بعد قدرت بهم رساند بر او چیزی

کسی

واجب نیست مگر اینکه در وقتیکه روزه میخورد قدرت داشته باشد و بعد از آن عاجز شده پس دوباره قادر شده باشد در این صورت باید کفاره را که قادر شده بدهد **مسئله دوم** اگر کسی روزه ماه رمضان بچیز حرامی افطار کند روزه را باطل کند چون عمل حرامی یا شرابی یا دروغ بر خدا و رسول و ائمه گفتن و امثال اینها مراد هر سه کفاره را باید بدهد و آن افطار بحرام است خوردن چیزی که حرز بدن او برساند **مسئله سیم** هرگاه کسی چند روزه را افطار کند باید از برای هر کدام یک کفاره بدهد اگرچه همه از یکماه رمضان باشد و اما اگر در یک روز چند دفعه مفطر بعمل آورد زیاده از یک کفاره لازم نمیشود مگر هرگاه مکرر جماع کند که بجهة هر جماعی یک کفاره میدهد **مسئله** کسی که افطار کند در روزه ماه رمضان را حلال داند مرتد و کافر است مگر اینکه تازه داخل مسلمین شده باشد و هنوز وجوب روزه نزد او ضروری نشده باشد و اگر کسی بدون اینکه افطار را حلال داند و نداند که معصیت است بار افطار کند مجتهد او را تعزیر کند پس اگر دو مرتبه بار افطار کند باز او را تعزیر میکند و در مرتبه سیم او را میکشد لیکن در دو مرتبه اول بعرض مجتهد رسیده باشد و او تعزیر او را کرده باشد و الا مثل مرتبه اول خواهد بود **مسئله پنجم** هرگاه کسی در روز ماه رمضان جماع کند زن داعی است خود را بر جماع در حالتیکه روزه هر دو واجب باشد کفاره باید دو کفاره بدهد یکی بجهة خود و یکی بجهة زن و جبر دیدار او را پنجاه تازیانه تعزیر کرد و بر زن کفاره واجب نمیشود و این حکم مخصوص زن خود دارد و کنیز و اجنبی این حکم را ندارد و همچنین اگر کسی زنی که خواب باشد جماع کند باز این حکم را ندارد و همان یک کفاره خود را باید بدهد و اگر کسی دیگری را اجبار بر افطار کند بغیر جماع

بار کفاره بر او لازم نمیشود **مسئله ششم** واجب نیست که بنده که در کفاره آزاد میشود شیعه اثنی عشری باشد و اگر اطعام مساکین کند باید عدد شصت نفر را تمام کند و جایز نیست بقدر طعام شصت نفر را بکمتر بدهد و واجب هر نفری را یکمد یا بیشتر بدهد و باید البته آنرا اطعام کند و قیمت آنکه مجوز بدهد دادن کفایه نمیکند و همچنین قیمه بنده **مسئله هفتم** هرجا که باید دو ماه روزه پی در پی گرفت اگر پیش از تمام شدن دو ماه یکروز را افطار کند پس اگر افطار بجهة عارضی مثل حیض یا مرضی بوده باشد باید بعد از رفع عذر تتمه روزه را بگیرد و کفایه میکند خواه پیش از یکماه عذر عارض شده باشد یا بعد از آن و اگر بجهة غیر از این دو عذر باشد اگرچه سفر باشد باید از سر بگیرد و آنچه را گرفته محسوب نمیشود مگر اینکه ماه اول را گرفته باشد و یکروز از دوم را هم در این صورت میتواند تتمه را بگیرد خواه پی در پی و خواه متفرق **مسئله هشتم** اگر کفاره بر ذمه کسی باشد دیگری بغیر اذن او ادا کند جایز است و از او مجزی است خواه آن مرده باشد یا زنده **مسئله نهم** هرگاه کسی روزی را افطار کند و کفاره بر او واجب شود و بعد از آن در همان روز عذری حاصل شود از برای او که باید افطار کند مثل سفری یا مرضی یا حیضی حق آن است که کفاره از او ساقط نمیشود و واجب است بر او کفاره را بدهد **خاتمه** در بیان اعتکاف و احکام آن و در آن چند مسئله است **مسئله اول** بدانکه اعتکاف از سنن مؤکده است و در آن ثواب بسیار است و در آن چند چیز شرط است که بدون آنها اعتکاف صحیح نیست **اول** نیت یعنی قصد کند که معتکف میشوم در این مسجد قربة الی الله **دوم** روزه پس صحیح نیست اعتکاف بدون روزه و بنابراین صحیح نیست اعتکاف در روزهائی که در آنها روزه نمیتوان گرفت و از

شخصی

از برای کسیکه روزه نمیتواند بگیرد چون مریض و حایض و مسافر **سیم** اینکه از سه روز پی در پی کمتر نباشد و شب روز دوم و سیم نیز داخل است اما شب روز اول و چهارم بنابر اقوی لازم نیست که داخل باشد پس وقت نیت اعتکاف از طلوع صبح روز اول است تا غروب آفتاب روز سیم و از باب مقدمه باید قدری از پیش از صبح روز اول و بعد از غروب روز سیم را داخل کند و باید سه روز تمام باشد پس اگر بعضی از روز اول و بعضی از روز چهارم را ضم کند کافی نیست **چهارم** اینکه در مسجد باشد و باید در مسجدی باشد که نماز جماعت در آن کرده بشود یعنی متعارف باشد نماز جماعت در آن و همین قدر کافی است بنابر اقوی اگرچه احوط آن است که در مسجدی کرده شود که مخصوص نماز جماعت قبیله یا محله نباشد بلکه از هر قبیله و محله از شهر در آنجا در وقت جماعه حاضر شوند **پنجم** اینکه در همه زمان اعتکاف در مسجد باشد و از آنجا بیرون نرود پس اگر از آنجا بیرون رود اگرچه بسیار اندک باشد بدون عذر اعتکاف او باطل میشود خواه عمداً باشد یا سهواً بلکه اگر بعضی اعضای خود را در مدة معتکف بودن از مسجد بیرون کند نیز اعتکاف باطل است و ... رفتن ببام مسجد از راهی که داخل مسجد باشد ضرر نمیرساند و هرگاه کسی او را اکراه بر بیرون رفتن کند یا بی اختیار بیرون ببرد اعتکاف باطل نیست بلکه بعد از رفع اکراه باید فی الفور بجای خود برگردد و هم جایز است بیرون رفتن بجهة امر ضروری از خود یا غیر خود که در مسجد نتوان آنرا بجا آورد و همچنین جایز است بیرون رفتن بجهة امری که در آن الی غة اللّه منظور باشد چون قضاء حاجت برادر مؤمنی یا عیادت مریضی یا تشییع جنازه یا حضور نماز میتی یا امثال اینها و هرگاه بجهة یکی از این امور بیرون رود واجب نیست

کار و راه نرود مگر بر هو وسعی کند که در شمار بر ذروه اقل اقدار ضرورة بجا آورد است که همین قدر باشد که وفا
مشغول گاه امر ضروری باشد و از اشتغال آن خارج نباشد و بعد از بیرون رفتن که بجاهای جا
نیست از برای او در بیرون مسجد نشستن بجز جا آوردن اشتغال کردن و در زیر سایه که در زیر آن نشستن جایز
نیست مگر هرگاه چاره از آن نباشد یعنی ضرورت باشد در سایه نشستن اما راه رفتن در سایه
مطلقا جایز است خواه با ضرورت باشد خواه بی ضرورة بنابر اقوی مسئله دوم هرگاه کسی بجهة ضرورتی از مسجد
بیرون رود از برای ادای نماز نیست که نمازهای خود را در خارج مسجدی که در آن معتکف است بجا آورد
بلکه باید وقت نماز رجعت کند و نماز را در همان مسجد بجا آورد و اگر شغل او باقی مانده باشد باز برگردد
بخارج مگر در مکه معظمه که نماز را در همان مسجد خارج مسجد اعتکاف میتواند بجا آورد و همچنین در غیر مکه
اگر عذری رو دهد که وقت نماز نتواند رجعت کند به مسجد اعتکاف باز میتواند در خارج مسجد نماز را بجا
آورد مسئله سیم بدانکه اعتکاف سنت است چنانچه مذکور شد و اگر کسی نذر یا عهد کند که اعتکاف بجا
بجا آورد واجب میشود و مشروط است در نذر یا عهد اعتکاف که قید بکند اگر سه روز از شده باشد پس
قید کند که کمتر از سه روز نباشد باطل است اما هرگاه مطلق نذر کند صحیح است و بر سه روز حمل میشود و هم
چنین اگر نذر کند که فلان روز مثل جمعه اعتکاف کند و قید بکند که جمعه منتهای آن صحیح است و جمعه و دو
روز دیگر اعتکاف بکند مسئله ... اعتکاف سنت و همچنین واجبی که وقت آن معین نباشد
به مجرد شروع در آن واجب نمیشود اتمام آن بلکه حق آن است که واجب نمیشود مگر هرگاه دو روز اعتکاف

کند که در این صورت واجب است که روز سیم را نیز تمام کند و این همین مخصوص سه روز اول است و سه روز
بعد چنین نیست بنابر اقوی یعنی اگر روز چهارم و پنجم را نیز اعتکاف کند واجب نیست که روز
ششم را نیز تمام کند مسئله پنجم سنت است از برای معتکف که در ابتدای اعتکاف یا اگر نذر کند
در وقت نذر اعتکاف شرط کند که اگر از برای او امری رو دهد از اعتکاف برگردد خواه آن امری باشد
که جایز باشد از برای آن بیرون رفتن یا نه مثل امری از امور دنیویه و در این صورت اگر برگردد قضا بر او نخواهد
بود مسئله ششم حرام است بر معتکف جماع کردن خواه در روز و خواه در شب و همچنین استمنا کردن
و بشهوة بوسیدن زن و بشهوت دست بر بدن او رسانیدن اما نظر کردن بزن اگر چه بشهوت باشد
بر او حرام نیست و احوط اجتناب است از خرید و فروش و هرگاه یکی از امور مذکوره را بعمل آورد پس اگر
جماع یا استمنا باشد علاوه بر فعل حرام اعتکاف او نیز باطل میشود و در غیر این دو اعتکاف باطل نمیشود
و جمعی حرام دانسته اند بر معتکف بوی خوش بکار بردن و گل و ریاحین را بو کردن و مشغول غیر از امور ضروریه
لازمه از امور دنیا شدن و جدال کردن و حق آن است که همه اینها بر معتکف مکروه است نه حرام بلکه
آنچه بر کسی که احرام می بندد حرام میشود بر معتکف مکروه است مگر آنچه مذکور شد که بر معتکف نیز حرام است و
بعضی هر فعل معصیتی را بر معتکف حرام دانسته اند و اقوی آن است که از حیثیت اعتکاف مکروه است اگر چه
از حیثیت معصیة بودن حرام است و هر چه بر معتکف حرام است بخصوص اعتکاف واجب ندارد بلکه
در اعتکاف سنت نیز حرام است مگر اینکه در حینی باشد که تواند اعتکاف را بر هم زند و پس از آن قصد

بر هم زدن اعتکاف را بکند مسئله هفتم هر چه روزه را باطل میکند اعتکاف را نیز باطل میکند اگر بر وجهی واقع شود
که روزه باطل شود یعنی در روز عمدا آنها را بجا آورد حاصل آنکه روزه او را باطل کند مسئله هشتم صحیح نیست اعتکاف
بنده و زن بدون اذن مولی و شوهر مطلقا و همچنین صحیح نیست اعتکاف فرزند بدون اذن پدر و مادر
اگر روزه آن سنتی باشد و پدر و مادر اذن در آن روزه نداده باشند اما اگر روزه واجبی باشد
یا سنتی باشد و اذن از پدر و مادر بخصوص روزه حاصل کرده باشد اعتکاف صحیح است اگر بخصوص
اعتکاف طلب اذن نکرده باشد مسئله نهم هرگاه کسی در اعتکاف جماع کند بر او کفاره
واجب میشود ... خواه در شب باشد یا در روز و کفاره آن بنابر حق کفاره ظهار است
و آن این است که یک بنده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر قدرت بر آن نداشته
شصت مسکین را طعام بدهد و اگر وقوع جماع در روز رمضان یا بعد از ظهر در قضاء رمضان باشد یا
در روزی باشد که روزه او واجب معین باشد در این صورة دو کفاره باید بدهد یکی کفاره اعتکاف
و یکی آن روزه که افطار کرده و از برای غیر جماع بخصوص اعتکاف کفاره واجب نمیشود مسئله دهم هرگاه کفارات
کسی در اثناء اعتکاف مریض شود که باید روزه را افطار کند یا زن حائض شود از مسجد بیرون میرود و
اعتکاف را موقوف میکند تا عذر او زائل گردد و بعد از زوال عذر بموضع خود بر میگردد و اعتکاف را قضا میکند
بنابر احوط پس اگر سه روز گذشته باشد هر قدر از زمان اعتکاف که ترک شده قضا میکند و اگر سه روز
گذشته نباشد همه زمان اعتکاف را قضا میکند کتاب چهارم در بیان مسائل ضروریه زکوة و چون زکوة

بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطره پس در اینجا در دو مقصد است مقصد اول در زکوة مال و در آن چند
مبحث است مبحث اول در بیان شرایطی که وجود آنها در مکلفین لازم است در تعلق وجوب زکوة
بر ایشان و آن پنج شرط است شرط اول و دوم بالغ بودن و عاقل بودن پس زکوة واجب نمیشود در مال
طفل نابالغ و در مال دیوانه خواه طلا و نقره باشد یا غلات و حیوانات بنابر اقوی و اشهر و لازم است در
تعلق زکوة مال بالغ و عاقل که در حیوانات و طلا و نقره که صاحب مال در تمام یکسال که یازده ماه است
بالغ و عاقل باشد پس شخصی که بالغ شد تا اینکه یازده ماه بر مال او در حال بلوغ بگذرد زکوة بر او
تعلق نمیگیرد و همچنین هرگاه دیوانه عاقل شود باید یازده ماه بر مال او در حال عقل بگذرد تا زکوة بر آن واجب ماه
شود و کسیکه جنون دوری داشته باشد زکوة در مال او واجب نمیشود مگر اینکه یکسال مذکور بر مال
او در حالت عقل او بی عروض جنون بگذرد و این در حیوانات و نقدین است اما غلات پس کم شرط است در سال
شرط نیست بلی باید قبل از رسیدن غلات بکمال وجوب زکوة صاحب مال بالغ و عاقل باشد
یا در حال تعلق و حال تعلق وجوب زکوة بر آنها وقتی است که عرفا گندم و جو و خرما و مویز بر آنها صادق
بیاید یعنی بگویند این گندم است یا جو یا خرما یا مویز پس اگر طفل وقتی بالغ شود که حاصل او گندم شده
باشد یا جو یا خرما یا مویز و پیش از آن که بلوغ رسیده باشد زکوة بر آن واجب نیست
و همچنین دیوانه هرگاه عاقل شود بلی از برای ولی طفل سنت است که زکوة غلات و حیوانات او را
بدهد شرط سیم آزاد بودن پس واجب نیست زکوة در مال بنده و بر آقای او نیز لازم نیست

دادن زکوة و احتمال شرط چهارم ملکیت پس چیزی را که کسی مالک نیست زکوة در آن نیست مثل مالی که
وقف باشد یا نذر شده باشد که همان چیز بفقرا داده شود پس هرگاه کسی شتری یا گاوی یا گوسفندی
را وقف کند زکوة بر آن تعلق نمیگیرد و از عدد نصاب حساب نمیشود و همچنین هرگاه اگر کسی محصول زمینی را
پیش از وقت وجوب نذر فقرا کند زکوة بر آن محصول تعلق نمیگیرد اما اگر بعد از وقت تعلق وجوب نذر
نذر کند باید زکوة انرا بدهد و تتمه را از باب نذر بفقرا بدهد و اگر زمینی وقف باشد بر شخصی و انرا
زرع کند و محصول ان برابر آن رسد که بحد نصاب رسیده باشد باید زکوة انرا بدهد و فرقی نیست در ملکیتی
که موجب تعلق زکوة میشود میان ملکیت لازمه و ملکیت متزلزله پس هرگاه کسی محصول زمینی را
قبل از وقت تعلق وجوب بیع شرط کسی کند و در حال بیع شرط وقت تعلق وجوب آن برسد
بر مشتری زکوة آن واجب میشود و همچنین اگر حیوانی را بیع شرط کنند و یازده ماه بر آن بگذرد و
شرایط وجوب زکوة در حیوان و در ان جمع شده باشد بر مشتری واجبست زکوة انرا بدهد شرط
پنجم تمکن خود مالک مال از تصرف در آن مال در تمام سال در چیزهائی که گذشتن سال در انها
معتبرست که طلا و نقره و حیوانات ثلثه باشد یعنی که در ظرف سال عرفا صاحب مال قادر باشد
که قادرست بر تصرف در آن مال هر وقت که خواهد در عرف او را قادر بر تصرف در آن گویند در
هر وقت از سال پس هرگاه کسی را مالی باشد که عرفا قادر نباشد بر آن بلکه غصب شده باشد در تمام سال یا در
بعضی از سال زکوة ان سال بر او لازم نخواهد بود و همچنین زکوة نخواهد بود در مالی که از کسی غصب شده
باشد

تعلق

باشد یا در زیر شده باشد یا گم شده باشد و صاحب آن متمکن از دست آوردن آن
نباشد و اگر او را ممکن باشد دست آوردن آن اگرچه بمرافعه کردن یا استعانه بجوری باشد
بحدی که بر او عسر و مشقت نباشد و با وجود این کوتاهی کند واجبست زکوة انرا بدهد و اگر متمکن
از تصرف در بعض اموال باشد و در بعض دیگر آن بعضی را که متمکن از تصرف در آن دارد بحد
نصاب رسیده باشد البته زکوة انرا باید داد و اگر آن بعض بحد نصاب نرسیده باشد ولیکن
مجموع بحد نصاب رسیده باشد ظاهر اینست که باید زکوة ان بعضی را که متمکن از تصرف در آن
است بدهد و مخفی نماند که اعتبار این شرط در چیزهائیست که سال در آن معتبرست که نقدین
و حیوانات ثلثه باشد اما غلات که سال در ان انها معتبر نیست تمکن از تصرف در تعلق وجوب
زکوة شرط نیست بلی اگر مالک ممنوع از تصرف در انها باشد مادامی که ممنوع است واجب نیست
بر او اخراج زکوة آن اما بعد از تمکن باید زکوة انرا همان وقت بدهد اما آنچه سال در آن معتبرست
حیلی نیست بلکه بعد از تمکن انرا اول سال قرار میدهد و بعد از تمام سال زکوة در ان واجب میشود
و نیز مخفی نماند که مناط تمکن از تصرف خود صاحب مالست یعنی خود قادر باشد بر رد کردن آن یا
بر رسانیدن آن بوکیل خود یا بغیر آن اما هرگاه خود متمکن نباشد ولیکن در دست وکیل او باشد
یا ولی او و خود او دست رسی باو داشته باشد که هر وقت خواهد از او بگیرد یا تصرف در آن کند
زکوة واجب میشود و در اینجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول هرگاه کسی طلبی از دیگری

از دیگری داشته باشد و بر ذمه او باشد بر صاحب طلب دادن زکوة آن واجب نیست تا انرا بگیرد و
سال بر آن بگذرد در چیزهائی که سال در انها معتبرست مسئله دوم هرگاه کسی گوسفندی یا گاوی
یا شتری یا طلا و نقره را رهن نماید نزد دیگری و سال بر آن بگذرد و بحد نصاب باشد باید زکوة
بدهد و همچنین هرگاه محصول زمینی را رهن دیگری کند و رهن سبب باعث سقوط زکوة نمیشود
مسئله سیم شرط نیست در وجوب زکوة اینکه بالفعل متمکن از رسانیدن بمستحق باشد
پس اگر سال بر مالی بگذرد و مستحق در انوقت حاضر نباشد زکوة ان واجب میشود که هر وقت
مستحق حاضر شد بمصرف او رسانیده شود مسئله چهارم زکوة واجب میشود بر مال صغیر و سفیه که
بالغ باشد و دیوانه نباشد و بر مال قرضدار اگرچه قرض او مقابل نصاب زکوة بلکه مستوعب
مستوعب همه مال او باشد مسئله پنجم هرگاه کسی قرضدار باشد و مالی هم داشته باشد که
زکوة بر آن تعلق گرفته باشد باید زکوة را از اصل وضع کرد و تتمه را بقرض دار داد اگرچه تتمه وفا
وفا بقرض نکند بلی اگر قدر زکوة بر ذمه او تعلق گرفته باشد حکم قرض خواهد داشت و باید ترکه را بر
بر قرض و زکوة قسمت کرد مبحث دوم در بیان اموالی که زکوة در انها تعلق میگیرد بعنوان وجوب
واجب میشود و شروطی که در انها معتبرست و قدر زکوة انها بدانکه اموالی که زکوة بانها تعلق میگیرد
بعنوان وجوب نه چیزست حیوانات ثلث که شتر و گاو و گوسفند است و نقدین که طلا و نقره است
و غلات اربع که گندم و جو و خرما و مویزست و در این مبحث سه فصل است فصل اول در زکوة
شتر و گاو

شتر و گاو و گوسفند بدانکه در واجب شدن زکوة در شتر و گاو و گوسفند چهار شرطست شرط اول
انکه سال بر آن بگذرد یعنی یکسال تمام انرا مالک باشد پس مادامیکه سال تمام نشده اگرچه یک
روز باشد زکوة در آن واجب نیست و مراد بسال تمام شدن یازده ماه و داخل شدن ماه
دوازدهم است و بمجرد داخل شدن ماه دوازدهم زکوة بر ذمه او مستقر میشود و ابتدای
ماه دوازدهم ابتدای سال دوم است و مراد بگذشتن سال بر آن اینست که در تمام سال مذکور
مالک انها باشد و در همه سال جامع جمیع شرایط وجوب زکوة که در صاحب مال معتبرست از بلوغ و عقل و
آزادی و تمکن از تصرف بوده باشد و همچنین جمیع شرایطی که در مال معتبرست تا زکوة بر آن تعلق گیرد از نصاب
و سائمه بودن و کارکن نبودن چنانکه مذکور میشود دارا باشد پس در اثناء سال یکی از این شروط مفقود
شود زکوة بر مال تعلق نمیگیرد و باید بعد از حصول شرط سال را از سر گرفت و همچنین اگر در اثناء سال
حیوانی که داشت معاوضه کند با حیوانی دیگر از همان جنس یا جنس دیگر یا با چیزی دیگر اگرچه بقصد فرار از زکوة باشد هم
زکوة واجب نمیشود و هرگاه کسی بقدر نصاب حیوانی داشته باشد و در اثنای سال باز از همان حیوان مالک
شود خواه از نتاج همان حیوان های خود او و اولاد انها باشد یا انها ضم باحیوانی که داشته میشود
یعنی در آخر سال حیوانهای سابق زکوة بر این حیوانهائی که بعد مالک شده تعلق نمیگیرد بلکه برای
انها سال جداگانه است و تفصیل آن اینست که آنچه بعد ضم شده چند صورت دارد صورت اول
انکه آنچه ضم شده بقدری خورد که بحد نصابی نرسیده باشد اصلا نه از آن نصابی که بحد نصاب

جوانهای سابق است که حامله‌اند و نه نصابی دیگر غیر از آن و نه باعث تمامیت نصابی شوند مثل
اینکه چهل گوسفند داشته باشد و در اثنای سال یک بیست راس دیگر با آنها ضم شود در
این صورت اصلا تفاوتی نمیکند و وجود این بیست راس با عدم ایشان مساوی است صورت دویم آنکه
آنچه ضم شده بقدری باشد که بنصابی که بعد از نصاب اصل است رسیده باشد خواه نصاب
متصل با آن یا بالاتر و آن بر دو قسم است زیرا که یا اصل بنصاب بعد از نصابی که جوانهای ضمیمه
رسیده‌اند که نصاب سیم باشد یا چهارم و هکذا تمیز شد پس اگر از قسم اول باشد مثل اینکه باشد
چهل گوسفند داشته و در اثنای سال یکصد و بیست و دو راس دیگر نیز مالک شد چه صد و بیست
و دو بعد از بیرون رفتن یکی که زکوة سابق میدهد نصاب دویم گوسفند است و با گوسفند سابق
مالک دو نصاب خواهد بود در این صورت باید بعد از تمام شدن سال جوان های سابق زکوة
آنها را بدهد پس بعد از سال آخر دارد و بنای کار را بر سال جوانهای لاحق میگذارد و ابتدا
از سال آنها میکند و دیگر اصلا زکوة نمیدهد تا سال آنکه جوانهای ضمیمه تمام شود در آن وقت
زکوة نصاب دویم را میدهد از برای همه جوانهای سابقه و لاحقه و اگر از قسم دویم باشد
یعنی جوانهای لاحقه منضما که بعد از نصاب اصل است رسیده باشند و با اصل بسیم نصاب
سیم مثلا برسند مثل اینکه صد گوسفند داشت و در اثنای سال یکصد و بیست و دو گوسفند دیگر مالک
شد در این صورت ظاهر آن است که باید در تمام شدن سال اصل زکوة آنرا داد و در تمام شدن سال

ضمیمه زکوة

[illegible] اصل میگذارد صورت چهارم آنکه ضمیمه تتمه نصاب بعد از نصاب
اصل باشد و لیکن خود نصاب مستقل غیر از نصابی که اصل رسیده باشد مثل اینکه پنجاه گوسفند
بیست و دو گوسفند ضم شود و حکم این صورت نیز مثل حکم صورت سیم است صورت پنجم آنکه ضمیمه
تتمه نصاب بعد از نصاب اصل باشد و خود نیز نصاب مستقلی رسیده باشد مثل اینکه یکصد و بیست
گوسفند چهل و دو گوسفند ضم شود و حکم این صورت نیز مثل حکم قسم دویم از صورت دویم است که باید سال
هر یک از اصل و ضمیمه را جداگانه ملاحظه نمود شرط دویم آنکه در سال خود چرنده باشد عرفا یعنی آنها را
در عرف گویند که در این سال چرا بودند و در طرف سال یکروز یا دو روز یا سه روز علف دادن
ضرر ندارد چه باز گویند در عرف که در این سال میچریدند بلی اگر یکماه از سال یا که بیست روز را
علف بدهند از چرنده بودن سال عرفا بیرون میروند و زکوة با آنها تعلق نمیگیرد اما در کمتر از بیست
روز اشکال دارد و باید زکوة را داد و مراد از علف دادنی که وجوب زکوة را ساقط میکند آن است

در حیوان خود بسر علف آید و بچرد یا آنکه مالک از برای ایشان علف ببرد یا غیر مالک
علف زر خریده خوردن آنرا از چرنده بودن بیرون میبرد هر نوع که بوده باشد و ظاهر آن است
که این شرط در سال اول نتاج حیوانات شرط نباشد یعنی شرط نیست که در تمام یکسال
چرنده باشند بلکه همین قدر که در هنگام تمام شدن سال عرفا چرنده باشند کافی است
اگرچه در بعضی از سال شیرخوار باشند یا بعد شیر زمانی علف دستی بخورند خلاصه آنکه باید
در حین تمام شدن سال عرفا آنها را چرنده گویند شرط سیم آنکه عرفا در سال آنها را
کارکن نگویند و این شرط در شتر و گاو است و کار کردن در مدت قلیل مثل دو سه روز ضرر ندارد
بلکه تا کمتر از بیست روز ظاهر آن است که در بیست روز و بیشتر کارکن بودن در طرف سال
مسقط زکوة است و باید بعد از آن زمان را ابتدای سال قرار داد شرط چهارم آنکه بحد نصاب
برسند و تا بحد نصاب نرسیده زکوة تعلق نمیگیرد و نصاب هر یک از شتر و گاو و گوسفند مختلف است

اما

اما شتر دوازده نصاب دارد اول پنج شتر پس تا به پنج نرسیده زکوة ندارد و همین
که به پنج رسید زکوة واجب میشود و قدر زکوة آن در این وقت یک گوسفند است و نصاب
دویم ده شتر است و در میان پنج و ده چیزی واجب نمیشود و همان یک گوسفند را باید داد و همینکه
به ده رسید به نصاب دویم میرسد و قدر زکوة آن دو گوسفند است و نصاب سیم پانزده
شتر است و تا از ده به پانزده نرسیده همان دو گوسفند را باید داد و به پانزده که رسید
سه گوسفند باید داد تا به نصاب چهارم برسد که بیست شتر باشد در این وقت چهار گوسفند
باید داد تا به نصاب پنجم برسد و آن بیست و پنج شتر است در این وقت پنج گوسفند باید
داد و نصاب ششم بیست و شش شتر است و همینکه به بیست و شش رسید دیگر گوسفندی
نباید داد و قدر زکوة آن یک شتر ماده است که یکسال اتمام شده باشد و داخل سا
ل دویم شده باشد و این قدر زکوة الی ~~یک شتر ماده~~ است تا به نصاب هفتم
برسد که سی و شش شتر است در این وقت یک شتر ماده دو ساله یا به سه باید بدهد و همین را باید
داد تا به نصاب هشتم برسد و آن چهل و شش شتر است در این وقت باید یک شتر ماده سه ساله
یا چهار داد و همین است زکوة تا به نصاب نهم برسد و آن شصت و یک شتر است در این وقت یک
شتر ماده چهار ساله یا پنج باید داد و این است زکوة تا به نصاب دهم برسد و آن هفتاد
و شش شتر است در این وقت باید دو شتر ماده سه ساله یا در چهار داد تا به نصاب دوازدهم

[illegible]

برسد و از آن صد و بیست و یک شتر است و چون باین عدد رسید میخواهد از برای هر پنجاه شتر یک ماده
شتر سه ساله بدهد و میخواهد از برای هر چهل شتر یکماده شتر دو ساله بدهد یعنی مخیر است میان
این دو نوع هر یک را که میخواهد اختیار کند و ضرور نیست که این نوع را بگیرد که موافق عدد شترها باشد
مثل اینکه ضرور نیست در صد و پنجاه شتر نوع پنجاه را اختیار کند در صد و شصت نوع چهل را
بلکه در هر صورة مخیر است در هر نوعی اگر اختیار کرد اگر همه عدد شترها را فرو بگیرد و اگر چه زیادتی باشد
معفو است **اما گاو** نصاب آن سی راس است و همکه بسی رسید باید یک راس گاو
که یکسال آن تمام باشد خواه نر یا ماده داد و این است زکوة گاو تا چهل راس برسند و تا چهل
نرسیده چیزی زیاد نمیشود و چون بچهل رسید باید یکماده گاوی که میان دو سال و سه سال باشد
داد دیگر چیزی زیاد نمیشود تا بشصت رسید در آنوقت دو گاو یکساله باید داد تا بهفتاد برسد
در آنوقت یک گاو یکساله و یکماده گاو دو ساله باید داد تا بهشتاد برسد در آنوقت دو ماده
گاو دو ساله باید داد تا بنود برسد در آنوقت سه گاو یکساله باید داد تا بصد برسد در آنوقت
دو گاو یکساله و یکماده گاو دو ساله باید داد و همچنین هر قدر گاو داشته باشد باید باین طور رفتار کند
یعنی از برای هر سی گاو یک گاو یکساله بدهد و از برای چهل گاو یکماده گاو دو ساله بدهد و هر
عددی که اسم سی و اسم چهل از او فرو بگیرد مخیر است میان اختیار هر یک که خواهد پس میتواند
در صد و بیست گاو چهار یکساله بدهد یا سه ماده گاو دو ساله **اما گوسفند** پنج نصاب دارد

نصاب اول

نصاب اول چهل گوسفند است ۲ و نصاب سیم دویست و یکی است و در آن سه گوسفند است
و نصاب چهارم سیصد و یک گوسفند است و در آن چهار گوسفند است و نصاب پنجم چهار
صد گوسفند است و چون بچهار صد رسید از برای هر صد گوسفند یکی میدهد و دیگر هر چه بالا میرود بر
همین طور است یعنی از برای هر صد گوسفند یکی میدهد و آنچه میان دو صد واقع است معفو است
و در این مقام مسائلی چند است که باید بیان شود **مسئله اول** بدانکه شتر بختی و عربی ۲ و گاو و گاو
میش یک جنس است و همچنین بز و میش پس اگر بعضی گاو و گاو میش داشته باشد بنصاب رسیده
خواهد بود و همچنین چهل بز و میش و در زکوة هر از هر کدام که خواهد بدهد هر گاه هر دو را داشته
اگر چه در قیمت اینها تفاوت داشته باشد اما اگر همه را میش داشته باشد نمیتواند در
در اخراج بز قبول کرده بدهد مگر بقیمت میش **مسئله دویم** گوسفندی که بجهة زکوة داده میشود
واجب است که بحدی باشد که انرا عرفا گوسفند گویند و همین قدر کافی است و جایز نیست
دادن گوسفند مریض بعوض زکوة گوسفندهای صحیح و نه گوسفند پیر بجهة زکوة گوسفندهای
جوان و نه گوسفند بسیار معیوب بجهة زکوة گوسفندهای بی عیب اما عیب جزئی مثل شکافی
کمی یا بریدن گوش یا شکستن شاخ ضرر ندارد و مرجع در شناختن پیر و مریض و شدید العیب
عرف است و مخیر است میان دادن گوسفند نر یا ماده میش یا بز بشرطیکه از جمله گوسفندانی باشد
که زکوة باینها تعلق گرفته و اگر از خارج بیاورد باید ملاحظه قیمت کند **مسئله سیم** از برای فقیر جا

و نصاب دوم صد و بیست و یک است و در آن دو گوسفند است

یک جنس اند و همچنین

جایز نیست گرفتن گوسفندی که بچه داشته باشد و پنجاه روز از زائیدن آن نگذشته باشد و گوسفندی
که از برای خوردن پروار کرده باشد و گوسفندی که از برای انداختن بماده گذارده باشند مگر اینکه مالک
اینها راضی شود و یا از دادن اینها اسم گرفتن کراهت دارد **مسئله چهارم** گوسفندی که بجهة خوردن مهیا شده
باشد و نری که برای انداختن بماده مهیا باشد در جمع نصاب شمرده نمیشود بنابر اقوی **مسئله پنجم** هرگاه
کسی گوسفندهای متفرق در ولایات متعدده داشته باشد باید همه را بر روی هم حساب کند
و لازم نیست هر یک جدا جدا بنصاب برسد و همچنین در غیر گوسفند **فصل دویم** در زکوة طلا و نقره
و در وجوب شدن زکوة در اینها سه شرط است **شرط اول** گذشتن سال بر اینها بمعنی که گذشت یعنی
یازده ماه **شرط دویم** بنصاب رسیدن و از برای هر یک دو نصاب است **طلا** پس نصاب اول طلا
بیست دینار است یعنی بقدر وزن بیست دینار که هر دیناری سه ربع مثقال صرفی باشد که بیست
دینار پانزده مثقال صرفی میشود و مثقال صرفی از قراریکه مکرر تجربه کردم تقریبا نود و شش جو است از دانه های
جو متوسط و دینار تقریبا هفتاد و دو جو میشود و این تقریبا وزن اشرفی است که حال مشهور است
یعنی و بیست دینار پانزده مثقال صرفی است پس تا طلا بیست دینار نرسیده زکوة بران تعلق نمیگیرد
و چون باین قدر رسید زکوة در آن واجب میشود و قدر زکوة آن چهل یک است که نیم دینار بوده باشد
و چون از بیست گذشت چیزی بجهة زکوة زیاد نمیشود تا بنصاب دوم برسد و آن بیست و چهار دینار است
در آنوقت چهل یک بیست و چهار دینار را باید داد و همچنین را باید تا به بیست و هشت دینار برسد

در آن

نری

در آنوقت باید چهل یک بیست و هشت دینار را داد و همچنین چهار دینار چهار دینار که بالا رفت
زکوة بالا میرود و در ما بین دو چهار چیزی زیاد نمیشود و در هر چهار دینار عشر دینار زکوة بالا میرود
و چهار دینار سه مثقال صرفی است **اما نقره** نصاب اول آن دویست درهم است و هر
درهمی نصف دینار و پنج یک دینار است که نیم مثقال صرفی و چهل یک مثقال باشد پس دویست
درهم صد و پنجاه مثقال صرفی باشد و چون نقره باین قدر رسید باید زکوة انرا چهل یک داد
که پنج درهم باشد و چون از این مقدار گذشت باز باید چهل یک صد و پنج مثقال را داد و چیزی
زیاد نمیشود از برای زیادتی تا بنصاب دویم برسد که دویست و چهل درهم است که صد و هشتاد
و شش مثقال صرفی باشد و چون باین مبلغ رسید باید چهل یک دویست و چهل درهم را داد که شش
درهم باشد و همین را باید داد تا بدویست و هشتاد دینار برسد که صد و چهل هفت مثقال
است در آنصورت چهل یک دویست و هشتاد درهم را باید داد که هفت درهم باشد و همچنین
چهل درهم چهل درهم که بالا رفت زکوة بالا میرود و در ما بین دو چهل چیزی زیاد نمیشود و در هر
چهل درهم یک درهم زکوة بالا میرود **شرط سیم** اینکه مسکوک باشد بسکه معامله خواه بسکه معامله
که در همه ولایات رایج باشد یا در بعضی ولایات خواه آن سکه از معامله زمان یا زمان قدیم اگر چه
حال آن سکه رایج نباشد پس زکوة واجب نیست در طلا و نقره بی سکه خواه اصلا انرا سکه نز
ده باشند یا زده باشند اما سکه ان محو شده باشد که اصلا اثری از آن باقی نباشد

ایضا

و درانجا چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول زکوة واجب نمیشود در طلاء الات و نقره الات
که که زینت میسازند و نه در شمش طلا و نقره و نه در خاکه انها اگر کسی بقصد فرار از زکوة چنین ساخته
باشد بلی نیست در الات زینت عاریه دادن انها بمومنی که عاریه طلبند و در احادیث
وارد شده که این زکوة انهاست مسئله دوم هرگاه پول مغشوش باشد از طلا یا نقره یا
با چیزی دیگر پس مادامیکه یقین نداشته باشد که طلای خالص یا نقره خالص آن بحد نصاب رسیده
زکوة در ان واجب نمیشود و اگر یقین حاصل شد که طلا یا نقره صاف بنصاب رسیده پس اگر
قدر وزن طلا و نقره خالص معلوم باشد باید چهل یک همان قدر را طلا یا نقره خالص بدهد یا
یا چهل یک مجموع پول مغشوش را ادا کند اگر قدر غش در همه مساوی باشد و اگر قدر طلا و نقره
خالص معلوم نباشد پس باید یا چهل یک مجموع را بدهد یا بتساوی قدر غش یا اینقدر بدهد که
یقین کند که چهل یک طلا و نقره خالص داده شده و اگر اینها را نکند واجب است که از زر
و صاف کند و مشخص کند وزن خالص را و چهل یک انرا بدهد و همچنین اگر پولی مرکب باشد
از طلا و نقره پس اگر یقین نداشته باشد که هر یک بتنهائی بنصاب رسیده زکوة هیچ یک
واجب نیست و اگر بداند هر دو رسیده اند باید زکوة هر دو را بدهد و اگر بداند یکی کدام رسیده
اند باید زکوة همانرا بدهد مسئله سیم فرقی نیست در طلا و نقره میان جرب و مدابها و
مجموع روی هم باید اعتبار کرد در نصاب و در زکوة مخیر است از هر کدام خواهد بدهد

و اکر

و اگر از خوب بدهد فضیلتی ادراک کرده است مسئله چهارم هرگاه کسی وجه نقدی بجهت نفقه سالیانه یا
بیشتر بگذارد و بقدر نصاب باشد و سال بر آن بگذرد در خرج نشود یا بقدر نصاب بماند پس
اگر خود آن شخص حاضر باشد و ممکن از تصرف در آن باشد باید زکوة باقیمانده را بدهد و هرگاه
و هرگاه خود آن شخص حاضر نباشد زکوة بر ان واجب نمیشود هرگاه ممکن از تصرف در آن باشد بنا
بنابر اظهر فصل سیم در زکوة گندم و جو و خرما و مویز و در واجب شدن زکوة در اینها دو شرط
است شرط اول آنکه بنصاب رسد و حد نصاب در چهار جنس مذکور یکی است و آن پنج وسق است و هر
وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی دو رطل و ربع است برطل عراقی
و هر رطلی صد و سی درهم است و هر درهمی نیم مثقال صرفی است و چهل یک مثقال است پس
حد نصاب غلاة بصد و هشتاد و چهار هزار مثقال و دویست و هفتاد و پنج مثقال صرفی است
و چون یکمن تبریزی که حال متعارف است در این بلاد و حوالی ان است در این زمان ششصد و
چهل مثقال صرفی است پس حد نصاب دویست و هشتاد و هشت من تبریز است بچهل و پنج
مثقال کم پس هر یک از این اجناس که باین مقدار رسید زکوة بر انها واجب میشود و بدانکه اعتبار این
وزن در وقت خشک شدن رطب و انگور و حاصل گندم و جو است یعنی وقتی که تمر و مویز
و گندم و جو بر انها صادق باشد و نیز بدانکه حدی از برای زاید از نصاب در این اجناس نیست
بلکه هر چه زیاد شود زکوة انرا باید داد شرط دوم آنکه در ملک آدمی برسد که وقت تعلق وجوب

که یکصد و هشتاد و چهار [illegible]

زکوة مال است یعنی پیش از رسیدن یا بحد تمام ملک انها شود و در ملکیت انباقی باشد تا وقت
تعلق وجوب و وقت تعلق وجوب وقتی است که دانه بنحوی شود که عرفا انرا گندم و جو بگویند یا بالفعل
یا اینکه بگویند گندم یا جو خواهد بود یا خواهد شد و همچنین خرما و مویز پس اگر کسی محصولی را مالک شود بعد از
گندم و جو و مویز و خرما شدن زکوة آن بر صاحب اول است و در اینجا مسائلی چند است که باید بیان شود
مسئله اول این اجناس یکبار که زکوة انها داده شد دیگر زکوة ندارد و اگر صد سال بماند بلی اگر بعوض
و طلا و نقره سکه دار کسی انها را بگذارد تا سال بر آن بگذرد و بقدر نصاب باشد باید زکوة نقد را
چهل یک بدهد مسئله دوم قدر زکوة واجب در این اجناس که باید بیرون کرد ده یک است یعنی بعد از رسیدن
هر یک از انها بنصاب هر قدر باشد باید ده یک انرا بجهة زکوة اخراج کرد (از این ده) در وقتی است که آب دستی
بان نرسند بلکه آب بپای خود بزرع رود یا آب باران آب خورد یا ریشه زرع آب از زمین بکشد
چون دیم و امثال آن و اگر آب دستی بان دهند مثل گاو و دلو یا شتر و دلو یا گاو آن بیست یک باید داد
و اگر در عرض مدت زرعی بهر دو نوع آب شود پس اگر زمان آب دستی یا آن دیگر بیشتر باشد بقدر بساری
در صورت بیست یک بدهند و در سایر صور باید سه ربع ده یک را داد که هر دو بیست یک پانزده
من بوده باشد مسئله سیم مذکور شد که حد تعلق زکوة باین اجناس یعنی وقتی که زکوة در انها
واجب میشود و فقرا در آن مال شریک میشوند وقتی است که بر انها آن در عرف گندم و جو و خرما
و مویز صادق باشد و این در وقتی است که دانه جو و گندم محکم ببسته شود و خرما خشک شود و انگور مویز

شود

شود یعنی خشک شود و رطب خرما شود پس مادامیکه این اسمها بر انها صادق نباشد زکوة در انها
واجب نمیشود اگر چه انرا رطب بگویند پس کسی که انگور خود را مویز نکند بر او واجب نیست زکوة
انگور را ادا کند بنا بر اقوی اگر چه احتیاط ان است که بدهد مسئله چهارم وقتی که بر مالک واجب
است اخراج زکوة و تسلط مطالبه از وجهت وقتی است که غله را از کاه جدا کرده باشد و خرما
و مویز خشک شده باشد بلکه اینکه عمدا غله را در خوشه بگذارد و انبار کند و از حد متعارف در
تاخیر آن تجاوز کند در اینصورت میتوان مطالبه زکوة از آن نمود مسئله پنجم اخراجات زراعت
و ملک از تخم و کاه و حصادی و مقبلی و وجه اجاره و ملک و سایر انچه خرج میشود بمالک است
و بر فقرا چیزی نیست یعنی هر قدر زرع مالک بر میدارد باید ده یک انرا بدهد و چیزی
از آن بجهة اخراجات وضع نمیشود حتی وجه اجاره که زارع بصاحب ملک باید بدهد و قیمت آب
و خاشاک و بالجمله مطلق اخراجات چنین است بلی زر مقاسمه و خراج سلطان تفصیلات دارد که
این است که انچه را سلطان از اراضی میگیرد یا آن اراضی از اراضی خراجیه است یعنی از املاکی است
که مفتوح عنوه است یا نه بلکه املاکیست که سلاطین از شخصی ضبط نموده اند و از بد یا جبری
که بر املاک مردم گذاشته اند که بدهند پس در صورت اول انچه را میگیرد مقاسمه است یعنی حصه از زراعت
است مثل نصف یا سه یک یا چهار یک ربع یا خوان یا خراج است و ان چیزی است که بقدر بهره زراعت
باشد بلکه وجه نقدی یا خوان قرار دهد بگیرد پس اگر مقاسمه باشد در صورت باید انچه را سلطان میگیرد

یا انگور گویند

وضع کرده تتمه را زکوة داد و اگر آنچه میگیرد خراج باشد وضع نمیشود و باید زکوة آنرا داد مگر اینکه سلطان از
اراضی باشد که در اینصورت خراجی را که میگیرد نیز باید وضع کرد و در سایر صور که املاک خراجیه
نباشد پس آنچه را سلطان میگیرد یا چیزی است که غیر از حصه زراعت بلکه وجه نقدی یا چیزی دیگر
میگیرد و اگر از قسم اول باشد مطلقا وضع نمیشود و اگر از قسم دوم باشد پس اگر سلطان شریک
در آن زرع باشد یعنی زرع را از برای خود سلطان کرده باشد در اینوقت باید حصه سلطان را
وضع کرده تتمه را زکوة داد و اگر سلطان شریک نباشد ولیکن قدری از حاصل زرع را بگیرد پس اگر
مالک نتواند مخفی کند و نده‌هد باز وضع میشود و اگر تواند نده‌هد و باز بده‌هد در اینصورت وضع نمیشود مسئله
ششم اگر کسی در چند ولایة زراعت داشته باشد باید همه را از روی اسم حساب کرد پس
اگر زرع یکموضع بحد نصاب نرسد اما همه از روی اسم بحد نصاب برسد باید زکوة همه را بدهد مسئله
هفتم هرگاه کسی زراعتی داشته باشد و پیش از رسیدن محصول آن بمیرد پس اگر بوده باشد که حد
تعلق وجوب زکوة رسید بمیرد یعنی وقتی که بر محصول گندم و جو و خرما و مویز صادق آید باید زکوة آنرا ...
از اصل مال داد و بعد از زکوة آنچه بماند مال وارث است و اگر طلبکاری هم داشته باشد بعد از ادای
کردن زکوة باید داد اگرچه ترکه او بقدری باشد که وفا بعوض او نکند بلی اگر زکوتی بر ذمه او باشد
یعنی زکوة را تصرف کرده باشد و تلف کرده باشد در اینصورت هرگاه ترکه او از قرض زیادتر نباشد
میان فقرا و طلبکار تقسیم میشود و اگر پیش از حد تعلق وجوب بمیرد همه آن محصول مال وارث است

پس اگر در اینصورت حصه هر یک از ورثه بحد نصاب نرسد زکوتی واجب نمیشود و اگر حصه جمیع
بحد نصاب برسد بر همه واجب میشود و اگر حصه بعضی برسد دون بعضی بر حصه آنها که بحد
نصاب رسیده واجب میشود و اگر قدر حصه هیچیک بنصاب نرسد اما بعد از تقسیم ترکه هم
زرع مال کسی نشود و در اینوقت حصه او بنصاب برسد پس اگر تقسیم ترکه بعد از وقت تعلق وجوب
شده باشد زکوتی در آن مال نیست و اگر پیش از وقت تعلق وجوب تقسیم شده باشد
در اینوقت زکوة آن بر آن کسیکه حصه او شده واجب میشود مسئله هشتم اولی آن است که هر
جنسی که زکوة بآن تعلق گرفت از عین همان زکوة جدا شود بلکه در جواز اعطاء غیر آن تامل است
و خوب آن است که می توان همان جنس را قیمت کرد و چیزی دیگر از نقد یا جنس بقیمت آن بعوض زکوة
داد و معتبر قیمت همان زمانی است که میخواهد زکوة را از آن جدا بکند و جایز نیست ضامن قیمه
شدن بدون جدا کردن بجهت زکوة و باید آنچه بعوض قیمت جنس زکوی بده‌هد عین باشد نه
منفعتی پس نمیتوان منفعت سکنای خانه را بعوض زکوة داد مگر اینکه خانه را بده‌هد بفقیر به [illegible]
مبلغی معین و همان مبلغ را بعوض زکوة باو بده‌هد مسئله نهم مدامیکه چیزی که زکوة از اجزاء آن
مال نیست مثل گوسفند در زکوة شتر زکوة بذمه تعلق میگیرد اما در چیزی که زکوة جزء همان مال است
مثل گوسفند و نقدین و غلات زکوة بعین همان مال تعلق میگیرد یعنی که فقرا مشاعا شریک
میشوند در هر جزو و هر جزو مثلا در چهل گوسفند چهل یک هر گوسفند را شریک باشند با مالک نتواند

بقدر زکوة ...
پیش از ادای زکوة در آنمال چه تصرف کند بلکه باید مثل للفقرا النعیین مال فقرا است یعنی یک گوسفند
از این چهل گوسفند یا یکجزو از این ده جزو از مال فقرا است و مالک نمیتواند مجموع من حیث المجموع را
بدون وضع زکوة عینا یا قیمة تصرف کند اما را باید بقدر زکوة را که مثلا یک گوسفند دیگر یا نه
جدا را باشد هر نوع تصرفی خواهد بکند میتواند بکند و بعنوان ارث خرید یا گرفت بعنوان هدیه یا که
اینها اگرچه بداند که این زکوة نمیده‌هد و اگر بنا بر چیزی از آن مال بعد از تعلق زکوة بآن تلف
شود از زکوة چیزی کم نشود بلکه باید تمام زکوة را داد و اگر میگفتم زکوة شایع است تعلق حصه تلف شده
از زکوة هم کم شد مسئله دهم هرگاه کسی مبیع مالی را که زکوة بآن تعلق گرفته پیش از ادای آن زکوة
بعینه یا بقیمت نمود بشد بایعه آن در قدر زکوة فاسد است و در اینصورت مشتری میتواند همه را
رد کند از بابت خیار تبعیض صفقه و اگر آن بایع زکوة را نده‌د از آن فایده در صحت بیع بکند
یازدهم جایز است از برای صاحب مال جدا کردن زکوة از مال خود و هرگاه در آن تا
مستحقی یافت نشود
... مستحقی کسی را میخواهد حاضر شود و در اینصورت در دست او امانت خواهد بود و اگر منفعتی
داشته باشد مثل شیر گوسفند یا نتاج آن مال فقرا خواهد بود دوازدهم هرگاه پیش از ادای زکوة
جمیع مالی که زکوة بآن تعلق گرفته تلف شود پس اگر مالک تقصیری در محافظت آن نکرده باشد
و متمکن از رسانیدن قدر زکوة بفقیر نشده باشد بر او غرامتی لازم نمی آید و اگر تفریط کرده یا مهملی
بوده و تاخیر انداخته ضامن است و باید اداء غرامت زکوة بکند سیزدهم هرگاه صاحب مال بگوید زکوتی

در مال

در مال من واجب نیست باید از او قبول کرد از برای امام و حاکم شرع یا فقیر جایز نیست که
مزاحم او شوند خواه بگوید زکوة در مال من واجب نشده یا بگوید که زکوة مالم را داده‌ام یا بگوید
من نیت دبر فی الذمه هستم و شاهد از و بعنوان طلب داد و او اقسم بعنوان داد اگرچه احتمال
بدهد که دروغ بگوید بلکه اگر مظنه کذب هم داشته باشد همین حکم را دارد بلی اگر یقین داشته باشد
که زکوة بمال او تعلق گرفته و او نداده است میتوان از او مطالبه کرد مسئله در بیان چیزهائی که
زکوة در آنها سنت است بدانکه زکوة سنت است در غیر از گندم و جو و مویز و خرما از حبوبات بلکه بر هر چه
بکیل و وزن درآورده میشود از آنچه در زمین میرویند بسوای سبزیها و میوها و بادنجان و خیار و گلها
که در آنها زکوة سنت نیست و در سایر اجناس از آنچه مذکور شد زکوة سنت است بشرایطی که در گندم و جو و مویز
و خرما مذکور شد در زکوة آنها هم بطریق آن چهار جنس است و همچنین سنت است زکوة در مادیان
بشرطیکه چرنده باشد و سال بر آن بگذرد بجوری که در حیوانات گذشت در زکوة در هر یک رأس مادیان
نجیب عربی دو دینار است که دو مثقال شرعی طلا باشد و در هر مادیان غیر نجیب یعنی یابو
یک دینار است و سنت است زکوة در هر جائی که بقصد فرار از زکوة قبل از تمام شدن سال عملا در آن
شود که سقط زکوة باشد و در هر طلا و نقره سکه داری که در جائی مدفون باشد و صاحب آن
متمکن از تصرف در آن نباشد و چند سال بر آن بگذرد در اینصورت هرگاه بحد نصاب رسیده باشد
زکوة یکسال از برای ادای سنت است و همچنین در مال التجاره بشرط که تمامی سال کم نشدن

و قیمت مال التجاره از سرمایه او رسیده باشد بحد نصاب طلا یا نقره بلکه هر کدام قیمتها که بیشتر رسند نصاب
اقوی و باقی بودن عین متاع بدون قیمت بتبدیل یا صدق مال التجاره در تمام سال بحث
چهارم در کیفیت مصرف زکوة و آنچه متعلق بآن است و در آن چند فصل است فصل
اول در بیان مصارف زکوة بدانکه مصرف زکوة یعنی جائی که زکوة را میتوان صرف آن رسانند
چند مصرف است مصرف اول فقراء و مساکین و فقیری که میتوان زکوة باو داد کسی است که منفعت
و نماء سرمایه او یا مستغلات او کفایت خرج سال او و عیال او نکند اما اصل سرمایه یا ملک
را فروختن و خرج کردن لازم نیست و قیمت آنها اعتباری ندارد پس اگر اصل سرمایه یا ملک
یا آلات صناعت زیاده از خرج سال او باشد فروختن آن لازم نیست و معتبر منفعت
آنهاست اگر منفعت آنها کفایت خرج او نکند میتواند زکوة بگیرد و لیکن این در چیزی است
که بجهة منفعت از آن پیدا کردن داشته باشد مثل مال التجاره یا ملک زراعت و دکاکین و آسیا
و کاروانسرا و امثال آنها یا آلات کسب و اما چیزی که نفعی از آن مقصود نیست مثل خانه زیادتی
یا مس و فرش زیادی و امثال اینها یا اشجاری که اصلا منفعتی نداشته باشد پس اصل آنها باید
فروخته شود و خرج شود و اگر قیمه آنها به تنهائی یا با منفعتی که از جائی دیگر دارد کفایت خرج سال
او بکند زکوة نمیتواند بگیرد و هم چنین شرط است در فقیر بودن که قادر بر کسبی یا حرفتی که وفا بخرج
نکند نباشد پس اگر کسبی و شغلی در دست کسی باشد که تواند خرج خود را از آن تحصیل کند جایز

بلغ

بز

نیست زکوة بگیرد و اگر کسب او وفا ببعضی از خرج او بکند میتواند از زکوة بگیرد و شرط است در
کسبی که مانع زکوة گرفتن است که در عرف لایق بحال و شأن او باشد و باعث سرزنش
و ملامت عقلا نباشد و در ارتکاب آن موجب مشقه و شدة نیز نباشد و اگر کسی بالفعل
صاحب صنعتی و قادر بر کسبی نباشد اما تواند صنعتی یاد گیرد تا از آن ملاحظه نماید مثل کسی است
که صنعتی داشته باشد و میتواند زکوة بگیرد و واجب نیست بر او یاد گرفتن و اگر صنعتی داشته
باشد و خواهد تحصیل علم کند و تحصیل آن مانع از کسب کردن باشد پس اگر مشغول تحصیل علمی باشد
که واجب است دانستن آن بر او چون مسایل عبادات و اخلاق و اصول عقاید یا علمی که مستحب است دا
نستن آن چون مقدمات اجتهاد و علم آداب و سنن جایز است از برای او ترک کسب
و زکوة گرفتن و تحصیل علم کردن اما اشتغال بعلمی که نه واجب است و نه سنت مثل علم نجوم و فلسفه
و عروض و تواریخ و بسیاری از مباحث کلام و صرف و نحو که نه بجهة فهمیدن قرآن و حدیث و بخوان
موجب جواز ترک کسب و زکوة گرفتن نمیشود و اگر کسی تواند جمع میان تحصیل علم و کسب کند
نمیتواند زکوة بگیرد و هرگاه کسی کسبی داشته باشد و بدون عذر و ضرورت روزی آن کسب را
ترک کند نمیتواند بجهة خرج خود از زکوة بگیرد و همچنین اگر کسی را کسبی باشد که در مدة معینی از سال
آن کسب را توان کرد و بقدری که وفا بخرج سال بکند و بدون عذر آن کسب را در آن مدة ترک کند نمیتواند
از زکوة بگیرد بجهة خرج سال خود مخفی نماند که هر جا که سرمایه و مستغل از خرج سال محسوب نمیشود والله

نیست فروختن آنها همچنین است مسکن بقدر ضرورة و اثاث خانه که ضروری باشد و خادم و خادمه و
مرکب از برای کسیکه محافظت آبروی او بآنها موقوف است و در حقی که بجهة حفظ آبرو ضرورت است
بلکه هر چیزی که لایق بحال و شأن اوست و حفظ آبروی او بآن بسته است یا محتاج بآن است
از کتب علمیه بقدر ضرورت و اسباب و آلات صنعت و کسی که اینها را نداشته باشد و قیمة آنها
را داشته باشد و اینها ضرور داشته باشد جایز است اینها را از آن قیمت بخرد و خرج خود را از زکوة
بگذراند و اگر کسی این چیزها را متعدد داشته باشد پس اگر محتاج به متعدد باشد نباید صرف برسانیده
در کیفیت این چیزها ملاحظه حال الشخص را در عرف و عادت باید نمود پس اگر خانه یا لباس یا چیز دیگر
داشته باشد که خوب باشد و به قیمت بیش از آنچه رفع حاجت او شود پس اگر آن فرد خوب بسیار
زاید بر قدر مناسب حال او باشد باید از او فروخته شود و پست را بخرد و الا فلا مصرف دوم کسانیکه
که از جانب امام و در زمان حضور امام و از جانب مجتهد جامع الشرایط در زمان غیبت متوجه جمع زکوة
و محافظه آنها و تقسیم آنها بمصارف آنها باشد اگر چه فقیر نباشد و قدر معینی در [illegible]
میشود ندارد بلکه بقدر اجرت عمل ایشان باید داد و حق آن است که جایز است از برای مجتهد که نائب
امام است که اگر بیند ارباب اموال را که از زکوة تقصیر میکنند یا در تقسیم آن صحیح عمل نمیکنند کسی را
نصب کنند بجهة جمع زکوات و تقسیم آنها بلکه بسا باشد واجب شود مصرف سیم خریدن بنده
ایست که در شده و آزاد باشد یا بنده که خود را خریده باشد و از ثمن خود عاجز مانده باشد

میتوان

میتوان از زکوة آنها را خرید و آزاد کرد مصرف چهارم قرض داران است یعنی کسانیکه وجهی قرض
کرده باشند و در راه معصیت خدا صرف نکرده باشند و ممکن از ادا آن نباشند یا اگر ادا
کنند فقیر شوند در این صورة میتوان قرض ایشان را از زکوة ادا نمود و اگر کسی قرض دار باشد اما
غنی باشد و ممکن از ادای قرض خود باشد و بعد از ادای قرض فقیر شود در این صورة نمیتوان از
وجوه زکوة ادای قرض او نمود مگر اینکه آن قرض را که به استخلاص دیگری یا رفع فساد و فتنه یا مصلحه
کلی از بندگان خدا متحمل شده باشد که در این صورة مطلقا میتوان از وجوه زکوة قرض او را
ادا کرد مصرف پنجم راه خدا و مراد از آن جمیع خیرات و مبرات و مصالح مسلمین و آنچه متضمن اعلاء
امر علم شریعت و دین باشد و از آن جمله است که شخصی خواهش حج داشته باشد یا زیارت
ائمه دین یا درس خواندن یا درس دادن اگر چه فقیر نباشند میتوان از زکوة بایشان داد که ا
یشان آن عمل را بجا آورند و از آن جمله است صرف جنگ با دشمنان دین هرگاه کافر بر مسلمین آیند
و خوف غلبه ایشان بر اسلام باشد که مفضی بمضمحل شدن دین اگر چه اذیت بمسلمانان نرسانند
ولیکن در وقتی زکوة باین مصرف میتوان رسانید که جنگ کنندگان محتاج باین باشند در جنگ
کردن بجهة خرج سفر یا مرکب یا سلاح یا خرج خانه چون از کسب باز میمانند یا اینکه ایشان برای جنگ
داشتن موقوف بچیزی خرج کردن باشد و از آن جمله است که کتب علمیه را بنویسانند یا بخرند و بار با طالب
بسپارند یا فرقانی بردن او زکوة پس اینکه کتابت و رباط یا قنطره را از بابت زکوة وقف کند

بر مسلمین وارد آید آن علمی شد
امور و غلبه اهل حرب

بر همه شیعیان یا بر طایفه خاصه از ایشان اگرچه خویشان یا اولاد واقف باشد لیکن ملکه فقرا فرقی
داشته باشد نه باین معنی که اول بقصد زکوة بخرد یا بنویساند یا بقوة تجاری کند و بعد از آن وقف
کند بلکه اول از مال خود بخرد یا جاری کند پس بقصد زکوة وقف کند اما اگر ابتدا بقصد زکوة یعنی از بابت
زکوة خریده باشد یا نویسانیده باشد یا بقوة تجاری کرده باشد یا رباط ساخته باشد یا نحو
اینها دیگر اختیار وقف کردن آنرا یا بفقیری دادن ندارد بلکه همه شیعیان اثنی عشریه در آن
در آن شریکند و می توانند منتفع شد مصرف ششم ابن السبیل است یعنی کسیکه در سفری غیر سفر معصیه
باشد و در آن سفر محتاج شود بچیزی که او را بوطن برساند و نداشته باشد و دست رس بمال
خود نداشته باشد و در سفر متمکن از قرض کردن نباشد در این صورت از زکوة بقدر کفایة سفر باو می
توان داد اگرچه غنی باشد در وطن و در صورت غنی بودن در وطن زیاده از خرج سفر باو نمیتوان
داد و یکی دیگر از مصارف زکوة مؤلفه قلوبهم است و چون در اعصار ما در اتفاق می افتد بیان آنکه
ضرور نیست فصل دوم در بیان اوصاف فقیری که باو زکوة میتوان داد بدانکه چند چیز در فقیری
که باو زکوة داده میشود شرطست شرط اول آنکه شیعه اثنی عشری باشد یعنی اعتقاد به پیغمبر و دوازده
امام داشته باشد و اسماء مقدسه ایشانرا و نسبت ایشانرا بهم بکه ممتاز شود ایشان از غیر ایشان و ترتیب
اظهار ایشان را بداند و همین قدر که اقرار و اعتراف کند به یک از ایشان بترتیب کافی است و باید یقین کردن
کردن فقیر میشناسد اظهار ایا با قرار او یا بقول این حاله و اگر در فقیری شک داشته باشد که آیا قبول اید

یا نه واجبست که در صدد تفحص از حال بر آید و بدون تفحص نمیتوان از زکوة باو داد و میتوان زکوة را
باولاد شیعیان داد و لیکن باید بکسی داد که یقین کند بمصرف آن اطفال میرساند و اگر چنین کسی
نباشد خود باید بمصرف حوایج ایشان رساند و باطفال غیر شیعه نمیتوان داد باطفالی که
که آبا یا پدر ایشان پیغمبر و ائمه را بنحو مذکور نمیشناخت یا نه نمیتوان داد شرط دوم اینکه آن فقیری
که باو زکوة داده میشود واجب النفقه زکوة دهنده نباشد و واجب النفقه عبارتست از پدر
و مادر و پدر و مادر ایشان هر قدر که بالا روند و اولاد و اولاد اولاد هر قدر پایین روند و زن دایمی
و بنده پس کسی نمیتواند زکوة مال خود را باین اشخاص بدهد یعنی از بابت حصه فقرا و لیکن از بابت
سایر حصها ضرر ندارد پس اگر کسی متوجه جمع زکوة باشد اگر اجرة المثل او از زکوة بکسی داده شود
که نفقه او بر او واجب است ضرر ندارد و همچنین جایز است از برای دهنده زکوة که زکوة خود را بمصرف
فرض واجب النفقه تا حج او یا زیارت او یا تحصیل او علم را و کتب علمیه بجهة او کرفتن یا زن دادن او
اگر زنان شرعی داشته باشد برساند و اگر آن شخص که زکوة میدهد عاجز باشد از تمام نفقه واجب
النفقه خود میتواند مقدار تتمه را از زکوة خود بدهد مثل اینکه تواند نان او را بدهد اما نان خورش او
را از زکوة خود بدهد و همچنین اگر قدرت داشته باشد بر نفقه بقدری که تنگ بر ایشان بگذرد میتواند از زکوة
بایشان وسعت دهد لیکن بطوریکه کمتر به اسراف نرسد و همچنین میتواند زکوة خود را بمصرف غیر نفقه
واجبه کسانی برساند که واجب النفقه هستند اگر بآن محتاج باشند مثل زن پسر یا شوهر دختر

یا بنده ایشان دیگری که واجب النفقه دیگری باشد و او بقدری بدهد که تنگ بر او بگذرد میتواند
تتمه را از زکوة دیگران بگیرد و اگر کسی واجب النفقه شخص غنی باشد و او نفقه او را نه دهد میتواند آن شخص
از وجوه زکوة بگیرد و احتیاط آنست که در چنین موضعی اگر کسی باشد که تواند آن غنی را اجبار کند بر
نفقه دادن تا آن واجب النفقه او را از زکوة گرفتن مقدم دارند و نمیتوان زکوة را بزن دایمه داد
که ناشزه باشد و میتوان زکوة را بمتعه داد بجهة خرج و رخت هرگاه در ضمن العقد شرط نشده باشد
که نفقه و کسوه او با مرد باشد و زن اگر مال دار باشد میتواند زکوة خود را بشوهر خود بدهد اگر آن
شوهر فقیر باشد و اگرچه آن شوهر بعد از گرفتن خرج زن کند و همچنین میتوانند زکوة خود را بسایر
عیال خود داد که واجب النفقه نیستند چون زن پسر و برادر و خواهر و اولاد ایشان اگرچه کسی
ایشان را داخل عیال خود کرده باشد خواه یگانه باشند یا خویش و میتوان بخویشان غیر واجب النفقه
داد بلکه ایشان افضل از دیگرانند شرط سیم که آنکه آن فقیر سید نباشد و مراد از سید کسی است
که از جانب پدر بنی هاشم باشد پس نمیتوان زکوة را بکسی داد که از جانب پدر سید باشد
نه از حصه فقرا و نه از حصه قرض داران یا ابن السبیل یا عامل صدقات اما اگر مادر او سید باشد
ضرر ندارد و زکوة باو میتوان داد و این در صورتیست که زکوة دهنده سید نباشد پس اگر او نیز سید
باشد زکوة خود را بسید میتواند داد و اگر سیدی باشد فقیر و مضطر و از هیچ ممری رفع اضطرار او را
نمیتوان کرد در این وقت از وجه زکوة باو میتوان داد و مخفی نماند که آنچه بر سادات حرام است همین زکوة

واجبه غیر سادات است اما سایر صدقات واجبه چون رد مظالم و صدقات مستحبه بر سادات
حرام نیست و میتوان بایشان داد و در اینجا مسائلی چند است که باید بیان شود مسئله اول بدانکه او
قوی آنست در مستحق زکوة عدالت شرط نیست بلکه بفقرای شیعه که غیر عادل باشند نیز میتوان
زکوة داد مسئله دوم بدانکه مذکور شد که عامل صدقات را بقدر اجرت عمل باید داد و ابن السبیل را
که در وطن فقیر نباشد بقدر ضرورت سفر میتوان داد و قرض داران را بهمان قدر قرض ایشان میتوان
و بندگان تحت الشده را بقدری که از بندگی آزاد شوند میتوان داد اما فقرا را اندر معینی نیست نه در جانب
کمی و نه در طرف زیادتی حتی کسیکه قدری از خرج خود را تواند از کسب بیرون آورد و تتمه را
باقی داشته باشد باز در زکوة باو داده میشود قدر معینی ندارد پس جایز است در طرف کمی که اقل
آنچه بآن مال صادق است بکسی داده شود و در طرف زیادتی اینقدر که او را غنی کند بلکه در دفعه هم
میتوان در یکدفعه اضعاف مضاعف خرج سالیانه باو داد اما اگر تدریج داده شود بعد از گرفتن او بقدر
خرج سالیانه خود دیگر نمیتوان باو داد و اولی در جانب کمی آنست که هر فقیر را از قدر زکوة نصاب کمتر
ندهند پس از نقره پنج درهم و از طلا نیم دینار و اگر نقد نباشد کمتر ندهند و در غله ده یک قدر نصاب
را بدهند که بیست درم تبر است بتعلیلکم و بهتر آنست که بیست درم کمتر ندهند مسئله سیم
هرگاه کسی ادعای فقر کند پس اگر صدق یا کذب او معلوم باشد حکم واضح است و اگر ندانی راست
میگوید یا دروغ پس اگر ابتدا او را فقیر میدانستی یا نمیدانستی که فقیر است یا نه حال تفحص از حال او ضرور نیست

و با دعای فقر میتوان زکوة با و داد و اگر مدعی شد که اول فقیر بوده و حال شک کند در آنکه باقی است میتوان
بی تفحص زکوة با و داد ملکه باید فقر خود را بدو شاهد عادل یا باستفاضه یا قرائن مفید علم ثابت کند و همچنین
قرض دار باید قرض خود را ثابت و بنده نیز باید در شده بودن خود را معلوم کند و ابن السبیل اگر معلوم نباشد
که ابتداء بقدر خرج سفر همراه برداشته تفحص در حال او ضرور نیست و اگر دانسته باشی که حال باید احتیاج
خود را در سفر ثابت و اگر ادعای سید بودن کند باید قبول کرد و شاهد از طلبیده نمیشود مسئله ۴ (بلغ)
ضرور نیست که بفقیر گفته شود که آنچه با و داده میشود از بابت زکوة است بلکه میتوان با و داد و مع
کمتر بلکه بانظهار هدیه و تبرع و سوغات و مهمانی و غیر اینها میتوان با و داد نمود مسئله ۵ هرگاه
کسی زکوة بشخصی بدهد باعتقاد اینکه او فقیر است و بعد معلوم شود که فقیر نبوده پس اگر عین آنچه با و داده
باقی باشد میتواند از و پس بگیرد و اگر عین آن تلف شده باشد پس اگر آن شخص گیرنده میدانست
که این زکوة است و با وجود این تلف کرد با زضامن است و دار و غرامت از و بگیرد و اگر نمیدانست
که این زکوة است بر او تسلطی نیست و اگر چه در صورة اول نیز زکوة دهنده کناهی نیست اگر چه
ممکن از پس گرفتن بشود لیکن او باید زکوة را دوباره بدهد اگر خود او داده باشد اما اگر وکیل خود داده
باشد یا به مجتهد و الفقها داده باشد و بعد معلوم شود که گیرنده فقیر نبوده و نتوان از او پس گرفت بر مالک
نیست دوباره دادن و بر وکیل و مجتهد نیز نیست و کفایت میکند و اگر کسی زکوة خود را بشخصی بدهد باعتقاد
اینکه سید نیست یا شیعه اثنی عشری است و بعد از آنکه معلوم شد خلاف آن و نتوان از او پس گرفت

کفایت میکند

کفایت میکند و مالک ضامن نیست که دوباره بدهد و هرگاه کسی شخصی را باعتقاد اینکه فقیر نیست
عمدا زکوة با و بدهد و بعد از آن معلوم شود فقیر بوده کفایت نمیکند مگر اینکه عین آن باقی باشد و مجددا
نیت زکوة کند مسئله ۶ هرکاه کسیکه زکوة باید بدهد از شخص فقیری طلبکار باشد یا از شخص
قرض داری که قرض او از بابت زکوة میتوان داد میتواند طلب خود را بعوض زکوة محسوب دارد اگر
و او را بری الذمه کند بعوض آن زکوة و اگر آن فقیر یا غریم مرده باشد بلی اگر مرده باشد باید ترکه او
و فا بعوض او نکند و اگر بقدری از طلب او وفا کند تتمه را میتواند بعوض زکوة محسوب دارد و در این
مسئله فرقی نیست میان اینکه آن شخص فقیر و واجب النفقه زکوة دهنده باشد یا نه مسئله ۷
اگر فقیری قرض دار باشد بشخص غنی که زکوة بر ذمه او باشد و آن فقیر دانسته باشد که آن شخص
زکوة خود را نمیدهد و قصد دادن ندارد میتواند آن طلب او را تقاص کند بعوض زکوة و ملاحظه
ملکه اگر راهی دیگر نباشد از برای گرفتن زکوة از و مر آن فقیر واجب که چنین کند مسئله ۸
هرکسی خود میتواند زکوة مال خود را بفقیر بدهد یا بسایر مصارف برساند و واجب نیست که بدهد
مجتهد عادل بر دلیل که بدست مجتهد رسانیدن مستحب است و جایز است شخصی را که مطمئن باشد
وکیل کند در دادن زکوة مسئله ۹ واجب نیست که هر زکوتی را بر جمیع مصارف که مذکور شد قسمت کرد
یعنی اسمی بفقیر و اسمی بعامل صدقات و اسمی بابن السبیل و همچنین تا آخر بهمه برسانند بلکه میتوان همه زکوة
خود را بیکی از این مصارف برسانند بلکه بیک فقیر داد و جایز است ببعضی فقرا بر بعضی ترجیح بدهی چرا که

حواله در اصل دادن زکوة یا در قدر دادن ملکه نیست مقدم داشتن خویشان و اهل علم و فضل در احکام
و نیز نیست که بفقیر را بقدری بدهد که کفایت خرج سال او را بکند و غنی شود و صاحب زکوة دیگری
نباشد و نیست زکوة حیوانات را بفقراء صاحب ابرو و تجمل بدهد و نیست از برای فقیر که چون
صاحب مال زکوة با و بدهد او را دعا کند و کراهت دارد از برای صاحب مال مالی که بعوض زکوة داده
بدون ضرورتی از او بخرد یا بسوی دیگر کوچ نقل بکند مسئله ۱۱ جایز است که زکوة را از آن ولایتی که
در آنجا زکوة تعلق بمال گرفته بولایت دیگر نقل کنند خواه مستحق در آن ولایت زکوة نباشد یا باشد (بلغ)
لیکن بهتر آنست که در خود همان ولایت داده شود اگر چه با اهل ولایتی دیگر باشد و اگر بولایتی نقل نماید
نمیتواند اجرة حمل و نقل را از زکوة حساب کند و اگر در راه تلف شود ضامن خواهد بود و باید دوباره
بدهد مگر اینکه در آن ولایت مصرف زکوة بهم نرسد مسئله دوازدهم هر وقت که زکوة بمال تعلق گرفت
و وقت وجوب بیرون کردن آن شد که عبارتست از تمام شدن سال در حیوانات و نقدین و
پاک شدن در گندم و جو و خشک شدن در مویز و خرما واجب است تعجیل زکوة را از مال بیرون کرد
و لیکن میتوان بعد از جدا کردن نگاه داشت بانتظار فقیری یا بجهتی دیگر که بقدری که با اهمال و تهاون
در زکوة دادن منجر شود و جایز نیست پیش از وقت وجوب زکوة را دادن مگر بقصد قرض و بعد از تعلق
وجوب همان قرض را حساب زکوة نمود مسئله سیزدهم واجب است از برای دهنده زکوة نیت قربت
در وقت دادن زکوة یعنی نایب کند خود یا مجتهد و اگر از کسی حاکم شرع یا دیگری باجبار زکوة او را

از بهای کتاب تا انعام
بتیغ و تو بله دو تومان
اهل دلوان و ابهار تمام
رسید ۶ و ۵ ۱۲۱۶
احقر ابن محمد الهادی

بگیرد نیت صاحب مال معتبر نیست بلکه باید گیرنده در وقت گرفتن و دادن نیت کند
مقصد دوم در زکوة فطره و آن واجب است بالاجماع بلکه ضرورة دینیه و در این مقصد چند
مبحث است مبحث اول در بیان اینکه بر کدام شخص واجب است زکوة فطره دادن بدانکه هر کسی که در وقت
غروب آفتاب شب عید فطر بالغ و عاقل و آزاد و غنی باشد زکوة فطره دادن واجب میشود و پس
واجب نیست زکوة فطره بر طفل نابالغ و دیوانه و بنده و فقیر یعنی آنکسی که زکوة مال میتواند بگیرد
و پیش از غروب شب عید بالغ و عاقل و آزاد و غنی شده باشد و مراد از زکوة فطره واجب بودن
بر انفاق است که بر خود ایشان واجب نیست زکوة فطره خود را با زکوة فطره کسیکه خرج آن کس
با او باشد بدهند اما اگر عیال دیگری باشند آن دیگری باید زکوة فطره ایشان را بدهد چنانکه
مذکور خواهد شد و شرط نیست در وجوب زکوة فطره روزه بودن یعنی اینکه افطار فطره میدهد فطره
او را سید بدهد لازم نیست که روزه باشد یا حاضر باشد و سنت است از برای کسیکه فقیر باشد اگر
او را میسر باشد فطره خود و عیال خود را بدهد و اگر فطره همه او را میسر نباشد فطره یکی خود را بیکی از
عیال خود میدهد و او بدیگری تا آخرین همه آنرا بفقیر خارجی میدهد و هر کدام از عیال که صغیر باشند
ولی او از جانب او همین یک را بگیرد و میدهد مبحث دوم در بیان اینکه بر آنکس که واجب است فطره
دادن فطره چه شخصی را باید بدهد و در این مبحث چند مسئله است مسئله ۱ بدانکه بر هر بالغ عاقل آزاد
و غنی واجب است دادن زکوة فطره خود و فطره هر کسی که از شب پیش از شب عید فطر نان خور او باشد از عید فطر

نفقه و خرج او را داده باشد در غروب آفتاب شب عید قصد نفقه دادن شب عید او را داشته باشد
و بدهد بلکه اگر شب در روز پیش هم خرج او را انداده باشد در وقت غروب آفتاب قصد خرج شب عید او را دادن
داشته باشند و بدهد باز فطره او بر او واجب است و هرگاه قصد خرج کشیدن شب را داشته باشد
اما چنین اتفاق بیفتد که خرج او را نتواند یا قصد برداشته باشد و همچنین اتفاق بیفتد که خرج او را بدهد
دشکل میشود و احتیاط در دادن فطره اوست اگرچه ظاهر آن است که واجب نیست مسئله دوم شرط
در واجب شدن فطره کسی که خرج او در شب عید میدهد که آن خرج از مال آن شخص خرج دهنده باشد
یا از مالی باشد که در آن تصرف عرفا اختیار آن با او باشد یعنی هر تصرفی خواهد بود در او کند حواله به جبر
شرع هم اختیار او را داشته باشد یا نه و بقصد خرج دادن و خوردن با او داده باشد و بقصد
و اختیار با او داده باشد و خرجی که داده بقدری باشد که در عرف او را از خرج و نفقه دادن بگو
یند و اگر کسی هم که خرج گرفته آنرا خورده باشد پس هرگاه کسی چیزی برای دیگری در آن شب بفرستد
یا ببخشد یا تصدق کند و او بخورد فطره او بر او واجب نیست زیرا که از مال آن شخص بیرون رفته است و مال
خود خورنده شده است و اگر در شب عید کسی چیزی از مال خود برای دیگری بدهد بقصد اینکه هر وقت
میخواهد برساند و او آنرا در آن شب بخورد در خرج خود کند باز فطره او بر او واجب نمیشود زیرا که دهنده
بقصد خصوص و نفقه نداده و همچنین اگر کسی مال غیر را بدون قصد و اذن صاحب مال بخورد باز فطره او بر او
واجب نیست اگرچه خورنده بشود هرچند یقین داشته باشد که صاحب مال راضی است و راضی هم باشد

فی الواقع اما در آن وقت مطلع نباشد و همچنین اگر کسی یک جرعه آبی یا یک لقمه نان یا یک دانه مویز
یا خرما به دیگری بخوراند در شب عید باز زکوة او واجب نمیشود زیرا که در عرف اینقدر را نفقه و خرج نمیگو
یند و همچنین اگر کسی چیزی که خرج کردن شب عید به کسی بدهد اما کسی نبوده او را در آن شب خرج نکند
و نخورد باز فطره او واجب نمیشود و اگر جمعی چیزی به یک نفر بدهند که همه او را با هم بقدر خرج یک شب
او باشد اما حصه هر یک بقدری که خرج بر آن صادق آید باشد نباشد مثل اینکه پنجاه نفر هر یک
یک خرما با او بدهند و او همه را بخورد فطره بر هیچکدام واجب نمیشود بلکه بر خود آن شخص است و اگر جمعی با او چیزی
بدهند که حصه هر یک بقدر خرج عرفی باشد از هرکدام که ابتدا خورده باید آن شخص زکوة فطره او را
بدهند و اگر همه را ممزوج کرده باشد مثل اینکه هرکدام بیست و پنج درم گندم با او داده باشند
و او همه را مخلوط کرده آرد کند و نان کند و بخورد در این صورت ظاهر آن است که بر همه واجب کفائی باشد
یعنی باید یکی از ایشان بدهد و بدادن آن از دیگری ساقط میشود و اگر هیچیک نه دهند همه گناهکار خواهند بود
و احتیاط آن است همه بدهند و اگر خود آن شخص نیز بدهد احوط خواهد بود مسئله سیم شرط نیست که آنچه را
بخورد مهمان عین جنسی باشد که آن شخص با او داده بلکه اگر قیمت آنرا بدهد که به خرج دادن آن شخص او را نان خریده
بخورد و باز زکوة فطره او واجب میشود یا جنسی با او بدهد که به نفقه دادن او آن جنس را بجنس دیگر بدل کند و بخورد
و همچنین شرط نیست که مفت و به تبرع خرج او را داده باشد پس اگر کسی دیگری را اجیر خود کند و شرط
کند که خرج او هم با او بدهد اما هرگاه شرط خصوص خرج و نفقه را نکرده باشند اما شرط دادن چیزی را کرده

باشند و آن چیز را اجیر به مصرف خرج خود رساند فطره او بر آن واجب نمیشود حتی اگر شرط کرده
باشند که مثلا سالی یا ماهی یک خروار آرد یا ده من نان با او بدهد و آن شخص باختیار خود آن آرد یا نان
را بخورد و همچنین شرط نیست که آن خرج را در خانه آن شخص بمصرف رساند و بخورد بلکه اگر کسی خرجی بدهد
بکسی بدهد داد و در خانه دیگر یا در سفری بخورد باز باید فطره او را بدهد و همچنین شرط نیست که خرج را
بدست خود بدهد بلکه اگر وکیل او بدهد یا مالی در دست خود آن شخص باشد یا اذن دهد که خرج کند
باز فطره او واجب میشود مسئله چهارم بدانکه واجب است دادن فطره مهمان هرگاه پیش از غروب
آفتاب شب مهمان شود و در آن شب هم خرج میزبان را صرف کند خلاصه اینکه او هم مثل دیگران
و شروطی که در دیگران ذکر شد در مهمان نیز هست و خصوص مهمان بودن تفاوتی نمیکند مسئله
پنجم واجب بودن دادن نفقه بر کسی بیرون دادن باعث وجوب فطره بر آن کس نمیشود پس
واجب نیست زکوة فطره زنی یا بنده که کسی نفقه او را بدهد مسئله ششم هرکسی که فطره او بر دیگری
واجب شد از خود آن شخص ساقط میشود اگرچه آن شخص که باید فطره او را بدهد معصیت کند و ندهد و اگر آن
خود آن شخص فطره خود را بدهد فایده ندارد از برای اینکه باید بدهد ندارد و بری الذمه نمیشود اگرچه اذن بدهد
بخود آن شخص در دادن مگر اینکه او را وکیل کند که قدر فطره را از جانب او و مال او بدهد پس بوکالة او فطره بدهد
مسئله هفتم هرگاه خود آن شخص نفقه دهنده خرج کش فقیر باشد و خرج خور عاقل و بالغ و آزاد و غنی باشد
بر خود او واجب است فطره خود را بدهد و اگر آن فقیر بدهد آن شخص بری الذمه نمیشود مسئله هشتم واجب است که

فطره طفل شیرخوار بر هر کسی که متکفل شیر دادن اوست پس اگر مادر او را شیر دهد و قیمت شیر از
پدر مطالبه نماید فطره الطفل بر مادر است و اگر پدر با اجرت شیر دادن بدهد بر پدر است و اگر مادر
نفقه پدر را بخورد و طفل را شیر دهد احتیاط آن است که هم پدر و هم مادر بدهند و اگر احتیاط کنند
و اجرت شیر شب عید را پدر بمادر بدهد و فطره پدر تنهایی بدهد خوب است و هر طفلی که در شکم
باشد فطره او واجب نیست مگر اینکه پیش از غروب آفتاب شب عید متولد شود و اگر بعد از غروب
و پیش از ظهر روز عید متولد شود سنت است فطره او را دادن مبحث سیم در بیان جنسی که باید از آن
فطره داد و قدر زکوة فطره اما جنس آن پس بدانکه بنا بر اقوی واجب است که زکوة فطره یکی از پنج جنس
باشد گندم یا جو یا خرما یا مویز یا ذرت و جنسی دیگر را بدون قیمت کردن نمیتوان داد مگر اینکه
قوت غالب آن شخص یا قوت غالب اهل وطن او یا قوت غالب اهل شهری که در آن هست
جنسی دیگر باشد که در این صورت میتواند یکی از آن پنج جنس را بدهد و میتواند آن جنسی که قوت غالب
است بدهد و ارزن و نان بعوض گندم یا جو نمیتوان داد مگر بقیمت اما اگر قوت غالب کسی
باشد قوت غالب میتوان آنها را داد و جایز است بعوض این اجناس مذکوره قیمت آنها را
داد هرگاه میسر باشد و خود آن جنس را بدهد یا نه خواه قیمت آنها را اول بدهد یا جنسی دیگر و جایز نیست
که بعوض قدر فطره یکی از اجناس پنجگانه مذکوره جنسی دیگر از همین اجناس را که بهتر باشد اگر آن بهتر
باشد بوزن کمتر بدهد یعنی نمیتوان بعوض یک صاع گندم مثلا نیم صاع خرما داد اگرچه قیمت نیم صاع بقدر

بکصاع گندم باشد اما از جنسی دیگر که غیر از جنس و غیر از قوت غالب باشد قیمت میتوان داد
و اگر چه وزن آن کمتر از یکصاع باشد اما قدر زکوة فطره پس بدانکه از برای هر سری یکصاع
باید داد و صاع عبارت است از ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی و این قدر زکوة
فطره است و چون من تبریز متعارف درین زمان در بسیاری از این بلاد ششصد و چهل مثقال صیرفی است
و قدر فطره یکمن تبریز میشود به بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال کم و احتیاط آنست که یکمن تبریز
داده شود و در ولایتی که یکمن تبریز انجا ششصد مثقال است اینجا که سابق من در این ولایت هم
چنین بوده باید چهارده مثقال و ربع از یکمن بیشتر داد بحث چهارم در بیان وقت و ادای
زکوة فطره بدانکه ابتدای وجوب و ادای زکوة فطره از برای کسیکه غروب شب عید را با شرایط
ادراک کرده باشد طلوع صبح روز عید است و از آن وقت نیت وجوب میتوان داد و
آخر وقت آن وقتی است که از نماز عید فارغ شده باشند یعنی شخص زکوة دهنده از نماز فارغ شود
اگر او نماز عید را بجا آورد و اگر او نماز عید نکند اما در آن موضع نماز عید بجماعتی شود که مردم با آن حاضر
شوند آخر وقت آن وقتی است که مردم از نماز فارغ شوند و اگر نه شخص خود نماز کند و نه نماز جماعتی
در آن موضع شود آخر وقت آن اول ظهر است پس جایز نیست از برای آدمی تاخیر اخراج زکوة
فطره از آخر وقت آن و بدانکه قدر واجب در این وقت جدا کردن زکوة فطره است از مال خود
و اما بفقیر رسانیدن تا هر وقت خواهد میتواند تاخیر کند لیکن هرگاه که مستحق و اهل آن نرسد و اگر

فطره را جدا نکرد تا آخر وقت گذشت گناه کار و مستحق عقاب پروردگار خواهد بود و بعد از آن ادا
نیست قضاء آن اما احتیاط آنست که داده شود و هرگاه در وقت فطره جدا کرد آنچه در رسانیدن
بمصرف تاخیر انداز و تلف شود پس اگر مستحق حاضر بوده و بمصرف نرسانیده است و تلف
شود باید دوباره بدهد و همچنین اگر تقصیر در محافظت کرده باشد ضامن است و اگر مستحق حاضر نبوده
و تقصیری هم نکرده بر او ضمانی نیست و آنچه مذکور شد از اول وقت ابتدای وقت وجوب
بود اما ابتدای وقت جواز دادن آن اول ماه رمضان است بنا بر اقوی پس بعد از دخول ماه مبارک
می توان بنیت زکوة فطره داد و اگر به نیت قرض بدهد و در بعد از طلوع صبح عید بقصد فطره حساب
کند احوط است بحث پنجم در بیان مصرف زکوة فطره بدانکه مصرف زکوة فطره بعینه همان
مصرف زکوة مال است چنانکه گذشت ولی در زکوة فطره احتیاط آنست که بمصرف فقرا و مساکین
رسیده شود و پس بلکه در دو نیست اقرب نیز باشد و در فقیر شرط است که از بنی هاشم و سادات
نباشد اگر زکوة دهنده غیر سید باشد و اگر او سید باشد میتواند که فطره خود را بسید بدهد و
مناط همان زکوة دهنده است نه عیال او پس اگر خود سید نباشد و عیال سیدی داشته باشد نمیتواند
زکوة فطره او را بسید بدهد اما اگر خود سید باشد و عیال غیر سیدی داشته باشد میتواند فطره همه را
بسید بدهد اما احتیاط آنست که در این صورة از عیال غیر سید خود را بغیر سید بدهد و میتوان زکوة
فطره را از ولایتی بولایتی دیگر نقل کرد ولی مستحب است که در همان ولایة که خود صاحب فطره است

داده شود و جایز نیست که بهر فقیر از فطره یکسر کمتر بدهند و سنت است که باقارب و خویشان داده
شود و بعد از ایشان اهل کمال و راجح آنست که فقیری که بآن فطره میدهند از اهل فضل و معرفة بمسائل
دینیه خود باشد کتاب خمس و انفال و در این کتاب چهار مبحث است بحث اول در بیان چیزهائی
که خمس در آنها واجب میشود بدانکه خمس واجب میشود در هفت چیز اول غنایم کفار حربی یعنی
هر چیزی که از کفاری که مال ایشان حلال است آدمی بغنیمت اخذ میکند خواه در ولایة که ایشان
است آورده شود یا جای دیگر و خواه بجنگ و غلبه گرفته شود یا بنوعی دیگر از فریب دادن یا دزدی
یا ربودن یا انکار کردن و در صورة جنگ خواه باذن امام باشد یا بدون اذن او و خواه جنگ
بجهة حفظ دین باشد یا بجهة ولایة گرفتن یا قاتل زدن و خواه آنچه گرفته میشود از منقولات باشد یا غیر منقول
و مثل مال کفار حربی است مال ناصبی و مراد از ناصبی کسی است که عداوت اهل بیت پیغمبر را داشته
باشد و اظهار عداوة ایشان نماید دویم معادن یعنی چیزی که آدمی از معدن آن بدست
آورد و عبارت کند چون معدن طلا و نقره و مس و آهن و سرب و سیماب و قلع و قیر و نفط و
زفت و فیروزه و عقیق و سایر جواهر و سنگ مرمر و سنگ سیاه و نمک و لاجورد و غیر اینها از معادن
سیم گنج بدانکه گنج عبارت است از چیزی که در زمین مدفون باشد و جسته شود و حکم گنج آنست
که هر کسیکه گنجی یافت خواه طلا و نقره باشد یا چیزی دیگر پس اگر آنرا در زمینی یافته باشد که از ولایة
کفار حربی باشد مال آنکسی است که یافته است مگر آنکه در خانه مسلمانی که ساکن آن ولایة یافته باشد

در صورة حکم آن حکم ولایت اسلام است و اگر در ولایة مسلمین بگوید پس اگر در زمینی بگوید که صاحب
معلومی داشته باشد خواه موات باشد یا مجهول المالک از مال شخصی است که یافته است و خمس
نیست تفحص از صاحب آن کند و همچنین اگر در زمینی بگوید که مال خود جوینده باشد و خود آنرا احیا
کرده باشد یا بارث منتقل باو شده باشد و وارث منحصر در خود او باشد و پس بلکه در نظر
حقیر ظاهر آنست که اگر از دیگری هم باو منتقل شده باشد همین حکم را دارد و بر او لازم نیست
فحص کردن از صاحب اول و مشهور آنست که در زمینیکه از غیر باو منتقل شده اگر احتمال بدهد که آن غیر
این گنج را دفن کرده باشد یا دیگری با اطلاع او بجهة او دفن کرده باشد باید تعریف کند یعنی از آن
شخص تفحص کند پس اگر آنرا مال او دانست او را وارث داد یا بدهد معلوم کرد که مال او است باید باو
داد و الا مال جوینده است و احوط آنست که چنین کند و هرگاه آن شخص ثانی منکر او باشد بکر حق
آن است که لازم نیست از دیگران که باو منتقل کرده اند تفحص نمود و اگر آن گنج را در خانه ای که ملک غیر
از خود آن شخص داشته باشد بگوید داشته کسی باشد که مال او مباح نباشد اگر احتمال بدهد که مال
او باشد و دفن شده باشد واجب است از او تفحص کردن پس اگر او بشناسد باو بدهد اگر معلوم کرد
باید باو داد و الا مال همان کسی است که جسته است بلکه چنین است حکم بنا بر احوط در هر زمینی که صاحب معلومی
داشته باشد اگر چه خانه نباشد مثل دکانی و حجره و زمین زرع و خانه خرابه و مانند اینها و اگر صاحب آن
زمین پیش از تفحص او از وارث اینهای آن مطلع شود اشکال هم رسانند و ظاهر آن است که اگر

الشیء محل اعتماد و وثوق باشد و محل تهمت نباشد واجب است دادن خمس آن مال و این در
صورتیست که در زمینی باشد که ملک شخص باشد اما اگر در زمین مباحی بیابد و دیگری ادعا کند ما
دامی که یقین قطعی بصدق او نباشد لازم نیست باو دادن و چون این احکام دانسته شد بدانکه هر کس
گنجی یافت و مال او شد اگر آن گنج طلا یا نقره باشد واجب است خمس آنرا بدهد اگر بحد نصاب رسیده
باشد چنانچه مذکور خواهد شد ۴ از چیزهائی که خمس در آن واجب است اینست که بغواصی از
دریا بیرون می آورند از مروارید و غیره ۵ هر منفعتی که عاید آدمی میشود و مداخلی که پیدا میکند از
مداخل و منافع املاک و باغات و اراضی و اشجار و مستغلات و منافع حیوانات و مداخل شغل و عمل و
حرفت و صنعت و تجارت و زراعت و درخت نشانیدن و اجاره کاری و اجاره دادن و خیاطی
و همه کنی و خارکنی و غیر اینها از فواید و منافعی که اینها را عرفا کسب گویند و بگویند مداخل فلان شخص از فلان
ممر است و از این تحصیل میکند و اگر کسی درختی نشانده که نمو کرده باید خمس نمو آنرا بدهد و اگر نتاجی
از حیوانی بگیرد باید خمس آنرا بدهد و همچنین نمو آنرا که از حیوانات تحصیل میکند و بجهة زیاد شدن قیمت خمسی
واجب نمیشود تا آنرا نفروخته است یعنی هر گاه چیزی داشته باشد که خمس در آن نباشد یا بجهة
اینکه از چیزهائی باشد که خمس نداشته باشد یا داشته و خمس آنرا داده باشد و قیمت آن ترقی
کند تا نفروخته است بجهة زیادتی قیمت خمس بر او واجب نمیشود اما بعد از فروختن خمس در آن زیادتی
واجب میشود ۶ زمینی را که اهل ذمه از یهود یا نصاری یا مجوس از مسلمانی بخرد چه از زمین خانه

یاباغ

یا باغ یا زرع یا دکاکین و امثال اینها باشد خمس آن زمین مال حاکم است و این حکم مخصوص
بمالیست و سایر انتقالات از مصالحه و بخشش خمس نیست و خمسی ندارد و همچنین مخصوص است
باصل زمین و اگر در آن بنائی یا درختی یا امثال اینها باشد خمس در آن نیست و در خمسیت خمس
باید از اصل زمین گرفته شود و قیمت آن بلی بعد از گرفتن زمین میتوان با آن ذمی هر وقت و لا از
فروختن بار باید خمس آن خمس را گرفت و همچنین با اخری و اگر آن ذمی بعد از خریدن زمین فسخ مبایعه را
کند یا از اسلمانی دیگر منتقل کند خمس از آن ساقط نمیشود هفتم در مال حلالی که مخلوط به
مال حرامی شود و قدر اشتمال حرام و صاحب آنکه معلوم نباشد در این صورت باید خمس آن مال را بدهد تا آزاد و
غنیمة حلال شود و اگر قدر و صاحب آنکه معلوم باشد باید همان قدر معلوم را بصاحب آن رسانید
و هرگاه قدرش معلوم نباشد اما صاحب آن معلوم باشد باید هر قدر را که دانی از آن کمتر نیست
بصاحبش داد و احتیاط آن است که هر قدر را بدانی از آن بیشتر نیست بدهی و اگر قدر آن معلوم
باشد و صاحبش معلوم نباشد باید باذن نایب امام که مجتهد جامع الشرایط است بفقرای شیعه
رسد رسانید و بعد از که در صورت اول خمس داده شد و در صورة دیگر تصدق شد بفقرا اگر
صاحب آن معلوم شود لازم نیست دوباره باو داد اگرچه احتیاط در دادن دوباره است و بدانکه
خمس واجب نیست در آنچه بارث بکسی میرسد و در مهر و صداقی که زن میگیرد و در آنچه بفقیری
برسد بعنوان تصدق و آنچه بکسی رسد بعنوان بخشش که در مقابل عوضی نداشته باشد یا داشته

باشد اما بزرگ نیست یا آنچه گرفته بسیار کم باشد یا بعنوان مصالحه که مال المصالحه اگر جزئی بسیار کم
باشد و امثال اینها از هدایا و عطایا و اگر چیزی را خود کسب کند اما صیغه بخشش یا مصالحه جاری
کند و عوضی که اعتنائی بقدر آن باشد در مقابل نهد در آنچه گرفته خمس واجب خواهد بود
بحث دویم در شرایطی که از برای وجوب خمس است و در اینجا چند مسئله است مسئله اول بدانکه
ظاهر آن است که شرط نیست در واجب شدن خمس بلوغ و عقل و آزادی پس خمس واجب
میشود در مال طفل و دیوانه و بنده بلی از برای طفل احتیاط آن است که بعد از اینکه بالغ شد
آنچه منافعی که در حال طفولیت بجهة او پیدا شده و تا بعد از بلوغ باقی مانده خمس آنرا بدهد
مسئله دویم بدانکه در خمس حد نصابی نیست مگر همین در گنج و معادن و آنچه بغوص از دریا بیرون می
آورند که در این سه نصاب است و حد نصاب گنج و معدن پانزده مثقال صرفی طلا است یا صد و پنج
مثقال نقره یعنی قیمت اینها یکی از اینها که رسید خمس واجب میشود با این قدر رسیده خمس واجب است
و در آنچه از دریا بیرون می آید یک دینار است که سه ربع مثقال صرفی باشد و شرط نیست در نصاب
معدن و دریائی که یکدفعه بقدر نصاب بدست آورد بلکه اگر دفعات بسیار جمع کند با آن مقدار عاید
او شود خمس واجب میشود اگرچه زمان بسیاری میان هر دفعه فاصله شود و همچنین شرط نیست که حد نصاب
از یک نوع باشد بلکه اگر چند نوع هم که بحد نصاب برسد واجب میشود پس اگر کسی مثلا گلابتون و سنگ
و سنگ مرمر و فیروزه از معدن بردارد و هر یک جداگانه بحد نصاب نرسیده باشد اما مجموع برابری همه

بحدالنصاب

بحد النصاب برسد خمس واجب میشود مسئله سیم بدانکه در پنج چیز اول غنیمت کفار و گنج و غوص
دریا و معدن و منافع باشد آنچه مؤونت خرج تحصیل اینها میشود وضع میشود در بقیه خمس واجب میشود
پس آنچه صرف میشود از آلات و اسباب و اخراجات در تحصیل اینها از قبیل آلات حرب در غنیمت
یا اجرت غواصی در آنچه از دریا بیرون می آید و اجرت عمله کار کردن در معدن و قیمت اسبابی
که از برای کار کردن ضرور است و همچنین تخم زراعت و اجرت عمله و آلات زراعت و اسبابی
که از برای زراعت ضرور است و کرایه و خرج حجره و امثال اینها در تجارت و مکان اینها باید قیمت
اینها وضع میشود و آنچه حاصل آید خمس آنرا باید داد و آنچه عین آن باقی ماند مثل اسلحه حرب و آلات
صنعت چون مقراض و گز خیاط و تیشه و اره و امثال آن از نجار و جعبه و اسباب عطار و سنگ
و سنگ ترازو و غیر از خارکن و گاو و بیل و سایر اسباب زراعت از زارع و چارپای سواری
از برای سفر تجارت از تاجر همه قیمت اینها را باید وضع کرد بلکه آنچه بجهة عمل کردن قیمت اینها نقصان
یافته وضع میشود مسئله چهارم بدانکه در وجوب خمس در پنجم چیزهائی که خمس در اینها واجب میشود
که منافع و فواید باشد شرط است که از خرج سالیانه خود آدمی و عیال او خوراک واجب النفقه و خوراک
غیر واجب النفقه از کسانی را که داخل عیال خود کرده فاضل باشد یعنی در آنچه خرج شده خمسی
واجب نیست و در فاضل مؤونه سال خمس واجب میشود و آن خرجی که باید وضع کرد عبارت است
از احتیاجاتی که بانها مضطر است و چاره از اینها ندارد مثل مسکن و خوراک و پوشاک و بار کش

مرآن واجبست مثل کرایه و خمس ورد مظالم و نذر و کفارات و حج واجب و کفاره که برو لازم شود بلکه عرف
عادة لائق بحال شان او است کردن آن و لازم است مرو را بجا آوردن آن یا بجهة رفع شماتت او کرده
میشود یا از راه خوف ابرو و مثال آن که با ظالمی میدهد و از اخراجات است حج و زن گرفتن
و پسر را زن دادن و دختر را شوهر دادن و تعمیر خانه کردن و نحو اینها پس هر صرفی که لغو باشد
و بی فایده وضع نمیشود مثل سفری که ضرورتی با آن داعی نباشد و محتاج الیه نباشد یا زنی بگیرد
که احتیاج بآن نداشته باشد یا خانه بسازد که زیاد باشد و همچنین وضع نمیشود آنچه صرف معصیت
بشود مثل اجرت سازنده و خواننده و نقش صورت ذی روح و اعانه ظالم و اسراف و نحو اینها
چه اینها هیچ یک داخل مؤنه و خرج نیست و ضوابط اظهر این است که کشش بغیر و هدیه و مهمانی
که هیچ یک از اینها بحد لزوم نرسیده باشد بحسب عرف و عادة از خرج حساب میشود اگرچه در آن از
حد خود تجاوز نکرده باشد بلی اگر ضرورتی اندازه هر یکی از اینها بشود اگرچه حفظ ابرو و رفع
ملامت مردم باشد از خرج حساب میشود و همچنین احتیاط ملکه ظاهر این است که سفرهای سنتی
و سایر امور مستحبه نیز از خرج وضع میشود مادامیکه ضرورتی داعی باینها شود حاصل آنکه آنچه وضع میشود
مؤنه سالیانه آدمی است و مؤنه عبارتست از آنچه در معیشت محتاج بآن است یا خدا بر او وا
جب کرده است و باید در کیفیت و خوب و پستی اینها هم بقدری که لائق بحال شان او است
اکتفا شود و مراد از لائق بحال شان آن است که در عرف بگویند این از برای او زیاد نیست و او را

ودرمعا

ودر معامله ثانی از همان مایه یا جنسی که خرید و بفروشد بنقصان پس اگر حصول نفع مقدم بر نقصان باشد
یعنی در معامله اول نفع کند و در معامله ثانی ضرر باید ضرر را بر روی سرمایه و نفع اول تقسیم کند آنچه
حصه نفع اول وضع کند و تتمه نفع را خمس آنرا بدهد مثلا صد تومان اول را فروخت بصد و بیست
تومان و بیست تومان نفع کرد و در خرید و فروش دویم فروخت بنود تومان و سی تومان نقصان
کرد سی تومان را بر صد و بیست تومان تقسیم میکند حصه بیست تومان نفع اول پنج تومان میشود آنرا
وضع میکند و خمس پانزده تومان را میدهد و اگر حصول ضرر مقدم باشد مثل اینکه اول صد تومان را
بنود تومان فروخت و در معامله دویم بصد و بیست باید سی تومان را داد و نفع بجای نقصان گذاشته
نمیشود و همچنین اگر نفع و نقصان در دو معامله باشد در دو مال مثل اینکه دو صد تومان داشته باشد
از یکی جنسی بخرد و بنفع بفروشد و از صد تومان دیگر جنسی بخرد و بضرر بفروشد در این صورة نیز مطلقا نفع
جای نقصان را نمیگیرد و باید خمس نفع را داد دهم در غیر ارباح که نماء باشد در خمس سال
معتبر نیست بلکه واجبست فورا خمس آنها داده شود اگر عذری نباشد اما در منافع و فواید پس
میتواند دادن خمس آنها را تاخیر کند تا سال تمام شود و میتواند هم در حال حصول نفع بدهد و ابتدای سال
وقت حصول نفع است و اگر از برای کسی در اثنای سال منافع متعدده باشد که بتدریج حاصل شود
حصول یکی را ابتدای سال قرار میدهد و تتمه را از سال اول حساب میکند و خرج را از همه وضع میکند
و آنچه اضافه آید بعد از تمام شدن سال نفع اول خمس آنرا میدهد و از برای همه یکسال قرار میدهد

فایده سیم اگر از برای کسی نفعی پیدا شود و خمس او گذشتن سال بر آن مهمل گذارد اگر همه نفع را خرج
کرده باشد خمسی ندارد و اگر همه آن یا بعضی از آن مانده باشد بر ذمه او واجبست که خمس
آنرا بدهد مقصد ثانی در بیان مصرف خمس بدانکه خمس مطلقا یعنی خمس جمیع چیزهایی که مذکور
شد بنابر اقوی مگر خمس مال مخلوط بحرام که در آن بنابر احوط دو قسمت میشود نصف آن بعد از زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله مال امام عصر است خواه حاضر و خواه غایب و نصف دیگر مال فقراء و ایتام و
ابن السبیل سادات است و اما نصف امام را نیز در زمان غیبت امام بمصرف فقراء
باید رسانید از شیعیان امام غایب باحوط آن است که بفتوای او از سادات داده شود و باید رسانیده
آن بفتوای نایب امام باشد که مجتهد عادل جامع الشرایط است یا کسی که از جانب او ماذون
باشد و بدون اذن او دادن جایز نیست و از خمس محسوب نمیشود و اگر دست رس بمجتهد
او نباشد و متعذر باشد تحصیل اذن از او اگرچه بکتابت و مراسله باشد مالک مال آنرا با اطلاع
و اذن عدول شیعه یعنی لااقل سه نفر از عدول بفقراء برساند و نصف دیگر را مالک خود میتواند برساند
و احتیاج باذن مجتهد نیست و باید بسه طائفه مذکوره برساند یعنی فقراء سادات و ایتام سادات
و ابن السبیل سادات و تخصیص بیک طایفه ندهد بلکه بهر سه برساند و لازم نیست که بالسویه میان
ایشان تقسیم کند بلکه مسمای دادن بهر کدام کافیست پس اگر ده تومان خمس داشته باشد
نه تومان آنرا باشد بفقرای غیر منعم و غیر ابن السبیل بدهد و نه هزار دینار عجم را بایتام و یکهزار دینار

عجم را

عجم را با ابن السبیل کافیست و ساداتی که بایشان خمس داده میشود عبارتست از بنی هاشم و معروف
بنی هاشم در این زمان سادات است و باید سیادت ایشان از جانب پدر باشد پس سید
بودن مادر به تنهائی کافی نیست و خمس نمیتوان باو داد و باید فقیر باشد و شیعه اثنی عشری
باشد چنانکه در زکوة مذکور شد و از نصف غیر امام بهر فقیری یکدفعه هر قدر خواهی میتوان داد
و بتدریج هم میتوان داد تا غنی شود یعنی خرج سالیانه را مالک شود بعد دیگر نمیتوان داد و اما
از نصف امام بهر فقیری زیادتر از خرج سالیانه بطریق میانه روی نمیتوان داد خواه یکدفعه داده
شود یا بتدریج و خمس نیز مانند زکوة بعین تعلق میگیرد و در دادن قیمت آن اشکال است مگر اینکه
عین آنرا بامستحق بدهد بعد از آن تملک او بخرد یکی بگیرد و ظاهر این است که نایب امام تواند آنرا به قیمت
رجوع کند خصوص در نصف امام بحث ششم در انفال و مراد از انفال چیزهایی است که مال پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود و بعد از او مال امام تعلق گرفت و آن چند چیز است اول هر مال مجهول المالکی یعنی
صاحب آن معلوم نباشد دویم میراث کسی که بمیرد و اصلا وارثی از انواع او نباشد سیم
هر زمینی که از کفار حربی گرفته شود بدون جنگ و سواری یعنی کفار خود آنرا با اهل اسلام واگذارند
چهارم چیزهایی را که پادشاه کفار جهة خود برگزیده باشد و مختار کرده باشد پنجم آنچه را که
امام خود اختیار کند و برگزیند از غنایم دار الحرب ششم غنیمتی که بجنگ و غلبه از کفار حربی گرفته
میشود در زمان غیبت امام و همچنین در زمان حضور هر گاه جنگ بدون اذن امام باشد

هفتم کوهها و رودخانها و بیشه‌ها با آنچه در آنها است از درختان هشتم دریاها با آنچه
در آنها است نهم معدنها دهم زمینهای موات که با انقطاع نزول از آنها محتاج نمی‌باشد کردن
آنها است و آنها جمیعاً مال امام عصر است و مختص باو است و مصرف اول آنها در زمان غیبت سابقاً
بیان شد و در بیان حکم از هفتم از خبرهائی که خمس در آنها واجب است ذکر شد که باید بفقراءی
شیعه داده شود نائب امام که مجتهد است و همچنین است حکم دویم آنها که میراث من
لا وارث له باشد و احتیاط آن است که بفقراء هم ولایتی … داده شود و مصرف سیم
و چهارم و پنجم در کتاب جهاد مذکور است و اما ششم و هفتم و هشتم و نهم پس امام زمان آنرا
بر شیعیان یا بر کافه بندگان خدا مباح کرده است که هر که خواهد در آنها تصرف کند و از آنها
منتفع شود و تفصیل ششم در کتاب جهاد و تفصیل هفتم و هشتم و نهم در کتاب احیاء موات
مذکور است و همچنین است دهم که اراضی موات باشد و آن اراضی بایره‌ای منفعت معتد به است
که منفعت بردن از آنها موقوف بعمارت و زنده کردن آنها باشد یعنی آنها نیز بر شیعیان بلکه مسلمان
بلکه اهل ذمه نیز مباح است یا بمعنی که هر که زمین موات خراب بیری را احیا کند … مال او میشود خواه
احیا کردن بجاری کردن قنوة و آب در آن باشد یا بساختن عمارت یا بحصار کشیدن که باغ
و حصار یا کندن حفره بجهة گوسفندان یا چاهی بجهة آب کشیدن یا غیر آنها از وجوه احیا لیکن شرط است که معلوم
الشخص که خواهد احیا کند نباشد که آیا پیش از این کسی آنرا احیا کرده و بعد خراب و بایره شده یا نه مثل

اگر بیابانها

اگر بیابانها و صحراهائی که آثار اینکه وقتی زنده بودن و آباد بوده در آنها هست یا معلوم باشد
اما مالک آن معلوم نباشد یعنی … از تفحص معلوم نباشد که صاحب اول آنکه بوده و قدر
تفحص همین است که از اهل آن نواحی که زمین در آن است یا در حوالی آن است از کسانیکه احتمال
دانستن میرود تفحص شود و آنها بگویند ما نمیدانیم که بوده یا مالک آن معلوم باشد اما او نیز یا
باحیاء مالک شده باشد یعنی خود آنرا احیاء کرده باشد و بعد موات و خراب شده
باشد که در این سه صورة هر که آن زمین را احیا کند مال او است در دو صورت اول بلکه در صورت غیبت
بلکه این حکم در دو صورت اول اجماعی علماء است و خلافی در آن نیست و در صورة سیم
اگر چه بعضی از علماء در آن خلاف کرده اما حق این است مذکور شد بلکه اقوی در نظر حقیر آن
است که اگر صاحب اول آنرا هم … یا بدانی که باحیاء مالک نشده بلکه بارث باو رسیده
یا خریده یا کسی باو بخشیده باز حکم آن چنین است و هر که احیا کند مال او است لیکن باید صاحب
اول آن زمین را در مدتی معتد به مثل سه چهار سال یا بیشتر مهمل و معطل و خراب انداخته باشد
و اتفاقی بمرمت و عمارت کردن … نداشته باشد و عازم بر آباد و زنده کردن آن نباشد خواه
بجهة این باشد که احتیاجی بآن نداشته باشد یا ممکن از احیاء و آباد کردن آن نباشد یا از راه
… یا بی‌مبالاتی آن باشد و عزم فروختن یا منتقل کردن بدیگری هم نداشته باشد خواه
نخواهد منتقل کند یا کسی نباشد که طالب … آن باشد اما هر گاه صاحب اول آن در فکر آباد کردن

آن باشد و اراده آنرا داشته باشد اگر چه موقوف باشد که اسباب آنرا فراهم آمدن اسباب بر
در حق او متوقع باشد یا منتظر وقتی باشد که از بعضی مشاغل فارغ شود و فرصت بجهة آن هم …
رسد یا در صدد فروختن آن و خواهان باشد و منتظر حصول مشتری باشد در این صورة دیگری
نمیتواند آنرا احیا کند بلکه در هر صورة که صاحب اول معلوم باشد و باحیاء مالک شده باشد بلکه
بارث یا خریدن یا نحو آنها باو رسیده باشد احتیاط آن است که بدون اذن صاحب در آن
تصرف نکند و احیاء نکند و در این مقام چند مسئله است که باید بیان شود مسئله اول چون مذکور شد
که هر گاه کسی ملکی داشته باشد بایر و خراب و موات شود و او در صدد احیاء و آباد کردن آن بر نیاید
هر که آن ملک را احیا کند مال او میشود اگر چه صاحب اول آن معروف باشد اما اگر صاحب اول
باحیا مالک آن نشده باشد احتیاط آن است که بدون اذن او دیگری متوجه احیاء آن نشود
و اگر باحیاء مالک شده باشد احتیاط … در صورتی است که کسی ملکی معموره
و زنده باو منتقل شود بمیراث یا بیع یا صلح یا نحو آنها و بعد از آن موات شود اما هر گاه کسی ملکی را احیا
کند و در نزد او خراب و موات شود نمیتواند … و بوارث او منتقل نمیشود بلکه مال امام است
و بدون اذن وارث او میتوان احیاء نمود و هر گاه ملک مواتی از شخصی که متوفی شده باشد مانده
باشد و نداند که باحیاء مالک شده بود یا بغیر احیاء و تحقیق حال او میسر نباشد منتقل بوارث
او میشود و حکم موات احیائی دارد مسئله دویم هر گاه ملک مواتی باشد و ملک کسی باشد و او

نداند

نداند و با این جهة در صدد احیاء آن بر نیامده باشد میتوان بی اذن او تصرف کرد و احیاء
بلکه باید او را از حال آن ملک مطلع ساخت اگر باز در صدد احیاء آن بر نیاید میتوان احیاء
کرد مسئله سیم هر گاه ملکی وقف باشد و خراب و بایر شود و معطل و بی منفعت شود پس اگر
موقوف علیه در صورة معین بودن یا متولی خاص آن یا متولی عام که مجتهد جامع الشرائط
باشد آنرا واگذارد و در صدد آبادی آن بر نیاید باز مال امام میشود و هر که احیاء کند مال او است
اما اگر در صدد احیاء آن باشند میتوان بی اذن آنها تصرف کرد و اگر ملک وقف … متولی
باشد و متولی آن مجتهد باشد و او از حال آن ملک مطلع نباشد باید او را مطلع ساخت
پس اگر در صدد احیاء آن بر نیاید میتوان احیا کرد و مال احیا کننده میشود و اگر در صدد بر آید میتوان
در آن تصرف کرد پس میتوان … کسی در صدد معموری آن نباشد
در آن تصرف کرد … مالک یا متولی … داشته باشد و او مطلع … نباشد مسئله ۴
هر گاه زمین یا قنوة خرابی باشد و کسی خواهد آنرا معمور کند و … تفحص کند و صاحب
بجهة آنکه بیاید پس آنرا معمور کند و بعد از آن صاحب او برای آن پیدا شود حقی از برای او نیست
و مال … که احیا نموده مسئله ۵ هر گاه کسی ملک مواتی داشته باشد و در صدد احیاء
آن نباشد و آنرا معطل انداخته باشد و دیگری بیرون و آنرا احیا کند بعد از آن آن مالک اول
مانع شود … خود احیا … لازم نیست قبول قول او و حق آنکه سبقت بر احیاء گرفته مقدم است و همچنین

۲۵۱ برگ

[illegible]

اگر کسی ملکی موات را دانسته باشد و در صدد احیاء آن برنیاید تا آن شخص بمیرد دیگری بجز او را احیا کند
آن رفت دیگر وارث آن شخص نمی‌تواند مانع شود بلی در صورتی که آن شخص متوفی بغیر احیاء مالک
آن شده بود احتیاط بجهت اذن از ورثه است مسئله ۶ هرگاه ملک موات مال صغیری
باشد اما ترک و اهمال از خود او بعد از بلوغ و رشد اعتبار نمی‌شود یا از ولی او در حال صغر
احتیاط داد اولی است مسئله ۷ هرگاه ملک مواتی یا مخروبه باشد و صاحب معینی داشته باشد
و مالک آبا آن را ترک کرده و ملتفت آبادی آن نیست و عزم عمارت آن ندارد یا دارد
و کسی خواهد آن را احیا کند باید اذن از صاحب آن بگیرد بلی اگر اذن مجتهد و اولاد او را ترک کند یا بکه
خود در صدد احیاء آن برآید پس اگر در صدد احیاء برآمد دیگری نمی‌تواند آن را احیاء کند و همچنین
اگر آن را محل کند یا مری کند مثلاً محصول آن باشد [illegible]
و اگر در صدد احیاء برنیاید باز آن را موقوف باخری کرد که مثلاً محصول آن نباشد [illegible]
[illegible] آن را احیاء کند و عدم [illegible] و اولی آن است که اذن از مجتهد جامع الشرایط بگیرد در صورة

تمام شد کتاب [illegible] فی یوم
الثانی عشر ماه رمضان المبارک
۱۲۴۲

ابا ب

ب ت

ا ب ت ث

ج ح خ د ذ ر

ز س ش ص ض

ط ظ ع غ ف ق ك

ل م ن و ه لا

ي

ا ب ت ث ج ح خ

د ذ ر ز

س ش ص ض

ط ظ

[illegible]